بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد سیزدهم و چهاردهم

شامل چهل و پنج سوره‌ی آخر قرآن

(از سوره‌ی معارج تا سوره‌ی ناس)

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی معارج
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، مکّی است و نام آن «**مَعارِج** = درجات، عروجگاه‌ها» برگرفته ازسوّمین آیه‌ی سوره است که از خدای صاحب مقامات و عروجگاه‌ها سخن می گوید.

سوره با طرح سؤالی ازجانب منکران آغاز می‌شود که ـ ازسر استهزاء و انکار ـ از وقوع قیامت و فرا رسیدن عذابشان می‌پرسند. در پاسخ این سؤال خداوند با مقدّماتی، مباحث قیامتی را مطرح می‌سازد و در این راستا، هجده آیه از سوره ـ در ابتدا ـ مربوط به قیامت می‌باشد. سپس انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند (۱) حریص و ناشکیبا و (۲) نمازگزاران واقعی که از نفس خود مراقبت داشته حقوق مردمان را رعایت می کنند.

در پایان سوره مجدّداً زندگی پس‌از مرگ مطرح گردیده شرمندگی منکران را در قیامت بیان می‌دارد.

با ملاحظات فوق آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۸) **؛ توصیف قیامت و احوال گناهکاران در آن روز**

بخش دوّم (آیات ۱۹ تا ۳۵) **؛ وصف انسان طبیعی و نیکوکاران**

بخش سوّم (آیات ۳۶ تا ۴۴) **؛ تصوّر کافران از سرانجام عمر و اتمام حجّت به آنها.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(توصیف قیامت و احوال گناهکاران در آن روز)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **سَأَلَ سَآئِلٌۢ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ .**

« پرسنده‌ای از عذابی که واقع می‌شود پرسید »،

سؤال در قرآن به أشکال گوناگون آمده است: **استفهام حقیقی**؛ چنانکه مثلاً مسلمان‌ها در مورد تکلیفشان درباره‌ی یتیمان و یا شراب و قمار سؤال می‌کردند (بقره/۲۲۰ و۲۱۹)؛ **سؤال انکاری** که ازجمله خطاب به منکران می‌فرماید «**هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللهِ يَرْزُقُكُم مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** = آیا غیر از خدا آفریدگاری هست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ (مسلّماً خیر) معبودی جز او نیست» (فاطر/۳)؛ یا در موضع **توبیخ** که متذکّر می‌گردد «**ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** = سپس در آن روز(قیامت) از آن نعمت (که در دنیا نصیبتان شد) پرسیده خواهید شد» (تکاثر/۸).

امّا گاهی سؤال صورت طلب دارد، همانگونه که مدلول اوّلین آیه‌ی سوره‌ی معارج می‌نماید؛ منکری از سر تمسخر و ناباوری، از وقوع عذاب قیامت می‌پرسد؛ چنانکه در همین زمینه مکرّر فرموده که منکران چون وعده‌ی عذاب قیامت را از آیات قرآن می‌شنیدند، به طلب برخاسته از زمان وقوع قیامت می‌پرسیدند: «**يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ** = می‌پرسد روز رستاخیز چه زمان است؟» (قیامت/٦) یا «**وَ يَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْلا اَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذابُ ... يَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِين** = از تو با شتاب عذاب می‌طلبند و اگر موعد مقرّر نبود بر آنها عذاب نازل شده بود ... از تو عذاب زودرس می‌طلبند و همانا دوزخ به یقین بر کافران احاطه دارد» (عنکبوت/۵۳ و٥٤).[1]

---

(۱) ـ در تفسیر واژه‌ی «**عذاب**» در آیه‌ی شریفه، برخی مفسّران اقوالی آورده‌اند که از جهات مختلف مورد ایراد است. ازجمله آنکه آورده‌اند «**سائِل** = پرسنده» مذکور در آیه، نَضْر بن حارث بوده که بر طبق آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی انفال گفته بود «اگر این قرآن حق است خدایا از جانب خود بر ما سنگ ببار یا عَذابی دردناک برایمان پیش آور» و چیزی نگذشت که او در غزوه‌ی بدر به دست سپاهیان مسلمان کشته شد. همچنین گفته‌اند که «**پرسنده**» نُعمان بن حارث فهری بوده که

(۲) لِلْكَٰفِرِينَ لَيْسَ لَهُۥ دَافِعٌ .

« (عذابی که) **هیچ بازدارنده‌ای در برابر آن، برای کافران نیست** »،

در پی آیه‌ی قبل و سؤال مطرح شده در مورد وقوع عذاب قیامت، خداوند طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، در مقام پاسخ برآمده شمّه‌ای از اوصاف قیامت را ذکر می‌نماید. در آیه‌ی فوق می‌فرماید هیچ مدافعی برای کافران ـ که آنها را از عذابِ روز قیامت به سبب کفر و گناهانشان، نجات دهد ـ وجود نخواهد داشت؛ چنانکه فرموده «**یَوْمَ لایُغْنِی مَوْلًی عَن مَوْلًی شَیْئًا وَ لا هُمْ یُنْصَرُون** = روزی که هیچ دوستی کفایت از دوستی دیگر نکند و نه ایشان یاری شوند» (دخان/٤١).

(۳) مِنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلْمَعَارِجِ .

« **از سوی خداوند صاحب درجات و عروجگاه‌ها** »،

یعنی آن عذاب موعود برای گناهکاران به فرمان خدا روز قیامت، بر آنها وارد می‌شود. امّا توصیف خدا به «**ذِی الْمَعَارِجِ** = صاحب مراتب و درجات» را می‌توان بدین‌صورت درنظر گرفت که خداوند برای بندگان (و فرشتگان) مراتب و درجاتی مقرّر فرموده و هریک را بر حسب شایستگی و استعدادش، در مرتبه‌ای از قرب خود قرار می‌دهد. این همان مفهومی است که در نام «**رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ**» برای خداوند آمده است (مؤمن/۱۵) و آیات آل‌عمران/١٦٣ و انفال/٤ نیز تصریح دارند که هریک از مؤمنان نزد خدا دارای مرتبه و درجه‌ای است.

(٤) تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ .

« **فرشتگان و روح** (روح الأمین) **در روزی‌که مقدارش** (به حساب دنیا) **پنجاه هزار سال است، به سوی او عروج می‌کنند** »،

وقتی شنید پیامبر[ص] در غدیر خُم فرمود «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاه» خدمت پیامبر[ص] رسید و پرسید آیا سخن مزبور از توست یا از خداست؟ پیامبر[ص] فرمود: از خداست؛ آنگاه نعمان رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا! اگر این سخن از توست، سنگی از آسمان بر من نازل کن» و در همان لحظه سنگی بر سرش خورد و مُرد.

امّا اشکالات اساسی بر این‌گونه اقوال وارد است، زیرا **اوّلاً** سوره‌ی معارج در مکّه نازل شده و ارتباطی با قضایای غدیرخم که در اواخر عمر پیامبر[ص] رخ داد، ندارد. هرچند علامه‌ی امینی در کتاب «الغدیر» می‌گوید سوره می‌تواند ابتدایش در مدینه نازل شده و اواخرش مکّی بوده باشد؛ ولی این امر بعید می‌نماید زیرا برخلاف اصلِ تقدّم زمانی آیات مکّی بر مدنی است. **ثانیاً** عذابی‌که درآیه از آن سخن می‌گوید شامل همه‌ی کافران می‌شود، نه یک تنِ مخالف با امامت علی[ع]. **ثالثاً** محور آیات سوره درباره‌ی قیامت و توصیف آن روز و درماندگی کافران در آن شرایط است که با واژه‌ی «**عذاب**» در آیه‌ی نخستین، به عنوان «عذاب قیامت» تطبیق می‌شود و نه رویداد غدیر خم (یا کشته شدن مشرکی به دست مسلمان‌ها در جنگ بدر).

پس از سخن از «عذاب» روز قیامت در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به وصفی از آن روز پرداخته است.

واژه‌ی «**روح**» در آیه‌ی شریفه اشاره به «روح الأمین» است که سِمَت برتری و فرماندهی بر سایر ملائک دارد (تکویر/۲۱←۱۹). می‌فرماید روز رستاخیز فرشتگان در معیّت فرمانده‌ی خود روح‌الأمین، به سوی خدا عروج می‌کنند که مقصود از «حرکت به سوی خدا»، حرکت به سوی مرکز فرماندهی عالم، یعنی عرش خداست (زُمَر/۷۵) تا از آنجا فرامین لازم را بگیرند. سفر فرشتگان در آن موقعیّت یک روزه انجام می‌شود، ولی فرموده در روزی که مدّت آن به حساب معیارهای دنیوی، پنجاه هزار سال است. در اینجا سرعت حرکت و بُعد مسافت به تصویر کشیده شده است که با حرکات اشیاءِ مادّی (حتّی نور) قابل قیاس نیست.

(۵) فَٱصۡبِرۡ صَبۡرٗا جَمِيلًا .

« **پس** (دربرابر منکران) **صبر کن، صبری نیکو** »،

آیه‌ی شریفه پس از توصیفی از قیامت در آیات قبل، در دلداری پیامبر[ص] است. می‌فرماید: ای پیامبر (و ای پیروان راستین او در همه‌ی زمان‌ها ومکان‌ها) در برابر انکارهایی که نسبت به خدا و آخرت می‌بینی، شکیبایی ورزید، صبری بی‌شکایت که: «**إنَّ وَعْدَ اللهِ حَقّ** = وعده‌ی خدا حق است (به وقوع می‌پیوندد)» (فاطر/۵). در مورد «**صَبْر جَمیل**» گفته‌اند صبری است که اثری از بی‌تابی در شخص دلتنگ دیده نشود (یوسف/۱۸).

(۶و۷) إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا . وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا .

« **همانا آنها آن** (روز، قیامت) **را بعید می‌بینند** » « **و ما آن را نزدیک می‌بینیم** »،

زمان امری نسبی است. مردمِ منکر، قیامت را امری دور از ذهن و خارج از سلسله‌ی حوادث تصوّر می‌کنند؛ باور ندارند که ممکن‌است بزودی بمیرند و در مسیر رستاخیز خود قرار گیرند. امّا به قول عرب: «**ما هُوَ آتٍ قَریبٌ** = هرچه رخ دادنی است، نزدیک است».

پس آنچه در گردش روزگار به نظر طولانی می‌آید در واقع، طولانی نیست؛ چنانکه هرکس به گذشته‌ی خویش رجوع کند، دوران طفولیّت و نوجوانی خود را مدّتی کوتاه، شبیه دیروز می‌بیند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید آینده نیز چنین است؛ مردمان مرگ و قیامت را دور می‌بینند ولی درواقعِ امر، نزدیک است و از دیدگاه خدای عالم که وقوع قطعی رویدادهای عالم را دردست دارد، دور نیست. چنانکه مثلاً ممکن است ما مدّتها برای نزول باران انتظار بکشیم و زمان انتظار به نظرمان طولانی آید، ولی برای خدایی که بنا گذاشته فلان ساعت باران ببارد، او دیگر انتظار نمی‌کشد و ریزش باران را امری قطعی و نزدیک می‌بیند.

(۸و۹) يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ . وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ .

« **روزی که آسمان چون فلزّ گداخته گردد** » « **و کوه‌ها چون پشمِ رنگینِ از هم گسیخته** (متلاشی) **شوند** »،

در پی آنکه پیامبر[ص] (و پیروانش) را دربرابر انکار منکرانِ قیامت به شکیبایی فرا خواند و فرمود که قطعیّت قیامت در مشیّت خدا چنان است که بس نزدیک می‌نماید، آنگاه در آیات فوق و آیات بعد به توصیفِ

قیامت بازگشته است. از این آیات به دست می‌آید که وقوع قیامت، با سلسله انقلاباتی در پدیده‌های جهان همراه خواهد بود (آیات آغازین سوره‌های تکویر، انفطار و انشقاق). در این راستا می‌فرماید جوّی که زمین را احاطه کرده با بروز رستاخیز، آتشین و گلگون می‌شود (**مُهْل** = فلزِ گداخته ـ رَحمان/۳۷). و واژه‌ی «**عِهْن** = پشم حلاّجی شده‌ی رنگین» تصویری از انهدام و تلاشی کوه‌ها به دست می‌دهد، زیرا از آنجا که کوه‌ها نوعاً از سنگ‌های رنگارنگ تشکیل شده‌اند، چون خُرد و پراکنده شوند، به مانند پشم‌های ازهم گسیخته و رنگینی که در حلاّجی پدید می‌آیند، نمودار می‌شوند (قارعه/۵).

(۱۴←۱۰) وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا . يُبَصَّرُونَهُمْۚ يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍۭ بِبَنِيهِ . وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ . وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِى تُـْٔوِيهِ . وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنجِيهِ .

« **و هیچ دوستی از** (احوال) **دوست دیگر نمی‌پرسد** » « (در حالی‌که) **به ایشان نشان داده می‌شوند؛ گناهکار دوست دارد کاش برای** (رهایی از) **عذابِ آن روز** (می‌توانست) **پسرانش را فدا دهد** » « **و همسر و برادرش را** » « **و خویشاوندانش را که او را پناه می‌دادند** » « **و همه‌ی آنها که در زمین‌اند** (تا) **سپس خود را نجات دهد** »،

«**حَمِیم** = دوست، فردی که با انسان صمیمی است». آیه‌ی شریفه به این معناست که در قیامت هرکس (هر گناهکاری) به فکر سرنوشت و گرفتاری‌های خویش است، به طوری‌که از احوال نزدیکترین کسانش نیز جویا نمی‌شود، چنانکه فرموده «**لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُم يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** = در آن‌روز هریک از آنان (گناهکاران) گرفتاری‌ای دارد که (همان) برایش کافی است» (عبس/۳۷) تا آنجا که إعلام می‌دارد آن دوستان صمیمی به یکدیگر نشان داده می‌شوند امّا هریک از آنها چنان مرعوب هول قیامت و سرانجام خود است که بی‌اعتنا می‌گذرد و نمی‌تواند به دیگری بیاندیشد (ضمیر «**هُمْ** = ایشان» در «**يُبَصَّرُونَهُمْ**» به «**حَمِيم**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد) و هر گناهکاری اوضاع را به قدری برای خویش وخیم می‌بیند که حاضر است نزدیکترین کسانش ـ اعمّ از پسران، همسر، برادر و بستگانش و به طور کلّی هرکسی را در زمین ـ فدیه دهد و در عوض خود را از عذاب نجات بخشد.

بدین ترتیب آیات شریفه، حال و روز انسان گناهکار را در رستاخیز عالم تشریح نموده است و در آیه‌ی دیگر، عکس آن را در مورد مردم نیکوکار فرموده که: «**اَلأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إلَّا الْمُتَّقِين** = در آن روز دوستان، برخی دشمن برخی دگرند، به جُز پرهیزکاران» (زخرف/٦٧).

(۱۵) كَلَّآۖ إِنَّهَا لَظَىٰ .

« (امّا) **چنین نیست؛ همانا آن**(دوزخ) **زبانه می‌کشد** »،

در پی آیات قبل می‌فرماید هرگز چنین نیست که کسی در قیامت بتواند با فدیه دادن (و واسطه‌گری و این‌گونه پارتی‌بازی‌های دنیوی) از عذاب اُخروی برهَد. بدینسان آیه‌ی شریفه آرزوهای بی‌پایه‌ی برخی افراد را که با دیدگاه‌های دنیوی به ضوابط اُخروی می‌نگرند، به وضوح رد می‌کند.

واژه‌ی «**لَظَیٰ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شعله می‌کشد»، از دوزخ تصویر آتشی خاموش نشدنی به دست می‌دهد که بزهکاران را به نزد خود فرا می‌خواند.

(۱۶) **نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ .**

« **پوست سر را برمی‌کَنَد** »،

«**نَزَّاعَة** = بسیار برکَنَنده»؛ «**شَوَیٰ** = پوست سر یا پوست تمام بدن» «**نَزَّاعَةً لِلشَّوَیٰ** = کَنَنده‌ی پوست سر» ظاهراً کنده شدن پوست سر از کنده شدن پوست سایر نقاط بدن دردآورتر است، چنانکه در فارسی هم می‌گویند «پوست از سرش کند». آیه‌ی شریفه شدّت عذاب اُخروی را می‌رساند.

(۱۷) **تَدْعُواْ مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ .**

« **هرآنکه را پشت کرد و روی برتافت، فرا می‌خوانَد** »،

در اینجا نیز با واژه‌ی «**تَدعُو**= فرا می‌خوانَد» همان تصویر «موجودی» از جهنّم ـ مذکور در آیه‌ی ۱۵ ـ دنبال شده است. آیه‌ی شریفه به کسانی اشاره دارد که مشتریان دوزخند؛ همآنها که با حقّ و حقیقت (خدا و دیانت) درافتادند که مجموعه‌ی «**أَدْبَرَ وَ تَوَلَّیٰ**» به چنین افرادی اشاره دارد.

(۱۸) **وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰٓ .**

« و (همانکه مال را) **گِرد آورد و انباشت** »،

«**جَمَعَ** = گِرد آورد»؛ «**أَوْعَیٰ** = اندوخت، حفاظت کرد» یعنی آنها که با حقّ وحقیقت درافتاده (آیه‌ی قبل) و درعوض به دنیاپرستی و جمع اموال روی آوردند، از مشتریان دوزخند.

بخش دوّم

(وصف انسان طبیعی و نیکوکاران)

(۱۹) إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا .

«**همانا انسان آزمند** (و عجول) **آفریده شده است** »،

دراینجا فصل جدیدی آغاز شده و آیات شریفه، تجزیه و تحلیلی از روحیّه‌ی انسان ارائه می‌دهد. واژه‌ی «**آز**» به معنی «حرص و طمع، آرزو و خواهش بسیار، افزون‌خواهی و بی‌تابی» آمده است. آیه‌ی فوق می‌فرماید چنین جنبه‌ای در آفرینشِ وجود انسان هست که در برابر غرایز و خواسته‌ها، بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد و می‌تواند به چنان درجه‌ای از حرص و طمع دست یابد که خواسته‌هایش را پایانی نباشد. امّا در کنار «**آزمندی** و **ناشکیبایی**» جنبه‌های دیگری نیز در آفرینش انسان لحاظ شده که در دیگر سوره‌ها به آنها اشاره گردیده است، چنانکه می‌خوانیم: «**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** = (خدا) گناه و پرهیزکاری را به انسان الهام کرد (و در فطرت او نشاند)» (شمس/۸) و «**إِنَّا خَلَقْنَا الإِنْسَانَ ... فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا** = ما انسان را آفریدیم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم (استعداد حق‌بینی و حق‌شنوی به انسان عطا شد)» (انسان/۲) و همچنین در قرآن مکرّر آمده که خدا انسان را با «**أَفْئِدَة**» خلق کرد (نحل/۷۸، مؤمنون/۷۸ ، سجده/۹، احقاف/۲٦ ، ملک/۲۳) یعنی دل، عقل و وجدان و به‌طور کلّی نوعی نیروی ادراک باطنی به او بخشید تا آنجا که آدمی استعداد تشخیص «درست» از «غلط» داشته و با پرورش آن استعداد، می‌تواند به باطن راضی و خشنود و یا با نادیده‌انگاری آن، به درون ملتهب و ناآرام برسد. جمع این آیات نشان می‌دهد که انسان یک «مجموعه» است؛ در کنار خواستن‌ها و بی‌تابی‌ها، قوای عاقله و وجدان نیز برای او هست که اگر از آن قُوا به درستی استفاده نکند، سراپا آزمندی و شتاب خواهد شد. در اینجا دو نکته شایان توجّه است یکی آنکه نتیجه می‌شود مراد از انسان در آیه‌ی شریفه، مردم بی‌ایمان است، چنانکه متعاقباً فرموده «**إِلَّا الْمُصَلِّينَ** = مگر نمازگزاران» (آیه‌ی ۲۲) و آنها را مستثنیٰ داشته و دیگر آنکه واژه‌ی «**هَلوع**» در دو آیه‌ی بعد تفسیر شده است.

(۲۰و۲۱) إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا . وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا .

« **چون شرّی به او رسد عجز و لابه می‌کند** » « **و چون خیری به وی رسد بخل می‌ورزد** »،

آیات شریفه «**هَلُوع**» را در آیه‌ی قبل توضیح می‌دهد؛ می‌فرماید انسانِ «هَلوع = آزمند و ناشکیبا» (که سایر جهات انسانی خلقت خدا را به رکود برده) چنین است‌که چون مختصر آسیبی ببیند از خود بی‌تاب می‌شود و آنگاه که به خیری رسد، نمی‌خواهد چیزی از آن خیر را به دیگران بدهد.

(۲۲) إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ .

« مگر نمازگزاران »،

یعنی مگر کسانی که خود را با یاد خدا و نماز تربیت کرده‌اند. دراین‌گونه افراد است که قوای عاقله (توضیح آیه‌ی۱۹) ـ با تکیه بر سپر ایمانی ـ آزمندی و بی‌تابی را اداره می‌کند و نمی‌گذارد انسان دچار نقصان مذکور در آیه‌ی قبل گردد. بنابراین هرگاه نماز چنین نتیجه‌ای به بار نیاورد، معلوم می‌شود شخص به درستی نماز نخوانده، بلکه صرفاً الفاظی را بی‌توجّه به معانی، اَدا کرده و حواسّش به هزار جا رفته جُز به سوی خدا! آیات بعد، توصیف نمازگزاران واقعی است.

(۲۳) ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ .

« همآنان که بر نمازشان مداومت می‌ورزند »،

یعنی اگر نماز واقعی ـ که با حضورقلب انجام می‌شود ـ تداوم یابد، صفات رذیله را در انسان مهارمی‌کند. انسانی که با خدا آشنا ومرتبط شد، می‌فهمد که هیچ چیز مِلک مطلق او نیست، بلکه هرآنچه دارد امانتی نزد اوست؛ پس حرص و طمع به مال، در او تعدیل می‌شود. همین‌طور انسانِ مرتبط با خدا چون مصیبتی بیند، می‌گوید «**إنَّا لِلّهِ وَ إنَّا إلَيْهِ رَاجِعُون**» و از غم و اندوه بی‌تاب نمی‌گردد. خوشی‌ها نیز او را از خود بی‌خود نمی‌کنند، زیرا می‌داند که به سوی خدا بازگشته و باید حساب اعمالش را پس دهد. خصوصاً پایداری در نمازی‌که به درستی اُدا شود، ارتباط با خدا را زنده نگه داشته موجب می‌شود اخلاق متعالی در آدمی ملکه گردد.

(۲۴و۲۵) وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ . لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ .

«و آنها که در اموالشان حقّی معلوم » « برای درخواست کننده و محروم است »،

در قرآن غالباً بعد از نماز سخن از انفاق است. ارتباط با خدا موجب توجّه به محرومان جامعه می‌شود . در آثار آمده که مقصود از «**حَقّ مَعلوم**» در آیه‌ی شریفه غیر از زکات است. زیرا زکات عمومی نبوده و ممکن است به مال عدّه‌ای تعلّق نگیرد، ولی خطاب آیه عمومی است و از نمازگزار توقّع دارد که ازمال خویش ـ به میزانی که خود معلوم می‌دارد ـ حقّی برای محرومین جامعه کنار بگذارد. «**مَحروم**» کسی است که اموال عمومی از او دریغ شده یا به دلیل عفاف، از نفقات محروم مانده است. أمّا «**سائِل** = درخواستگر» کسی است که حاجت خود را به زبان می‌آورَد. آیه‌ی شریفه فرمان توجّه به هر دو نوع محتاج داده است، هرچند «**فقیر واقعی**» را آیه‌ی ۲۷۳ سوره‌ی بقره تعریف کرده است: « **... اَلَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللهِ لايَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِی الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لايَسْئَلُونَ النَّاسَ إلْحَافًا ...** = ... همآنان که در راه خدا محاصره و گرفتار شده‌اند و توان مسافرت (نیز) ندارند، و کسانی‌که اگر افراد از احوالشان با خبر نباشند ایشان را ـ از شدّت خویشتن‌داری ـ بی‌نیاز می‌پندارند، و تو (ای پیامبر) آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسی،

هرگز چیزی به اصرار از مردم نمی‌طلبند . . . ».

(۲۶) وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ .

« و کسانی که روز جزا را تصدیق می‌کنند »،

واژه‌ی «**ٱلَّذِينَ**» در آیه‌ی شریفه؛ به «**مُصَلِّين** = نمازگزاران (واقعی)» در آیه‌ی۲۲ عطف شده است و پیرو آیات پیشین، توصیف دیگری از آنها آورده است؛ می‌فرماید ایمان و نمازشان برایشان روشن ساخته که زندگی دنیا بیهوده نیست و حساب و کتابی در کار است. توضیح «**يَوْم الدِّين**» به مفهوم «روز جزا» در سوره‌ی انفطار آیات ۱۷ تا ۱۹ آمده است.

(۲۷) وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ .

« و آنها که از عذاب خداوندشان بیمناکند »،

ممکن است گفته شود کسانی که خدا را به خاطر دوری از عذاب عبادت می‌کنند، عبادتشان خالصانه نیست، امّا مطلب کاملاً بدین‌گونه نیست؛ زیرا بازهم آنان از خدا (به دلیل کوتاهی در وظیفه) بیم دارند نه از غیرخدا؛ از بیم نقصان عبادت خدا، از عذاب او (که عکس العمل کار خودشان است) می‌ترسند. پس بندگی خدا از ترس عذاب یا به اشتیاق بهشت نیز به دور از زندگانی پاک و سعادت اُخروی نیست، چنانکه از علی(ع) گزارش شده که فرمود : إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللهَ شُكْرًا فَتِلْکَ عِبَادَةُ الأحْرَارِ = همانا عدّه‌ای خدا را از سر رغبت (به بهشت) عبادت می‌کنند و این عبادت تُجّار است، وعدّه‌ای خدا را از ترس عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است؛ و عدّه‌ای خدا را از سر سپاس عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است (نهج البلاغه/کلمات قصار/شماره‌ی۲۳۷). چنانکه مشاهده می‌شود امام علی[ع] در اینجا همه‌ی آن دستجات را عبادت‌گر شمرده، هرچند با تفاوت درجات.

(۲۸) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٍ .

« که از عذاب خداوندشان ایمن نتوان شد »،

آیه‌ی شریفه تعلیل آیه‌ی قبلی است؛ می‌فرماید آن مردم صالح که آز و بی‌تابی در وجودشان مهار شده (آیات قبل) ازجمله صفاتشان اینست که ـ برخلاف بی‌خیال‌ها ـ همواره از عذاب خداوندشان بیمناکند زیرا می‌دانند که اگر بد کنند بد خواهند دید. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که عذاب خداوند و عکس العمل‌های او، قانون ثابتی است که در قبال برخی اعمال، به انسان می‌رسد و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع آن شود. این همان قانون «عمل و عکس العمل» است که در دنیا نیز به صورت مجمل، دیده می‌شود و در آخرت به وسعت و شدّت ظهور خواهد کرد. به علاوه نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه می‌فرماید نمازگزاران از عذاب خدا ایمن نیستند و دراین‌صورت وای بر منکران!

دوّم آنکه تصریح شده عذاب خدا «**غَيْرُ مَأْمُون**» است، یعنی کسی نمی‌تواند از آن ایمن بماند و حتماً بر

هرآنکه بدکاری کند وارد می‌شود.

سوّم آنکه به دست می‌آید مؤمن واقعی کسی است که همواره مراقب است تا مبادا دست به کاری زند که در پیشگاه خدا شرمنده گردد و به گرفتاری رسد (برخلاف دعایی که در مفاتیح الجنان در اعمال ماه رجب آمده که طی آن می‌خوانند «یا مَن اَرْجوهُ لِکُلِّ خَیْرٍ وَ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ کُلِّ شَرٍّ = ای آنکه در هرخیری به او امید دارم و در هرشرّی از خشم او ایمنم!!»).

(۲۹و۳۰) **وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ . إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ .**

«**و کسانی که شرمگاه خود را** (از حرام) **حفظ می‌کنند** » « **مگر بر همسرانشان یا زنان مملوکه‌ی خود که** (در این‌صورت) **درخور ملامت نیستند** »،

«**فُروج**» به معنی «اندام‌های جنسی» آدمی است، چه مرد و چه زن و آیه‌ی شریفه می‌فرماید که از خصوصیّات نمازگزاران واقعی این است که از اعضای جنسی خود جُز در ارتباط با همسران، استفاده نمی‌کنند و سوای آن درمورد مردان مسلمان، زنان تحت اختیار(مِلْکِ یَمِین) را نیز اضافه کرده است. این‌گونه زنان ـ با توجّه به آنکه سوره مکّی است ـ زنانی بودند که از پیش از اسلام به صورت «کنیز» بین مسلمان‌ها وجود داشتند وعلی‌رغم حُکم «**فَکُّ رَقَبَة** = آزادساختن گردن‌ها (بردگان)» (بلد/۱۳) اربابانشان را ترک نکرده و ترجیح داده بودند که با آنها باقی بمانند. خصوصاً واژه‌ی «**أَوْ** = یا» نشان می‌دهد که ممکن بوده مردی همسر نداشته و صرفاً «مِلْکِ یَمین» از پیش از اسلام می‌داشته است.

(۳۱) **فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ .**

« **و هرکس فراتر از آن بجوید، پس آنان متجاوزند** »،

در مقطع آیه‌ی قبل به این معنا اشاره داشت که کسانی که معاشرت جنسی جز با همسران و زنان تحت اختیارشان ندارند، گناهی مرتکب نشده و در این باره، مورد ملامت خداوند قرار نمی‌گیرند. آیه‌ی فوق مجدّداً تأکیدی درباره‌ی معاشرت‌های جنسی مرد و زن ارائه می‌دهد [ضمیرِ «**هُمْ** = ایشان» در متن آیه، بین مبتدا و خبر قرار گرفته (ضمیر فصل) و تأکید را می‌رساند].

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرنوع ارضاءِ جنسی جُز از طریق ارتباط طبیعی با همسران و زنان مشروع (آیه‌ی قبل) حرام است و تجاوز از حدّ به حساب می‌آید و ظلم به نفس است؛ چنانکه می‌خوانیم «**وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** = هرکس از حدود خدا درگذرد ظلم به خویشتن کرده است» (طلاق/۱) که او را به عذاب إلهی می‌کشاند (آیات ۲۹ تا ۳۱ عیناً در مؤمنون/۵←۷ آمده است).

(۳۲) **وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ .**

« **و آنها که امانت‌ها و پیمان‌هایشان را رعایت می‌کنند** »،

واژه‌ی «**رَاعُون**» درآیه‌ی شریفه اسم فاعل است (رعایت کننده)؛ یعنی نمازگزار واقعی(آیات قبل) کسی نیست که هرگاه به او امانتی سپرده شود یا عهدی ببندد؛ غیرمسؤولانه رفتار کند، بلکه «رعایت کننده» است (مائده/ ۱).

(۳۳) **وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمْ قَآئِمُونَ .**

« **و کسانی که بر شهادتهای خود پای‌بندند** »،

یعنی نمازگزاران واقعی همیشه آماده‌اند که شهادت به حق بدهند؛ چنانکه فرموده «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الأَقْرَبِين ...** = ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید برپاداران عدالت باشید و برای خدا شهادت دهید هرچند به زیان خود یا پدر و مادر و خویشانتان باشد ...» (نساء/۱۳۵).

(۳٤) **وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ .**

« **و آنها که بر نمازشان محافظت می‌کنند** »،

برای دوّمین بار در سوره تأکید برنماز شده است. در آیه‌ی **۲۳** سخن از مداومت نماز رفت و در آیه‌ی فوق از حفظ نمازها سخن می‌گوید، زیرا ممکن‌است کسی مرتّب نمازش را بخواند ولی در حفظ آن چنانکه باید، نکوشد (که قضا شود یا به تأخیر افتد یا بی‌توجّه اداء گردد).

(۳٥) **أُوْلَٰٓئِكَ فِي جَنَّٰتٍ مُّكْرَمُونَ .**

« **آنهایند که در باغ‌هایی** (از بهشت) **گرامی داشته شوند** »،

در این آیه‌ی کوتاه به نعمت مادّی و معنوی که نمازگزاران واقعی در سررسید عالم به آن خواهند رسید، اشاره شده است. می‌فرماید آنها هم در باغ و بهره‌مند از همه‌ی مواهب مادّی خواهند بود و هم مورد اکرام قرار خواهند گرفت.

بخش سوّم

(تصوّر کافران از سرانجام عمر و إتمام حجّت به آنها)

(۳۶و۳۷) **فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ . عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ .**

« **پس کافران را چه شده است که به سوی تو شتابانند؟!** » « **گروه گروه از راست و از چپ** (هجوم می‌آورند) »،

نزول سوره‌ی معارج در اواسط تا اواخر دوران مکّه بوده؛ زمانی‌که دعوت پیامبر[ص] گسترده شده و اخبار آن به تمامی نقاط عربستان رسیده بود. در این شرایط بنا به آیه‌ی شریفه، مشرکان عرب از نقاط مختلف به سوی پیامبر[ص] می‌آمدند «**مُهْطِعِين**»، یعنی با شتاب درحالی‌که سرها به جلو کشیده و کنجکاوی استهزاءآمیزی داشتند، چنانکه مشاهده می‌شود خیلی‌ها به مجالس بحث و تبلیغ دینی می‌روند و قصدشان طرح سؤالات استهزاءآمیز است («**قِبَلَكَ** = پیش روی تو، نزد تو» ، «**عِزِينَ**» جمع «عِزَة» به معنی «گروه پراکنده»).

البتّه معدودی از مفسّران چون طبرسی و صاحب تفسیر المیزان، مقصود از کافران را در اینجا منافقان دانسته‌اند که در این‌صورت آیات پایانی سوره باید مدنی باشند.

(۳۸) **أَيَطْمَعُ كُلُّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ .**

« **آیا هریک از ایشان طمع دارد که او را داخل بهشت پُرنعمت کنند؟!** »،

در قرآن است که مشرکان عرب با تکیه به برخورداری‌هایشان در دنیا، می‌گفتند آخرتی در پسِ زندگی دنیا نیست و بر فرض هم اگر باشد، خداوند که این‌گونه ما را در دنیا متمتّع ساخته در آخرت نیز بهره‌ور خواهد ساخت (کهف/۳۶). پاسخ خداوند به این‌گونه افراد (آیه‌ی فوق) این است که آنها علی‌رغم کفرشان باز طمع دارند که به صرف برخورداری موقّت در دنیا، در آخرت نیز وارد بهشت پرنعمت و جاودان شوند! (آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است؛ یعنی هرگز!)

(۳۹) **كَلَّآ إِنَّا خَلَقْنَٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ .**

« **چنین نیست؛ همانا ما آنان را از آنچه** (خود) **می‌دانند آفریدیم** »،

یعنی هرگز چنان نیست که هر فرد متمتّعی در دنیا لزوماً در آخرت هم متمتّع باشد و این‌گونه پندارها باطل است. انسان‌ها خود می‌دانند که از کجا آمده و از چه آفریده شده‌اند؛ آنها از قطره‌ی مایع ناچیزی آفریده شده‌اند و در این مقام همه یکسانند؛ پس به لحاظ وجودی، مردمان در پیشگاه خدا تفاوتی ندارند، مگر به طاعت و عمل صالح که مایه‌ی ورود به بهشت می‌شود و آن انکارورزان بهره‌ای از آن ندارند. زمخشری در

تفسیر آیه، وجه دیگری در پاسخ مشرکان آورده و به طور خلاصه می‌گوید: ورود به بهشت از راه طمع و گمان ممکن نیست بلکه باید با ایمان و عمل صالح به بهشت وارد شد، ولی مشرکان زندگی پس از مرگ را ناممکن می‌شمرند درحالی‌که می‌دانند خدا آنها را از نطفه‌ای آفریده و بنابراین بر بازگرداندن ایشان توانا است (یس/۷۸ و ۷۹).

(۴۰و۴۱) فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ ٱلْمَشَٰرِقِ وَٱلْمَغَٰرِبِ إِنَّا لَقَٰدِرُونَ . عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ .

« پس سوگند به خداوند مشرق‌ها و مغرب‌ها که همانا ما به یقین توانا‌ییم » « بر آنکه بهتر از آنان را به جایشان بنشانیم و ما عاجز (از این‌کار) **نیستیم »،**

یعنی منکران باید بدانند که خدا ـ علاوه بر احیاءِ مجدّد و عذاب آنها در آخرت ـ در دنیا هم قادر است که آنها را از ریشه برکَنَد و بهتر از ایشان را به جایشان بنشاند (فاطر/١٦). در این زمینه خداوند به «مشرق‌ها و مغرب‌ها» سوگند خورده و قدرتش را در از بین بردن کافِران گوشزد کرده است؛ و چنانکه می‌دانیم زمان طلوع و غروب خورشید نسبت به سرزمین‌های گوناگون، مختلف است و در کُره‌ی ارض «مشرق‌ها» و «مغرب‌ها»ی متعدّد وجود دارد[1]. همانگونه که از امام صادق (ع) روایت شده که در پاسخ فردی که از سرزمین دیگری بوده و می‌گفت زمان طلوع و غروب خورشید در شهر من با شما متفاوت است، فرمود «إنَّمَا عَلَيْکَ مَشْرِقُکَ وَ مَغْرِبُکَ = جُز این نیست که درمورد شما مدرک، مشرق و مغرب خودتان است» (وسائل الشّیعه، ج۳، ص١٤٥، حدیث ۲).

(٤٢) فَذَرْهُمْ يَخُوضُواْ وَيَلْعَبُواْ حَتَّىٰ يُلَٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ .

« پس آنها را رها کن تا در امور باطل خویش فرو روند و به بازیگری پردازند تا روزی را که به آنها وعده داده شده است، ملاقات کنند »،

واژه‌ی «**خَوْض**» در آیه‌ی شریفه به معنی «فرو رفتن در باطل» است. گوینده‌ی آیه خداست که از کار خود مطمئن است. بنابراین به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان او در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها) دستور می‌دهد که این مردم منکر و دنیاطلب را که بر کفر خود پای می‌فشرند، رها کن و بگذار به بازیگری‌هایشان ادامه دهند تا به آن روزموعود برسند (آنگاه خواهند فهمید که فرصت زیست در این دنیا برای بازیگری نبوده‌است).

(٤٣) «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ .

« روزی که با شتاب از گورها سربرآورند گویی به سوی نشانه‌ای می‌دوند »،

واژه‌ی «**سِرَاع**» در آیه‌ی شریفه جمع «سریع» به معنی «رونده با شتاب» است. «**نُصُب**» جمع «نَصب» در اصل

(۱) ـ در قرآن گاهی از «**رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغرِبِ** = خداوند خاور و باختر» (مزّمّل/۹) سخن رفته که در اینجا مشرق و مغرب هر افقی از کره‌ی زمین مراد است و همچنین «**رَبُّ الْمَشارِق**» (صافّات/۵) و «**رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ**» نیز گفته است که توضیحش را داده‌ایم (اَلرّحمان/ توضیح آیه‌ی ۱۷. به توضیح آیه‌ی ۱۳۷ اعراف نیز نگاه کنید).

به معنی «چیزی است که در جایی نصب کنند»(**کُلُّ ما جُعِلَ عَلَمًا**) همچنین بت‌هایی را هم که در جایی نصب می‌شدند و در پای آنها قربانی می‌کردند، «**نُصُب**» می‌گفتند. «**یُوفِضُونَ** = می‌شتابند».

آیه‌ی شریفه متعاقب تهدید منکِران به عذاب اُخروی در آیه‌ی قبل، آن روزِ عذابِ آنها یعنی«قیامت» را توصیف کرده است. مشرکان عرب معتقد به آخِرت و معاد نبودند (آنها بت‌ها را عبادت می‌کردند تا نزد خداوند شفیع شده کارشان را در «این دنیا» راه بیاندازند). آیه‌ی شریفه می‌فرماید در آن روز موعود همگان از گورها سر برآورده[1] شتابان سوی آن «**داعی**» (قمر/۸ و۷) می‌دوند.

(٤٤) **خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۚ ذٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ .**

«**درحالی که چشم‌هایشان فرو افتاده ذلّت آنها را فرا گرفته‌است؛ این است آن روزی که وعده داده می‌شدند**».

آخرین آیه‌ی سوره در اشاره به ترس و شرمندگی و خواری انسان منکر، در آخرت است. إسناد «**خشوع**» به چشم، از آن‌روست که حالت انکسار و ترس و ذلّت ابتدا در چشم منعکس می‌شود. «**تَرْهَقُ** = می‌پوشاند».

می‌فرماید برعکس آن‌کبرها که در دنیا می‌ورزیدند، آنجا خوار و شرمنده خواهند بود؛ و مقطع آیه «**ذٰلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُون** = این‌است آن‌روزی که وعده داده می‌شدند»، در جمله‌ی «**یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُون**» در مقطع آیه‌ی ٤۲ نیز آمده است.

---

(۱) ـ البتّه آیه‌ی شریفه از زنده شدن مردگان در قیامت به صورت «سر برآوردن از گورها» یاد کرده چون روش رایج، به گور سپردن مردگان است؛ ولی واضح است که خدای خالق انسان‌ها، در به حیات آوری مجدّد مردگان هرچند جسدشان را سوزانده و یا به دریا ـ به خوراک ماهی‌ها ـ افکنده باشند، تواناست.

سوره‌ی نوح

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و تمامی محتوای آن در ارتباط با رسالت نوح[ع] است. ابتدا امر خداست که نوح را بر هشدار قومش فرمان می‌دهد. سپس گزارش نوح از نتائج کارش را ذکر می‌کند که شرح ابلاغ پیام توسّط او و مخالفت‌های قومش و تحمّلی است که در برابر آنان به خرج داده است. در این زمینه نوح[ع] از لجاجت‌های قومش سخن می‌گوید که هیچ گوش شنوایی در برابر اندرزهای او نداشتند و از زندگانی شرک‌آمیز و ناشایسته‌ی خود دست‌بردار نبودند. در اینجاست که فرمان خدا به ایجاد آن طوفان سهمگین ـ که منجرّ به غرق مخالفان و نجات موحّدان می‌شود ـ صادر می‌گردد و در پایان سوره دعای نوح آمده که خدایا من و پدر و مادرم و همه‌ی مؤمنان را بیامرز و ستمگران را نابود کن.

به‌نظر می‌رسد که محتوای سوره هشداری به معاندان زمان (و همسلک‌های آنها در طول تاریخ) می‌باشد که با تداوم زندگانی شرک‌آمیز و گناه‌آلود، خود را از عکس‌العمل إلهی مصون نپندارند وبدانند که عذاب خدا در کمین «معاندان» است.

با توجّه به نکات فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۴): **اهتمام نوح[ع] بر أدای رسالت إلهی و نصیحت به قوم بدکار خود**

بخش دوّم (آیات ۵ تا ۱۲): **گزارش کار نوح به خداوند در تأثیرناپذیریِ قوم از هشدارهای او**

بخش سوّم (آیات ۱۳ تا ۲۰): **تلاش افزوده‌ی نوح در هدایت قومش**

بخش چهارم (آیات ۲۱ تا ۲۸): **قطع امید نوح[ع] از هدیت قوم.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(اهتمام نوح[ع] بر أدای رسالت إلهی و نصیحت به قوم بدکار خود)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرۡ قَوۡمَكَ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنها رسد، بیم** (هشدار) **ده** »،

ماجرای نوح[ع] در قرآن مکرّر آمده و ازجمله در سوره‌های اعراف/۵۹ به بعد، هود/۲۵ به بعد و شعراء/۱۰۵ به بعد ملاحظه می‌شود؛ امّا در این سوره بر دعوت پیگیر و خستگی ناپذیر نوح[ع] و سرسختی قومش در لجاج و انکار، تأکید بیشتری شده است.

در آغاز آیه‌ی شریفه خداوند با ضمیر «**نا** = ما» در «**إِنَّا**» از خود به هنگام سخن از ارسال پیامبرش نوح[ع] به عظمت یاد کرده است؛ و ظاهراً نوح[ع] فقط مبعوث بر قوم خودش بوده، نه بر سایر مردم جهان و اصولاً با شکل ارتباطات در آن دوران، ممکن نبوده که رسالت‌های اوّلیّه مأموریّتی جهانی باشد. لذا چنان می‌فهمیم که طوفان نوح نیز ـ که در ازای مخالفت‌های قوم نوح با او پیش آمده ـ حادثه‌ای منطقه‌ای بوده، نه واقعه‌ای در کلّ جهان[۱]! و احتمالاً حیواناتی نیز که پیروان نوح[ع] با خود به کشتی بردند، از همان حیواناتی بوده که برای بهره بردن با خود داشتند تا متعاقباً مورد استفاده قرار دهند «نه یک جفت از هرحیوان موجود درجهان»! همچنین شایان ذکر است که پیش از نوح[ع] از پیامبری که پیامی به قومی ببرد به صراحت یاد نشده و ظاهراً نوح[ع]، اوّلین پیامبری بوده که بر قومی مبعوث گشته است.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید به نوح فرمان داده شد که «**قومت‌را پیش از آنکه عذابی دردناک سویشان آید، بیم ده**» و محتوای این بیم و هشدار ـ که به تفصیل در سوره‌ی هود (آیه‌ی۲۵ به بعد) ذکر شده ـ طی دو آیه‌ی بعد

---

(۱) ـ پژوهش‌های علمی نشان نداده که در عالم طوفانی جهانگیر رخ داده باشد و انسان‌ها نیز تماماً در یک نقطه متمرکز نبوده‌اند. هرچند درمورد قوم بنی‌اسرائیل فرموده است که «**ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍ** = (ای) فرزندان کسانی که با نوح (در کشتی) حملتان کردیم» (إسراء/۳) و از اینجا به دست می‌آید که احتمالاً از قوم نجات یافته‌ی نوح ـ که در نقاطِ مختلف پراکنده شدند ـ قوم بنی‌إسرائیل نشأت گرفته است.

به صورت فشرده، آمده است.

(۲) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ .

« (نوح) **گفت: ای قوم من! به‌راستی من شما را بیم‌دهنده‌ای آشکارم »،**

یعنی هشدارتان می‌دهم که این زندگانی که در آن غوطه‌ورید وعباداتی را که نسبت به غیرخدا انجام می‌دهید، شما را به بدفرجامی می‌کشاند.

(۳) أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ .

« **که خدا را بندگی کنید و از او پروا دارید و مرا فرمان برید »،**

مفاد آیه‌ی فوق در ادامه‌ی سخن نوح ع است که «هشدارتان می‌دهم فقط خدا را بندگی کنید». در حقیقت آیه‌ی شریفه خلاصه‌ی تعالیم نوح در نظر گرفته می‌شود که خطاب به قومش می‌گوید بت‌ها و واسطه تراشی نزد خدا را به دور افکنید، مستقیم سوی خدا روید و تنها بنده‌ی او باشید ودر برابر خدایتان احساس مسئولیّت کنید؛ دینداری مرا بنگرید و شما نیز همین روش را پیروی کنید.

(٤) يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ ۖ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **تا** (خدا) **گناهانتان را بر شما بیامرزد و (أجل)تان را تا سرآمدی معیّن، به تأخیر افکند؛ همانا چون أجل إلهی دررسد، تأخیر نمی‌پذیرد، اگر درک کنید »،**

می‌فرماید: بندگی خالصانه‌ی خدا، مایه‌ی نجات است و آلودگی‌های قبل از ایمان را می‌زداید، چنانکه فرموده «**قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم ما قَدْ سَلَفَ** = کافران را بگو اگر(ازکفر وعداوت) بازایستند (گناهانِ) گذشته‌ی آنها آمرزیده می‌شود . . . » (اَنفال/۳۸). همچنین روشن می‌شود که با توبه می‌توان أجل إلهی را در پیش‌آوردن عذاب و مرگ، به تأخیر افکند[1] چنانکه نوح ع (در آیه‌ی شریفه) به قومش می‌گوید خدا را عبادت کنید و در برابر او تقوی پیش گیرید تا عذاب مقدّری که بر شما هست، به تأخیر افتد امّا چنانچه توبه نکنید، چون آن عذاب مقدّر فرا رسد، توقّف و بازگشتی نخواهد داشت و توبه در آن شرایط کارسازتان نخواهد بود.

(۱) ـ با بسط معنا به دست می‌آید که «**اَجَل مُسَمّی**» می‌تواند بااقداماتی از جانب انسان همچون رعایت موارد بهداشتی و زندگانی سالم دینی، به تأخیر افتد ولی به هرحال اجل آدمی در علم إلهی مشخّص بوده و خداوند می‌داند که چه کسانی موفّق خواهند شد با اقداماتشان ـ اعمّ از عبادی یا غیرعبادی ـ اجل خود را تا چه حدّ به تأخیر افکنند (در مورد دو نوع أجل، به توضیح آیه‌ی انعام/۲ نگاه کنید).

بخش دوّم

(گزارش کار نوح به خداوند در تأثیرناپذیری قوم از هشدارهای او)

(۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا .

« (آنگاه نوح[ع]) **گفت: ای خدای من، همانا من قوم خود را شب و روز** (به سوی تو) **فراخواندم**»،

در پی آیات قبل و مأموریّت خداوند به نوح[ع] که قومش را نسبت به نحوه‌ی زندگانی که با عبادت غیرخدا پیش گرفته‌اند بیم دهد، آیات این بخش گزارش شِکوه‌آمیز نوح[ع] به خدا از نتیجه‌ی تلاش‌های او در پیشبردِ مأموریّتش می‌باشد.

در آیه‌ی فوق نوح[ع] می‌گوید خداوندا! در پی مأموریّتی که به من دادی، قومم را اندرز دادم و شب و روز برای هدایت آنها کوشیدم. واژه‌ی «**لَيْل** = شب» در آیه‌ی شریفه مقدّم بر «**نَهَار**= روز» آمده، شاید به این علّت که چون روزها غالباً افراد در پی کار و کسب روزی بودند، نوح[ع] اکثراً شب‌ها مجال سخن گفتن با آنها را می‌یافت و تلاش هدایتی وی بیشتر در شب‌ها متمرکز بود. از سوی دیگر «**دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهَارًا**» را می‌توان به تداوم دعوت تعبیر کرد که بدین ترتیب، نوح[ع] می‌گوید بلاانقطاع آنها را به یکتاپرستی و ترکِ گناهان فراخواندم.

(۶) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيَ إِلَّا فِرَارًا .

« **و دعوت من جُز بر گریزشان نیافزود** »،

البتّه این مطلب تعجّبی ندارد، زیرا مسلّم است کسانی که مستغرق در مطامع دنیوی هستند، گوش حقّ‌شنو ندارند و کلام حق در چنین مردمانی اثر نمی‌گذارد، چنانکه در این زمینه فرموده «**وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لايَزِيدُ الظَّالِمِينَ إلّا خَسَارًا** = ما از قرآن آنچه را که مایه‌ی شفا و رحمت برای مؤمنان است فرو می‌فرستیم، و ستمگران را جُز زیان نیافزاید» (إسراء/۸۲). به بیان دیگر، لازمه‌ی تأثیر دعوتِ انبیاء در افراد، نوعی سنخیّت و آمادگی در آنهاست و قهراً این دعوت در دل‌های متمرکز در امیال و مأنوساتِ مادّی و حیوانی تأثیر هدایتی به بار نمی‌آورد، بلکه بر گمراهی و سرکشی آنها می‌افزاید.

(۷) وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا .

« **و من هرگاه آنان را فرا می‌خواندم ــ تا تو** (خداوند) **آنها را بیامرزی ــ انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌نهادند و رِدایشان را بر سر می‌کشیدند و** (بر عقاید باطل خود) **پای می‌فشردند و هرچه بیشتر بر تکبّرشان**

می‌افزودند »،

نوح می‌گوید «**دَعَوْتُهُم لِتَغْفِرَ لَهُمْ**» یعنی آنها را دعوت می‌کردم تا از گناهانشان توبه نموده مورد بخشایشِ تو (ای خداوند) قرار گیرند. بدین‌ترتیب فهمیده می‌شود که لازمه‌ی کسب معرفت ابتدا ترک گناهان و دستیابی به بخشایش خداست تا آدمی به لحاظ روحی پالایش شده آماده‌ی پذیرش حق گردد. ازاین‌رو پیامبران خدا، دعوت توحیدی را همواره با تأکید بر ترک گناهان همراه می‌نمودند. امّا عکس‌العمل قوم نوح دربرابر فراخوانیِ وی، این بوده که «**انگشتان خود را درگوش‌هایشان می‌نهادند و جامه بر سر می‌کشیدند**» که ممکن است این عبارت تعبیری برای بیان شدّت انکار آنها باشد. در مقطع آیه می‌فرماید «**أَصَرُّوا** = (در موضع خود) پافشاری می‌کردند» و سپس آن پافشاری را در انکار حقّ، تعلیل می‌نماید که «**اِسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا** = استکباری بس زیاد نشان می‌دادند» که همین، علّت حق‌ناپذیری آنها بوده و از شدّت خودبزرگ‌بینی، نمی‌خواستند بپذیرند که ایرادی درکارشان هست.

(۸) **ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا .**

« **سپس من** (باز) **آنها را آشکارا فرا خواندم** »،

در این آیه و آیه‌ی بعد از قول نوح^ع^، شیوه‌های مختلف و مکرّر دعوت وی، توضیح داده شده که چگونه به روش‌های مختلف دعوت خود را دنبال می‌کرد تا در دیگران تأثیرگذارد. گاهی درگذرگاه‌ها به سخنرانی می‌پرداخته و گاهی در خلوت به سراغ افراد می‌رفته است.

(۹) **ثُمَّ إِنِّيٓ أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا .**

« **آنگاه مؤکّداً من علنی و پنهان، به آنها اعلام نمودم و در خلوت اصرار ورزیدم** »،

یعنی علاوه بر دعوت آشکار، گاهی نوح^ع^ به طور خصوصی به سراغ تک تک افراد می‌رفته و در خلوت و دور از سایرین، با آنها به گفتگو می‌نشسته است.[۱]

(۱۰) **فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا .**

« **پس گفتم از خداوندتان آمرزش بخواهید که همانا او بس آمرزنده است** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به محتوای دعوت است که تجدید نظر در احوال گذشته، پاک‌زیستی و توبه واستغفار در پیشگاه خداوند بوده است. مقطع آیه مشعر بر این معناست که بنده ـ هرقدر گناه‌آلود و شرمگین‌هم که باشد ـ می‌تواند با بازگشت خالصانه به سوی خدا پاک شود و به قول شاعر:

بـــازا هـرآنچـه هستـــی بـــازا — گر کافر و گر که بت‌پرستی بـازا
این‌درگهِ ما درگهِ نومیدی نیست — بـــازا هرآنچـــه هستـــی بـــازا

---

(۱) ـ اقدامات «مخفی و آشکار» فقط در زمینه‌ی تبلیغ نیست، بلکه درباره‌ی انفاق نیز در قرآن توصیه شده است (بقره/۲۷۱).

(۱۱و۱۲) يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا . وَيُمۡدِدۡكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ جَنَّٰتٖ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ أَنۡهَٰرٗا .

« تا بر شما پیاپی باران فرو فرستد » « و با اموال و پسران یاریتان کند و برایتان باغستان‌ها قرار دهد و نهرها برایتان پدید آورَد »،

آیات شریفه جواب شرط است. در آیه‌ی قبل فرمود که نوح(ع) به قومش گفت از خداوندتان آمرزش بخواهید (و رو به سوی او روید) و در اینجا می‌فرماید که نوح به آنها وعده داد که اگر چنین کنید، خداوند باران پُربرکت بر شما می‌فرستد و زندگانی‌تان را با اموال و پسران بارور می‌سازد (آنچه که در نظر مردمانِ آن دوران خوشبختی کامل محسوب می شده است).

واژه‌ی «**يُرْسِلْ**» در آیه‌ی شریفه فعل مضارع است که چون جواب شرط می‌باشد، قاعدتاً باید مجزوم می‌شد ولی باتوجّه به مشکل «اِلْتِقاءِ ساكِنَيْن» برطبق قاعده، حرف اول کسره می گیرد (**يُرْسِلِ**). همچنین شایان ذکر است که واژه‌ی «**سَماء**» در لغت به معنی «**ابر**» و «**باران**» نیز آمده است (تا خداوند بر شما ابرها فرستد که پی درپی برایتان باران آورَد)، چنانکه زمخشری در کشّاف ذیل آیه‌ی شریفه می‌گوید «جایز است که مراد از "**سَماء**" را ابر، یا خود باران بدانیم».

به طورکلی آیات شریفه نشان می‌دهد که "اصلاح نفس"، در "زیادت نعمت" اثر داشته امداد إلهی را در زندگی دنیا به بار می‌آورد. ازاین‌رو پیامبران (ع) در هدایت اقوام علاوه بر وعده‌ی سعادت اُخروی، معمولاً تذکّر می‌دادند که شما مردم اگر اصلاح نفس کنید، دنیایتان نیز آباد می‌شود، چنانکه فرموده است «**وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ ...** = اگر مردم شهرها با ایمان و پرهیزکار می‌بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم ... » (اعراف/۹۶). البتّه روشن است که با اصلاح نفس، علاوه بر عنایت خداوند، روابط افراد رو به اصلاح رفته بهره‌برداری‌ها بهبود می‌یابد و تقسیم‌ها عادلانه می‌گردد و مجموع این عوامل، اوضاع بهتری را به لحاظ عمومی به ارمغان می‌آورد.

از سوی دیگر می‌توان آیه‌ی شریفه را عنایت خاصّ خداوند خارج از نظامات عالم درنظر گرفت، چنانکه مثلاً در مورد زن مطلّقه و یا مردی که همسرش را ازدست می‌دهد، فرموده «**وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجًا ... وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا** = هرآنکه در برابر خدا تقوا پیشه‌کند، خداوند راه خروج از دشواری‌ها را برایش پیش می‌آورد ... و هرکه تقوای خدا را پیشه کند، خداوند برای او در کارش سهولتی پدید می‌آورد» (طلاق/۲ و ٤). مسلّم است که مشیّت خداوند محصور در قوانینش نیست و البتّه قادر است که خارج از قوانینِ عالَم نیز به هرکه اراده نماید و شایسته بیند، لطف کند.

بخش سوّم

(تلاش افزوده‌ی نوح ع در هدایت مردم)

(۱۳) مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا .

« **شما را چه شده است که عظمت خدا را باور ندارید؟!** »،

در اینجا لحن نوح ع رنگ هشدار به خود گرفته «**ما لَكُمْ** = چه می‌شود شما را؟»؛ «**لَاتَرْجُونَ** = باور ندارید، امید ندارید؟» و به قول طبرسی در مجمع البیان «**رَجاء**» در مواردی معنی «خوف» دارد؛ لذا می‌توان در ترجمه‌ی آیه آورد که: «چرا از عظمت خدا نمی‌ترسید؟» هرچند باتوجّه به سیاق (آیات قبل و بعد) به نظر می‌رسد که ترجمه‌ای که ما برای آیه در بالا آورده‌ایم، به مقصود نزدیکتر باشد.

(۱٤) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا .

« **و همانا** (خدا) **شما را گوناگون** (طی مراحلی) **آفرید** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به صُوَر و تحوّلات مختلفی است که جَنین انسان در رَحِمِ مادر می‌یابد. از زبان نوح ع به قومش می‌فرماید که تو ای انسان! مایعی ناچیز بودی که خدایت از مراحلِ مختلف گذراند (حج/۵ و مؤمنون/ ۱٤←۱۲) و به شاکله‌ی فردی کامل ـ به لحاظ بدنی ـ و با رنگ‌ها و روحیّات گوناگون به دنیا آورد؛ پس البتّه چنین خدایی قادر است که اگر شما مردمان اطاعتش کنید، دنیایتان را نیز با نعمت‌های خود بارور سازد.

(۱۶و۱۵) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا . وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا .

« **آیا ندیده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را فوق هم بیافرید؟** » « **و ماه را در آنها تابان و خورشید را** (همچون) **چراغی قرار داد؟** »،

در آیات پیشین خداوند از زبان نوح ع، قوم وی را ـ از طریق توجّه دادن به آیات أنفسی ـ به بیداری و خودآگاهی فرا خواند و در آیات بعد محیطی را که انسان در آن قرار دارد به عنوان نشانه‌ای از عظمت خدا، توصیف می‌کند که «عظمت خلقت» خود بیانی از «عظمت خالق» است.

در قدیم ستارگان را به نسبتِ نزدیکی و دوری آنها از رؤیت مردمان، به هفت قسمت تقسیم می‌کردند که خداوند به آنها «هفت آسمان» گفته‌است (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ۳ سوره‌ی مُلک نگاه کنید). آیه‌ی شریفه از قول نوح ع می‌فرماید مگرخلقت خدا را در آسمان بالای سرتان نمی‌بینید که چگونه دستجات ستارگان را آفریده و ماه را (که نور از خورشید می‌گیرد) و خورشید را (که مانند چراغی تابان، نور از خود

دارد) در میانشان قرار داد؟

(۱۷) وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتًا .

« **و خدا شما را** (همچون گیاهی) **از زمین رویاند، روئیدنی خاص** »،

یعنی ای مردم، همان خدای با عظمت که آسمان را با چنان نظامی آفرید (آیه‌ی قبل) شما را نیز در زمین و از زمین پدید آورد. شاید تشبیه خلقت انسان به رویش تدریجی گیاه از زمین، مشعر بر این باشد که انسان ازموادّ عنصری زمین سرزده و با هدایت إلهی، تدریجاً به سامان امروزی خود رسیده است. بدین ترتیب در آیه‌ی ١٤ سخن از آفرینشِ نسل انسان و در آیه‌ی فوق (آیه‌ی ۱۷) اشاره به خلقت اصلِ آدمی دارد که شبیه این مضمون در آیات ۵→۹ سوره‌ی سجده نیز آمده است.

(۱۸) ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجًا .

« **سپس شما را در آن** (زمین) **بازمی‌گرداند و** (دگربار) **شگفت‌آور از آن برمی‌انگیزد** »،

آیه‌ی شریفه در بیان معاد آدمی است. می‌فرماید انسانی که از زمین سرزده مجدّداً پس از مرگ به زمین بازمی‌گردد و سپس در قیامت، از همین زمین برخواهد خاست (از خاک برآمدیم و بر خاک شدیم). چنانکه فرموده «**مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى** = شما را از زمین آفریدیم و به آن بازمی‌گردانیم و بار دیگر از همان (زمین) برون می‌آوریم» (طه/۵۵). و احتمالاً چون خلقت اوّلیّه‌ی انسان تدریجی بوده، در آیه‌ی ۱۷ به رویش گیاه تشبیه شده، امّا از آنجا که معاد ناگهانی‌است، باآوردن مفعول مطلق (**إِخْرَاجًا**) درآیه‌ی فوق آن را امری مؤکّد و «شگفت انگیز» خوانده است.

(۱۹و۲۰) وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطًا . لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلًا فِجَاجًا .

« **و خدا زمین را برای شما** (بستری) **گسترده قرار داد** » « **تا در راه‌های پهناور آن سیر کنید** »،

«**بِسَاط**» از مادّه‌ی «بَسط» به معنی «هرچیز گستردنی»؛ «**لِتَسْلُكُوا** = تا عبور کنید»؛ «**فِجَاج**» جمع «فَجّ» به معنی «راه پهن و گشاده»

آیات شریفه همچنان سخنان نوح[ع] را به قومش تعقیب می‌کند و به دنبال آیات قبل در ارتباط با «**أَرْض** = زمین» به چهره‌ی زمین از دیدگاه زندگی انسان اشاره دارد . مسلّماً اگر زمین تماماً کوه و بلندی بود حیات آدمی در آن میسّر نمی‌بود ولی علاوه بر ارتفاعات، در زمین دشت‌های پهناور فراهم آمده تا زیست انسان در آن سهل گردد.

جالب است که قرآن غالباً به مسائلی چون همواری زمین و وجود نهرها ـ که به نظر مردمان عادی می‌آید ـ توجّه می‌دهد و درحقیقت می‌فرماید که اینها می‌توانست نباشد درحالی که وجود دارد و نمایانگر تدبیر إلهی در طرّاحی محیط حیات بشر است.

بخش چهارم

(قطع امید نوح[ع] از هدایت قوم)

(۲۱) قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارًا .

« نوح گفت: ای خدای من! همانا آنان مرا نافرمانی کردند و پیرو کسی شدند که مال و فرزندش جُز زیان بر او نیافزود »،

نوح به درگاه خدا شکایت می‌بردکه خدایا این مردم ـ علی‌رغم همه‌ی دعوت‌ها و مواعظ من ـ به دنبال کسانی هستند که صاحب ثروت و مکنت‌اند، درحالی‌که مال و فرزندان برای آن دنیاپرستان بی‌ایمان، جُز مایه‌ی خسارت نیست.

حکایت و شکایت از اوضاع اسفبار انسان‌هاست که از زمان نوح[ع] تا کنون جریان داشته است. امروز هم بیشتر مردمان، حق‌طلب نبوده و در دنیا جذب کسانی می‌شوند که صاحب ثروت و مقاماتند. از این‌رو امام علی[ع] حقیقت‌طلبان را توجّه داده که «**لاتَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیقِ الْهُدَی لِقِلَّةِ اَهْلِهِ** = در راه هدایت متوحّش نشوید چون که اهلش اندکند» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی۱۹۹). پیروان حقّ همواره قلیل بوده‌اند؛ ولی مهم آن است که آدمی حقّانیّتی را با برهانش بپذیرد، چه باک اگر اهلش کم باشند.

(۲۲) وَمَكَرُواْ مَكْرًا كُبَّارًا .

« و به مکری بس بزرگ دست زدند »،

اشاره‌ی آیه به کسانی است که در آیه‌ی قبل توصیف شده‌اند؛ همان دنیااندوختگانِ برخوردار از انحرافات مردم؛ نیرنگ آنها چه بوده است؟ در دو آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد.

(۲۳) وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا .

« و گفتند: معبودان خود را وامگذارید؛ و وَدّ و سُواع و یَغوث و یَعوق و نَسر را رها نسازید »،

یعنی ای مردم نکند آن مقدّسات و خدایانی را که نسل اندر نسل پدران ما بزرگ می شمردند و به آنها روی می‌آوردند رها سازید و فقط به خدای یگانه بسنده کنید! چنانکه فرموده مشرکان روزگار پیامبر اسلام[ص] نیز می گفتند: «**أجَعَلَ الآلِهَةَ إلهًا وَاحِدًا إنَّ هذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ** = آیا همه‌ی معبودان را به معبودی واحد تبدیل کرده؟ این چیزی بس شگفت است» (ص/۵).

[**وَدّ** = دوستی؛ **سُواع** = هلاکت (خدای شرّ)؛ **یَغوث** = فریادرس؛ **یَعوق** = مانع شونده، دافع خطر؛ **نَسر**= کرکس]. ظاهراً بت‌های پنجگانه‌ی مزبور نزد قوم نوح از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. مفسّران گفته‌اند که آن نام‌ها در اصل نام مردان صالحی از قوم نوح بودند که چون از دنیا رفتند قوم نوح مجسّمه‌هایی به صورت یادبود از آنها ساختند و رفته رفته مورد پرستش قرار گرفتند و این آئین بت‌پرستی به تدریج به حجاز و عرب‌ها نیز سرایت کرد، چنانکه در سیره‌ی ابن هشام (ج۱، ص۷۹) آمده که نخستین کسی که بت‌پرستی را از شام به مکّه آورد عَمْرو بن لُحَیّ بود. او به شام رفته و دیده بود که عَمالِقه (فرزندان عِملیق، نوه‌ی نوح) بت می‌پرستند و از آنها پرسید که این کار برای چیست؟ گفتند اگر از آنها باران بخواهیم باران می‌بارند و اگر یاری بجوییم یاری می‌دهند. در آنجا عمرو بن لُحَی بُتی از آنها گرفت که نامش «هُبَل» بود و اهل جاهلیّت آن را درون خانه‌ی کعبه نصب کردند و بعد از فتح مکّه به فرمان پیامبر[ص] متلاشی شد.

(۲٤) وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗاۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلٗا .

« **و همانا بسیاری را به گمراهی کشاندند؛** (بار خدایا) **ستمگران را جُز بر گمراهی**(شان) **میافزای** »،

آیه‌ی شریفه در تعقیب آیه‌ی قبل می‌فرماید آن دنیاطلبانِ برخوردار از انحرافات مردم، بسیاری را به راه ضلالت بردند، پس خداوندا! توفیق هدایت را از آنها سلب کن تا با انباشتگی گناهان به نتایج ظلم بزرگی که روا داشتند برسند. بدین ترتیب نفرین مذکور در آیه از زبان نوح[ع]، در واقع بر طبق قانون خدا در وجود آدمی جریان دارد که بنا به اصل «اثر وضعی اعمال» به افزایش گمراهی خود شخص منجر می‌گردد.

(۲۵) مِّمَّا خَطِيٓـَٰٔتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا فَلَمۡ يَجِدُواْ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارٗا .

« **به سبب گناهانشان غرق گشتند و در آتش داخل شدند و دربرابر خدا برای خود یاورانی نیافتند** »،

در اینجا خداوند از اجابت دعای نوح[ع] سخن گفته که در اشـاره به آن طوفان بزرگ و غرق کافران زمان می‌باشد. البتّه دخول کفّار در آتش به فعل ماضی آمده (**أُدْخِلُوا**) که آینده‌ی محقّق‌الوقوع را می‌رساند.

(۲۶و۲۷) وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا . إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا .

« **و نوح گفت: ای خدای من! از این کافران احدی را بر زمین** (باقی) **مگذار** » « **که همانا اگر تو آنان را واگذاری، بندگانت را به گمراهی می‌کشند و جُز پلیدکار و ناسپاس مولودی نمی‌آورند** »،

آیات شریفه ظاهراً استنباط نوح از وحی إلهی (آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی هود) است که آن‌کفّار، دیگر ایمان نیاورده و نسلشان نیز جُز کفر و فساد و گمراهی اشاعه نخواهند داد («**دَیّار**= هیچ کس را» کلمه‌ای است که در نفیِ عام استعمال می‌شود).

(۲۸) رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارَۢا .

« ای خدای من! مرا و پدر و مادرم و هرکسی را که با ایمان به سرایم درآید و (همه‌ی) **مردان و زنان با ایمان را بیامرز و ظالمان را جز بر هلاکتشان میافزای ».**

آیه‌ی آخرین سوره مشعر بر دعای نوح ؑ درجهت طلب رحمت برای مؤمنان است که خدایا همه‌ی مؤمنان را مشمول رحمت خود فرما و فقط ستمگران را به هلاکت رسان. برخی گفته‌اند مراد از «بَيۡتِيَ» در دعای نوح ؑ «کشتی وی» بوده است.

سوره‌ی جن

توضیحات کلّی در اطراف سوره

«**جِن**» در لغت به معنی «موجود پنهان» است که از واژگان «**جَنَّ عَلَیْهِ**» به معنی «پوشاند و پرده براو افکند» ناشی شده‌است، همانگونه که می‌خوانیم « **فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ الَّیْلُ رَءَا کَوْکَبًا** = پس چون شب براو(ابراهیم) پرده افکند ستاره‌ای دید» (انعام/۷۶). «**جَنَّتْ**» را نیز بنا به فرهنگِ اَلْمُنْجِد به این دلیل باغ می‌گویند که با سبزه‌ها و فرآورده‌هایش، زمین را می‌پوشاند. همچنین بنا به فرهنگ مزبور واژه‌ی «**جانّ**» هم که درقرآن آمده (حجر/۲۷، الرّحمن/۱۵ و آیات دیگر) اسم جمع «جِنّ» می‌باشد. هرچند «جانّ» به معنی «مار» نیز در زبان عرب آمده است(نمل/۱۰). «**جَنِین**» نیز که در رَحِم مادر پوشیده و مخفی است، از ریشه‌ی «**جنّ**» است و همین‌طور واژه‌ی «**جُنَّة** = سپر» که جنگجو پشت آن خود را پنهان می کند، از همان ریشه است.

به طور کلّی انسان‌ها در مناطق مختلف عالم، همواره به موجودات پنهانی که شعورمند و قدرتمند بوده و می توانستند در زندگی آنها دخالت کنند، عقیده داشته‌اند. چنانکه «**جن‌ّزدگی**» در مسیحیّت مطرح بوده وکشیشانی متخصّص می‌شدند تا با مهارت‌های ویژه‌ای، رفع این شرور کنند. درعربستان وادی‌هارا قسمت کرده و هروادی را از آنِ جِنّی می‌دانستند و به هروادی که وارد می‌شدند، خود را به جنّ صاحب آن وادی می‌سپردند. همچنین عقیده داشتند که خدا ـ مَعاذَ الله ـ با جنّیان ازدواج کرده و فرشتگانی محصول این ازدواجند (صافّات/ ۱۵۸) و به طور کلّی جن‌پرستی در میان عرب راه یافته بود چنانکه می‌فرماید «**وَ جَعَلُو لِلّهِ شُرَکَاءَ الجِنَّ وَ خَلَقَهُم** = و برای خدا شریکانی از جنّ قرار دادند با آنکه (خدا) آنها (جنّیان) را خلق کرده است» (انعام/۱۰۰).

با توجّه به موارد فوق، ظاهراً خداوند در قرآن، لازم دیده که حقیقت موضوع را آشکار سازد و بندگانش را از افکار معوج و اعتقادات شرک‌آمیز در این زمینه که زندگانی آنها را به بیراهه می‌برد، برهاند. از این‌رو قرآن در اساس تصدیق دارد که آری، علاوه بر موجودات «عیان»، موجودات «پنهانی» نیز در ابعاد دیگر هستی وجود دارند که ویژگی‌های خود را دارا می‌باشند و شمّه‌ای از آن‌خصوصیّات را به قرار زیر شرح داده است:

یکم ـ آن موجودات (جنّیان) قبل از انسان خلق شدند و برخلاف انسان که منشأ خلقتش

از خاک (موادّ عنصری) بوده، آنها از آتش آفریده شدند (و«انرژی‌ساختار» هستند) چنانکه می‌خوانیم: «**وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَارِ السَّمُوم** = و پیش از آن (انسان) جنّ را ازآتشی سوزان و بی‌دود آفریدیم» (حِجْر/۲۷).

دوّم ـ جنّیان همچون انسان‌ها موجوداتی مختارند و می‌توانند به «راه راست» رفته یا در برابر خدای خویش طغیان کنند، چنانکه ابلیس چنین کرد و از فرمان خدایش مبنی بر تواضع دربرابرآدم، سرباززد: « **فَسَجَدوا إِلّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنّ** = پس همه (دربرابر آدم) سجده کردند غیر از ابلیس که از جنّیان بود» (کهف/ ۵۰).

سوّم ـ درمیان جنّیان نیز (باتوجّه به «**اختیار**» آنها) خداوند ـ به مانند انسان‌ها ـ پیامبرانی از جنس خودشان برانگیخت تا آنان را به «راه راست» موعظه کنند: «**يَا مَعْشَرَ الجِنِّ وَ الْإِنسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتی** = ای گروه جنّ و انس آیا ازمیان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما حکایت کنند؟» (انعام/ ۱۳۰).

چهارم ـ امّا همچون انسان‌ها، بسیاری از جنّیان طغیانگر و از طایفه‌ی ابلیس بوده‌اند که سرانجامشان در جهنّم خواهدبود: «**لَأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ**= همانا جهنّم را از جنّ و انس پُر خواهم کرد» (هود/۱۱۹).

پنجم ـ جنّیان به مانند انسان‌ها، غیب نمی‌دانند: «**فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَوْ كَانُوا يَعلَمُونَ الْغَيْبَ مَالَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِين** = پس چون (سلیمان) فروافتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند (به بیگاری ادامه نداده) در آن عذاب خفّت‌بار نمی‌ماندند» (سبأ/۱۴).

ششم ـ جنّیان هیچ تسلّط وتأثیری برسرنوشت آدمی ندارند، جُزآنکه شیاطینشان، می‌توانند مردمان را وسوسه کنند و در این راه زشتی‌ها را در نظر مردمان زینت بخشیده می‌آرایند ولی بر مؤمنان تسلّط نخواهندداشت (اعراف/ ۱۶، إسراء/۶۵، ابراهیم/۲۲ و حجر/۳۹).

سوره‌ی جنّ در **مکّه** نازل شده و محتوای آن بر دو بخش است. در بخش **نخست** از

احوال برخی جنّیان خبر می‌دهد که گروهی از آن موجودات پنهان، هنگامی که پیامبر^ص قرآن می‌خواند، آیاتی از قرآن را استماع کرده از هدایت‌های آن به اِعجاب آمدند و خصوصاً مجذوب خداشناسی (توحید) قرآنی و توضیح معاد که در قرآن آمده، گردیدند. آنها اعلام می‌دارند که به هنگام رسالت این پیامبر در آسمان تحوّلاتی یافتند که برخلاف گذشته، مانع نفوذشان به مناطقی از آسمان می‌شد و تأکید دارند که **جنّیان** بر **دو دسته‌اند: برخی اهل ایمان** و صلاح **و برخی اهل شرارتند** (که طایفه‌ی شیطان از این دسته می‌باشد).

به طور کلّی سه نکته‌ی اساسی در ارتباط با این بخش ازسوره درخور توجّه است. (**۱**) به دست می‌آید که جنّیان نمی‌توانند وحی را در جریان نزول بر انبیاء، گرفته و از مفادآن مطّلع شوند، بلکه وقتی آیات وحی توسّط انبیاء قرائت می‌گردد ازآن با خبرمی‌شوند. (**۲**) پیامبر^ص در پی ارتباط با جنّیان نبوده و آیات سوره دلالت ندارد که آن‌حضرت به دنبال جنّیان می‌رفت؛ بلکه آیات شریفه اِشعار دارد که چون پیامبر^ص قرآن می‌خواند آنها آیاتش شنیدند و سپس سخنانی گفتند که خداوند، آنها را از طریق وحی به پیامبر^ص رساند. چنانکه فرموده است: «**وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ** = و چون تنی‌چند از جنّیان را سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند» (احقاف/۲۹). (**۳**) آیات شریفه به دست می‌دهد که آنچه برای آن موجودات جالب بوده و مجذوبِ آن گردیدند، اعتقادات قرآنی بوده، نه احکام و روشن است که دستورات زندگانی که با بشر مرتبط است، چه بسا با طایفه‌ی جنّیان ـ که مسلّماً نحوه‌ی زیست وطبیعت دیگری دارند ـ تناسبی نداشته باشد.

در بخش **بعدی** سوره، خداوند از دعوت پیامبر^ص به توحید خالص و قیامت یاد می‌کند و سرانجام خاطرنشان می‌سازد که وحی إلهی ـ عاری از هرگونه تعرّض ازسوی غیرخدا ـ به پیامبران می‌رسد و خداوند بر رساندن پیامهایش به بندگان توسّط انبیاء، نظارت کامل دارد.

با توجّه به توضیحات فوق آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۵)؛ **گزارش جنّیان از برخی احوال آنها**

بخش دوّم (آیات ۱۶ تا ۲۸)؛ **دعوت پیامبران** (ع) **و رویداد قیامت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(گزارش جنّیان از برخی احوال آنها)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا .

« **بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن** (موجوات پنهان) **گوش فرا دادند** (به این قرآن)؛ **پس گفتند: به راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم** »،

واژه‌ی «**نَفَر**» که در فارسی معمولاً به یک شخص اطلاق می‌شود، در عربی به معنی «دسته و گروه (۳ تا ۱۰ نفر)» می‌آید.

آیه‌ی شریفه می‌رساند که خود پیامبر اکرم(ص) ناظر بر آن ماجرا نبوده، بلکه به وی وحی رسیده که در یک زمانی که او قرآن می‌خوانده، عدّه‌ای از موجودات پنهان به استماع نشسته مجذوب قرآن گردیدند و در این‌باره به گفتگو پرداختند. نکته‌ای که در مورد مفاد آیه شایان توجّه می‌باشد این است که ممکن است پرسیده شود مگر جن‌ها عربی می‌دانستند که وقتی قرآن قرائت می‌شد آن را بفهمند؟ در پاسخ باید گفت: می‌توان درنظر گرفت که موجودات پنهان در هرمنطقه‌ای، با فهم گفتگوهای رایج در آن منطقه آشنایی دارند.

(۲) يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا .

« (که) **به راه راست هدایت می‌کند؛ پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک خداوندمان قرار نمی‌دهیم** »،

مفاد آیه، بیان آن «**شگفتی**» است که بنا به آیه‌ی قبل از شنیدن آیات قرآن به آن موجودات پنهان دست داد. می‌گویند قرآنی شنیدیم که به راه «**رُشد**» دعوت می‌کند. [«**رُشد**» در برابر «**غَیّ** = گمراهی» آمده (**قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيّ**- بقره/۲۵٦) و به معنای راه راست در برابر گمراهی است] به این‌که «**لَن نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا**»؛ یعنی «توحید خالص». بدین‌ترتیب اوّلین پیامی که آن موجودات پنهان ـ به هنگام قرائت قرآن توسّط پیامبر[ص] ـ گرفتند، این بوده که هرگز کسی را در هیچ زمینه‌ای (گفتار و اوصاف و افعال و غیره) در مرتبه‌ی خدای تعالیٰ قرار ندهند و تنها بنده‌ی خدا باشند. این نکته نیز به دست می‌آید که آنها می‌بایستی زمینه‌ای هم از خداپرستی می‌داشتند که به آن‌صورت کلام قرآن در ایشان اثر کرد؛ چنانکه می‌خوانیم کتاب موسی[ع] را نیزشنیده بودند (احقاف/۳۰).

(۳) وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا .

« و این‌که ـ شأن خداوندمان رفیع است ـ همسر و فرزندی نگرفته‌است »،

احتمال دارد که در آن موجودات پنهان، این فکر که خدا فرزندانی دارد ایجاد شده بود که می‌گویند با شنیدن قرآن، آن فکر را کنار گذاشتند و موحّد خالص شدند. سپس بعد از اقرار به ایمان و نفی هرگونه شرک، به توصیف خداوند پرداخته و می‌گویند خدای ما ـ تَعَٰالَیٰ شَأنُه ـ فراتر از آن است که چون انسان‌ها نیازمند همسر و فرزند و تشکیل خانواده باشد! (**«صَاحِبَة»** از ماده‌ی «مصاحب» به معنی «همسر» است).

(٤) وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا .

« **و** (شگفت) **آنکه نابخرد**(ی از میان)**ما سخنی ناروا درباره‌ی خدا می‌گوید »،**

در آیات قبل فرمود که برخی موجودات پنهان با شنیدن آیات قرآن، به توحید خالص راه یافتند. در آیه‌ی فوق می‌فرماید که آنها متعاقباً اظهارمی‌دارند که بی‌خردی بین آنها (که احتمالاً همان ابلیس بوده) سخنان ناروایی درباره‌ی خدا می‌بافته که اینک ـ پس از آشنایی آنها با قرآن ـ معلوم می‌شود که سخن آن بی‌خرد هیچ حقیقتی نداشته است (واژه‌ی "**شَطَط**" را فرهنگ اَلْمُنْجِد به صورت «قَوْلاً مُفْرِطًا فِی الضَّلال» معنا می‌کند؛ یعنی سخنی درنهایتِ گمراهی).

می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه به مسلمان‌هایی هم که به قرآن وارد شـده و حقایق را فهمیده‌انـد، پیام می‌دهد که صف خود را از باطل‌گرایانی‌که بینشان هستند جدا سازند و از رؤسا و بزرگان باطلشان فاصله گیرند و فریب سخنان شیطانی آنها را مخورند.

(٥) وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا .

« و ما گمان می‌بردیم که هرگز إنس و جِنّ بر خدا دروغ نمی‌بندند »،

یعنی ما هیچ فکر نمی‌کردیم که افراد انسانی و جنّیان، درباره‌ی خدا دروغ بگویند ولی اکنون که با قرآن آشنا شدیم، می‌فهمیم که عمری سخنان باطلی درباره‌ی خدا و دیانت شنیده‌ایم!

(٦) وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا .

« و این‌که مردانی از انسان‌ها به مردانی از جنّ پناه می‌بردند و بر سرکشی‌شان می‌افزودند »،

یعنی، آیا عجیب نیست که ما موجودات پنهان که خود مخلوق خدا بوده در کف قدرت اوییم و بی‌خواستِ خدا کاری نتوانیم کرد، با وجود این، عدّه‌ای از انسان‌ها خدا را رها کرده به برخی از ما پناه می‌برند و سعی دارند که از طریق احضار جن (و ارواح)، مشکلاتشان را حل کنند؟! چنانکه می‌دانیم در قدیم عدّه‌ای ـ که آنها را کاهن و جن‌گیر می‌نامیدند ـ در پی ارتباط با جنّیان برمی‌آمدند و هنوز هم بین مردم چنین افرادی وجود دارند که ادّعای ارتباط با جنّ دارند. امّا اشاره‌ی آیه‌ی شریفه دراصل به آن است که در دوران جاهلیّت

عرب‌ها چون به وادی و بیابانی وارد می‌شدند می‌گفتند: **نَعُوذُ بِرَبِّ هذَا الْوَادِي!** (به صاحب این وادی پناه می‌بریم) و با این‌کار به گناهکاری و تکبّر و سرکشی آنها می‌افزودند. شایان توجّه آنکه واژه‌ی «**رِجال**» در آیه‌ی شریفه بنا به قاعده‌ی «**تَغْلِیب**» درزبان عربی، شامل زنان نیز می‌شود. همچنین به ضمیر «**هُمْ**» در مقطع آیه، می‌توان به دوگونه نگریست: **یکی** دراشاره به انسان‌های پناه‌برنده به جنّیان که با این‌کار بیشتر گمراه شده و از حق دور می‌شوند و **دیگر** آنکه ضمیر «**هُمْ**» می‌تواند در اشاره به جنّیان طاغی باشدکه باپناه بردن انسان‌ها به آنان به سرکشی و استکبارشان افزوده می‌شود و این وجه قوی‌تر به نظر می‌رسد (به توضیح آیه‌ی بعد نگاه کنید).

(۷) **وَأَنَّهُمْ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ ٱللَّهُ أَحَدًا .**

« **و همانا آنها** (نیز) **همان‌گونه که شما پنداشته‌اید گمان بردند که خدا هرگز کسی را** (پس از مرگ) **برنمی‌انگیزد** »،

در مورد این آیه نظراتی هست که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

الف ـ عدّه‌ای واژه‌ی «**يَبْعَثْ**» را مربوط به بعثت پیامبران دانسته مفهوم آیه را چنین دانسته‌اند که عدّه‌ای از جنّیان و مشرکان عرب، به بعثت پیامبران عقیده نداشتند. امّا این نظر در هر دو مورد خطاست. زیرا **اوّلاً** همان‌گونه که در «**توضیحات کلّی در اطراف سوره**» آمده، قرآن در این‌باره می‌فرماید «**يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي** = ای گروه جنّ و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما حکایت کنند؟» (انعام/۱۳۰). بنابراین اصل «نبوّت» را هر دو رده‌ی موجودات در اساس قبول داشتند و **ثانیاً** مشرکان عرب حدّ اقل ابراهیم[ع] را پیامبر خدا می‌دانستند. بنابراین واژه‌ی «**يَبْعَثْ**» را در آیه‌ی شریفه، همان‌گونه که ما در ترجمه آورده‌ایم، باید مرتبط با معاد و زنده شدنِ مردگان پس از مرگ دانست.

ب ـ درمورد ضمیر «**تُمْ** = شما» در «**ظَنَنْتُمْ**» سه احتمال آورده‌اند:

یکم عدّه‌ای از مفسّران مقصود از «**شما**» را مشرکان عرب دانسته‌اند که اعتقادی به آخرت نداشتند. ولی مشکل می‌توان پذیرفت که گروهی از جنّیان در جریان گفتگو با خود، به یک باره مشرکان عرب را طرف خطاب قرار داده باشند!

دوّم این‌که ضمیر «**شما**» را در اشاره به جنّیان طاغی بدانیم که خصوصاً با پناه بردن عدّه‌ای از انسان‌ها به آنها (آیه‌ی قبل) به چنان سرکشی و انکاری رسیده‌اند. البتّه از بین جنّیان ظاهراً ابلیس از قیامت و معاد اطّلاع داشته، چنانکه می‌خوانیم: «**قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُون** = (ابلیس) گفت: مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته خواهند شد مهلت ده» (اعراف/۱٤) ولی ممکن است با شیطنت‌ها، خلاف آن را به طایفه‌اش ـ از جنّ و انس ـ القاء کند. بنا بر این نظر، در آیه‌ی ۷ سوره، جنّیان راه یافته ـ با توجّه به مدلول آیه‌ی قبل که از پناه

بردن آدمیان به همنوعانشان اظهار شگفتی می‌کنند ـ خطاب به آن رده از همنوعشان (جنّیان طاغی) می‌گویند آن انسان‌هایی هم که به شما پناه می‌برده‌اند، به مانند شما، اعتقادی به آخرت نداشتند.

سوّم عدّه‌ای مطرح کرده‌اند که اصولاً متن آیه‌ی ۷ سخن خداست که در فرصت مناسب در جریان وحی گفتگوی جنّیان با یکدیگر به پیامبر^ص^، به صورت جمله‌ی معترضه‌ای در تذکّر به مشرکان آورده شده است و البتّه این سبک در قرآن سابقه دارد.

(۸) **وَأَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا .**

« و به راستی ما به آسمان نزدیک شدیم و آن را پُر از نگهبانان قدرتمند و شهاب‌ها یافتیم »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به لحاظ معنا و مضمون، با آیات حجر/۱۸ و۱۷، مُلک/۵ و صافّات/۱۰←۷ قریب الأفق است. واژه‌ی «**لَمَسْنا**» لفظاً به معنی «لمس کردیم» می‌باشد، امّا در اینجا بنا به قرائن، به معنی «نزدیک شدن و تلاش برای نفوذ» آمده است.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه موجودات پنهان ـ جنّیان ـ (باتوجّه به ماهیّت «انرژتیک» خود) تلاش کردند که به فضای بیرون از زمین یا جهان فرشتگان دست یابند تا از اخبار فرشتگان آگاه شوند وآن را پُر از نگهبانان و شهاب‌های آتشین یافتند که مانع نفوذ خارجی می‌شوند.

(۹) **وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمْعِ ۖ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْـَٔانَ يَجِدْ لَهُۥ شِهَابًا رَّصَدًا .**

« **و همانا ما در مواضعی از آن**(آسمان) **برای** (استراق) **سمع** (از فرشتگان) **می‌نشستیم؛ و**(لی) **هرکه اکنون بخواهد به گوش باشد، شهابی در کمین خود می‌یابد** »،

آیه‌ی شریفه ـ برخلاف آنکه پیامبراسلام^ص^ را به جنّ‌زدگی متّهم می‌ساختند ـ نشان می‌دهد که وحی نبوی چیزی نبوده که جنّیان و شیاطین آن را از عالم ملکوت ستانده و احیاناً با دخالت هایی، به پیامبر^ص^ رسانده باشند، بلکه وحی إلهی، مصون از هرگونه دخالت خارجی، مستقیماً ازجانب خداوند توسّط فرشته‌ی وحی، به آن‌حضرت می‌رسیده و موجودات پنهان بر آن دسترسی نداشتند. زیرا به هنگام نزول فرشته‌ی وحی بر پیامبر^ص^، فرمان «دور باش» بیگانگان از سوی حق می‌آمده است؛ به قول حافظ:

مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز　　　دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد!

(۱۰) **وَأَنَّا لَا نَدْرِىٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا .**

« **و همانا ما نمی‌دانیم که آیا در مورد کسانی که در زمین‌اند اراده‌ی شرّی شده یا خداوندشان اراده‌ی هدایت** (و خیری) **درباره‌ی آنها کرده است؟** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن جنّیانی است که مجذوب هدایت‌های قرآن شده بودند؛ می‌گویند ما نمی‌دانیم که عکس‌العمل عموم مردم دربرابر این کلماتی که ما آن را صادقانه یافتیم، چیست؟ آیا اکثراً آن را انکار کرده استحقاق عذاب از سوی خدا می‌یابند یا راه هدایت را برمی‌گزینند؟ به علاوه آیه‌ی شریفه بیانگر دو نکته‌ی

اساسی است : **اوّلاً** نشان می‌دهد که جنّیان غیب نمی‌دانند و نمی‌توانند آینده را پیش‌بینی کنند. **ثانیاً** پیداست که سوره‌ی جن از سوره‌های اوائل دوران مکّه بوده که هنوز جمعیّت قابل توجّهی به اسلام نگرویده و معلوم نبوده که عاقبت مخاطبان قرآن چه می‌شود.

(۱۱) وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَۖ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا .

« **و همانا برخی از ما** (جنّیان) **صالحانند و برخی غیر آن و ما بر راه‌های گوناگونیم** »،

«**طَرَائِق** = طریقه ها»؛ «**قِدَد**» جمعِ «قِدَّة» به معنی «پاره و قطعه از هرچیز»؛ پس «**طَرَائِقَ قِدَدًا**» رویهمرفته یعنی «راه‌ها و مسلک‌های گوناگون».

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که چطور جنّیان در محاوره‌ی با یکدیگر، جماعت خودشان را به هم معرّفی می‌کنند؟ به نظر می‌رسد که آنان به نوعی به ناصالحان بین خود اشاره می‌کردند و خداوند از سخنان آنها، مطلب فوق را برگزیده و در معرّفی موجودات پنهان نقل کرده است که همه خوب و خیرخواه نیستند و فرقه‌های گوناگون دارند؛ تا مردمان در پی جن‌گیری و کاهنانی که به دنبال آنها هستند نروند.[۱]

(۱۲) وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعۡجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَن نُّعۡجِزَهُۥ هَرَبًا .

« **و بی‌تردید ما دانسته‌ایم که هرگز خدا را در زمین عاجز نتوانیم کرد و هرگز او را با گریز**(خود) **درمانده نتوانیم ساخت** »،

واژه‌ی «**ظَنّ**» در آیه‌ی شریفه ـ وقتی در مقام مدح یا اظهار ایمان باشد ـ به معنی «یقین» است. امّا در مواردی چون آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نجم که واژه‌ی مزبور در مقام سرزنش آمده (**إِنَّ الظَّنَّ لايُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا**)، آنگاه به معنی «گمان واهی» می‌باشد. همچنین مقصود از «**أَرض** = زمین» درآیه‌ی شریفه، «مکان» است وجنّیان مزبور به صراحت می‌گویند «ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم خدا را در زمینی (هرمکانی) به عجز آوریم و هرگز نمی‌توانیم با گریز (از سیطره‌اش) او را دچار عجز سازیم» یعنی می‌دانیم که هرکجا باشیم ـ زمین یا آسمان ـ در احاطه‌ی خداییم و از حکومت خدا خارج نتوانیم شد. آیه‌ی شریفه در تذکّر صریح به همه‌ی آنها که درباره‌ی جنّیان تصوّرات قدرت خدایی دارند، اعتراف روشن آنان را بیان می‌کند که همه، بندگان عاجز خدایند. به بیان دیگر، با آنکه مردمان عموماً برای جنّیان قدرت‌های اعجاب آور قائلند، امّا خود آنها اعتراف دارند که در برابر قدرت إلهی هیچ نقشی ندارند. بدین ترتیب آیه‌ی شریفه در واقع از زبان جنّیان، آئین توحید را پناهگاه مطمئن برای بندگان می‌شمرد و به سرگشتگان در میان قوای مرموز و غیر مرموز و باورهای خرافی، راه برون‌رفت نشان می‌دهد (**هَرَب** = گریز، گریختن).

---

(۱) ـ به طور کلّی به نظر می‌رسد که آیات این سوره می‌خواهد افراد را روشن کند که تصوّرات شما راجع به جنّیان که آنها را موجوداتی با قدرت‌های متافیزیکی می‌دانید غلط است؛ آنها نیز مخلوق خدا هستند و به مانند شما انسان‌ها عدّه‌ای‌شان رَه یافته و برخی درباره‌ی خدا یاوه می‌سرایند؛ تأثیری بر سرنوشت شما نخواهند داشت و نمی‌توانند از دایره‌ی قدرت خدا خارج شوند.

(۱۳) وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ ۖ فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا .

« و همانا ما چون (پیام)**هدایت را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم و هرکه به خدای خود ایمان آورد، پس بیمی از هیچ کاستی و ستمی نخواهد داشت »،**

واژه‌ی «**بَخْس**» در آیه‌ی شریفه به معنی «نُقصان» و «**رَهَق**» به معنی «طغیان و سرکشی و ستم» است. مقصود از «**هدایت**» نیز چنانکه از آیات قبل به دست می‌آید، پیام «قرآن» است (بقره/۱۸۵).

از زبان جنّیانِ هدایت‌یافته می‌فرماید که ما وقتی پیام هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و کسی که به مالک و آفریدگار خود ایمان آورده درجهت رضای او زندگی کند، وضعش به لحاظ روحی این است که احساس کمبود وخسارت نمی‌کند (برعکس کسانی که ایمان به خدا نداشته و بی‌خدا زندگی می‌کنند؛ آنها هرگاه که به خود آیند می‌بینند که عمر و امتیازاتشان به تدریج ازدست می‌رود وچون معتقد به سرانجام و حساب و کتابی در کار عالم نیستند، احساس خسارت می‌کنند). طبری گوید: ابن عبّاس (در تفسیر آیه) گفته است: برای راه‌یافتگان بیمی نیست که خدای دادگر از پاداش وی بکاهد و او را دچار خسارت کند.

(١٤) وَأَنَّا مِنَّا ٱلْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا ٱلْقَٰسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا .

« و بی‌گمان برخی از ما تسلیم حق (و فرمانبردار) **هستیم و برخی ستمگرند؛ و هر آنکه تسلیم حق شد، پس آنان جویای هدایت بوده‌اند »،**

واژه‌ی «**قَاسِطُون**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «قَسْط» به معنی «ستمگری» است (در برابر «قِسْط» که به معنی «عدالت» می‌باشد). همچنین «**تَحَرَّوْا**» از مصدر «تَحَرِّی» به معنی « جستجوی آنچه شایسته‌تر باشد (**طَلَبُ مَا هُوَ أَحْرَی**) » آمده است.

در بخش اوّل آیه «مسلمان» در برابر «ستمگر» گذاشته شده که نشان می‌دهد «راه ستمگری» باید بر مسلمان بسته باشد، چه نسبت به حق و حقیقت و چه نسبت به مردم.

بخش دوّم آیه مشعر بر آن‌است که جویای رشد وهدایت به تسلیم در برابر حق می‌رسد، چنانکه فرموده «**قُلْ إِنَّ هُدَی اللهِ هُوَ الْهُدَی وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِین** = بگو : همانا هدایت خدا، هدایتِ (راستین) است و ما فرمان یافتیم که تسلیم خداوندگار جهانیان باشیم» (انعام/۷۱).

(١٥) وَأَمَّا ٱلْقَٰسِطُونَ فَكَانُوا۟ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا .

« و امّا ستمگران هیمه‌ی دوزخ خواهند شد »،

آیه‌ی شریفه در بیان سرانجام «ستمگران» در آیه‌ی قبل می‌باشد. در جمع با توضیح آیه‌ی ۱۳ نشان می‌دهد که انکارورزان هم در دنیا احساس خسارت می‌کنند و هم درآخرت گرفتار عذاب می‌شوند.

بخش دوّم

(دعوت پیامبران و رویداد قیامت)

(۱٦) وَأَلَّوِ ٱسْتَقَٰامُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَٰاهُم مَّآءً غَدَقًا .

« **و اگر** (جنّ و انس) **بر راه** (راست) **استقامت ورزند، بی‌شک آنان را از آبی فراوان سیراب می‌کنیم** »،

با دو آیه‌ی قبل که به ترتیب از صالحان و بدکاران رده‌ی جنّیان سخن رفت و سپس به سرانجام دوزخیِ بدکارانشان اشاره گردید، شرح گفتگوی جنّیان در سوره به پایان رسیده و از آیه‌ی فوق به بعد، خداوند رشته‌ی کلام را به دست گرفته است (« **لَأَسْقَيْنَا** = حتماً می‌نوشانیم؛ « **طَرِيقَة** = راه و روش» که در اینجا منظور راه و روش حق است؛ « **غَدَق** = فراوان و گوارا»).

می‌فرماید اگر بندگان (چه جنّ و چه إنس) در راه درست استقامت ورزند « **لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقًا** = آنان را از آبی گوارا سیراب می‌کنیم». زمخشری در این‌باره می‌گوید مقصود «وسعت روزی» است که اگر مردم در طریق حق پایداری نشان دهند، خداوند زندگی دنیایشان را هم آباد می‌کند، چنانکه نوح[ع] به قومش وعده می‌دهد « **اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا . يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِدْرَارًا . وَ يُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهارًا** = از خداوندتان آمرزش بخواهید که بس آمرزنده است تا باران آسمان را پیاپی بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان یاری کند و باغ‌ها و نهرها برایتان پدیدآورد» (نوح/۱۲←۱۰). امّا چنانکه مکرّر مشاهده شده هرآنکه در زندگی دنیا بر راه «راست» طیّ طریق می‌نماید، لزوماً از مواهب مادّی برخوردار نیست. ازاین‌رو شاید باید آیات شریفه را در ارتباط با جامعه‌ی ایمانی به طورکلّی درنظر گرفت، نه لزوماً هرفرد مؤمن. امّا شک نیست که انسان مؤمن به هرحال درچهارچوب هر امکاناتی که دارد، باتوکّل به خدا قانع و راضی است و براین پایه «از آب گوارایی» که سیرآب کننده‌ی نعمت‌های گوناگون (مادّی و معنویِ) إلهی است، برخوردار می‌باشد.

(۱۷) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِۚ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِۦ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا .

« **تا آنان را در این** (برخورداری) **بیازماییم و هرکه از یاد خداوندش دل‌بگرداند** (خدا) **او را در عذابی سخت وارد سازد** »،

یعنی مؤمنان برخوردار از نعمت‌ها گمان نکنند که چون در دنیا به مواهبی رسیدند دیگر این نهایت کارشان است، بلکه همانها نیز ـ تا در دنیا هستند ـ مورد آزمایشند و در هیچ شرایطی نباید پیشروی در راه حق را

فراموش کنند و درمقطع آیه هشدار می‌دهد که هرآنکه مست نعمت‌های دنیا گردیده از یاد خدا غافل ماند، به راهی خواهد رفت که به عذاب منجر می‌شود. چنانکه فرموده «**وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا** = و هرکه از یاد من رویگرداند زندگی سختی خواهد داشت» (طه/۱۲٤). آری، ملاک‌های دنیا چنین نیست که اگر آدمی انسان خوبی بود و در اثر آن به نعمت‌هایی رسید گمان کند که دیگر مسئولیّتش تمام شده و می‌تواند غرق نعمت‌ها گردیده و سپاس نعمت را فراموش کند، بلکه اگر چنین کند به عذاب خواهد رسید.

(۱۸) **وَأَنَّ ٱلْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَاتَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا .**

« و همانا مساجد، ویژه‌ی خداست؛ پس أحدی را با خدا مخوانید »،

در آیه‌ی ۱٦ از «**الطَّرِيقَة** = طریقه‌ی راست» سخن رفت و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که «آن طریقه‌ی راست» بندگی خالص خداست، چنانکه فرموده: «**اُعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** = مرا بندگی کنید، این‌است راه راست» (یس/٦١). امّا چون بندگی‌خدا بیشتر درمحل‌هایی که خاصِّ عبادت است ظهور می‌کند، ازاین‌رو در آیه‌ی فوق تأکید بر بندگی خالص خدا در **مَساجِد** رفته، به ویژه آنکه می‌دانیم مشرکان عرب مَسْجِدِالْحَرام را تبدیل به بت‌خانه کرده بودند و در آنجا یا فقط بت‌ها را می‌خواندند، و یا احیاناً اگر به خداوند هم رجوعی می‌شد، همراه با توسّل و شفیع قراردادن بت‌ها بود (حتّی امروزه نیز گاهی مساجد اسلامی جایگاه مدّاحی‌های غلوآمیز برای غیرخدا شده است!).

امّا از حسن بصری گزارش شده که مراد از «مَساجِد» درآیه‌ی شریفه کلّ زمین است زیرا پیامبر^ص گفته که: «جُعِلَتْ لِیَ الأرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُوراً = زمین برای من محلّ سجده و پاک کننده قرار داده شده است» (وسائل الشّیعه، ج۲، ص۹۷۰). البتّه خواندن غیرخدا به عنوان مدعوّ غیبی که او را بالاتر از «اسباب» بدانند، در هیچ کجا جایز نیست و قرآن مکرّر بر این امر تصریح داشته چنانکه در آیه‌ی ۲۰ همین سوره نیز ذکر این مطلب رفته است. امّا اینکه مراد از واژه‌ی «مساجد» درآیه‌ی شریفه «کُلّ زمین» باشد صراحت لفظ چنین برداشتی را رد می‌کند.

در مقابل، برخی گفته‌اند که مراد از «مساجد» در آیه فقط «مسجد الحرام» است که قبله‌ی سایر مساجد می‌باشد. امّا چنانکه می‌دانیم در صدر اسلام مساجد دیگر نیز سوای مسجد الحرام بوده چنانکه در قرآن در سوره‌ی مکّی اِسراء از «مَسْجِدالأقْصَی» نیز یاد شده است. و بیان آیه کلّی است و فقط شامل یک مسجدِ به خصوص نمی‌شود. در همین زمینه زمخشری در کشّاف از قول قَتاده نقل می‌کند که یهود ونصاریٰ چون به معابد خود وارد می‌شدند شرک به خدا می‌آوردند و ازاین‌رو به ما مسلمانها دستور داده شده که هنگام ورود به مساجد بجز خدا کسی را نخوانیم.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه به قرار زیر درخور توجّه است:

اوّل آنکه می‌فرماید «**مساجد**» یعنی «محل سجده»، **از آنِ خداست** و متعاقباً تصریح دارد که «**با خدا أحدی را مخوانید**». و بدین‌ترتیب به دست می‌آید که نباید در سجده، غیرخدا را خواند. درست برخلاف

آنچه که شیخ عبّاس قمی در کتاب «باقیات صالحات» که در حاشیه‌ی کتاب مفاتیح الجنان است، نقل می‌کند (ص۲۵۲) که هرگاه حاجتی داشتید ... پس به سجده برو و بگو صدمرتبه «**یا مَولاتِی یا فاطِمَةُ اَغیثِینِی** = ای مولای من، ای فاطمه به فریادم برس» (نماز استغاثه به حضرت بتول) و یا در (ص۲۵٤) گوید به سجده برو و بگو: «**یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اَسْتَغِیثُ بِکُما** = ای محمد ای علی به فریادم برسید».

دوّم مقطع آیه «**فَلاتَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَدًا**» مطلق است و نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی غیرخدا هرآنچه باشد ـ بت یا غیربت ـ نباید با خدا خوانده شود.

سوّم آنکه «أحدی را با خدا نخوانید» به دست می‌دهد که به هر صورت نباید کسی را به هنگام عبادت، با خدا خواند چه «غایت» باشد چه «سبب» یعنی چه او را واسطه در عبادت قرار دهیم و چه در ردیف خدایش آوریم (و متأسّفانه مشاهده می‌شود که چه بسا امروزه عدّه‌ای مسلمان‌ها به این امر توجّه ندارند!).

(۱۹) **وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا .**

« **و هنگامی که بنده‌ی خدا به فراخوانی او** (خداوند) **برخاست، نزدیک بود بر سر و روی وی بریزند** »،

آیه‌ی شریفه از پیامبرخدا[ص] به لفظ «**بنده‌ی خدا**» یاد کرده است؛ نشان می‌دهد که پیامبر[ص] به مسجد الحرام می‌رفت و در آن جایگاه، فقط خدا را می‌خواند و «**إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ**» می‌گفت که: "خدایا فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌طلبیم" و این بر بت‌پرستان گران می‌آمد و بر او هجوم آورده اعتراض می‌کردند که این چه بدعت است که آورده‌ای؟! (**كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا** = بر او ازدحام کرده نزدیک بود بر سر و رویش بریزند ـ اسراء/٤٦، حج/۷۲، زُمَر/٤٥).

(۲۰) **قُلْ إِنَّمَآ أَدْعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشْرِكُ بِهِۦٓ أَحَدًا .**

« **بگو: جُز این نیست که من خدای خود را می‌خوانم و هیچ کس را شریک او نمی‌گردانم** »،

آیه‌ی شریفه به پیامبر[ص] دستور مقاومت می‌دهد. زمخشری در کشّاف می‌گوید یعنی ای پیامبر! به آن کسانی که برخلاف تو برمی‌خیزند، بگو: من کار عجیبی نکردم فقط آفریدگارم را خواندم؛ کار من طبیعی است (کار شما غیرطبیعی است که آفریدگارتان را رها کرده رو به عوامل بی‌ثمر آورده‌اید).

(۲۱) **قُلْ إِنِّي لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا .**

« **بگو: همانا من مالک هیچ زیان و هدایتی برای شما نیستم** »،

یعنی نه می‌توانم زیانی بر شما مردم رسانم ـ که مثلاً عذابی را بر شما نازل کنم! ـ و نه می‌توانم اگر خود نخواهید، هدایتتان کنم. سر رشته‌ی همه‌ی امور به دست خداست؛ اوست که اگر بنده‌اش را لایق دید، هدایتش می‌کند (نجم/۳۰).

(۲۲و۲۳) قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا . إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦۚ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا .

« **بگو: هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه ندهد و هرگز جُز او پناهگاهی نمی‌یابم** » « **جز ابلاغی از** (جانب) **خدا و** (رساندن) **پیام‌های او** (وظیفه‌ای ندارم) **و هرکه خدا و پیامبرش را عصیان کند، پس آتش دوزخ برای اوست که جاودانه در آن بماند** »،

آیات شریفه نسبت به کافران لحن تهدید دارد و مایه‌ی دلداری پیامبر^ص^ و پیروان اوست. می‌فرماید به آن مردمِ مشرک بگو من نه آمده‌ام که به شما پناه ببرم و نه شما می‌توانید در برابر خدا برای من کاری انجام دهید؛ شأن من فقط این‌است که آمده‌ام تا پیام خدا و مأموریّتی را که به من داده است به شما ابلاغ کنم، فقط بدانید که هرکس نافرمانی خدا و پیام‌آورش را بکند، سرانجام بدی خواهد داشت؛ راهی دوزخی خواهد شد که پایانی ندارد. این اِتمام حجّت است؛ کاری که هیچ مسلمانی وظیفه‌ای جُز آن در برابر مردمی که نمی‌خواهند بپذیرند، ندارد.

(۲٤) حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا .

« **تا هنگامی که آنچه را وعده داده می‌شوند ببینند؛ آنگاه خواهند دانست که یاور چه کس ضعیف‌تر و در شمارِش کمتر است** »،

زمخشری می‌گوید در ابتدای آیه عبارت «لایَزَالُونَ عَلَی مَا هُمْ عَلَیْه = (مخالفینِ تو) پیوسته بر این راهند» در تقدیر است. بر این پایه آیه‌ی شریفه مشعر براین معناست که ای پیامبر مخالفینِ تو همواره به راه کفر می‌روند تا زمانی که وعده‌های خدا (قیامت) بیاید و آن‌هنگام درخواهند یافت که پشتیبان چه‌کس قوی‌تراست، خدای تو یا معبودهای باطل؟! واگر به جمعیّت خود می‌نازند آن‌روز خواهند فهمید که تا چه حدّ در برابر مأموران و نیروهای إلهی قلیل‌اند.

(۲٥) قُلْ إِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُۥ رَبِّىٓ أَمَدًا .

« **بگو: من نمی‌دانم که آنچه را وعده داده شده‌اید، نزدیک است یا خداوندم زمانی برای** (ظهور) **آن قرار داده است؟** »،

واژه‌ی «**إِنْ**» در ابتدای آیه حرف نفی است؛ بنابراین «**إِنْ أَدْرِی** = نمی‌دانم». بر طبق معمول به نظر می‌رسد که مشرکان عصر جاهلی با تذکّر قیامت و معاد از جانب پیامبر^ص^، از زمان آن می‌پرسیدند که آیه‌ی شریفه ــ چنانکه بارها در قرآن آمده و تصریح داشته که زمان وقوع قیامت را جُز خدا کسی نمی‌داند ــ به پیامبراکرم^ص^ فرمان می‌دهد که بگو من نمی‌دانم قیامت کی می‌رسد؟ آیا به این‌زودی‌ها خواهد بود؟ یا در آینده‌ای دور؟

(۲۶و۲۷) عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَايُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا . إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُۥ يَسْلُكُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِۦ رَصَدًا .

« **همو دانای نهان است و کسی را از غیب خود آگاه نمی‌گرداند** » « **مگر پیامبری را که راضی باشد که** (در این‌صورت) **در پیش رو و از پشت‌سر نگهبانی بر او می‌گمارد** »،

عبارت «**عَالِمُ الْغَيْب**» مطلق است، یعنی همه‌ی غیب‌ها ـ و ازجمله زمان وقوع قیامت ـ نزد خداست، و خدا غیبش را بر کسی آشکار نمی‌گرداند. امّا متعاقباً استثنایی قائل شده و می‌فرماید مگر برای رسول برگزیده‌ای که ممکن است خداوند ـ در مواردی‌که لازم می‌داند ـ برخی امور غیب را بر پیامبر خود آشکار سازد (آل‌عمران/ ۱۷۹) که در این‌صورت بر پیامبر نگاهبانانی می‌گمارد. دلیل این امر را در آیه‌ی بعد مشخّص ساخته است (واژه‌ی «**رَصَد**» قبلاً نیز درآیه‌ی ۹ سوره به صورت مفرد آمده بود که دراینجا به لحاظ لفظ مفرد است ولی با توجّه به عبارت «**در پیش‌روی و پشت‌سر**» معنای جمع دارد).

(۲۸) لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُواْ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَىْءٍ عَدَدًۢا .

« **تا بداند** (شاهد باشد) **که آنان پیام‌های خداوندشان را رسانده‌اند و** (خدا) **به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را به تعداد، شماره کرده است** ».

یعنی نگهبانان خدا مأمورند که مراقبت کنند تا پیامبر مرسل هرآنچه را خدا از غیب به او رسانده (مانند اخبار آخرت و غیرآنها را) به طورکامل به مردم ابلاغ نماید و یا به نحو مقتضی مورد استفاده قرار دهد (تحریم/۳) و نکته‌ای از ذهنش نرود و دچار خطا نشود. همچنین آیه‌ی شریفه می‌رساند که هیچ غیبی از آنچه در دیانت مطرح است، نبوده که نبیّ اکرم[ص] نزد خود نگاه داشته یا فقط به محارم خود گفته باشد، بلکه هرآنچه از پیام غیب به وی می‌رسیده به انحاءِ گوناگون آشکار می‌ساخته است. در عین حال مقطع آیه موضوع را تعمیم داده که خداوند بدانچه نزد انبیاست احاطه دارد و همواره مراقب است که آنان رسالتشان را برطبق وحیِ مُنْزَلِ إلهی، به طور کامل به انجام رسانند و بالاتر از این، خدا به تمام ریزه‌کاری‌های عالَم وارد بوده و شمارشِ دقیق همه‌ی اشیاء را می‌داند.

شایان ذکر اینکه واژه‌ی «**لِيَعْلَمَ** = تا بداند» در آیه‌ی شریفه، در بیان «علم حضوری» یا شهود خداوند است، چنانکه می‌فرماید: «**وَ لَاتَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ** = هیچ کاری را نمی‌کنید مگر آنکه چون بدان می‌پردازید ما بر شما شاهد هستیم» (یونس/٦١) نه «علم پیشین» که بنا بر آن، خداوند از همه‌ی وقایع قبل از وقوع آگاهی دارد. به‌عبارت دیگر مقصود آیه این است که خداوند بر رسولان نگاهبانان می‌گمارد تا ناظر و شاهد باشد که پیام‌های خدا را به مردم رسانده‌اند.

سوره‌ی مُزّمِّل

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در **مکّه** نازل شده و از سوره‌های اوائل بعثت است. در آغاز، به پیامبر[ص] دستور خودسازی می‌دهد که شب‌ها برخاسته نماز گزارد و قرآن را با تأنّی خوانده خود را برای مأموریّت سنگینی ـ که درپیش است ـ آماده سازد. در پایان سوره آیه‌ی بلندی است که از حیث وزن و محتوا با آیات پیشین تفاوت دارد و طی آن ـ با توجّه به بروز جنگ‌ها و سفرهای آینده و مشکلات ناشی از آنها ـ در آن عبادت شبانه تخفیف داده شده است. در تطبیق با تاریخ، به دست می‌آید که آیه‌ی مزبور نزدیک به دوران هجرت نازل گردیده و پس از چند سال که پیامبر[ص] (و مسلمان‌ها) به حکم **نماز شب** عمل می‌کردند، تخفیف آن نیز ـ به دستور پیامبر[ص] ـ در همین سوره گنجانده شده است.[۱]

در فاصله‌ی ابتدا و خاتمه‌ی سوره، گفتمانی درباره‌ی پیامبر[ص] و مشرکان هست که ازیک سو به پیامبر[ص] (و اصحاب) دستور **توکّل به خدا** و **بردباری** در برابر آزارهای مشرکان می‌دهد و ازسوی دیگر، کفّار را به عذاب إلهی تهدید می‌کند و عواقبی را که در صحنه‌ی قیامت در انتظار آنهاست، ترسیم نموده است. ضمناً تشابهی بین رسالت پیامبر اسلام[ص] و رسالت موسی[ع] ذکر گردیده و توجّه داده شده که به مانند فرعونیان، مخالفان این پیامبر[ص] نیز با شکست مواجه خواهند شد.

آیات سوره را ممکن است در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۳)؛ **حکم نماز شب برای پیامبر[ص]**

بخش دوّم (آیات ۱۴ تا ۲۰)؛ **هشدار به کافران و تخفیف در حکم نماز شب.**

---

(۱) ـ این‌موضوع خود «**الگو**»ای برای مسلمان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست که در آستانه‌ی رویارویی با دشواری‌ها، خود را با نماز شب و روی آوری به قرآن آماده سازند و در جریان درگیری با مشکلات نیز هرقدر که میسّر است به نماز و دعا پردازند. البتّه دقّتِ در آیات نشان می‌دهد که حکم نماز شب در سال‌های اوّلیّه‌ی بعثت، برای پیامبر[ص] واجب بوده (اسراء/۷۹) و سایر مسلمان‌ها از نظر استحباب به آن عمل می‌کردند.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(حکم نماز شب برای پیامبر^ص)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ .

« **ای جامه به خود پیچیده** »،

«**تَزَمُّل**» و «**تَدَثُّر**» دو واژه‌ی مترادف است و هردو به معنی «جامه به خود پیچیدن برای استراحت و آرامش» می‌آید. آیه‌ی اوّل سوره‌ی مُدَّثِّر نیز کسی را نشان می‌دهد که روانداز‌ی به خود پیچیده و قصد دارد قدری بیآرامد. مفسّران آورده‌اند که موضوع به ابتدای نزول وحی مربوط می‌شود که فشار نزول وحی پیامبر^ص را آشفته کرده و در نتیجه به همسرش خدیجه گفت ردایی بر او افکند تا قدری آرام گیرد.(۱)

(۲) قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا .

« **شب را به‌جز اندکی، به پا خیز** »،

واژه‌ی «**قَلِيلًا**» در آیه‌ی شریفه منصوب است چون مستثنیٰ واقع شده و بنابراین متن آیه تقدیراً چنین بوده که «قُمِ اللَّيْلَ إِلاّ شَيْئًا قَليلاً لاتَقُمْ فِيه» یعنی سراسر شب را برخیز جز اندکی از آن که در آن «اندکی» می‌توانی برنخیزی و بخوابی. در واقع می‌فرماید رهبر نهضت در آستانه‌ی دعوت، نباید شب تا به صبح یکسره بخوابد؛ بلکه ای پیامبر مختصری بخواب و سپس برخیز(۲).

(۳و۴) نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا . أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ ...

« **نیمی از آن** (شب) **را یا کمی از آن کاسته یا** (مختصری) **بر آن افزوده ...** »،

---

(۱) ـ هرچند برخی مفسّران ازجمله شیخ طبرسی در مجمع البیان از قول عکرمه برای واژه‌ی **«جامه»** در اینجا معنای مجازی قائل شده و گفته‌اند منظور این است که ای کسی‌که بار سنگین نبوّت را بر دوش کشیده‌ای! دوران عزلت گزینی نیست، بلکه زمان خودسازی و ایجاد آمادگی برای قیام و پیشبرد رسالتی بزرگ است.

(۲) ـ این‌گونه آیات و فرامین قرآنی، به‌وضوح ماهیّت وحی نبوی را نشان می‌دهد که ابلاغ مطالب، از مقامی بالاتر به بنده‌ای فرمانبردار در سطحی بس پایین‌تر است و همچنین مشخّص می‌سازد که محتوای قرآن زاییده‌ی ذهن پیامبر^ص نبوده است، و إلاّ انسان، از ساخته و پرداخته‌ی خود، چگونه می‌تواند نیرو گرفته به «خودسازی» بپردازد؟!

در آیات فوق ـ پیرو آیه‌ی قبل ـ مقدار خواب مُجاز شب را توضیح داده است. می‌فرماید حدوداً فقط نیمی از شب را ـ کمی کمتر یا قدری بیشتر ـ بخواب (و سپس به پا خیز). از آیه‌ی آخر سوره (آیه‌ی ۲۰) به دست می‌آید که «بیشتر از نیمی از شب» دو ثُلث شب و کمتراز آن یک ثُلث شب بوده است.

(٤) « ... وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا .

« ... و قرآن را با تأنّی و تأمّل بخوان »،

البتّه قرائت با تأنّی قرآن، می‌تواند در جریان نماز باشد و مقصود از «**تَرْتِيل**» در قرائت، خواندن قرآن با شمردگی و بدون شتاب و ضمناً تفکّر در آیات و تطبیق آنها با وضع خود و دریافت پیام می‌باشد[۱]. ظاهراً این دستور«خودسازی» ـ با عبادت شبانه ـ برای پیامبر[ص] واجب و برای دیگر مسلمان‌ها مستحب بوده است.

(٥) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا .

« همانا ما به زودی گفتاری سنگین بر تو إلقاء می‌کنیم »،

پیرو آیات قبل، علّت حکم صادره در زمینه‌ی عبادت شبانه را توضیح داده است. در مورد « **قَوْل ثَقِيل**» (یا گفتار سنگین) مفسّرین اقوال مختلف آورده‌اند: (**۱**) برخی گفته‌اند مراد فشارهای وارده بر پیامبر[ص] در جریان دریافت وحی بوده است (**۲**) دیگران واژه‌ی مزبور را در اشاره به کلام وزین قرآن به لحاظ ادبی و معنوی دانسته‌اند و (**۳**) عدّه‌ای که معقول‌تر اندیشیده‌اند گفته‌اند که مقصود آشکارسازی دعوت و مشکلات مرتبط و بی‌سابقه با آن بوده است (حجر/٩٤). ظاهراً درآیه‌ی شریفه از حکمی سنگین در آینده سخن می‌گوید (**سَنُلْقِي**) در حالی‌که فشارهای مربوط به دریافت وحی و یا کلام وزین قرآن، مطلب جدیدی، در زمان نزولِ آیه، نبوده است. همچنین مرور آیات سوره‌های قلم و مُدثّر که قبل از سوره‌ی مُزّمّل نازل شده‌اند، نشان می‌دهد که پیامبر[ص] قبلاً دعوت به اسلام را علنی ساخته بود. بنابراین از نظر ما آیه کُلّاً می‌فرماید که ای پیامبر! به زودی فرائض و واجباتی پیش می‌آید که سنگین‌تر از تکالیف کنونی‌است (و اختصاص به آشکارسازی دعوت ندارد)، بنابراین با نماز و قرائت قرآن در خلوت شب‌ها، خویشتن را به لحاظ قوای درونی بساز و برای عمل به آن وظائف دشوار آماده شو[۲].

(٦) إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْـًٔا وَأَقْوَمُ قِيلًا .

« همانا لحظه‌های شب ـ همان ـ به حضور قلب (نزدیکتر) **و گفتار** (با خدا) **مناسب‌تر است »،**

واژه‌ی «**ناشِئَة**» در آیه‌ی شریفه از ریشه‌ی «نشأ» به معنی «پدید آمدن» است و «**ناشِئَة**» را از آن‌رو که متضمّن

---

(۱) ـ در سوره‌ی فرقان (آیه‌ی۳۲) واژه‌ی «**ترتیل**» به معنی «تأنّی و تدریج» در ارتباط با نزول قرآن به کار رفته است.

(۲) ـ به راستی لازم است هرمسلمانی (به خصوص رهبران دینی و اجتماعی مردم) خود را خارج از میدان جامعه، برای رویارویی با حوادث و مشکلاتی که پیش می‌آید به لحاظ معنوی بسازند، در غیر این‌صورت در کشاکش رویدادها دچار لغزش شده و نخواهند توانست «تصمیم صحیح» در «وقت لازم» را بگیرند.

پدید آمدن‌های پشت سرهم است، به معنی «اوقات و لحظه‌ها» گرفته‌اند. «**وَطْأ** = گام نهادن، موافق آمدن، سازگار بودن»؛ «**أَشَدّ** = سخت‌تر، استوارتر». بنابراین از «**أَشَدُّ وَطئًا**» به هماهنگی دل و زبان و حضور قلب تعبیر شده است.

آیه‌ی شریفه در مقام تعلیل آیه‌ی پیشین است که به نماز و قرائت قرآن و راز و نیاز با خدا در دل شب دعوت فرمود. می‌فرماید لحظه‌های شب برای حضور قلب در گفتگوی با خداوند، شرایط مناسب و مطمئن‌تری پیش می‌آورد (**أَقْوَمُ** = پایدارتر).

(۷) إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحًا طَوِيلًا .

« **بی‌گمان تو را در روز تلاشی مستمر و درازآهنگ است** »،

آیه‌ی شریفه در خطاب به پیامبر[ص] است (ولی پیامش کلّی است). زیرا انسان در روز مستغرق در کارهای گوناگون است (و فرصت چندانی برای خودسازی ندارد). بنابراین بهتراست ساعاتی از شب را به این‌کار اختصاص دهد[1]. واژه‌ی «**سَبْح**» به معنی «شناوری» است، ولی به‌هرنوع فعّالیّتی نیز اطلاق می‌شود.

(۸) وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلًا .

« **و نام خدایت را** (در شب) **یاد کن و به سوی او به شایستگی منقطع شو** »،

مفاد آیه‌ی شریفه جمع سخن در آیات پیشین است. می‌فرماید ای پیامبر! (و ای پیروان او در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها) با تراکم کارها و گرفتاری‌ها در طی روز، شب‌ها (با نماز و قرائت قرآن) از سر اخلاص به خدا روی آور (و روی آورید) و در عبادت او از همه‌چیز جدا شو (و جدا شوید). «**أُذْكُرْ**= یاد کن» ؛ «**تَبَتَّلْ** = منقطع شو، نفس خود را از غیر خدا بُبر و تنها دلبسته‌ی خدا شو»؛ «**تَبْتِيل**» که مصدر باب تفعیل است، جهت تأکید آمده؛ از شواغل دنیوی کاملاً دل به‌کن و روی به خدا آور.

(۹) رَّبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذۡهُ وَكِيلًا .

« **خداوندِ خاور و باختر؛ معبودی جُز او نیست؛ پس او را کارساز خود برگیر** »،

---

(۱) ـ به طور کلّی مردمانی که همیشه در «اجتماع» زندگی می‌کنند، چه بسا از خود بریده شده رفته رفته آن نقائص روحی که دارند در نظرشان کم‌رنگ جلوه می‌کند و بیش‌از اندازه «بیرون نگر» می‌شوند. بنابراین باید انسان، در شبانه روز، لحظات گریز و ساعات خلوتی داشته درباره‌ی خود بیاندیشد و با خدایش صحبت کند. یکی از ابعاد نمازهای پنجگانه همین‌است و علاوه برآن، نمازشب توصیه شده که ضمن آن، لحظات فراغت با خدا تصریح می‌شود. در غیراین‌صورت رفته رفته آدمی به ماشینی تبدیل می‌گردد که همواره درگیر ارتباطات با افراد بوده و از خود غافل می‌گردد. خداوند دستور داده کـه پیامبرش ساعاتـی از شـب را به نمـاز و قرائت قـرآن (با تعمّق) پردازد تا ثمـره‌ی آن «خودسازی»ها در فعّالیّت‌های روزانه، به‌صُوَر گوناگون(حُسن خُلق، صبر دربرابر معاندان و ...) ظاهر شود و آخرین آیه از این سوره حاکی از آن است که جماعتی از مسلمین (**وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ**) نیز به این شیوه عمل می‌کردند.

پیرو آیات قبل در روی آوری به خدا در دل شب، آیه‌ی شریفه توصیف کوتاهی از خداوند است. می‌فرماید شب‌زنده‌داران عبادی در دل شب درنظر گیرند که با چه خدایی روبرویند؟ نه خدای قومی و قبیله‌ای، بلکه خداوندِ ملک هستی. «**رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ**» در واقع تعبیر از خداوند جهان است زیرا مشرق و مغرب دو جهت نسبی است که مشتمل بر همه‌ی عالم مشهودات است (معارج/٤٠). می‌فرماید خدای جهان را که آورنده و دارنده و پرورنده‌ی مطلق جهانیان است، او را وکیل (کارساز) خود بشمار. یعنی **مستقیم** به سوی چنان مقامی برو، به او تکیه کن و از او در کارها و مشکلات استعانت بجوی و او را پشتیبان نهایی خود بشمار.

(۱۰) وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا .

« و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و به زیبایی از آنها دوری گزین »،

می‌فرماید ای پیامبر! روزها مخالفت‌ها و توهین‌ها در کمین توست؛ امّا تو که در دلِ شب خود را ـ طی ارتباط با خدا ـ «ساخته‌ای» ادب و متانت به خرج ده و با زیبایی از آن بیخردان کناره جویَ. مسلّماً کسی که «خدای خاور و باختر» را درنظر دارد اهانت‌های عدّه‌ای کوته‌بین او را از خود بی‌خود نمی‌سازد.

برخی گفته‌اند این آیه با آیات قتال نسخ شد؛ درحالی‌که تناقضی در آن با آیات قتال به چشم نمی‌خورد. چنانکه طبرسی در مجمع البیان می‌گوید «آیه دلالت دارد که مبلّغان اسلام باید در مقابل آزار مخالفان صبر کنند و با بهترین اخلاق با ایشان رفتار نمایند و راه و رسم مدارا پیش گیرند تا سخنشان مقبول افتد». ولی البتّه اگر مخالفان سر جنگ داشتند، وضعیّت فرق می‌کند و مسلمان دربرابر کافر حربی اگر از موجبات لازم برخوردار بود (به مانند شرایط پیامبرص و مسلمان‌ها در مدینه) حقّ دفاع دارد.

(۱۱) وَذَرْنِي وَٱلْمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا .

« و مرا با تکذیب کنندگان متنعّم واگذار و آنها را اندکی مهلت ده »،

یعنی، ای پیامبر نگران تکذیب‌کنندگان مباش و آنهایی را که سراپای وجودشان مرهون نعمت‌های إلهی است و با وجود این با آیات خدا مخالفت می‌ورزند، به خدا واگذار که بعد از مهلتِ اندک در دنیا، نتیجه‌ی کامل اعمال خود را خواهند دید. منظور از «**مهلت قلیل**» در آیه عمر دنیاست زیرا متعاقباً از عذاب آخرت سخن به میان می‌آورد [**ذَرْنِی**= واگذار مرا؛ حرف «واو» در «**وَ الْمُکَذِّبِینَ**» به معنی «**مَعَ** = با» است که به آن «واو مَعِیّة» گویند. واژه‌ی «**نعمَت**» حدود ۵۰ بار در قرآن آمده که دو بارِ آن به فتح نون است (**نَعمَت**) که یک بار در آیه‌ی فوق و دیگری در دخان/۲۷ می‌باشد]. **ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ** تهدید سختی است.

(۱۲و۱۳) إِنَّ لَدَيْنَآ أَنكَالًا وَجَحِيمًا . وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا .

«به یقین نزد ما بندها و دوزخ فروزان است » « و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک »،

آیه‌ی شریفه در تشریح دورنمایی از عذاب اُخرویِ تکذیب‌کنندگان حق در دنیاست و تعلیل آیه‌ی قبل است که چرا باید تکذیب کنندگان را به خدا سپرد؛ زیرا مناسبترین عذاب‌ها برای آنها نزد خداست. آنها که در دنیا برای مخالفت با آیات خدا و راه انبیاء آزادی داشتند، در آخرت دچار قید و بندها و محدودیّت‌ها خواهند شد و به همین شکل، نعمت‌خوارانِ ناسپاس، غذای گلوگیر نصیبشان می‌شود؛ همه عکس‌العمل ظلم‌هایی است که در دنیا مرتکب شدند («**أَنكَالً**» جمع «نِکل» به معنی «غُل و بندی که به دست و پای زندانی می‌نهند»؛ «**جَحِيم** = آتش فروزان»؛ «**ذَا غُصَّةٍ** = گلوگیر»).

بخش دوّم

(هشدار به کافران و تخفیف در حکم نماز شب)

(۱۴) یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا .

« **روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند و کوه‌ها همچون ریگ روان گردند** »،

در پی آیات قبل در اشاره به سرانجام اُخروی «**تکذیب کنندگان**» در آیه‌ی فوق و آیات بعد، به تشریح قیامت و بعثت انبیاء برای هشدار به بشر پرداخته است.

آیه‌ی شریفه از مقدّمات قیامت و برهم خوردن وضع موجود عالم سخن دارد. مشابه با آیه‌ی فوق درباره‌ی به هم ریختن نظام کوه‌ها در رستاخیز، همچنین فرموده «**وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ** = و کوه‌ها چون پشم رنگین ازهم گسیخته (متلاشی) شوند» (معارج/۹ ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

(۱۵) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا .

« **بی‌گمان ما به سوی شما رسولی فرستادیم که گواه بر شماست؛ چنانکه به سوی فرعون رسولی گسیل داشتیم** »،

در اینجا ـ پیش از ادامه‌ی وصف قیامت در آیه‌ی قبل ـ به بعثت انبیاء(ع) اشاره شده است. می‌فرماید رسول «گواه بر مردم» است؛ یعنی، بعثت انبیاء حجّتی است بر آن‌که پیمان‌ها و فرامین و هدایت إلهی به بشر رسیده است. در این راستا پیامبران، گواهان خدا بر انسان‌ها به شمار می‌روند. در انتهای آیه از پیامبری که به سوی فرعون و قومش فرستاده شد یاد شده که غرض اصلی از این تشبیه، در آیه‌ی بعد منعکس است.

(۱۶) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا .

« **پس فرعون آن رسول را عصیان کرد و** (ما) **او را** (به عقوبت) **سخت گرفتیم** »،

آیه‌ی شریفه با اشاره‌ای به تاریخ، تهدید معاندان عصر پیامبر[ص] است. یعنی همانطورکه دربرابر ضدّیّت فرعون و فرعونیان با پیامبرشان دستگاهِ آفرینش بی‌تفاوت نماند، دشمنان پیامبر اسلام نیز بدانند که مخالفت با پیامبرشان ـ که مبعوث از جانب همان خدای موسی[ع] است ـ آنان را درهم خواهد شکست. سپس با ادامه‌ی توصیف قیامت که متعاقباً می‌آید، نشان می‌دهد که عذاب اصلی مخالفینِ راهِ انبیاء، در سرای دیگر است.

(۱۷) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا .

« **پس** (ای مردم غافل) **چگونه اگر کفر بورزید، از روزی که کودکان را** (از سختی و هراس) **پیر می‌کند، پرهیز توانید کرد؟** »،

در ارتباط با سختی روز قیامت در قرآن به اَنحاءِ گوناگون سخن رفته و ازجمله فرموده «**يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُم بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ** = روزی‌که هر شیر دهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد فرو گذارد، هرباردار‌ی بار خود فرو می‌نهد و مردم را مست می‌بینی حال آنکه مست نیستند، لیکن عذاب خدا شدید است»(حج/۲). در آیه‌ی فوق از وجه تشبیهی دیگری استفاده شده و می‌فرماید «**روزی‌که کودکان را پیر می‌کند**» که کنایه از سختی و فشار شدید است.

(۱۸) اَلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦۚ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَفۡعُولًا .

« **آسمان به آن روز شکافته گردد؛ وعده‌ی او** (خداوند) **انجام‌شدنی است** »،

یعنی، آسمانی که چنین بی‌تخلّف نظام خود را طی می‌کند، در خاتمه‌ی کار عالم و آزاد شدن نیروهای جاذبی، منفجرخواهد شد و وقوع این رویداد (چنانکه بنا به ملاحظات علمی نیز می‌توان پیش‌بینی نمود) حتمی است.

(۱۹) إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٌۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا .

« **همانا این** (آیات) **تذکّری است؛ پس هرکه بخواهد به سوی خداوند خویش راهی پیش گیرد** »،

یعنی، آنچه گفته شد از باب تذکّر و اندرز است تا هرکه از اهل دنیا که آهنگ اصلاح خویش دارد، به سوی خدایش راهی بیابد و با توبه و کردار پسندیده خود را برای روز حساب آماده کند.

در اینجا پیام سوره تمام می‌شود و آیه‌ی طولانی آخر، تخفیفی نسبت به صدر سوره است که با فاصله‌ی زمانی نازل گردیده و از نظر ارتباط با آیاتِ اوّلینِ سوره، در انتهای سوره گنجانده شده است (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید).

(۲۰) إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُۚ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًاۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرًا وَأَعۡظَمَ أَجۡرًاۚ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌۢ .

« **بی‌تردید خداوندت می‌داند که تو و گروهی از کسانی‌که با تواند، قریب دوسوّم شب یا نصف آن یا یک سوّم آن را** (به نماز و عبادت) **برمی‌خیزید؛ و خداست که شب و روز را تقدیر می‌کند؛ می‌داند که** (شما) **حساب آن را** (در آینده) **نتوانید داشت؛ پس بر شما ببخشود** (اینک) **هرآنچه از قرآن میسّر می‌شود بخوانید؛** (خدا) **می‌داند که به زودی برخی از شما بیمار می‌شوید و** (عدّه‌ای) **دیگر در پی فضل خدا در زمین سفر می‌کنند و برخی در راه خدا به پیکار برمی‌خیزند؛ پس آنچه را از قرآن میسّر است بخوانید، و نماز** (واجب را) **به پا داشته زکات دهید و خدا را وام نیکو سپرید؛ و هر خیری برای خود از پیش فرستید**

آن را نزد خدا بهتر و با پاداش بیشتر بازخواهید یافت؛ و از خدا آمرزش طلبید که خدا بس آمرزنده و مهربان است »،

واژه‌ی «**أَدْنَىٰ**» در بخش اوّل آیه ـ که مؤنّث آن واژه‌ی «دُنْیا»ست ـ به معنی «نزدیک‌تر» است و مفهوم «تقریباً یا قریب» را می‌رساند. مقصود از«**اَلَّذِینَ مَعَکَ**» تابعین ایمانی است. می‌فرماید خدا می‌داند که تو ای پیامبر[ص] و برخی ازمؤمنان، بعضی اوقات فقط یک ثُلث شب را می‌خوابید و دو ثُلث بقیّه را برمی‌خیزید و گاهی نیمی از شب را می‌خوابید و در نیم دیگر برمی‌خیزید و در پاره‌ای از موارد نیز دوثلث شب را خوابیده یک ثلث باقی‌مانده را برمی‌خیزید و اوقاتی را که برمی‌خیزید صرف نماز و عبادت می‌کنید.

سپس خاطرنشان می‌سازد که «**خداست که شب و روز را تقدیر می‌کند**» یعنی نظام گردش شب و روز از خداست و خدا می‌داند که شما نمی‌توانید همواره به این روش ادامه دهید و مرتّب ـ خصوصاً با بروز مشکلات ـ نصف و دو سوّم و ثلث شب را «**إحصاء** = شمارش» کنید و بر طبق آن در مواعدی، برای عبادت برخیزید. از این‌رو خداوند «**تَابَ عَلَیْکُمْ** = بر شما به رحمت بازگشت» و واجب نیست که هرشب برای نماز و عبادت برخیزید، بلکه تا حدّ مقدور و میسّر به این برنامه عمل شود. و «**اِقْرَؤُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ** = هرچه از قرآن میسّر شود بخوانید».

سپس آیه‌ی شریفه، به علّت میسّر نبودن برگزاری نماز شب ـ به صورت دقیق و مداوم در آینده ـ پرداخته و می‌فرماید خدا می‌داند که به زودی برای شما مؤمنان مشکلات گوناگون از بیماری و جنگ و غیره پیش می‌آید و بنابراین باز تکرار می‌نماید که «**پس هرچه از قرآن میسّر شود بخوانید**».

در اینجا به نظر می‌رسد که ساختار آیه از جهتی شبیه آیات روزه است (بقره/۱۸۵←۱۸۳) (که در بیماری و سفر تخفیف داده می‌شود) و شاید از این‌روست که بلافاصله بر نماز واجب و زکات تأکید شده است. زیرا اصل ارتباط با خدا هیچ‌گاه برای مسلمان قطع نمی‌شود، ولی شکل آن بستگی به مقدورات دارد. وقتی امکاناتِ دنیوی اجازه‌ی برگزاری نماز شب را نمی‌دهد، باید به نمازهای پنجگانه‌ی واجب اکتفا نمود (که البتّه برای آنهم امکان « قصر» در سفرها و در جنگ‌ها ـ نساء/۱۰۱و۱۰۲ـ وجود دارد).

همچنین توصیه به «**انفاق**» در همه حال و تا حدّ مقدور، در آیه حفظ شده است و در این‌باره می‌فرماید «**هرخیری برای خود از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداش بیشتر بازمی‌یابید**» یعنی، کارهای خدایی هیچ‌گاه هدر نمی‌رود و با نتائج مضاعف به انسان بازمی‌گردد و سرانجام آیه‌ی آخرینِ سوره، با تأکید بر «غُفران إلهی» پایان می‌پذیرد و تصریح دارد که راه جبران همه‌ی غفلت‌ها و زیاده‌روی‌ها در پیشگاه خدا باز است و کافی است بندگان واقعاً متنبّه شده، به درگاه کبریایی‌اش توبه آورند و او هرچه بوده است خواهد آمرزید؛ زیرا او نسبت به بندگانِ آمرزش‌خواه و صادق، «**بس آمرزنده و مهربان است**».

سوره‌ی مُدَّثِّر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

در کتب سیره و تفسیر منعکس‌است که پس از آنکه پیامبر[ص] ـ بعد از اوّلین حادثه‌ی وحی با نزول آیات آغازین سوره‌ی «اِقْرَأْ» ـ از غار حرا به خانه باز گشت، درنتیجه‌ی هیجانات روحی که از آن رویداد بی‌سابقه و استثنایی به او دست داده بود، بسیارخسته و بیتاب بود و از همسرش (خدیجه) خواست روپوشی برای استراحت به وی دهـد. امّا پیامبر[ص] زیر آن روپوش هنوز چندان فرصتی برای استراحت نیافته بود که پیک وحی بر آن‌حضرت نازل شد و این سوره را ابلاغ کرد که «**ای جامه به خود پیچیده برخیز و بیم ده ...**». ظاهراً این شأن نزول منطقی می‌نماید.

مفاد سوره رأس وظائف پیامبر[ص] را، قیام او عَلَیهِ شرک وبدعت‌ها در محیط و هشدار به مردم و درعین‌حال مراقبت‌هایی از خود اعلام می‌دارد، چنانکه برای هررهبر اجتماعی «پردازش باطن» و «اتّخاذ راه و روش صحیح» و «آراستگی ظاهر» همه لازم است. طبیعتاً، به دنبال هشدار (یا انذار)ها، ذکری از قیامت شده و مخالفان کلام إلهی را که از بیمِ تأثیر آن بر مردم، نسبت سحر به قرآن می‌دادند، به محاکمه می کشد و با تکیه بر «بهشت» و «دوزخ» اُخروی، از زبان دوزخیان توضیح می‌دهد که از چه روی گرفتار آن جایگاه شدند؟ سپس به توقّعات بی‌جای آنها که انتظارداشتند پیک وحی برای هرکدام از آنها نامه‌ای از ملکوت بیآورَد! اشاره داشته از بی‌ایمانی آنها نسبت به آخرت سخن می گوید و سرانجام، پندآموزی از قرآن را موکول به توفیق خداوند شمرده سوره را به پایان می‌برد.

آیات سوره را می‌توان در چهاربخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۷)**؛ فرمان قیام و حرکت به پیامبر[ص]**

بخش دوّم (آیات ۸ تا ۲۵)**؛ وصفی از عناد دربرابر آیات إلهی**

بخش سوّم (آیات ۲۶ تا ۳۱)**؛ سرانجام دوزخی گناهکاران**

بخش چهارم (آیات ۳۲ تا ۵۶)**؛ انسان با عملش، تعیین کننده‌ی سرنوشت خویش است.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(فرمان قیام و حرکت به پیامبر[ص])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱و۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ . قُمۡ فَأَنذِرۡ .

« ای جامه برسرکشیده » « برخیز، پس بیم ده »،

واژه‌ی «**مُدَّثِّر**» در اصل «**مُتَدَثِّر**» بوده که حرف «تاء» در «دال» ـ چون قریب المخرج است ـ ادغام شده است. واژه‌ی مزبور از مادّه‌ی «دِثار» به معنی «جامه‌ی رویین یا شمدی است که هنگام خوابیدن روی خود می‌کشند»؛ در برابر آن «شِعار» است که به «جامه‌ی زیرین» گفته می‌شود.

چنانکه در توضیح سوره‌ی «**مُزَّمِّل**» آمده است، دو واژه‌ی «**مُدَّثِّر**» و «**مُزَّمِّل**» مترادفند و هر دو یک معنا را می‌رسانند و تنها در دو سوره‌ی مزبور است که به پیامبر[ص] چنان خطابی شده است[(۱)].

واژه‌ی «**إنذار**» به معنی آگاهی و بیم دادن و از خطر برحذر داشتن است. آیات فوق در شرایطی که پیامبر[ص] ردایی بر خود پیچیده و آرمیده بود (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید) خطاب به وی می‌فرماید ای آنکه آهنگ استراحت داری! زمان استراحت تو (که زندگی آرامی داشته باشی) سپری شده است؛ برخیز و خفتگان را بیدار کن و نفوس گرفتار تحجّر را با هشدارهای پیاپی، به خود آر تا بیاندیشند و دریابند که با زندگی غفلت‌بار و پندار و رفتاری که پیش گرفته‌اند، چه عاقبت دهشتناکی درپیش خواهند داشت. به عبارت دیگر، آیات شریفه درعین آنکه به شرایط پیامبر[ص] در آن موقعیّت توجّه دارد، دستورِ قیام و حرکت می‌دهد، چنانکه شاعر از زبان وحی سروده:

یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّــر تا چند در پلاســـی   برخیز و ساز رَه کن کزشب نمانده پاسی!

(۳) وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ .

« و خداوندت را پس بزرگ شمار »،

---

(۱) ـ به طور کلّی در قرآن پیامبرانِ پیشین به نام خودشان (مثل یا ابراهیم، یا موسی و یا عیسی ...) مورد خطاب قرار گرفته‌اند، ولی به پیامبراسلام[ص] هیچ‌گاه به نام خودش (یا محمّد) خطابی نشـده و جُز در مواضع فوق الذّکر، همواره به صورت «**یا أَیُّهَا النَّبِیّ**» و یا «**یا أَیُّهَا الرَّسُول**» به آن‌حضرت خطاب گردیده است.

یعنی، در آن محیط ظلمانی شرک که مردمان موجودات محدود را در حدّ خدای عالم پنداشته‌اند و چنان با آنها رفتارمی‌کنند که شایسته‌ی مقام اُلوهیّت است، تو ای پیامبر از عظمت خدا یادکن و «**کبریایی**» را فقط از آنِ او بشمار. بدین‌ترتیب حرف «**فاء** = پس» بر سر «**فَكَبِّرْ**» در آیه‌ی شریفه، حاکی از این معناست که ای پیامبرص برخلاف آنکه می‌بینی مردم در محیطت اظهار چاکری و بندگی به غیرخدا می‌کنند (و حتّی امروزه به رسم تعارف «بنده‌ی سرکارم» به یکدیگر می‌گویند) تو به‌عبادت و بندگی انحصاری خدا دعوت کن.

(٤) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ .

« و جامه‌ات را پاکیزه دار »،

واژه‌ی «**ثِیاب**» جمع «ثَوْب» به معنی «جامه و لباس» است. تفسیر ظاهری آیه مشعر بر این معناست که ای داعِیِ إِلَی الْحَق! پس باید با ظاهری پاک و آراسته به سوی مردم رَوی تا سخنانت مؤثّر افتد. امّا برخی مفسّران عقیده دارند که «طهارت ثیاب» کنایه از «طهارت قلب» است و مراد این است که ای راهبر حق درونت را از هرنوع گناهی پاک کن (و همانند آنان مباش که بی‌توجّهِ به خود، در پی اصلاح جامعه‌اند!) تا راسخانه در مسیر دعوت پیش روی و این معنا برای «طهارت ثیاب» با عبارتی از امام علیع در نهج البلاغه تأیید می‌شود که درباره‌ی یکی از اصحاب پیامبر فرمود: «**ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْب** = پاک‌جامه (یعنی پاک‌نفس) از دنیا رفت»[1].

(٥) وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ .

« و از پلیدی پس دوری گُزین »،

واژه‌ی «**رُجْز**» در قرآن به دو صورت آمده است (**۱**) به ضمّ راء چنانکه در آیه‌ی فوق آمده و به طور کلّی به معنی پلیدی و گناه است و (**۲**) به کسر راء که معمولاً به مفهوم عذاب است چنانکه درباره‌ی قوم لوط فرموده «**إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَة رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُون** = محقّقاً ما بر مردم این قریه ـ به سبب گناهی‌که انجام می‌دادند ـ عذابی از آسمان نازل می‌کنیم» (عنکبوت/٣٤) و به قول طبری، هر دو صورت واژه معنای واحدی دارند، زیرا پرهیز ازعذاب درحقیقت پرهیز از مقدّمات آن یعنی پرهیز از گناه است و لذا بعضی از قدمای تفسیر گفته‌اند: آیه‌ی شریفه می‌فرماید : **اُهْجُرِ الْمَعْصِيَة** (ازگناه و نافرمانی خدا دوری گزین) و دیگران، مصداق گناه را ـ در زمان نزول آیه ـ دوری از اصنام دانسته‌اند.

---

(۱) ـ نهج البلاغه به تصحیح صبحی‌صالح، کلام ۲۲۸ـ ص ۳۵۰ و نهج البلاغه به‌تصحیح محمّد عبده، ج۲، ص۲۴۹، کلامِ ۲۲۳. از مفسّران نیز طبرسی و زمخشری «**ثیاب**» را در اینجا کنایه از قلب و نفس دانسته‌اند. ابوبکر باقلانی در «اعجاز القرآن» «**ثیاب**» را به مفهوم «دل و جان» گفته است. سید رضی در «تلخیص البیان» آورده که «**ثیاب**» استعاره‌ای برای «جان و روان» است. برخی نیز گفته‌اند که «**ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ**» یعنی «جامه‌ات را کوتاه کن»، زیرا در قدیم بلندی لباس را نشانه‌ی اَشرافیّت می‌دانستند.

(٦) وَ لَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ.

« و منّت منه که جویای زیادت باشی »،

«**لَا تَمْنُن** = منّت مگذار، عطا و بخشش مکن»؛ «**تَسْتَكْثِرُ** = فزونی طلبی». پس منظور از «**لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ**» یعنی بخشش یا کار خیر خود را زیاد مگیر و فکر مکن که اگر به کسی بخششی کردی بیش از آن را بر تو ببخشد!

روشن است که در اوائل بعثت، آیات این سوره، مکارم اخلاق را برای پیامبر (وپیروان راه او[1]) برمی‌شمرد. می‌فرماید مبلّغ دین باید خود را با خوی‌های انسانیِ بالا بیاراید تا دعوت وی مؤثّر افتد و ازجمله نباید هیچ چشمداشتی دربرابر عطایش از کسی داشته باشد و با توقّع زیادت‌خواهی (مانند رباخواران) بخشش کند!

(٧) وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ.

« و برای خداوندت شکیبا باش »،

یعنی ای پیامبر! بدان که در مبارزه برای حق آسیب‌های زیادی وجود دارد وباید خود (و پیروان راستین تو) به نیّت تقرّب به خدا و اهداف تعیین شده از جانب او، صبور باشی چنانکه فرموده است «**أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَکَ** = نماز را بپا دار و امر به خیر و نهی از زشتی‌ها کن و بر مصائبِ خویش (در این‌راه) صبور باش» (لقمان/١٧).

---

(١) ـ مسلّم است که آیات فوق ـ که ظاهراً همه خطاب به پیامبر[ص] دارد ـ متوقّف بر آن‌حضرت نیست و در واقع به همه‌ی پیروان راه او درس اخلاق می‌دهد، چنانکه در سوره‌ی إسراء (آیات ٢٣ و٢۴) خطاب به پیامبر[ص]، دستور نیکی به پدر و مادر می‌دهد درحالی‌که آن‌حضرت درآن‌هنگام، پدر و مادر نداشت.

بخش دوّم

(وصفی از عناد در برابر آیات إلهی)

(۸) فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ .

« پس آنگاه که در صور دمیده شود »،

«**إذَا نُقِرَ** = آنگاه که دمیده شود»؛ «**ناقُور** = شیپور یا هر چیزی که بر آن کوبند تا صدا از آن برخیزد». پس «**إذَا نُقِرَفِی النَّاقُور**» در واقع، مترادف همان «**إذا نُفِخَ فِی الصّور**» است و برپایی قیامت را اعلام می‌دارد، چنانکه فرموده «**وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ** =روزی‌که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آنِ او(خدا)ست» (انعام/ ۷۳). از سوی دیگر چنانکه می‌دانیم به هنگام قیامت، دو بار در صور دمیده می‌شود که با «**نفخه‌ی اوّل**» همه می‌میرند و با وقوع «**نفخه‌ی دوّم**» مردگان زنده می‌شوند (زُمَر/٦٨) و به نظر می‌رسد که ـ با توجّه به آیات بعد که از دشواری‌های کافران در آن موقعیّت سخن می‌گوید ـ منظور از «**نُقِرَ فِی النَّاقُور**» در آیه‌ی شریفه، نفخه‌ی دوّم باشد.

بدین‌ترتیب در پی تکلیف به پیامبر[ص] درارتباط با «**اِنذار**» مردم (آیه‌ی۲)، آیه‌ی شریفه زمینه‌ی «**اِنذار**» را بیان می‌دارد که وقوع قیامت و تحقّق آن روزی است که باید همگان برای محاکمه در پیشگاه خداوند حاضر شوند.

(۹و۱۰) فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ . عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ .

« پس آن روز، روز دشواری است » « بر کافران آسان نیست »،

با توجّه به آنکه قبلاً فرمود دربرابر این مردم مشرک صبر کن، در آیه‌ی فوق ـ پس از سخن از وقوع قیامت ـ می‌فرماید آنها در آن روز وضع سختی درپیش دارند (و نتیجه‌ی آزارهایی را که در دنیا برای پیامبر[ص] و آئینِ خدا پیش می‌آوردند خواهند دید). چنانکه فرموده «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** = ای مردم! از خداوندتان پروا دارید که زلزله‌ی رستاخیز امری عظیم (هولناک) است» (حج/۱) ولی البتّه تصریح دارد که «سختی آن روز» برای همه نیست، چنانکه می‌خوانیم آنها که در زندگی دنیا نیکی پیش آوردند «**مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ** = از هراس آن روز ایمنند» (نمل/۸۹)

(۱۱) ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا .

« مرا با آنکه تنها (و بی‌کس) **آفریدم واگذار »،**

«**وَحِید** = تنها»؛ نصب «**وَحِيدًا**» به خاطر «حال بودن» است و بنا به آنکه «**حال**» برای چه لفظی در نظر گرفته

شود، مفهوم آیه متفاوت می‌شود؛ اگر «**وَحِيدًا**» را حال از مفعول «**ذَرنِى**= واگذار» بگیریم، آیه‌ی شریفه به این معنا خواهد بود که «مرا با آن کس که آفریدم تنها بگذار» و اگر «حال» را نسبت به ضمیر «**تُ**» در «**خَلَقْتُ** = آفریدم» بگیریم، ترجمه‌ی آیه به این صورت خواهد بود که «مرا با آن کسی‌که خود به تنهایی او را آفریدم واگذار» و امّا اگر «حال» از «**مَنْ** = کسی‌که» باشد، معنی آیه همان می‌شود که ما در ترجمه آورده‌ایم و با توجّه به سیاق و هماهنگی با آیات بعد، احتمال بیشتری دارد.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه می‌فرماید آن‌کس که بی‌هیچ امکان و تعلّقی پا به عرصه‌ی حیات گذاشت و سپس با «لطف إلهی» تلاش‌هایش او را به مزایای بسیار رساند، باید در محکمه‌ی کبرای خداوند (**قیامت**) حساب نعمت‌هایی را که به آنها دست یافت، پس دهد.

(۱۲←۱۷) **وَ جَعَلْتُ لَهُۥ مَالًا مَّمْدُودًا . وَبَنِينَ شُهُودًا . وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمْهِيدًا . ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ . كَلَّآ إِنَّهُۥ كَانَ لِأَيَاتِنَا عَنِيدًا . سَأُرْهِقُهُۥ صَعُودًا .**

«**و برای او ثروت فراوان قرار دادم** » « **و پسران حاضر** (به خدمت) » « **و** (همه نوع اسباب) **چنان‌که باید به وی بخشیدم** » « **آنگاه طمع دارد که** (او را) **افزون بخشم** » « **ولی نه** (هرگز) **که او نسبت به آیات ما ستیزه‌جوست** » « **به زودی به سختی‌اش افکنم** »،

مفسّران آورده‌اند که این آیات در اشاره به فردی به نام وَلید بن مُغَیْره نازل شده که ثروت و مکنت فراوان داشت و پسرانی که همواره با او بودند و قومش وی را به لحاظ موقعیّت و امکانات برجسته‌ای که داشت «**وَحِيد**» به مفهوم بی‌همتا و منحصر به فرد، می‌خواندند («**مَمْدُود** = گسترده»)؛ «**شُهُود**» جمع «شاهِد» به معنی «حاضر». طبرسی آورده که پسران ولید همواره با او بودند و از مکّه بیرون نمی‌رفتند زیرا نیازی به سفر تجاری نداشتند؛ «**تَمْهِيد** = آماده ساختن» که منظور وسعت امکانات زندگی مادّی و تصرّف در امور است). امّا به گزارش مفسِّران ولید، به جای سپاس در نعمت و حمایت از پیامبری‌که به یگانگی خدا و انحصار عبادت و بندگی به او دعوت می‌کرد، به ستیز با پیامبر خدا برخاست و کفّار قریش را گرد آورد و گفت نمی‌دانیم محمّد را چه بنامیم؟ جادوگر، شاعر یا دیوانه؛ «**عَنِيد** = معاند و دشمن سرسخت». ولی نحوه‌ی بیان آیه کلّی است و از این رو در هرعصر و مکان با امثال ولید قابل تطبیق است و شامل همه‌ی کسانی می‌شود که چون نامبرده، در ابتدا بی‌مال و منال آفریده می‌شوند ولی رفته رفته با تأییدات خدای تعالی به ثروت و فرزندان موافق با پدر (که به وی اعتبار می‌بخشد) و همه گونه نعمت و وسائل آسایش و رفاه می‌رسند، امّا به جای سپاس و استفاده از نعمت درجهت رضای خدا، به یکی از معاندان دینی و ستیزه‌جویان راه خدا تبدیل می‌شوند! در عین‌حال، اینان همواره توقّع دارند که دنیا به کامشان بوده ازهمراهی‌های حوادث و طبیعت ـ که دردست خداست ـ برای ازدیاد مال و رونق کارشان، برخوردار باشند و خداوند می‌فرماید که نه تنها به آسودگی نخواهند رسید، بلکه دیری نمی‌گذرد که به سختی‌ها خواهند افتاد («**سَأُرْهِقُ** = خواهم کشانید» از مصدر «**إرهاق**» به معنی «تحمیل کارهای سخت به کسی»؛ «**إِرْهاق صَعُود**» تعبیری از «تحمیل رنج و مشقّت بر فرد» است که

به قول سیّد قطب در «فی ظلال القرآن» رنج و مشقّت را تجسّم می‌بخشد، همچون حرکت در سربالایی که کار دشواری است).

(۱۸) **إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ .**

« **که او** (درباره‌ی قرآن) **اندیشید و سنجید** »،

ولید بن مغیره از بزرگان و اشراف عرب بود و برخی از قریش معتقد بودند که اگر بنا به ظهور پیامبری باشد، حتماً او یا یک‌تن دیگر از اشراف طائف خواهد بود! از این‌رو در آغاز دعوت پیامبر[ص]، ولیدبن مغیره را برای گفتگو با آن‌حضرت جلو انداختند که به نزد رسول‌خدا(ص) آمده و خواست که پیامبر[ص] دست از إبطال بت‌پرستی و سخنانی‌که (به گفته‌ی وی) «پسر را رویاروی پدر قرار داده» بردارد. پیامبر[ص]، در پاسخ وی، آیاتی از قرآن قرائت کرد و آن آیات چنان ولید را منقلب ساخت که روحاً تکان خورد و به فکر فرورفت. (**قَدَّرَ** = سنجش و ارزیابی کرد).

(۱۹و۲۰) **فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ . ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ .**

« **پس** (خدایش) **بکشد چگونه سنجید؟!** » « **باز** (خدایش) **بکشد چگونه سنجید؟!** »،

ولید بن مُغیره، منقلب گشته درحالی‌که حقایقی بر او روشن شده بود، به نزد ارباب‌جمعیِ خود ـ قریش ـ بازگشت که با خنده و تعجّب به او گفتند: تو را می‌بینیم که با چهره‌ای به جز آنکه رفتی بازمی‌گردی؟ ولید پاسخ داد او سخنانی را بر من خواند که نه شعر بود و نه سجع کاهنان و بر هرکلامی برتری می‌جست و همچون درختی بود که ثمر می‌دهد (مفسّران گفته‌اند که تکرار لفظ« **قَدَّرَ**» درآیات شریفه، مقایسه باسخنان شاعران و کاهنان را می‌رساند). با شنیدن این سخنان مریدان جا خوردند و ولید آثار یأس و دل‌کندگی آنها را نسبت به خود احساس کرد. آیات زیر تجزیه وتحلیل روحیّه‌ی کسی است که به حقایقی رسیده و وجدانش بیدار شده ولی نمی‌خواهد اعتباراتی را که سال‌ها نزد عدّه‌ای داشته ازدست بدهد و جاه‌طلبی‌ها و حفظ موضعش در بین پیروان، باعث می‌شود که حقایقی را انکار و یا تحریف نماید. («**قُتِلَ** = کشته شد» در اینجا چون کلام در مقام انشاء است (نه اِخبار)، یعنی «مرگش باد»؛ «**كَيْفَ** = چگونه» در اینجا در مقام تعجّب و توبیخ است).

(۲۱) **ثُمَّ نَظَرَ .**

« **آنگاه نظر کرد** »،

همه‌گونه پیشنهاد به پیامبر(ص) کرده بودند و مؤثّر واقع نشده بود. بنابراین (احتمالاً ولید می‌اندیشید) باید اذعان داشت‌که محمّد[ص] شخصی به دنبال مقاصد دنیوی نیست، بلکه اعتقادی را تعقیب می‌کند. کلماتش عجیب است، شعر است؟ نه، سخن کاهنان است؟ نه، پس آیا واقعاً از خداست ؟ تأیید چنین مطلبی چه عواقبی برای ولید به بار خواهد آورد ؟ آن همه مردمی که همیشه وی را بزرگ خود دانسته با اطمینان به

پیروزی، او را به سوی محمّد فرستاده‌اند آیا می‌تواند آنها را نا امید سازد ؟ .... نه نمی‌تواند، پس قرآن هم نباید از خدا باشد، باید کلام خود محمّد ص باشد! این‌ها تصویری از گفتگوهای درونی ولید با خود بوده که (به مانند برخی موقعیّت‌طلبان امروزی) او را به مقابله با حق کشاند.

(۲۲) **ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ .**

« **سپس اخم کرد و چهره درهم‌کشید** »،

به فکر فرورفت که چه بگوید و چه باید بکند؟ (**بَسَرَ** = ترش‌رویی کرد).

(۲۳) **ثُمَّ أَدْبَرَ وَٱسْتَكْبَرَ .**

« **آنگاه روی‌گردانید و نخوت ورزید** »،

تفاخرها اورا دربرگرفت و خود را بالاتر از آن دید که دربرابر گفتار صادقانه‌ای، خاضع شود و از این‌رو در جهت شادی دل پیروانش فتوا داد:

(۲۴و۲۵) **فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ . إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ .**

« **و گفت: این** (قرآن) **جُز جادویی فراگرفته و بازگو شده از دیگران** (چیزی) **نیست** » « **همانا این جُز گفتار بشر نیست** »،

با این فتوا که به قیمت لگدکوبی وجدان و رضایت نفس صادر شد، ولیدبن مغیره خود را به هلاکت افکند (آیه‌ی بعد) و رؤسای قریش، شادمان، همین مطلب را وسیله‌ی فریب مردم قرار دادند. وقتی نفسانیّات محور تفکّر و قضاوت‌ها باشد، شخص مرتّباً به دنبال مطالبی می‌رود که او را از اذعان و تواضع در برابر حق بازمی‌دارد و از این‌رو بسیارند کسانی‌که نسبت‌های مختلف به قرآن می‌دهند تا مبادا مجبور به قبول منشأِ إلهی آن شوند و اصولاً تمایل دارند هرمطلب معنوی را با فرضیّه‌های گوناگون بی‌اعتبار سازند. مسلّم است این‌حالت که ناشی از جاه‌طلبی است، مانع از آن است‌که انسان به اذعان حقیقت رسد (**يُؤْثَرُ** = نقل می‌شود، روایت می‌گردد).

بخش سوّم

(سرانجام دوزخی گناهکاران)

(۲۶) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ.

« زودا که او را به سَقَر درآورَم »،

واژه‌ی «**سَقَر**» در آیه‌ی شریفه یکی از نام‌های دوزخ است که در اصل لغت، به معنی «دگرگون شدن در اثر تابش آفتاب» می‌باشد.(۱)

در پی آیات قبل در توصیف ولید بن مُغیره (و امثال او در هر زمان و مکان که حقّانیّت‌ها را فدای اهداف نفسانی می‌کنند) آیه‌ی شریفه، سرانجام این مردمان را بیان می‌دارد که به زودی در پایان عمر، راهی میعادگاه عذاب گردیده و در فرجام عالم، جایگاهشان دوزخ است.

(۲۷و۲۸) وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سَقَرُ. لَاتُبْقِي وَلَاتَذَرُ.

« و تو چه می‌دانی که سَقَر چیست؟ » « نه باقی می‌گذارد و نه رهامی‌کند »،

کیفیّت مشروح «**سَقَر**» یا دوزخ در قرآن نیامده و به عبارت دیگر آیات مربوط به دوزخ و اسرار و خصوصیّاتِ آن، ازجمله آیات متشابه است که فرموده: «تأویل (یا مصداق خارجی) آنها را جُز خدا کسی نمی‌داند»(آل‌عمران/۷). امّا نوعی آتش گدازنده و عذاب شدید از دوزخ ـ به صورتی که انسان‌ها بتوانند، در ظرف ادراکاتشان، احساسی از آن بیابند ـ به تصویر کشیده شده است. طبری می‌گوید «**لَاتُبْقِي**= باقی نمی‌گذارد» یعنی از بین می‌برد و«**لَاتَذَرُ** = ترک نمی‌کند، رها نمی‌سازد» بدان معناست که دوزخیان بعد از هر عذاب مهلک، مجدّداً زنده شده و عذاب می‌بینند و به عبارت دیگر، عقوبت بدکاران در آخرت ـ متناسب با روحیّه و اعمالشان در دنیا ـ ثابت و مستمر است(۲).

---

(۱) ـ دوزخ یا جنهّم در قرآن، با نام‌های مختلف آمده یک جا آن را «**سِجّین**» (از مادّه‌ی «سِجن» به معنی «زندان») می‌نامد (مطفّفین/۷) و در جای دیگر از آن به «آتش سوزنده» تعبیر می‌فرماید.

(۲) ـ باید دید این وعده‌ی عذاب شدید به ولید بن مغیره و امثال او از چه‌روست؟ شخصی با دعوت و سخنی روبرو شده و با تفکّر و اندیشه آن‌کلام را با احتمالات گوناگون (شعر، سخن کاهنان و ...) بررسی نموده و به این نتیجه رسیده است که با هیچ‌یک تطبیق نمی‌شود و در کنه ذات خویش حقّانیّت آن‌کلام را دریافته است. امّا به‌جای آنکه پذیرش حق کند، طرحی ریخته تا مردم بتوانند به دستاویز آن، راه حق را رها سازند و جمعیّتش از وی خشنود گردند و سرانجام، اعلام داشته که قرآن سحر است و فکر را فلج می‌کند. حال آنکه او خود در باطن می‌دانسته چنین نیست و وجدان خودش از این سخن ناراضی بوده است؛ و این شخص کسی بوده که خداوند امکانات فراوانی برایش فراهم آورده و توانسته بود از شعور و مال و منال بالاتری در عمر برخوردار گردد و طبعاً توقّع از او نیز بیشتر بود. وقتی چنین کسی، به خاطر رضای دلِ هوادارانش، با حقّ و حقیقت مخالفت ورزد، بنده‌ی «کفوری» خواهد بود که در آینده‌ی خلقت ـ این جفاکارِ نعمت‌های إلهی ـ به «سقر» می‌رود.

(۲۹) لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ .

« **دگرگون کننده‌ی پوست‌هاست** »،

«**لَوَّاحَة**» به معنی تغییر دهنده و سیاه کننده و «**بَشَر**» جمع «**بَشَرَة**» به معنی «پوست» است. می‌فرماید عالم عذاب اُخروی، چنان است که در نتیجه‌ی سقوط در آن، پوست افراد دگرگون می‌شود.

(۳۰) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ .

« **بر آن نوزده**(نگهبان)**اند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که منطقه‌ی عذاب اُخروی حدود و ثغور و نگهبانانی دارد و خداوند در اینجا عددی را به عنوان تعداد مأموران آن ذکر کرده و در آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد که چرا ذکر این عدد رفته است.

(۳۱) وَمَا جَعَلْنَآ أَصْحَابَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَآئِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَابَ وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَابَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَافِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ .

« **و ما نگهبانان دوزخ را جُز فرشتگانی قرار ندادیم و شمار آنها را جُز آزمونی برای کُفرورزان مقرّر نداشتیم تا کسانی را که کتاب داده‌ایم به یقین برسند و بر ایمان مؤمنان افزوده شود و اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند و تا آنکه کسانی‌که در قلوبشان بیماری است و کافران گویند: خدا از این اوصاف چه چیزی را اراده داشته است؟! این‌چنین خدا هرکه را خواهد** (و لایق نبیند) **به گمراهی بَرَد و هرکه را بخواهد** (و شایسته بیند) **هدایت می‌کند، و سپاهیان خداوندت را جُز او کسی نمی‌داند و این**(آیات) **جُر پندی برای بشر نیست**»،

در آثار آمده که چون قرآن فرمود که نوزده مأمور منطقه‌ی عذاب را در آخرت حراست می‌نمایند، کفّار شروع به مسخرگی کردند و از میان آنها اَبُوالأشدّ جُمَحی گفت: من خود یک تنه آنها را حریفم! آن بی‌خرد، توجّه نداشت که خداوند تذکّر داده آن نوزده نگهبان همه فرشته‌اند و هر فرشته‌ای با خصائص و انرژی‌های درونی خود، جمعیّتی را حریف است! شایان توجّه این‌که «**أَصْحَاب النَّار**» در تمامی قرآن به معنی «اهل دوزخ» به کار رفته جُز در اینجا که به معنی فرشتگان نگهبان دوزخ آمده است.

«**فتنة**» یا آزمون کافران (مشرکان) هم که در آیه‌ی شریفه ذکرش رفته، همین بوده است که با ذکر عدد ۱۹ به عنوان شمار آنها، مشرکان دست به استهزاء و ابراز قدرت در دفع ۱۹ نگهبان زدند و آنگاه با عطف توجّه به اینکه نگهبانان نه انسان بلکه فرشته می‌باشند، می‌بایستی از ادّعای قدرتمندی خود در دفع نگهبان‌ها دست کشیده باشند.

آنگاه آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**لِيَسْتَيْقِنَ ...** = تا کسانی را که کتاب داده‌ایم به یقین برسند و بر ایمان مؤمنان افزوده شود و اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند ...» به نظر می‌رسد که این عبارت به اصل «فرشته بودن نگهبانان» در رأس آیه برمی‌گردد؛ و گفته شده با اعلام این‌مطلب در قرآن (که با آثار اهل کتاب نیز موافقت دارد)، یهودیان و مسیحیان منصف تحت تأثیر قرار گرفته پی به اصالت قرآن می‌برند[1] و بر ایمان مؤمنان نیز اضافه گردد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید بدین‌ترتیب خداوند نشانه‌هایی می‌آورَد تا اهل انصاف به اطمینان برسند ولی البتّه مردم معاند و هوی‌پرست طرفی نخواهند بست.

متعاقباً آیه‌ی شریفه متذکّر می‌گردد که «**سپاهیان خداوندت را جُز او کسی نمی‌داند**» یعنی به قول طبری: تنها خدا از کثرت سپاهیان و تعداد مأمورانش آگاه است.

انتهای آیه تصریح دارد که «**ماهِيَ ... = این نیست، جز پندی برای بشر**». در اینجا مرجع ضمیر «**هِيَ**» **سَقَر** یا «دوزخ» است و می‌فرماید این‌شرحی که از دوزخ رفت (مدلول آیه) می‌تواند مایه‌ی پند و عبرت برای انسان‌ها باشد.

به طور کلّی در رابطه با آیه‌ی ۳۱ مشاهده می‌شود که ساختاری متفاوت از آیات قبل و بعد دارد. آیات قبل همه کوتاه و هموزن بودند و این آیه طولانی است ولی در انتها با واژه‌ی «**بَشَر**» به همان وزنِ جاری در آیات قبل بازگردیده است. این‌موضوع از جمله شواهدی است که نشان می‌دهد سبک قرآن «شعر» نیست، زیرا در شعر «اصیل» (برخلاف « شعر نو» که این قاعده را برهم زده است) کلمات و « سیلاب» ها، از ابتدا تا به آخر، هماَهنگ‌اند و شاعر بیش از آنکه به دنبال معانی باشد به فکر رعایت اوزان و زیبایی است. به عبارت دیگر، در شعر معنا به دنبال لفظ می‌دود امّا در قرآن چنین نیست و به همان صورت که در سوره‌ی « مدثّر» مشاهده می‌شود، هرجا اقتضا کند، به خاطر ابلاغ معنا، رعایت سبک و وزن، پس می‌رود.

---

(۱) ـ در کتاب اُخنوخ (Book of Enoch) فصل ۵۶ (شماره‌های ۴→۱) و فصل ۶۳ (شماره‌های ۴→۱) و همچنین فصل ۵۳ (شماره‌ی۳) و فصل ۶۶ (شماره‌ی۱) در مکاشفه‌های اخنوخ آمده که پادشاهان ستمگر را می‌آوردند و شکنجه می‌دادند و مأموران عذاب فرشتگان بودند (Angels of Punishment). اخنوخ ظاهراً جدِّ نوح ع پیامبر بوده و در فرهنگ یهودی آمده که وی عمر طولانی داشته است. کتاب اخنوخ پیش‌تر جزءِ آثار رسمی یهود به حساب می‌آمد ولی پس‌از چندی به این عنوان که اثر وحیانی نیست، از «کتاب مقدّس» کنار گذاشته شد. امّا در بین یهودیان حبشی کتاب اخنوخ، همچنان به عنوان اثر مقدّس به حساب می‌آمده است. در منابع مسیحی نیز در مکاشفات پطروس و پولس آمده که نگهبانان دوزخ از بین فرشتگان می‌باشند. امّا در تعداد فرشتگانی که نگهبانان دوزخند لازم است در کتب و آثار یهود مانند تلمود و سایرین جستجو کرد.

بخش چهارم

(انسان با عملش، تعیین کننده‌ی سرنوشت خویش است)

(۳۷←۳۲) كَلَّا وَٱلْقَمَرِ . وَٱلَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ . وَٱلصُّبْحِ إِذَآ أَسْفَرَ . إِنَّهَا لَإِحْدَى ٱلْكُبَرِ . نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ . لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ .

« **چنین نیست** (که کافران می‌پندارند) **سوگند به ماه** » « **و** (سوگند) **به شب چون پشت کند** » « **و** (سوگند) **به صبح چون روشنی برآرَد** » « **که آن** (دوزخ) **یکی از بزرگترین**(پدیده)**ها است** » « **بیم دهنده‌ای برای بشر** » «**برای هرکس از شما که بخواهد پیشی گیرد یا** (نپذیرفته) **پس افتد** »،

در این آیات خداوند ابتدا تصوّرات کافران را درباره‌ی خلقت، قاطعانه رد می‌کند؛ می‌فرماید **چنین نیست** که کافران می‌پندارند و سرانجام عمرشان را بسته در حوادث همین دنیا می‌بینند و فکر می‌کنند قیامت و آخرتی در کار نیست! سپس سه سوگند به پدیده‌های محسوس و ملموس طبیعی یاد شده است: **قسم به ماه** (و نقشی که در نظام عالم دارد) و **سوگند به شب چون پشت می‌کند و صبح روشن می‌آید** و آغاز تلاش و سازندگی را اعلام داشته چرخ زندگی را به جلو می‌راند (که در اینجا «**إِذَا أَسْفَرَ**» که در محاورات روزانه به معنی «کشف حجاب و برداشتن روبنده از رُخسار» نیز می‌آید، درواقع به این مفهوم آمده که گویی صبح، نقابِ سیاه را از چهره‌ی شب برکشیده و روز پرفروز را نوید می‌دهد). همه‌ی این پدیده‌ها گواهند که عالم بیهوده نیست و مردمان را سرانجامی درپیش است که به نتیجه‌ی غایی عملکرد دنیوی خود می‌رسند و از این‌رو متعاقباً از «دوزخ» به عنوان «جواب قسم» سخن آورده است. یعنی وقتی انسان در آیات تکوینی خدا منصفانه تعمّق کند، به روشنی درمی‌یابد که منطقی در کار جهان حکمفرما است و بنابراین اگر بد کند، بد خواهد دید و نهایتاً در دوزخ ـ که بسی سهمناک است ـ ورود می‌کند. البتّه در اینجا برخی مفسّران، ضمیر «**إنَّها**» را در متن آیه در اشاره به «قرآن» دانسته‌اند؛ درصورتی‌که این ضمیر مؤنّث بوده و در زبان عربی «قرآن» مذکّر تلقّی شده است. امّا طبری و سایر مفسّران همگی مرجع ضمیر مزبور را «**سَقَر**= دوزخ» دانسته‌اند که مؤنّث مجازی است.

بدین‌ترتیب متعاقباً آیات شریفه دوزخ را (پس از سوگندها) یاد آور شده می‌فرماید آیاتش هُشداری است مبنی بر اینکه سرانجام غفلت از خدا و مستغرق شدن در غفلت‌ها، عذاب خواهد بود و البتّه این تذکّر در کسانی مؤثّر خواهد افتاد که منصف و پند پذیر باشند؛ و إلاّ بنای کار خدا در این دنیا روی‌هم‌رفته تصرّف در اراده‌ی آدمیان نیست. بنابراین پذیرش یا عدم پذیرش دوزخ، بنا به خواست و اراده‌ی انسان‌هاست که با

«خشیت» از آن، به اصلاح خود پردازند و اگر نخواستند به کفر گراییده و از اهداف کمالیّه‌ی آفرینش خود دور شوند. **فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَ مَن شَاء فَلْيَكْفُرْ** (کهف/۲۹)،

(۳۸←۴۲) **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ . إِلَّآ أَصْحَٰبَ ٱلْيَمِينِ . فِي جَنَّٰتٍ يَتَسَآءَلُونَ . عَنِ ٱلْمُجْرِمِينَ . مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ .**

« هرنفسی در گِرُوِ دستاورد خویش است » « مگر دست راستیان » « در بهشت‌ها از یکدگر می‌پرسند » « از احوال گناهکاران » « چه چیز شما را به دوزخ درآورد؟ »،

با توجّه به آیه‌ی قبل در سخن از آزادی انسان در انتخاب راه زندگی در این دنیا، می‌فرماید انسان است و عمل! عاقبتِ او را همان اعمالش می‌سازند و هرکسی گرفتار کردار بد خویش است، مگر «**أَصْحَابَ يَمِينِ** = راست رُوان» آن نیکان سعادتمندی‌که اعمالشان نزد خدا مقبول افتاده و گرفتاری ندارند؛ آنها در باغ‌های بهشت آرمیده از یکدیگر درباره‌ی گنهکاران می‌پرسند. سپس خود گنهکاران را مورد سؤال قرار داده از آنها می‌پرسند که چه شد شما در دوزخ وارد شدید؟ («**سَقَر** = دوزخ» به توضیح آیه‌ی۲٦ همین سوره نگاه کنید). این آیه می‌رساندکه در آخرت تماس‌ها و مکالماتی بین دوزخیان و بهشتیان رخ می‌دهد. در این ارتباط سخنان جالبی بین افراد دو گروه در سوره‌ی صافّات (آیات ۵۴←۵۷) ذکر شده و اینجا نیز شمّه‌ای از آن گفتگوها آمده است.

(۴۳←۴۷) **قَالُواْ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ . وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ . وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ . وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ . حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلْيَقِينُ .**

« گویند: از نمازگزاران نبودیم» «و مسکینان را طعام نمی‌دادیم» «و با فرورروندگان (در باطل) **فرومی‌رفتیم» « و روز جزا را منکر بودیم » « تا آن**(حادثه‌ی) **یقینی به ما دررسید »**،

در پاسخ به سؤال از دوزخیان، آنها چهار مورد را سبب دوزخی شدن خود برمی‌شمرند که همه نمایانگر غفلت انسان از مبانی و اصولی است که آدمی را ـ در سرنوشت نهایی خود ـ از سعادت دور می‌سازد.

اوّل می‌گویند «**اهل نماز نبودیم**»، یعنی ارتباط با خدا نداشتیم، خدا در قلب ما حضور نداشت که این فاجعه سرچشمه‌ی همه‌ی بلایاست؛ هرچند ممکن‌است به ظاهر نماز هم می‌خواندند، ولی مانند منافقان ریاکار مرتبط با خدا نبودند، چنانکه فرموده: «**فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ‌هُمْ عَن صَلاتِهِمْ سَاهُون . الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ** = پس وای بر نمازگزاران، کسانی که از نمازشان غافلند همآنانکه ریا می‌کنند» (ماعون٦←٤).

دوّم می‌گویند «**مسکینان را طعام نمی‌دادیم**» یعنی در عوالم دستگیری از مستمندان به سر نمی‌بردیم که معمولاً این بی‌خیالی نسبت به احوال محتاجان و غرق در هوس‌های خود شدن، به دنبال و در غفلت از خدا پیش می‌آید. به عبارت دیگر غافلِ از خدا، چه بسا با خلق محروم نیز رابطه‌ای ندارد.

سوّم می‌گویند سر در هوسهای خود داشتیم و با اهل باطل هم‌آهنگی می‌کردیم (واژه‌ی «**خَوْض**» در اصل، به معنی «فرورفتن در آب» است که در قرآن از آن عموماً به «باطل‌گویی و در کار باطل فرورفتن» تعبیر می‌شود).

چهارم آنکه اعلام می‌دارند تا لب مرگ (و یا تا روز قیامت) که پرده‌های شکّ و تردید از برابر چشم و دل منکران فرو می‌افتد و تحقّق وعده‌های خدا را به عیان می‌بینند، روز پاداش و کیفر إلهی را منکر بودند. آنگاه مشخّص است که وقتی انسان قبول نداشت که نظارت و محاسبه‌ای در کار است، چه بسا دست به هرکاری می‌زند و خود را در پیروی از خواست‌ها و لذائذش آزاد می‌بیند. سپس قهری است که بعد از عمری را در غفلت از خدا گذراندن و اوقات را به بطالت و انکار آخرت سپری کردن، چه سرنوشت شومی در انتظار انسان خواهد بود (واژه‌ی «**یقین**» در آیه به معنی «مرگ» یا «قیامت» است ـ حِجر/۹۹)

(۴۸) فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ .

« و شفاعتِ شفاعت کنندگان سودشان نبخشد »،

در اینجا خداوند رشته‌ی کلام را به دست گرفته می‌فرماید شفاعتی برای جهنّمیان نیست (زیرا که زمینه ساز شفاعت هرکس، عمل اوست و کسی که اساساً عمل درستی نداشته، شفیع هم ندارد).

(۴۹) فَمَا لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ .

« پس چیست آنان را که از تذکار (إلهی) **روی‌گردانند؟ »،**

طرف سخن، کافرانی‌اند که هنوز در دنیا بوده و حیات اُخرویشان را طی آیات قبل توصیف فرمود. می‌فرماید چرا چنین حالت اعراض و گریز از قرآن داشته می‌ترسند به آن نزدیک شوند (مبادا مسئولیّتی بیابند؟!)

(۵۰و۵۱) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ . فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍۭ.

« چنانکه (گویی) **گورخران رمنده‌اند » « که از شیری ژیان گریخته‌اند »،**

آیات شریفه وضعیّت روحی‌روانی کافران را در اِعراض از پندهای قرآنی، به گورخرانی تشبیه می‌کند که از شیران درنده می‌گریزند. «**حُمُر**» جمعِ «حِمار» به معنی «الاغ» است. منتها در اینجا به مناسبت سخن از شیر که در صحاری زیست می‌کند و معمولاً در پی شکار گورخر است، از «**حُمُر**» به «گوران خر» تعبیر می‌شود.

(۵۲) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً .

« بلکه هرکس از ایشان می‌خواهد نامه‌های سرگشاده به او داده شود »،

چنانکه بسیاری از منکران امروزی می‌گویند خدا می‌توانست به هریک از انسان‌ها مستقلاً وحی کند! گویی تصمیم گیرنده ایشانند و علی‌رغم کفرشان، برای خدا تکلیف تعیین کرده آئین‌نامه می‌نویسند و انتظار دعوتنامه برای پذیرش ایمان دارند! درحالی‌که فرودگاه وحی و انزال کتب إلهی، لیاقت و شایستگی می‌خواهد و از هر زمینی، چشمه بیرون نمی‌آید و از هر ابری، باران نمی‌بارد!

(۵۳→۵۵) كَلَّا ۖ بَل لَّا يَخَافُونَ ٱلۡأٓخِرَةَ . كَلَّآ إِنَّهُۥ تَذۡكِرَةٞ . فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ .

«**چنین نیست، بلکه از آخرت نمی‌ترسند**» «**چنین نیست** (بلکه) **همانا این** (قرآن) **تذکاری است**» «**پس هرکس خواهد پند گیرد**»،

یعنی اوامر خداوند برطبق سلایق انسان‌ها صادر نمی‌شود؛ و مشکل اساسی معاندان نیز این توقّعاتی‌که پیش می‌آورند نیست؛ بلکه واقعیّت این است که پذیرش پیام خدا و آخرت، مسئولیّت می‌آوَرَد و آنها نمی‌خواهند قبول مسئولیّت کنند، بلکه می‌خواهند در لذّات آنی بسر برند و بی‌خیال از وظائف و قیود باشند. امّا خداوند اصل «نبوّت» را برای هدایت بشر در جهان به پا داشته و در تداوم و تکمیل این اصل، قرآن «**تذکاری**» است برای هرکس که «**بخواهد**» پند گیرد (واژه‌ی «**إِنَّهُ**» ـ ضمیر مذکّر ـ به قرآن اشاره دارد.)

(٥٦) وَمَا يَذۡكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ هُوَ أَهۡلُ ٱلتَّقۡوَىٰ وَأَهۡلُ ٱلۡمَغۡفِرَةِ .

« **و پند نخواهند گرفت مگر کسانی‌که خدا** (آنها را لایق دیده) **بخواهد؛ اوست که سزاوار است در برابرش تقویٰ پیشه کنند و اوست که سزاوار است** (گناهان را) **بیامرزد** (وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ؟ـ آل‌عمران/۱۳۵) ».

سوره‌ی قیامت

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در اوائل دوران **مکّه** نازل شده ومتضمّن مطالبی است که می‌تواند زیربنای آیات مربوط به قیامت در سُوَر بعدی (سوره‌هایی که بعداً نازل شد) در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، موضوعِ **قیامت**، در این‌سوره که از سوره‌های اوّلینِ نازل شده بر پیامبر[ص] است، به طور اساسی آمده وسپس در سُوَر بعدی ـ به صُوَر گوناگون ـ پیگیری شده‌است.

امّا در میان آیات ناگهان به صورت جمله‌ی معترضه‌ای، پیامبر[ص] مورد خطاب قرار گرفته که در قرائت فوری آیات بعد از دریافت وحی، شتاب نکند و مطمئن باشد که خداوند آیات قرآن را در ذهن او حفظ خواهد کرد. همچنین، در خور توجّه آنکه پیش از استدلال بر وقوع قیامت در انتهای سوره، به لحظه‌ی جان دادن انسان و بی‌کسی او در آن شرایط اشاره شده که پایان کار و فراقش را از این دنیا و تعلّقاتش را می‌بیند و می‌فرماید آنکه تمامی عمر قیامت را دروغ شمرده و از خدا روی برتافت، در آن موقعیّت بحران را حس می‌کند.

آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۶) **: تأکید بر وقوع قیامت**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۹)**: شرح وقایع قیامت و تذکار به پیامبر[ص] در عدم تعجیل در قرائت آیات قرآنی**

بخش سوّم(آیات ۲۰ تا ۴۰) **: ادامه‌ی توصیف قیامت و استدلال بر وقوع آن.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تأکید بر وقوع قیامت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ .

« **نه** (چنین است) **سوگند به روز رستاخیز** »،

در مورد واژه‌ی «**لا**= نه» بر سر «**أُقْسِمُ** = سوگند می‌خورم» در آیه‌ی شریفه، **غالب مفسّران** گفته‌اند که «**لا**» در اینجا نافیه نیست، زیرا اگر «**لاأُقْسِمُ**» را به معنی «سوگند نخوردن» بگیریم، با آیات دیگری‌که خداوند در قرآن با «**واو**» قسم، به روز رستاخیز سوگند یاد کرده (مانند «**وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ** = قسم به آسمان دارای ستارگان و سوگند به روز موعود» ـ بروج/ ۱و۲) مخالفت پیش می‌آید. بنابراین باید آیه‌ی فوق (و آیه‌ی بعد) را به صورت مثبت درنظر گرفت.

طبری و **دیگران** در تأیید نظر فوق حتّی فراتر رفته و گفته‌اند واژه‌ی «**لَا**» در اینجا نه تنها نافیه نیست، بلکه برای تأکید قسم آمده و در ردِّ قاطع کلام مشرکان است که می‌گفتند قیامتی نیست؛ همانگونه که عرب در سوگند مؤکّد بر خدا می‌گفته «**لا وَ الله**». شاهد قرآنی نیز در این‌مورد هست، چنانکه می‌خوانیم «**فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** = نه، سوگند به نظام ستارگان که اگر بدانید، این سوگند بزرگی است» (واقعه/۷٦ و ۷۵).

به بیان دیگر می‌توان گفت واژه‌ی «**لا**» همان معنی نفی را إفاده می‌کند ولی این نفی، طرد گمان و پندار منکران است که می‌گفتند قیامتی در کار نیست؛ گویی می‌فرماید «**لا كَما تَظُنُّونَ** = این‌طور نیست که شما می‌پندارید و سپس می‌فرماید «**أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ** = سوگند به روز قیامت (که بی‌شک روی خواهد داد)».

واژه‌ی «**قِيَامَة**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «قیام» به معنی «برخاستن» است. «روز قیامت» در فرهنگ قرآن به معنی روزی است که مردگان زنده شده و «برمی‌خیزند» و آن‌روز نظام عالم برهم ریخته حوادث دهشتناکی روی می‌دهد، چنانکه در آیات بعدی سوره (آیات ۷ به بعد) منعکس شده است.

به طور کلّی استنباط می‌شود که در زمان نزول سوره‌ی قیامت پیامبر[ص] با مخالفان بر سر وقوع قیامت، در مجادله بوده و آنگاه در برابر مردمی که وعده‌ی قیامت را بعید می‌شمردند، خداوند می‌فرماید که چنین نیست،

قسم می‌خورم به روز قیامت. بدین‌ترتیب پاسخ قسم (**لَتُبْعَثُنَّ** = حتماً برانگیخته خواهید شد) در جوابِ قسم، مقدَّر است وظاهراً این نوع ایجازگویی‌را قرآن ـ از نظر تأثیر در خواننده ـ مؤثّرترشمرده‌است. می‌فرماید انسان‌ها مطمئن باشند که قیامتی خواهند داشت و در آن‌روز آن «شخصیّتی» که طی عمر، با فکر و عمل برای خود ساختند، ظهور خواهد کرد.

(۲) وَلَآ أُقْسِمُ بِٱلنَّفْسِ ٱللَّوَّامَةِ .

« **و نه** (چنین است) **سوگند به نفس ملامتگر** (که رستاخیز آمدنی است) »،

وجدان آدمی به گواه گرفته شده تا نشان دهد که دستگاه آفرینش نسبت به اعمال انسان بی‌تفاوت نیست.

به طورکلّی در قرآن سه نوع «**نَفْس**» برای آدمی ذکر شده است: (۱) **نفس أَمّاره** به معنی قُوایی که انسان را به بدکاری‌ها می‌کشاند و سرزمین جولان شیطان به شمار می‌رود، چنانکه در سوره‌ی یوسف (آیه‌ی ۵۳) مذکور است. (۲) **نفس لَوّامه** یا سرزنشگر که آدمی را به خاطر بدکاری‌هایش مورد عتاب قرار می‌دهد و (۳) **نفس مُطْمَئِنّه** که انسان را به سوی خوبی‌ها فرا خوانده، در پرتو انوار إلهی رشد کرده آدمی را به آرامش و اطمینان می‌رساند. خداوند در آخرت صالحان را به عنوان صاحبان چنین نفوسی به بهشت دعوت می‌کند که «**یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی** = ای نفس مطمئن (امروز) به سوی خداوندت بازگرد ـ درحالی‌که توخشنودی واو از تو خشنود ـ پس درمیانِ بندگان من درآی و به بهشت من وارد شو» (سوره‌ی فجر/آیات ۲۷ ← ۳۰). در آیه‌ی فوق ـ چون در برابرمنکران قیامت است ـ به «**نَفْس لَوّامه** = **نفس سرزنش‌گر**» توجّه داده شده‌است. گویی‌که آن نفس ملامتگر که همواره در این دنیا به انسان هُشدار می‌داده، در آخرت نیز زبان می‌گشاید که چرا تن به آلودگی‌ها دادی، مگر مرتّب گوشزدت نمی‌کردم؟ هرچند طبری از عِکْرِمه و سعید بْن جُبَیْر آورده که مراد از «**نَفْسِ لَوّامه**» در آیه‌ی شریفه «تَلُومُ عَلَی الْخَیْرِ وَ الشَّرّ» بوده و آدمی خود را بر خیر و شرّ ملامت می‌کند. البتّه معمولاً انسان خود را در خیر ملامت نمی‌کند؛ شاید خواسته‌اند بگویند اشخاص خود را ملامت می‌کنند که چرا بیشتر کار خیر انجام ندادند.

(۳) أَیَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُۥ .

« **آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌هایش را گِرد نمی‌آوریم؟** »،

روشن است که در اینجا «**انسان**» به معنی انسان مخالف با قیامت آمده، چنانکه در مواضع دیگر نیز در قرآن، گاهی از انسان به عنوان «انسان انکار کننده» یاد شده است (عَبَسَ/۱۷). واژه‌ی «**عِظام**» در آیه جمع «عَظْم» به معنی استخوان است. می‌فرماید آیا انسان می‌پندارد که خدا بر بازسازی اسکلت او پس از مرگ قادر نیست؟ آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد.

(٤) بَلَىٰ قَٰدِرِینَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّیَ بَنَانَهُۥ .

« **آری درحالی‌که** (ما) **توانائیم** (حتّی) **انگشتان او را بازسازیم** »،

یعنی نه تنها خدا قادر است استخوان‌های مردگان را زندگی ببخشد، بلکه حتّی ظریف‌ترین استخوان‌های دست هرکس را هم که انگشتانش باشد، به سامان می‌آورد. امروزه مسلّم شده که خطوط سرانگشت هرکس با دیگری فرق می‌کند و این مطلب برخی را به این گمان افکنده که مراد، نوسازی تمام انگشتان آدمی است؛ ولی عنایت آیه‌ی شریفه به ساختن استخوان‌های انسان یعنی «عظام» او است و لذا می‌فرماید خدای تعالی بر نوسازی حتّی ظریفترین استخوان‌های بشر نیز که استخوان انگشتان باشد قادر است تا چه رسد به استخوان-های بزرگش!

(۵و۶) **بَلۡ يُرِيدُ ٱلۡإِنسَٰنُ لِيَفۡجُرَ أَمَامَهُۥ . يَسۡـَٔلُ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلۡقِيَٰمَةِ .**

« (نه) **بلکه آدمی بر آن است تا آینده‌اش را با گناهکاری بگذراند** » « (از این‌رو با انکار) **می‌پرسد: روز قیامت کی می‌آید؟** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که انکار قیامت توسّط انسان‌ها، بیشتر از آن‌روست که می‌خواهند از محاسبه‌ی اعمال بگریزند و آزادانه به گناهان پردازند؛ و معلوم است که پرسش از زمان وقوع قیامت در اینجا از باب انکار است نه از جهت رسیدن به پاسخی برای سؤال کنجکاوانه، چنانکه در آیات دیگر نیز این موضوع مشاهده می‌شود.

بخش دوّم

(شرح وقایع قیامت و تذکار به پیامبر[ص] در عدم تعجیل در قرائت آیات قرآنی)

(۹←۷) **فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ . وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ . وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ .**

« پس آن‌زمان که دیده خیره گردد » « و ماه تیره شود » « و خورشید و ماه گردِهم آیند »،

در پاسخ انسانِ منکر که از سر انکار می‌پرسد قیامت کی می‌آید (آیه‌ی قبل) به جای اعلام زمان آن، آیات فوق به توصیف آن پرداخته است. می‌فرماید زمانی‌که «**بَرِقَ الْبَصَرُ**»، چشم‌ها از وحشتِ دیدار حوادث آن‌رویداد، خیره شود. برخی از مفسّران حالت توصیفی آیه را مربوط به زمان مرگ دانسته گفته‌اند حیرت انسان گناهکار را ـ به هنگام احتضار ـ از مشاهده‌ی صحنه‌های پیش روی نشان می‌دهد. ولی این برداشت با سیاق آیات که در توصیف وضع وحال انسان زنده به هنگام مشاهده‌ی به‌هم ریزی نظام عالم در قیامت است، مناسب به نظر نمی‌رسد و بهتر آن است که همان برداشتی‌که گفته شد در نظر گرفته شود؛ چنانکه در سوره‌ی زلزال از تعجّب آدمی در زمان بروز حوادث قیامت سخن می‌گوید که متعجّبانه می‌پرسد «**مَا لَهَا** = زمین را چه شده است؟» (زلزال/۳) و همچنین فرموده است «**وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا** ...= وعده‌ی حق نزدیک شود ودیدگان کافران (از رؤیت عذاب) خیره گردد (و گویند:) وای بر ما که از این (هنگام) غافل بودیم ... » (انبیاء/۹۷).

سپس می‌فرماید «**خَسَفَ الْقَمَرُ**»؛ «**خَسَفَ**» از مادّه‌ی «خُسوف» کنایه از گرفتگی و تیرگی ماه است. امّا این خسوف به معنای اصطلاحی اهل هیأت و نجوم نیست که می‌گویند وقتی زمین میان ماه و خورشید قرار گیرد خسوف رخ می‌دهد؛ بلکه تاریکی ماه در اینجا حکایت از خاموشی خورشید دارد کما اینکه در سوره‌ی تکویر از درهم پیچیده شدن خورشید خبر داده و می‌فرماید: (**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ** ـ تکویر/۱).

در مورد جمع شدن خورشید و ماه در آستانه‌ی رستاخیز (**وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ**)، **برخی** گفته‌اند که این جمع شدن، مکانی نیست، بلکه وصفی است؛ یعنی خورشید و ماه هردو بی‌فروغ و نور می‌شوند (تفسیر مجمع البیان). **بعضی** نیز احتمال داده‌اند که ماه به تدریج تحت تأثیر جاذبه‌ی خورشید، به آن نزدیک و نزدیکتر شده و نهایتاً جذب خورشید می‌گردد و هردو از فروغ می‌افتند. ولی **ممکن است** مقصود آیه‌ی شریفه این باشد که در آستانه‌ی رستاخیز، نظام فلکی درهم می‌ریزد و برخلاف وضع فعلی جهان که فرموده خورشید و ماه به هم نمی‌رسند و هریک در مداری در حرکتند (**لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ** ... ـ یس/۴۰) فاصله‌های منظّم کنونی برداشته شده و خورشید، ماه را به سوی خود می‌کشد.

(۱۲←۱۰) يَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذٍ أَيۡنَ ٱلۡمَفَرُّ . كَلَّا لَا وَزَرَ . إِلَىٰ رَبِّكَ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡمُسۡتَقَرُّ .

«در آن‌روز انسان می‌گوید: گریزگاه کجاست؟» «حاشا که پناهگاهی نیست» «قرارگاه آن روز (فقط) **به سوی خداوند توست»،**

انسان منکر همان‌گونه که در دنیا هیچ توجّهی به خدا نداشته و تمام توجّهش به هنگام بلایا در پی این بوده که به لحاظ مادّی پناهگاهی بیابد، در رستاخیز نیز همین خوی و سیرت بر او غالب است؛ غافل از آن‌که در آن شرایط جز به سوی خدا، هیچ ملجأ و پناهگاهی نیست؛ چنانکه تعبیر «**إِلَىٰ رَبِّكَ ...**» در آیه‌ی شریفه افاده‌ی حصر می‌کند، یعنی فقط خداست که می‌تواند در آن روز آدمی را از خطرات پناه دهد. (طبری از ابن زید آورده که مقصود آیه این است که در آن‌روز عدّه‌ای به امر خدا، در بهشت و جمعی در دوزخ استقرار می‌یابند. ولی با توجّه به آیه‌ی قبل، به نظر می‌رسد که مقصود از «**مُسْتَقَرّ**» در اینجا محلّ امن است واگر بنا باشد کسی را به جهنّم ببرند، مسلّماً آنجا امنیّت و آسایشی نخواهد بود ـ «**مَفَرّ** = گریزگاه»؛ «**وَزَر**= پناهگاه»؛ نجم/۴۲).

(۱۳) يُنَبَّؤُاْ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذِۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ .

«آن روز، به انسان از آنچه پیش فرستاده و بازنهاده، خبر داده می‌شود»،

به طور کلّی می‌توان گفت که انسان ـ اعمّ از «خوب» یا «بد» ـ دارای دو نوع اعمال است (۱) اعمالی که آثارش با خود او در زندگی به سر می‌رسد و (۲) اعمالی که آثار آنها پس‌از مرگ وی نیز همچنان جریان دارد؛ مانند اشاعه‌ی عقیده‌ای و یا ساخت بیمارستانی و یا بنای آموزشگاهی و جز اینها. آیه‌ی شریفه به این دو سلسله اعمال طی واژه‌های «**قَدَّمَ**» و «**أَخَّرَ**» اشاره داشته و می‌فرماید همه را در قیامت به انسان عرضه می‌کنند؛ چنانکه فرموده است «**إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِين** = همانا ماییم که مردگان را زنده کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و(نیز) آثارِ ایشان را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در کتابی روشن برشمرده‌ایم» (یس/۱۲).

(۱٤) بَلِ ٱلۡإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ بَصِيرَةٌ .

«بلکه انسان خود بر نفس خویش بیناست»،

یعنی لزومی هم ندارد که به انسان از اعمالش خبر دهند، خود می‌داند که چه کرده و آن روز بر نفس خویش ـ کاملاً ـ بصیر است (حرف «**تاء**» در انتهای «**بَصِيرَةٌ**» برای مبالغه آمده است). درحقیقت به دست می‌آید که در قیامت انسان، هرچه را در دنیا انجام داده به یاد می‌آورد و پرونده‌ی آدمی را از نظر یادآوری پیش رویش می‌گذارند، چنانکه فرموده «**يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الإنسَانُ مَا سَعَى** = روزی که انسان هرچه کرده به یاد می‌آورد» (نازعات/۳۵). همچنین فرموده است «**اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَومَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** = (ای انسان) کارنامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خویش باشی» (إسراء/۱٤).

(۱۵) **وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ .**

« **هرچند عذرهایَش را پیش افکند** »،

یعنی ممکن است انسان در قیامت برای بدکاری‌هایش عذرهایی بیاورد («**معاذیر**» جمع «مِعذار» به معنای «عذرخواهی» است) و پوزش‌خواهی‌ها کند، چنانکه فرموده «**يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَفْسِهَا** = روزی‌که هرنفسی ازخود دفاع می‌کند» (نحل/۱۱۱). ولی هرقدر هم عذر بیاورد، بنا بر آیه «**يَوْمَ لايَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ** = (قیامت) روزی است که ستمگران را پوزش‌طلبی سود نمی‌دهد» (غافر/۵۲).

(۱٦) **لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ .**

« **زبانت را** (هنگام نزول وحی) **به قرآن مگردان تا در (قرائتش) شتاب کنی** »،

آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد تذکاری از سوی خداوند به پیامبر^ص است که به صورت جمله‌ی معترضه بین مطالب مربوط به قیامت، آمده است. به نظر می‌رسد که پیامبر^ص سخت تحت تأثیر آیات نازله قرار می‌گرفت و از بیم آنکه مبادا نکته‌ای را فراموش کند، آیات را همزمان با دریافت از پیک وحی، می‌خوانده آنگاه خداوند پیامبرش را مخاطب قرار داده می‌فرماید زبانت را مگردان که در خواندن آیات ما شتاب کنی**!**[۱]

(۱۷) **إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ .**

« **همانا گردآوردنش** (در حافظه‌ی تو) **و قرائت آن** (بر تو) **بر** (عهده‌ی) **ماست** »،

یعنی ای پیامبر**!** خدا بر عهده گرفته که آیات وحی چنان برتو (توسّط فرشته‌ی وحی) خوانده شود و در

(۱) ـ عموم مفسّران بر برداشت فوق از آیات شریفه متّفقند که خداوند به یکباره مطالبش را متوقّف کرده به پیامبرش یادآور می‌شود که در قرائت آیات وحی شتاب نکند. امّا بلخی بر تفسیر دیگری رفته و خواسته است تا ارتباطی با آیات قبل برقرار نماید و ازاین‌رو گفته که عبارتِ «**لاتُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ**» در آیه‌ی شریفه خطاب به انسان مجرم در آیه‌ی قبل است که برای گناهانش در قیامت عذر می‌آورد؛ خدا به او می‌فرماید با شتاب عذرتراشی مکن صبرکن پرونده‌ات جمع شود و آنگاه که پرونده را جمع کرده دربرابرت گذاشتند و برتو بیان شد، می‌فهمی‌که راه انکار برتو بسته است! امّا این‌تفسیر چند اشکال دارد. زیرا **اوّلاً** اگر بنا باشد واژه‌ی «**بِهِ**» در آیه‌ی شریفه به «**مَعَاذِير**» در آیه‌ی قبل برگردد باید گفته می‌شد « **بِهَا**» (نه «**بِهِ**»). **ثانیاً** آیات قرآن نشان می‌دهدکه پرونده‌ی هرکس درقیامت آماده است (جاثیه/۲۸و۲۹) و به کسی گفته نمی‌شود صبرکن تا پرونده‌ات جمع و آماده گردد! **ثالثاً** درهرزبانی جمله‌ی معترضه متداول است و درقرآن نیز بسیار مشاهده می‌شود و در سوره‌ی طه نیز می‌خوانیم که پس از آیات مربوط به قیامت خداوند خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید «**وَ لاتَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُل رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا** = به قرآن ـ پیش از آنکه وحی آن برتو تمام شود ـ شتاب مکن و بگو: خدای من دانش مرا بیافزای» (طه/۱۱۴).

حافظه‌ات جمع‌آوری گردد که هیچگاه فراموش نکنی[۱]. واژه‌ی «**قرآن**» در آیه‌ی شریفه، مصدر است و معنی لفظی آن مراد است، نه معنی اسمی.

(۱۸) **فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ** .

« **پس چون آن را** (بر تو) **خواندیم، قرائتش را پی گیر** »،

یعنی ای پیامبر تعجیل به خرج مده، صبرکن تا آیات وحی برتو کامل گردد، آنگاه شروع به خواندن و ابلاغ آنها به مردمان کن. از اینجا می‌توان فهمید که نه فقط مفاهیم، بلکه کلام قرآن نیز ازجانب خدا بوده و مقاصد إلهی عیناً در قالب همین کلمات بر پیامبر نازل شده است. القای وحی و حفظ وجمع‌آوری و تبیین آیات قرآن، با خدا بوده و حمل و تبلیغ آن با پیامبر ص.

(۱۹) **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ** .

« **سپس بیان** (و شرح) **آن بر عهده‌ی ماست** »،

یعنی نه تنها نزول و تنظیم آیات، بلکه بیان و توضیح آیات را هم خداوند به عهده گرفته و تفصیل آیات قرآن در خود آن است. واژه‌ی «**بَیان**» مقابل «إخفاء = مقاصد و معانی را پوشاندن» است.

آیه‌ی شریفه مُشعر بر اصل «تفسیر قرآن با قرآن» می‌باشد (**اَلقُرْآنُ یُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا**). همانگونه که می‌فرماید «**وَ لَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون** = و همانا برای آنها کتابی آوردیم که آن را به دانش تفصیل داده‌ایم و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» (اعراف/۵۲). به همین ترتیب قرآن اعلام می‌دارد که پاسخ هر اشکالی را هم که بر آیات قرآن وارد شود، می‌توان در خود قرآن یافت. چنانکه می‌فرماید: «**وَ لايَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إلّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا** = و هیچ مَثَلی (وصفی) برتو نیاورند مگر آنکه ما حقّش را با نیکوترین تفسیر برتو بیاوریم» (آیه‌ی۳۳ سوره‌ی فرقان). بنابراین اصل (مرجع نخستین) آن است که پاسخ اشکالات وارده بر قرآن را می‌توان در خود قرآن یافت و قرآن خود را تفسیر می‌کند.

---

(۱) ـ آیات شریفه نشان می‌دهدکه قرآن «**گوینده‌ای**» درمرتبه‌ی بالاتر و «**دریافت کننده**» یا شنونده‌ای در مرتبه‌ی پائین‌تر داشته و این‌گونه نبوده که آیات قرآن ساخته و پرداخته‌ی ذهن خود پیامبر بوده باشد. به علاوه روشن می‌شود که «جمع آیات» در هرسوره به فرمان خداوند بوده است و چنین نبوده که «سوره بندی آیات» به هنگام تدوین قرآن در زمان عثمان انجام گرفته باشد.

بخش سوّم

(ادامه‌ی توصیف قیامت و استدلال بر وقوع آن)

(۲۰و۲۱) **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ ٱلْآخِرَةَ .**

« **ولی نه، بلکه شما** (دنیای) **شتابنده را دوست دارید** » « **و آخرت را وامی‌گذارید** »،

پس از چند آیه به صورت جمله‌ی معترضه خطاب به پیامبر[ص] که در خواندن آیات وحی عجله نکند، در آیات فوق به اصل مطلب بازگشته می‌فرماید چنین نیست که شما ـ منکران معاد ـ بتوانید در دنیا امیال خود را دنبال کرده و آنگاه در آخرت با آوردن «معاذیری» (آیه‌ی ۱۵) رها شوید و از عذاب آخرت رهایی یابید، بلکه شما به این زندگانی زودگذر دل بسته و افعال و رفتاری را که می‌تواند در آخرت مایه‌ی سعادت باشد، رها کرده‌اید و این رفتار، گرفتارتان خواهد کرد.

(۲۲و۲۳) **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ . إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ .**

« **در آن روز چهره‌هایی شادابند** » « **به سوی خداوند خود چشم دوخته‌اند** »،

یعنی بدانید روزی خواهد آمد که در آن روز چهره‌هایی ـ همه‌ی آنها که طی عمر «آخرت» را بر «دنیا» ترجیح داده خود را با اعمال صالح برای حضور در محکمه‌ی إلهی آماده ساخته‌اند ـ شادمانند و در انتظار ابلاغ مراحم و عنایات خدای خویش می‌باشند. البتّه در تفسیر «**إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَة** = به سوی خدای خویش نظر دوخته‌اند» در بین مفسّران اختلاف است. **عدّه‌ای** از علمای اهل سنّت (اشعری‌مذهب) به ظاهر آیه استدلال کرده و ادّعا دارند که نیکوکاران (اهل بهشت) در آخرت خدا را نظاره می‌کنند. ولی **عدّه‌ای** دیگر (معتزلی‌ها و دیگران) با دقّت در آیه و توجّه به دیگر آیات قرآن، نتیجه گرفته‌اند که مراد، انتظار رحمت از خداوند است؛ یعنی نیکوکاران در آخرت چشم امید به خدای تعالی دارند تا عنایات و رحمت خود را درباره‌ی آنها نازل فرماید. ما نیز بر این رأی هستیم و دلایل خود را طی نکات چهارگانه منعکس در پاورقی، آورده‌ایم[(۱←۴)].

۱ـ در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی «**إِلَى**» بر «**رَبِّهَا**» پیشی گرفته و این مطلب افاده‌ی حصر می‌کند، یعنی «فقط به سوی خدای خویش نظر دارند» درحالی که اهل بهشت ، فضای بهشت و یکدیگر را نیز نظاره می‌کنند، بنابراین اگر مراد رؤیت ظاهری بود، افاده‌ی حصر جا نداشت. به عبارت دیگر، انحصار رؤیت به خدا در اینجا ، تنها انتظار رحمت از خداوند را می‌رساند، زیرا جُز خدا کسی در عالَم آخرت، حُکمروا نیست (**وَ الأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِله** ـ انفطار/۱۹).

۲ـ درسوره‌ی انعام آمده که «**لاتُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ** = دیدگان، خدا را درک نمی‌کنند (بلکه) اوست که

←

(۲۴و۲۵) **وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ . تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ .**

« **و چهره‌هایی آن روز** (گرفته و) **درهم‌رفته‌اند** » « **گمان برند که رفتار کمرشکنی با آنها خواهد شد** »،

یعنی دربرابر آن‌چهره‌های بشّاش (آیات قبل) چهره‌هایی ـ همآنها که عمر را با غفلتِ ازخدا و با شرک و گناه گذرانده‌اند ـ در قیامت عبوس و گرفته‌اند و احساس می‌کنند که رفتار سختی با آنها خواهد شد (« **بَاسِرَة** = گرفته و عبوس»، « **فَاقِرَة** = کمرشکن»، صفتی برای موصوف محذوف که در اصل «داهِیَةٌ فاقِرَة = رخدادی کمرشکن» بوده؛ رُخدادی که مهره‌های ستون فقرات را می‌شکنند).

(۲۶←۲۸) **كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ . وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ . وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلْفِرَاقُ .**

« **چنین نیست** (بلکه) **چون جان به گلوگاه رسد** » « **و گفته شود که شفا دهنده** (چاره‌ساز) **کیست؟** » « **و او** (محتضر) **گمان برد که** (هنگام) **جدایی است** »،

آیات شریفه مجدّداً از بحث درباره‌ی آخرت (آیات قبل) به احوال دنیا بازگشته و حالت احتضار انسان بدکار را بیان می‌کند. واژه‌ی « **كَلّا** » را در ابتدای آیه می‌توان در تعقیب « **كَلّا** »ی پیشین دانست که فرمود چنان نیست که

→

دیدگان را درمی‌یابد» (انعام/۱۰۳). این خود می‌رساند که دیدگان انسانی نمی‌تواند خداوند را به لحاظ ظاهری نظاره کند. هرچند مفسّران اهل سنّت گفته‌اند که آیه‌ی مزبور از عدم رؤیت خدا در دنیا سخن گفته‌است و این دلیل نمی‌شود که خدا را در آخرت نتوان دید! ولی آن مفسّران توجّه ندارند که آیه‌ی سوره‌ی انعام در مقام ذکر کمالات إلهی است ـ که او قابل دیدن نیست بلکه بر دیدگان احاطه دارد ـ و کمالات خدا در دنیا و آخرت یکسان است. باز گفته‌اند که در آیه‌ی سوره‌ی انعام، احاطه‌ی دیدگان بر خدا نفی شده نه صِرف دیدن خدا. در پاسخ می‌گوییم: بدین‌ترتیب نتیجه می‌شود که پس در دنیا می‌توان بدون احاطه برخدا، خدا را نظاره کرد، درصورتی‌که بنا به قرآن هنگامی که موسی(ع) درخواست دیدن خدا را در دنیا کرد، پاسخ شنید که « **لَن تَرَانِي** = هرگز مرا نخواهی دید» (اعراف/۱۴۳).

۳ـ تعبیر «نظرکردن» به چیزی به معنی «انتظار داشتن» در قرآن سابقه دارد، چنانکه می‌خوانیم: « **وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُون** = (ملکه‌ی سبأ گفت) من هدیّه‌ای به سوی آنان می‌فرستم آنگاه نظرمی‌کنم (انتظارمی‌کشم) که فرستادگان با چه پاسخی بازمی‌گردند» (نمل/۳۵). و نیز می‌فرماید: « **لَايُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَ لَايَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** = خدا با آنها سخن نمی‌گوید و به سوی آنها در روزِ رستاخیز نگاه نمی‌کند» (آل‌عمران/۷۷) در اینجا مراد آن نیست که خدا آنها را نمی‌بیند بلکه یعنی نظر رحمت به سوی آنها نمی‌کند (ضمناً در این آیه‌ی شریفه «نظر» با کلمه‌ی «إلَی» همراه شده مانند آنچه در سوره‌ی قیامت آمده است).

۴ ـ البتّه اهل سنّت به روایتی متمسّک شده‌اند که طبری از ابن عمر نقل کرده و می‌گوید «پیامبر[ص] فرمود اهل بهشت هر روز دو بار خدا را می‌بینند» ولی این خبر واحدی است که در مباحث اعتقادی، درخور استناد نیست و اگر بخواهیم روایت مزبور را بپذیریم باید آن را با روایت دیگری‌که درباره‌ی آیه‌ی **إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ** از رسول‌خدا[ص] گزارش شده است تفسیرکنیم که فرموده: **يَنظُرُونَ إِلَى رَبِّهِم بِلاكَيفِيَّةٍ و لا حَدٍّ مَحدُودٍ و لا صِفَةٍ مَعلُومَةٍ** (الدُّرُّ المَنثور، ج۶، ص۲۹۰). یعنی «خدا را می‌بینند بدونِ چگونگی و اندازه‌ای محدود و وصفی معلوم» پس نگاه آخرتی به خداوند سبحان شبیه شهود قلبی است، نه رؤیت بصری در دنیا.

شما در اندیشه‌ی آخرت باشید، بلکه شیفته‌ی دنیای زودگذر هستید؛ امّا چنان نیست که به کیفر إلهی نپیوندید و جزای شرک و اعمال ناشایست خود را نبینید و دنیاطلبی کارسازتان باشد؛ بلکه هنگامی‌که جان به گلوگاه می‌رسد امکان نجات ندارید و کاری از هیچ «چاره‌سازی» برایتان ساخته نیست.

واژه‌ی «**تَرَاقِی**» در آیه‌ی شریفه جمع «تَرقُوَة» به معنی «استخوان‌های بالای سینه» است. واژه‌ی «**راقٍ**» به معنی «شفا دهنده» آمده و برخی‌هم آن را به معنی «افسونگر» گرفته‌اند؛ بدین معنی که مردم کافر که به جادوگران معتقدند هنگام احتضار کسانشان، برای نجات آنها، به دنبال افسون و جادو می‌روند. بدین‌ترتیب شاید بتوان از«**راقٍ**» به طور کلّی به «چاره‌ساز» تعبیر کرد.

آیات شریفه بی‌شباهت به آنچه درسوره‌ی واقعه آمده نیست. آنجا نیز فرموده که «پس چرا آنگاه که جان به گلوگاه رسد و اطرافیان در آن‌هنگام محتضر را می‌نگرند ـ و ما از شما نزدیکتر به او هستیم ولی شما ما را نمی‌بینید ـ پس اگر (می‌پندارید که) جزا داده نمی‌شوید (و مقهور نیستید) چرا او را بازنمی‌گردانید اگر راست می‌گویید» (واقعه/۸۷←۸۳) . بنابراین به دست می‌آید که مقصود از «**قِيلَ مَن رَاقٍ**» در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی قیامت نیز سخنِ «اطرافیان محتضر» است. («**فِراق** = جدایی» کنایه از مفارقت از دنیاست).

(۲۹) وَٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ .

« **و ساق به ساق درپیچد** »،

در معنای این آیه، برخی گمان کرده‌اند ساق پاهای محتضر به هم می‌پیچد، حال آنکه عملاً چنین چیزی لزوماً دیده نمی‌شود. بلکه آیه‌ی شریفه در مقام بیان ملحق شدن شدّت مرگ در دنیا به شدّت عذاب در آخرت است که شبیه آن درسوره‌ی قلم (آیه‌ی٤٢) نیز آمده‌است. عمده‌ی مفسّران (ابن عبّاس، مجاهد و حسن بصری) نیز بر همین‌قول رفته‌اند (تفسیر طبری، چاپ جدید، جلد۲۳، ص ۵۱۵).

(۳۰) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمَسَاقُ .

« **آن روز مسیر**(و سرانجام) **فقط به سوی خداوند توست** »،

یعنی تنها مرجع و حکم کننده در آن‌روز (روز رستاخیز که در حقیقت محتضر با ترک دنیا پا در مسیر آن می‌گذارد) خداوند است و همگان به سوی او «سوق داده شده» در دادگاه او محاکمه می‌شوند.

(۳۱) فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ .

« **پس** (او) **نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد** »،

حرف «**فاء**» بر سر «**لاصَدَّقَ**» در آیه‌ی شریفه، ارتباط با آیات قبل را می‌رساند و ضمیر فاعلی «هُوَ» (مستتر در آیه) به همان شخصی‌که شرایط او را در موقعیّت احتضار ذکر فرمود، برمی‌گردد. پس عبارت «تصدیق نکرد و نماز نگزارد» وصف همان انسان منکر محتضر است که در آیات قبل مطرح شد، همانکه فرمود گناهان دنیویش با

عذاب اُخروی پیوند خورده است. البتّه مفعول «**لا صَدَّقَ**» اینکه چه را تصدیق نکرد؟ محذوف است و مفسّران در این زمینه اقوالی آورده‌اند. **برخی** گفته‌اند منظور این است که صدقه و زکات نداد (کشف الأسرار)، ولی در این‌صورت لازم بود که فعل «**تَصَدَّقَ**» آورده شود. **برخی دیگر** گفته‌اند که مقصود از «**لا صَدَّقَ**» این است که دعوت پیامبر^صرا تصدیق نکرد و رسالت او را دروغ شمرد. به **نظر ما** از آنجا که موضوع سوره قیامت می‌باشد به دست می‌آید که مقصود عدم تصدیق قیامت و پیام نبوّتی است که خبر از قیامت می‌داده است؛ و «**لا صَلَّى**» نشان می‌دهد که آن‌شخص اهل نماز و ارتباط با خدا هم نبوده و با غفلت از خدای خویش و انکار آخرت، زندگانی می‌کرده است که البتّه نتیجه‌اش، ورود به عذاب اُخروی است.

(۳۲) وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ .

« **بلکه انکار ورزید و روی گرداند** »،

آیه‌ی شریفه حالت درونی و بیرونی فرد را توضیح می‌دهد. «انکار» امری درونی است که نتیجه‌اش «رویگردانی» از حق و وظایف انسانی در عمل است.

(۳۳) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ .

« **آنگاه خرامان به سوی کسانش رفت** »،

واژه‌ی «**يَتَمَطَّىٰ**» از مصدر «تَمَطِّي» به معنی «با حالت تکبّر و خرامان راه رفتن» است. یعنی آن شخصِ گرفتار در پایان عمر، کسی بوده که نه تنها اعتنایی به خدا و پیامبر^صو آخرت نداشته، بلکه آن تکذیب‌ها را نیز مفتخرانه به کسانش منتقل می‌ساخته است.

(۳۴و۳۵) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ . ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰٓ .

« **سزاوار تو است پس سزاوار تو** » « **بازهم سزاوار تو است پس سزاوار تو** »،

لفظ «**أَوْلَىٰ**» در آیات شریفه برای تهدید است و کلمات «**أَوْلَىٰ لَكَ**» که با تکرار و تأکید آمده، سزاوار بودنِ عذاب را به فرد منظور می‌رساند.

آیه‌ی شریفه با قاطعیّت اعلام می‌دارد که تکذیب خدا و آخرت و زندگانی بر آن مبنا، آدمی را سزاوار عذاب می‌گرداند وآنها که چنین شیوه‌ای را در عمر دنیا تعقیب کرده بی‌خدایی و بی‌دینی را درجامعه اشاعه می‌دهند، بدانند که چه سرانجام شومی درپیش دارند.

(۳۶) أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى .

« **آیا انسان پندارد که بیهوده رها می‌شود؟** »،

چنانکه در همین ارتباط فرموده «**أَ فَحَسِبْتُم أَنَّمَا خَلَقْنَاكُم عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاتُرْجَعُون** = آیا پنداشتید که شما

را بیهوده آفریدیم وبه پیشگاه ما بازگردانده نمی‌شوید ؟» (مؤمنون/ ۱۱۵).

یعنی آیا آدمی می‌پندارد که بی‌هدف خلق شده (**سُدًى** = بیهوده و بی‌هدف) و تکلیفی برای او نیست؟ استفهام انکاری است، یعنی قطعاً چنین نیست. به همین دلیل ساده که فطرت انسانی آن را نمی‌پذیرد و هم از این‌رو مردمان یکدیگر را به خاطرخلاف‌هایشان سرزنش می‌کنند که این خود می‌رساند که انسان در کُنه ضمیرش، خود را مکلّف می‌شمرد و تصدیق دارد که دستگاه خلقت او را مسئول آفریده است. بدیهی است که در برابر تکلیف هم باید پاداش و کیفری باشد، و إلاّ مسئولیّت بدون نتایج مترتّب برآن، مسئولیّت نیست. به علاوه روشن است که در این دنیا عکس‌العملِ دربرابر اعمال آدمی کامل نیست ومسئولیّت‌ها به خوبی پاسخ داده نمی‌شود. چه بسا صالحان که به مشقّات بزرگ دچار می‌شوند و چه مجرمانی که پاسخ جرائمشان را در این زندگی دنیا نمی‌گیرند، پس لاجرم باید عالمی بیاید که آنجا به قول خیّام «آزاده به حقّ خود رسیدی آسان». قهراً این مطالب ما را به قبول معاد می‌کشاند و از این‌رو آیات پایانی سوره در رفع استبعاد از معاد است.

۳۷و۳۸) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ . ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ .

« **مگر** (او) **نطفه‌ای نبود که** (در رَحِم) **ریخته می‌شد؟** » « **سپس عَلَقه‌ای گشت و** (خدایش) **او را آفرید و سامان داد** »،

آیات شریفه کمال قدرت خدا را نشان می‌دهد که از آب مختصری، انسان را با اندامی متناسب و استعدادهای گوناگون آفرید. البتّه آیه‌ی شریفه روند عمومی خلقت را ذکر می‌کند و متوقّف بر استثناءها نیست که ممکن است کسی با نقائصی در اعضاء بدن به دنیا بیاید. چند واژه در آیات شریفه توجّه خاص می‌طلبد:

- ضمیر مستتر «هو = او» در «**أَ لَمْ يَكُ** = مگر نبوده است» به «انسان» در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد.
- «**يُمْنَىٰ** = منی که ریخته می‌شود» از مصدر «**إمْناء**» به معنی «ریختن منی در رحم». شایان توجّه این‌که از نطفه‌ی انسان ـ که در واقع محصول ترکیب اسپرم و اوول در رحم زن می‌باشد ـ ظاهراً بنا به قانون «تغلیب» به صورت منشأ مذکّر آن یاد شده است.
- واژه‌ی «**عَلَق**» را قُدما «خون بسته» ترجمه کرده‌اند. ولی در واقع پس از ترکیب اسپرم و اوول در رَحِم، سلول تشکیل‌یافته تدریجاً تقسیم و بزرگتر شده و پس از آنکه تا حدّی بزرگتر شد، به جدار رحم به شکل آویزه‌ای می‌چسبد و این آویزک «زالو شکل» را قرآن «**عَلَق**» نامیده است (حج/- توضیح آیه‌ی ۵).
- «**سَوَّىٰ** = سامان داد و همآهنگ و موزون ساخت». یعنی خداوند ساختمان جسمی و روانی انسان را مناسب و متعادل آفرید.

۳۹) فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ .

« **و از** (جنس) **او دو زوج مذکّر و مؤنّث قرار داد** »،

در اینجا از هریک از انسان مذکّر و مؤنّث به صورت «**زَوْج**» و مجموعه‌ی آنها «**زَوْجَيْنِ**» یاد شده است که در فارسی نیز معمول است و به زن و شوهر «زوج و زوجه» می‌گویند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند نه تنها انسان را به کاملترین وجه از آب ناچیزی آفرید، بلکه او را به صورت مذکّر و مؤنّث آفرید و موجبات تکثیر نسلش را فراهم آورد.

(٤٠) **أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ** .

« آیا چنین (خدایی) توانا نیست که مردگان را زنده کند؟»،

آیه‌ی آخرینِ سوره، سخن آخر را می‌آورَد و افکار را به چالش می‌کشاند که آیا خدایی که انسان را چنان شگفت‌انگیز از آب مختصری، آفرید و با بدنی متناسب به عرصه‌ی وجود آورد و از او مذکّر و مؤنّث برای تکثیر نسلش قرار داد (آیات قبل) قادر نیست که آدمی را پس از مرگش مجدّداً زنده کند؟ و آیا دستگاه خلقت که همه جا آثار آگاهی و حکمت بیکرانش پیداست و چنین با دقّت و ریزه‌کاری روی بشر کار کرده و او را به دنیا آورده، هیچ مقاصدی نداشته و قصدش فقط این بوده که آدمی چند صباحی در این دنیا بهره بُرده و هرچه می‌خواهد بکند و بعدهم خاک شود و از بین برود؟ خردمند چنین نمی‌اندیشد. پس آدمی‌را هدف و سرانجامی‌است [وخوشا به حال آنان که هدف خلقت خویش را شناختند و در پی آن در زندگی دنیا پیش رفتند که سرانجام نیک ازآنِ ایشان‌است «**لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيادَة**» (یونس/٢٦).]

سوره‌ی انسان (یا دهر)
توضیحات کلّی در اطراف سوره

در مورد زمان نزول این سوره **اختلاف** است؛ برخی آن را مکّی و برخی مدنی شمرده‌اند. امّا بنا به نوع آیات که عمدتاً راجع به آخرت می‌باشد، بیشتر به نظر می‌رسد که سوره در دوران مکّه نازل شده باشد. خصوصاً آنکه آیه‌ی ۲۴ سوره پیامبر[ص] را به صبر وشکیبایی فرا می‌خواند که همان مضمون سوره‌های مکّی است.

آیات اوّلیّه‌ی سوره در مورد خلقت انسان است و سپس انسان‌ها را به دو دسته‌ی «**سپاس‌گزار**» و «**ناسپاس**» تقسیم می‌کند. از سرانجام ناسپاسان و عذاب اُخروی آنها، طی یک‌آیه مختصراً یاد کرده و سپس احوال نیکوکاران را در بهشت، به تفصیل بیان می‌کند و روی‌هم‌رفته أهمّ مفاد سوره تکیه بر رحمت و عنایات إلهی نسبت به نیکان دارد؛ هرچند در اواخر سوره، باز اشاره‌ی مختصری به‌گرفتاری اُخروی ناسپاسان رفته است. در پایان سوره ـ مشابه سوره‌ی مزّمّل ـ توصیه به نماز شب شده است و آنگاه با سرزنشِ مردمِ دنیاپرست که مجذوب لذّت‌های زودگذر بوده گرفتاری‌هایشان را فراموش کرده‌اند، به پایان سوره نزدیک می‌شود. سپس با تأکید بر اختیار انسان در انتخاب راه خود در زندگانی و اینکه از قانونمندی خدا خارج نتواند شد، سوره را به اتمام می‌برَد.

آیات سوره را ممکن است در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۴)**؛ اشاره به خلقت انسان و سرانجام ناسپاسان**

بخش دوّم (آیات ۵ تا ۲۲)**؛ اشاره‌ای به عملکرد نیکان دردنیا وشرح شمّه‌ای از سرانجامشان در آخرت**

بخش سوّم (آیات۲۳ تا ۳۱)**؛ توصیه‌ی مؤمنان به نماز شب و سرزنشِ مردمِ دنیاپرست.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(اشاره به خلقت انسان و سرانجام ناسپاسان)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا .

« **آیا** (نه این است که) **زمانی از روزگار بر آدمی بیامد که چیز قابل ذکری نبود ؟** »،

آیه‌ی شریفه در اثبات آفرینش انسان، نیستی او را مطرح ساخته و به قول فلاسفه از حدوث آدمی سخن گفته است. می‌فرماید آیا روزگاران بسیاری نگذشت که اثری از وجود انسان نبود؟ استفهام انکاری است که پاسخ را از عقل و وجدان خواننده می‌طلبد. پاسخ مسلّماً مثبت است زیراچنانکه می‌دانیم جمعیّت بشر چون به پیش می‌رویم رویهمرفته رو به افزایش است پس اگر به گذشته بازگردیم و سیر معکوس را ادامه دهیم جمعیّت بشر کاهش می‌یابد تا بدانجا رسیم که انسانی روی زمین نبوده است. به علاوه یافت‌های علمی امروز می‌گوید کره‌ی زمین سنّی حدود چهارصد تا پانصد میلیون سال دارد در حالی‌که از پیدایش انسان بیش‌از حدود یکصد تا دویست هزار سال نمی‌گذرد (البتّه عرب زمان نزول آیه این اعداد را نمی‌دانست ولی اجمالاً می‌فهمید که انسان آغازی داشته است). به عبارت دیگر آیه‌ی شـریفه مشعر بر این‌معنا است که زمان ـ که در اثر گذشت حوادث پیش می‌آید ـ مقدّم بر وجود انسان بوده و روزگارانی سپری شده که خبری از انسان نبوده است.

درمورد مقطع آیه که می‌فرماید «**انسان چیز قابل ذکری نبود**»، ممکن‌است پرسیده شود نزد چه کس قابل ذکر نبود؟ زیرا انسان هنوز پدید نیامده وکسی از خلقت او خبر نداشت، فقط درسوره‌ی بقره (آیه‌ی ۳۰) می‌فرماید که خدا به فرشتگان خبر از خلقت نسل جدید داد. ولی آیه‌ی شریفه درمقام بیان این‌گونه مسائل نیست، بلکه به نبود انسان در دوران طولانی هستی اشاره دارد . به قول علمای کلام نشان می‌دهد که وجود انسان مسبوق به نیستی و حادث بوده است. («**هَلْ** = آیا، مگر» و برخی آن را معادل «**قَدْ** = البتّه» گرفته‌اند؛ «**حِين** = پاره‌ای از زمان»؛ «**دَهْر** = روزگار، زمانی ممتد که آغاز و پایانش نامعلوم است»؛ «**لَمْ يَكُنْ** = نبوده است»).

(۲) إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا .

« همانا ما انسان را از نطفه‌ای درهم‌آمیخته آفریدیم؛ او را می‌آزماییم پس شنوا و بینایش قرار دادیم »،

پس‌ازآنکه فرمود وجود انسان ازلی نبوده بلکه آفریدگاری داشته (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق نحوه‌ی آفرینش انسان را توسّط آفریدگارش، توضیح می‌دهد.

ضمیر «**إنّا**» در آیه‌ی شریفه بیانگر قدرت إلهی است که چگونه با هدایت او و از طریق قوانینی که بنیان نهاده، نسل آدمی از نطفه‌ی ناچیزی متشکّل از سلّول نر(اِسپِرماتوزوئید مرد) و تخمک ماده (اُوول) موجودیّت یافت. واژه‌ی «**أَمْشاج**» جمع «مَشِیج = مرکّب» به معنی «درهم آمیخته» می‌باشد و مفسّران گفته‌اند که مقصود از«**نُطْفَةٍ أَمشاج**» این است که مرد و زن در آن سهیمند. البتّه درقرآن گاهی‌هم نطفه‌ی انسان را به مادّه‌ی اوّلیّه‌ی آن (یعنی اسپرماتوزوئید مرد) نسبت داده است (قیامة/۳۷ ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

در ارتباط با بخش بعدی آیه، شایان توجّه است که متکلّمان برای هرمصنوعی چهار علّت ذکر کرده‌اند (۱) **علّت فاعلی** (۲) **علّت مادّی** (۳) **علّت صوری** و (٤) **علّت غایی**. در بیان آفرینش آدمی (بخش اوّل آیه) «**إنَّا خَلَقْنا**» علّت فاعلی، «**نُطْفَةٍ أمشاج**» علّت مادّی و«**الْإنسَان**» علّت صوری است. در بخش دوّم آیه «**نَبْتَلِيهِ** =او را می‌آزماییم» به علّت غایی خلقت انسان اشاره دارد. البتّه آزموده شدن انسان بدین معنی نیست که خدا او را بشناسد (که چنین مفهومی به معنی اضافه شدن بر علم إلهی بوده و با علم بیکران و مطلق خداوند نمی‌سازد) بلکه بدان معنی‌است‌که تا شخصیّت واقعی و پنهان آدمی (که طی تحوّلات فکری و در نتیجه‌ی اعمال انسان شکل می‌گیرد) در آزمایشات ظهور کند و به قابلیّت پاداش یا کیفر خود برسد. متعاقباً می‌فرماید «**فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرا** = پس (انسان) را شنوا و بینا گرداندیم» یعنی قوای ادراکی به انسان داده شده تا بتواند از عهده‌ی آزمایشات برآید (بقره/۱۵۵، کهف/۷، حجر/۱۵، عنکبوت/۲۱). البتّه زمخشری در کشّاف از ابن عبّاس آورده که منظور از «**نَبْتَلِيهِ** = او را می‌آزماییم» در آیه‌ی شریفه، تحوّلات و تطوّراتی است که مرحله به مرحله بر جَنین عارض می‌شود که تناسبی با سیاق آیه ندارد.

(۳) إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

« بی‌تردید ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس گزارد یا ناسپاس باشد »،

یعنی خداوند علاوه بر اعطای قوای ادراکی به انسان (آیه‌ی قبل) اورا به نیروی عقل وهدایت خارجی ـ توسّط انبیاء و کتب آسمانی ـ نیز مجهّز ساخته است. به عبارت دیگر خدا انسان را فقط با قوای حسّی رها نکرده تا راه سعادت‌را خود بیابد، بلکه به او عقل بخشیده و از طریق وحی به انبیاء نیز وی را هدایت کرده‌است. بدین‌ترتیب «**هَدَيْنَاهُ السَّبِيل**» را در آیه‌ی شریفه می‌توان شامل هدایت تکوینی و هدایت تشریعی انسان ـ هر دو ـ دانست.

مقطع آیه نشان می‌دهد که انسان موجودی با اراده و مختار است که می‌تواند سپاس‌گزار یا ناسپاس

نسبت به آن نعمت‌ها (قوای ادراکی و نیروی عقل و هدایت توسّط انبیاء) باشد و طبعاً اراده و اختیار و انتخاب، مسئولیّت آفرین است و در برابر مسئولیّت نیز پاداش و کیفر قرار دارد. ازاین‌رو متعاقباً از جزاء و پاداش انسان در آخرت سخن می‌گوید.

(٤) إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَاْ وَأَغۡلَٰلٗا وَسَعِيرًا .

« به‌تحقیق برای کافران غُل‌ها و زنجیرها و عذاب آتشین فراهم آورده‌ایم »،

در آیه‌ی فوق خداوند ـ مختصراً ـ به کیفر کافران (مردم معاندی‌که با پیروی از هوای نفس به مقابله با حق می‌پردازند ـ بقره/توضیح آیه‌ی٦) پرداخته و سپس طی ۱۸ آیه از سرانجام نیکان و پاداش آنها سخن می‌گوید. البتّه «غُل و زنجیرها» و «عذاب آتشین» مذکور در آیه‌ی شریفه، مخصوص انسان‌های ناسپاس و خودخواهی است که مردمان را در دنیا به زنجیر ظلم و عبودیّت خود می‌کشند و آتش به سعادت خلق خدا می‌زنند. به عبارت دیگر، مفاد آیه در حقیقت، صورت اُخروی همان اعمال دنیوی ناسپاسان و خودخواهان است («**سَلاسِل**» جمع «سلسله» به معنی «زنجیر»؛ «**أَغْلال** = غُل‌ها و بندها» «**سَعِير** = آتش سوزان و فروزان» که از آن به «عذاب آتشین» تعبیر می‌شود).

بخش دوّم

(اشاره‌ای به عملکرد نیکان در دنیا و شرح شمّه‌ای از سرانجامشان در آخرت)

(۵) **إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا .**

« **همانا نیکان از جامی می‌نوشند که آمیزه‌ی کافوری دارد** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد در این بخش از سوره، در وصف احوال صالحان در بهشت اُخروی است.

«**کافور**» در اصل واژه‌ای پهلوی بوده؛ به معنی مادّه‌ی معطّری که از گیاهان خوشبو نظیر ریحان و بابونه و یا از گل‌های خوشبو، درست می‌کردند. در ایران باستان درختی به این نام می‌پرداختند که معطّر بود و در وسایل زینتی و تشریفاتی دربار شاهان و خانه‌های اشراف پیدا می‌شد. احتمالاً در آئین قدیم ایرانیان به علّت احترامات و اعتقاداتی‌که برای مردگان قائل بودند، اجساد آنها را با مادّه‌ی عطرآگین کافور می‌آغشتند، به طوری‌که حتّی امروزه ـ که اجساد را به قصد «ضدّ عفونی» با موادّ شیمیایی می‌آلایند ـ همچنان به آن مواد «کافور» گفته می‌شود. امّا در عربی ـ که رسومات ایرانیان در ارتباط با اجساد مردگان مطرح نبوده ـ «**کافور**» در موضع لغت دخیله در زبان عرب، مفهوم اوّلیّه‌ی خود را حفظ کرده و به معانی گوناگون ازجمله شیره‌ی گیاه خوشبویی به نام «کافور» که عطرآگین است، آمده است.

مفسّران از «**آب کافوری**» در آیه‌ی شریفه، به مایه‌ی خوشبو و گوارایی تعبیر کرده‌اند که هم گوارای ذائقه و هم مُفَرِّح و نشاط آور شامّه است.

(۶) **عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا .**

« **چشمه‌ای که بندگان** (خاصّ) **خدا از آن می‌نوشند** (و به هرکجا که خواهند) **روانش می‌سازند** »،

یعنی منشأ آن مایه‌ی خشبو و گوارا که نیکان در سرانجام اُخرویِ خود می‌نوشند (آیه‌ی قبل) چشمه‌ای در بهشت است که محصور در یک محل نبوده، بلکه به هرکجا از منازلشان که بهشتیان بخواهند، قابل تسرّی است.

صاحب تفسیر المیزان بعید نمی‌داند که این آیه در بیان تجسّم اعمال باشد که پیوسته از چشمه‌ای که نیکان با اعمال صالح در دنیا برای خود در آخرت پدید آورده‌اند، می‌جوشد.

(۷) **يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا .**

« (آنها) **به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّ آن فراگیراست، بیم می‌دارند** »،

پیرو آیات قبل در شرح وضع نعمت یافتگان در بهشت، در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد به خصوصیّات زندگی دنیوی آنها پرداخته است. وفای به عهد ازجمله صفات بارز بندگان خوب خداست، چنانکه فرموده «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُود** = ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید به عهد و پیمان‌ها وفا کنید» (مائده/۱). البتّه

نذر با خدا به طور کلّی بر سه نوع است: **یکی** آنکه شخص، برای برآورده شدن حاجتی، با خدا پیمانی می‌بندد (که رائج‌ترین نوع نذر می‌باشد). **دیگر** آنکه فرد، بدون آنکه چیزی بخواهد و صرفاً برای تقرّب به خدا با خدا عهدی می‌بندد (که متأسّفانه زیاد معمول نیست هرچند پسندیده‌ترین نوع نذر قلمداد می‌شود) و بالأخره **سوّم** آنکه انسان اقدام خداپسندانه‌ای را آغاز می‌کند و ضمناً از خدا می‌خواهد که فلان حاجت او را نیز برآورده نماید (که این معقول‌تر از حالت «شرط تعیین کردن» برای خداست).

واژه‌ی «**مُسْتَطِیر**» در مقطع آیه از ریشه‌ی «طَیْر» و «طَیَران» به معنی «پرنده» و «پرواز کردن» است که از آن به «گستردگی و فراگیری» تعبیرمی‌شود. مقصود از «**یَوْمًا کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا**» روزی است که برای گناهکاران سراپا شرّ و به قول معروف «بدبیاری» است و مقصود، روز قیامت می‌باشد.

آیه‌ی شریفه حاکی از این است که بندگان راستین خدا به نذرها و پیمان‌های خود با خدا و خلق وفا می‌کنند و از حوادث هولناک قیامت و حساب و کتاب و عذاب آن، بیم دارند.

(۸) **وَ یُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا .**

« **و** (از) **غذایی که دوست می‌دارند به بینوا و یتیم و اسیر می‌خورانند** »

آیه‌ی شریفه پیرو آیه‌ی قبل، ادامه‌ی توصیف عملکرد دنیوی نیکان بهشتی است. می‌فرماید صالحان علاوه برآنکه در برابر خدا احساس مسئولیّت داشته از آخرت بیمناکند، نسبت به خلق خدا نیز بی‌تفاوت نبوده از غذایی که دوست دارند (نه فقط پس‌مانده‌ها را) به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند[1]» چنانکه فرموده است:

---

(۱) ـ در شأن نزول آیات فوق روایتی آورده‌اند مبنی برآنکه دو نوه‌ی پیامبر[ص] امام حسن[ع] و امام حسین[ع] در کودکی بیمار شدند. پیامبر[ص] با چند تن از صحابه از آنها عیادت فرمود و به علی[ع] توصیه کرد که برای شفای فرزندانش نذری بنماید. علی[ع] و فاطمه[ع] و حَسَنَیْن[ع] و همچنین پرستارشان فضّه، نذرکردند سه روز روزه بگیرند و پس از بهبودیِ حسنین[ع] به نذر خود عمل نمودند. از نظر افطار در پایان أیّام روزه، چون علی[ع] در خانه‌اش غذایی برای افطار نداشت، از شمعونِ یهودی سه پیمانه جو قرض کرد. فاطمه[ع] یک ثلث آن را آسیاب نمود و با آن پنج قرص نان تهیّه کرد و درموقع افطار جلوی هریک از روزه‌داران قرص نانی گذاشت. در این موقع **«فقیری»** به درِ منزلشان آمد و غذا طلبید. علی[ع] و سپس چهار نفر دیگر نانشان را به آن فقیردادند و فقط با آب افطارکردند. روزبعد باز فاطمه[ع] پنج قرص نان تهیه کرد. درموقع افطار **«یتیمی»** به درِ خانه آمد و غذا طلبید و باز همگی افطاریّه‌ی خودرا به او دادند. روزسوّم **«اسیری»** به درِ خانه‌ی آنها آمد و غذا خواست و آنها غذایشان را به آن اسیر دادند. آنگاه جبرئیل نازل گشت واین سوره را آورد و به پیامبر[ص] گفت: خدا ازداشتن چنین خانواده‌ی سخاوتمندی به تو تبریک گفت.

مفسّران سنّی بعضاً (تفسیر بیضاوی) و مفسّران شیعه همگی روایت فوق را از امام جعفر صادق[ع] نقل کرده‌انـد. امّا به نظـر ما ـ بی‌آنکه خدای نخواسته درصدد انکار فضایل و مناقب علی[ع] و خاندانش باشیم ـ روایت فوق به دلایل زیر بعید می‌نماید:

۱ـ روایت با آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «**وَ الَّذِینَ إذَا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَیْنَ ذٰلِکَ قَوامًا** = (بندگان خدای رحمان) کسانی‌اندکه چون انفاق کنند نه ولخرجی نمایند و نه تنگ گیرند و میان این‌دو حدّ وسط (اعتدال) را برمی‌گزینند» (فرقان/۶۷)، در تضادّ است. زیرا لزومی نداشت که پنج قرص نان را به یک فقیر دهند و خود با آب افطار کنند.

۲ـ ظلم است که کودکان بیماری را که تازه از بستر بیماری برخاسته و سه روز روزه گرفته بودند، گرسنه نگهدارند و نانشان را به دیگری بدهند، خصوصاً چنانکه گفتیم، لزومی به دادن همه‌ی پنج قرص نان به یک نفرمسکین یا یتیم و یا اسیر نبوده، بلکه می‌توانستند فقط یک قرص نان به او بدهند و بقیّه را برای مصارف ضروری خود نگه دارند. ←

«**لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون** = هرگز به نیکی نمی‌رسید مگرآنکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید» (آل‌عمران/۹۲). البتّه مقصود از اسیر در دوران مکّه ـ زمان نزول سوره ـ که هنوز جنگی با مسلمانان رخ نداده بود، می‌تواند اُسَرایی باشد که کفّار در جنگ‌های قبیله‌ای از یکدگر می‌گرفتند.

(۹) **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا .**

« **ما فقط برای خشنودی خدا به شما غذا می‌دهیم؛ پاداشی و سپاسی از شما نمی‌خواهیم** »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، روحیّه‌ی صالحان را در خدمت به خلق، توصیف می‌کند که احساس مسئولیّتشان نسبت به خلق خدا، جُز به خاطر رضای خدا نیست و چشم‌داشتی از کسی ندارند. مقصود از «**وَجْهِ الله**» در آیه‌ی شریفه «رضای خداست» چنانکه فرموده «**و مَاتُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ الله**= جُز برای طلب خشنودی خدا انفاق نمی‌کنید» (بقره/۲۷۲). به نظر می‌آید که این سخن و گفته‌ی بعدی زبان‌حال نیکان باشد نه زبان‌قال ایشان!

(۱۰) **إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا .**

« **همانا ما از خداوندمان، درباره‌ی آن روز گرفته و بس‌دشوار، بیمناکیم** »،

یعنی صالحان همواره بیم دارند که نکند فردای قیامت در پیشگاه خداوندشان شرمنده باشند. آیه‌ی شریفه به نوعی، تکرار و تأکید آیه‌ی ۷ است و می‌رساند که صالحان قصد قربت به خدا داشته و از آخرت بیم دارند و در کمک‌های مردمی چنین روحیّه‌ای را دنبال می‌کنند؛ چنانکه فرموده «**لاتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى** = صدقات خودرا با منّت‌گذاری و آزار دادن باطل نکنید» (بقره/۲٦٤). درمورد «**يَوْمًا عَبُوسًا** = روز عبوس» در آیه‌ی شریفه (که خداوند روزقیامت را به شخص عبوس وخشمگینی تشبیه کرده که آهنگ عقوبت دارد)، دو برداشت هست (۱) همان معنایی‌که گذشت (۲) روزی‌که چهره‌ها درآن‌روز گرفته است. با توجّه به آنکه واژه‌ی بعد از عبوس یعنی «**قَمْطَرِير**» در آیه، به معنی «سخت و بس‌دشوار» است، معنای اوّل برای «**روز عبوس**» در اینجا مناسبتر به نظر می‌آید.

(۱۱) **فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا .**

« **پس خدا آنان را از آسیب آن‌روز محفوظ داشت و با شادابی و سرور آنها را رو به رو ساخت** »،

آیه‌ی شریفه نویدی به نیکان و نکوکاران است که اعمال خیرشان در دنیا (آیات قبل) سبب می‌شود که از حوادث هولناک روز حساب به شادی و سلامتی بگذرند. یعنی هرچند قیامت روز دشواری است، ولی خداوند

← ۳ـ شواهد حکم می‌کند که سوره مکّی است، چنانکه زمخشری بر این قول رفته و ما نیز شاهدی در این زمینه آورده‌ایم (به توضیحات کلّی دراطراف سوره نگاه کنید) و در آن‌هنگام حسنین[ع] ـ که درسال دوّم هجری متولّد شدند ـ هنوز به دنیا نیامده بودند. هرچند روایت فوق الذّکر مفسّران شیعی را وادار ساخته که اصرار ورزند سوره مدنی است.

۴ـ آیات شریفه «**أَبْرار** = نیکان» را درنظر داشته و دلالت بر عموم مؤمنین نیکوکار دارد و حتّی اگر شأن نزول را هم بپذیریم دلالت عامّ آیات برداشته نمی‌شود.

صالحان را نه تنها از شرور آن‌روز حفظ می‌کند، بلکه برایشان شرایطی پیش می‌آورد که شاد و سرزنده می‌شوند (مطفّفین/٢٤). «**وَقَىٰ** = حفظ کرد (حفظ کند)؛ «**لَقَّاهُمْ** = رو به رو ساخت ایشان را»؛ طبرسی می‌گوید یعنی خداوند با شادابی و سرور از آنها استقبال می‌کند؛ «**نَضْرَةَ** = تازگی و طراوت».

(١٢) **وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا .**

« **و به** (پاس) **صبری که**(در دنیا) **ورزیدند، بهشت وجامه‌های ابریشمین** (دیبا) **پاداششان داد** »،

واژه‌ی «**صبر**» در آیه‌ی شریفه هم به معنی پایداری در ادامه‌ی راه حق علی‌رغم سختی‌ها و احیاناً شماتت‌ها است و هم به معنی شکیبایی دربرابر وساوس و سوی گناهان نرفتن. آیه‌ی شریفه عکس وضعیّتی است که درآیه‌ی ٤ سوره برای‌کافران توصیف فرموده است.

(١٣) **مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۖ لَا يَرَوۡنَ فِيهَا شَمۡسًا وَلَا زَمۡهَرِيرًا .**

« **درحالی‌که در آن** (بهشت) **بر تخت‌ها تکیه زنند؛ نه** (حرارت) **آفتابی در آنجا ببینند و نه سرمایی** »،

در اشاره به نعمت‌های بهشتی می‌فرماید که بهشت نه آفتاب سوزان دارد که از آن آزرده شوند و نه سرمایی که از آن بیتاب گردند؛ کنایه از این‌که هوای بهشت معتدل و سازگار است. زمخشری در کشّاف می‌گوید در بهشت نوری است که نیازی به خورشید ندارد.

آیه‌ی فوق و آیات بعد (تا آیه‌ی٢٢) درواقع آیه‌ی ١٢ را درتوضیح شرح ووضع صالحان در بهشت موعود پی‌گیری می‌نماید.

(١٤) **وَدَانِيَةً عَلَيۡهِمۡ ظِلَٰلُهَا وَذُلِّلَتۡ قُطُوفُهَا تَذۡلِيلًا .**

« **و سایه‌های آن** (درختان) **بر** (سر)**شان نزدیک و میوه‌هایش فرود آمده** (برای چیدن) **کاملاً رام‌اند** »،

پیش از این فرمود نیکان در بهشت بر تخت‌های آراسته نشسته نه سوزش آفتاب ببینند و نه سرمایی حس کنند. آیه‌ی فوق محیط پیرامونی آن بهشتیان را توصیف کرده است. «**دَانِيَة** = نزدیک»؛ «**ذُلِّلَتْ** = رام گردانیده شده»؛ «**قُطُوف**» جمع «قِطْف = میوه‌ی چیده شده». منظور از «**ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً**» درآیه‌ی شریفه، به این معنی است‌که میوه‌ی درختان بهشت، در دسترس ساکنانش بوده آماده‌ی چیدنند.

(١٥) **وَيُطَافُ عَلَيۡهِم بِـَٔانِيَةٖ مِّن فِضَّةٖ وَأَكۡوَابٖ كَانَتۡ قَوَارِيرَا۠ .**

« **و ظروفی** (جام‌هایی) **از نقره و تُنگ‌های بلورین بر آنها گردانده شود** »،

یعنی پیشخدمتان بهشت جام سیمین در یک دست و تُنگ بلورین نوشابه در دست دگر، حول بهشتیان می‌گردند وازآنها پذیرایی می‌کنند. «**آنِيَة**» جمعِ «**إناء**» به معنی «ظرف، آوند، جام»؛ «**فِضَّة** = نقره»؛ «**أكواب**» جمعِ «کوب = قدح، تُنگ»؛ «**قَوارير**» جمعِ «**قارورَة**» به معنی «شیشه و آبگینه».

(۱٦) قَوَارِيرَاْ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا .

« (ظروف) **بلورین نقره‌فام که** (به تناسبت نوشندگان) **به دقّت اندازه‌گیری شده است** »،

آیه‌ی شریفه تُنگ نوشابه را وصف می‌کند که بلورِ نقره‌گون بوده «**قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا** = به اندازه‌ی معیّن اندازه‌گیری شده» در حدّ اشتهای بهشتیان، نه کمتر و نه زائد بر آن. آیه‌ی بعد محتوای تنگ ـ نوشابه ـ را توضیح می‌دهد.

(۱۷) وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا .

« **و در آنجا از پیمانه‌ای که آمیزه‌ای از زنجبیل دارد نوشانده شوند** »،

تعبیرات قرآن از نعمت‌های بهشت، موافق با افق ذهنی مخاطبان است. قبلاً فرمود که بهشتیان آب کافوری می‌نوشند که حاصل از چشمه‌ای در بهشت است (آیه‌ی۵). در آیه‌ی فوق آشامیدنی دیگری را برای بهشتیان ذکر می‌کند که می‌فرماید آمیزه‌ای از زنجبیل است؛ و در برخی تفاسیر آمده که عرب‌ها زنجبیل را که مادّه‌ی معطّری هم هست بسیار دوست داشتند و آن را با آب مخلوط کرده می‌نوشیدند. البتّه زنجبیل بهشتی را فوق آنچه در دنیاست باید دانست («**يُسْقَوْنَ** = نوشانیده شوند»، «**مِزاج** = آمیزه و ترکیب»).

(۱۸) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا .

« **چشمه‌ای در آنجا که موسوم به سلسبیل است** »،

واژه‌ی «**عَيْنًا**» منصوب است به اختصاص و برخی گفته‌اند بدل از «**زَنْجَبِيلًا**» است. واژه‌ی «**سَلْسَبيل**» که همین یک بار در قرآن آمده و ظاهراً مختصّ قرآن است و جای دیگر دیده نشده، در لغت به معنی «روان و گوارا» است. چنانکه طبری در مجمع البیان می‌گوید «**سَلْسَبيل** نوشیدنی و شرابی است که به گوارایی نوشیده شود». به نظر می‌رسد که در بهشت چشمه‌های مختلف وجود دارد، از برخی از آنها آب کافوری می‌جوشد (آیه‌ی ۵) و از برخی دیگر آب زنجبیلی.

(۱۹) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا .

« **و بر گِرد آنان پسرانی جاودانه** (به خدمت) **می‌گردند؛ چون آنها را ببینی گمان بری مرواریدهای پراکنده‌اند**»،

تشبیه رخسارآن‌خدمتکاران جوان به«**لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا** = مروارید پراکنده» شادابی و سرزندگی و خوشرویی آنان را می‌رساند، چنانکه فرموده «**يَطُوفُ عَلَيْهِم وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ . بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِن مَعِينٍ** = بر گِردشان نوجوانان جاودان (به‌خدمت) می‌گردند، با جام‌ها و ابریق‌ها و پیاله‌ها از شراب جاری (از چشمه سارهای بهشت)» (واقعه/۱۷و۱۸). در مورد «**وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ**» دو تعبیر هست؛ **برخی** از آن «پسران همیشه جوان» برداشت کرده و **بعضی** ـ چنانکه ما در ترجمه آورده‌ایم ـ آن را «پسران جاودان (به خدمت)» معنا کرده‌اند. ولی هیچ یک از دو نظر ناقض دیگری نیست و می‌توان آن را ـ در جمع معنا ـ به مفهوم «پسران همیشه جوانِ جاودان به خدمت» در نظر گرفت.

(۲۰) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا .

« و چون بدانجا نگری، نعمت بیکران و کشوری پهناور می‌بینی »،

آیه‌ی شریفه چشم‌انداز سرزمین بهشت را وصف می‌کند که پهنه‌ای بی‌انتها از نعمت‌ها و زیبایی‌ها را در مُلک پهناور و شکوهمندی تحت امر خدای کریم و قدرتمند، نشان می‌دهد (**ثَمَّ** = ظرف مکان برای دوردست).

(۲۱) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوٓا۟ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا .

« بر بالایشان جامه‌های ابریشم نازک سبزرنگ و ابریشم ستبر است و با دستبندهای سیمین آراسته شده‌اند؛ و خداوندشان شرابی پاک به ایشان بنوشاند »،

پس از ارائه‌ی تصویری از چشم‌انداز بهشت، آیه‌ی شریفه از ساکنان بهشت سخن آورده است. واژه‌ی «**عالی**» در آغاز آیه، به معنی «فوق و بالا» است. طبرسی احتمال داده که «**عَالِيَهُمْ**» حال برای ضمیر «**هُمْ**» در آیات پیشین باشد که مرجعش «**أَبرار** = نیکان» است. بر این مبنا «**عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ**» بدین معناست که بر اندام بهشتیان جامه‌هایی از حریر نازک و حریر ستبر است («**ثِیاب**» جمع «ثَوْب = لباس، جامه»؛ «**سُنْدُس** = پارچه‌ی ابریشمی نازک»؛ «**إستبْرَق** = پارچه‌ی ابریشمی ضخیم»؛ «**حُلُّوا** = زیب و زیور یافته‌اند»؛ «**أساوِر**» جَمعُ الْجَمع است به معنی «دستبندها و دستواره‌ها» جمعِ «أَسْوِرَة» که خود جمعِ «سِوار» است.

شبیه آیه در سُوَرِ دیگر ازجمله کهف/۳۱ آمده و در پی شرح نعمت‌های مادّی و اشاره به سرزمین با شکوه بهشت در آیه‌ی قبل، مقطع آیه‌ی فوق از نوشاندن شرابی پاک از جانب خدا به اهل بهشت خبر می‌دهد. آن باده‌ی إلهی چیست؟ که شاید سُرور روحانی و معارف ایمانی را به جان آدمی می‌ریزد؟ ما چه می‌دانیم؟ ولی هرچه هست باید گفت مرتبه‌ی والایی در بهشت آنجاست که با «**سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ**» قرین شده است.

(۲۲) إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا .

« که این پاداشی برای شماست و (مبیِّن آنکه) **از سعی شما قدردانی شده است »،**

قبلاً درمورد راه و روش صالحان در دنیا فرمود که در مقابل خدماتشان به مردم، انتظار پاداش و سپاس از آنها ندارند (آیه‌ی ۹) و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که درمقابل، خدا از ایشان قدردانی می‌فرماید و چه سعادتی بالاتر از این؟

بخش سوّم

(توصیه‌ی مؤمنان به نماز شب و سرزنشِ مردم دنیاپرست)

(۲۳) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ تَنزِيلًا .

« همانا، ما خود محقّقاً این قرآن را بر تو فروفرستادیم »،

آیات شریفه در پی شرح اوصاف بهشت و سرانجام صالحان در آنجا طی آیات قبل، می‌فرماید آن آیات (خیال‌پردازی نبوده بلکه) محقّقاً نازل‌شده از سوی خداست و وعده‌ی بهشت به نیکوکاران حق است. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجه است :

اوّل آنکه ضمائر «**نَا**» **و** «**نَحْنُ** = ما» و «**عَلَيْكَ** = بر تو» عظمتِ «فرستنده» را دربرابر «دریافت کننده»ی آیات می‌رساند و در آیه‌ی فوق تأکید بر استعلاء (مقام بلند) فرستنده بیشتر رفته، چرا که فعل انزال با « **عَلَى**» به جای «**إِلَى**» همراه شده است.

دوّم آنکه واژه‌ی «**تَنْزِيلاً**» در مقطع آیه به‌لحاظ نحوی، مفعول مطلق درنظر گرفته می‌شود که یا می‌تواند برای تأکید بوده باشد و یا مراد، نزول تدریجی قرآن است که ازنظر ما همان معنای اوّل که با ابتدای آیه نیز هم‌آهنگی دارد، مناسب‌تر می‌باشد.

(۲٤) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا .

« پس دربرابر حکم خداوندت شکیبا باش و از هیچ گُنَهکار یا کُفرپیشه‌ای از آنان فرمان مبر »،

آیه‌ی شریفه با حرف «**فاء**» شروع شده که تفریع بر آیه‌ی قبل است؛ یعنی چون قرآنِ نازل‌شده از سوی خداست، پس حق است که پیامبر[ص] (و پیروان راستین او درطول تاریخ) قدر آن را بدانند و چون با مشکلاتی در ابلاغ (و پیشبرد) مفاد قرآن روبرو شدند، مقاومت ورزند و به آسانی دست برندارند و دربرابر مصائبی که پیش می‌آید شکیبا باشند. مقطع آیه حاکی از آن است که مشکلات مزبور می‌تواند اثرِ تهدیدی ازسوی مخالفان باشد و می‌فرماید مردمانی که آن تهدیدها و دشواری‌ها را به میان می‌آورند، اشخاصی گنه‌پیشه و ناسپاسند (واژه‌ی«**مِنْ**» در «**مِنْهُمْ**» بیانیّه است) به سخنانشان توجّهی نکنید و امید نبندید و دچار تشویش نشوید (**آثِم** = گناهکار).

(۲۵) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا .

« و نام خداوندت را صبح و شام یاد کن »،

یعنی برای آنکه انسان بتواند دربرابر مشکلات مقاومت ورزیده شکیبایی کند (آیه‌ی قبل) لازم است تکیه‌گاهی داشته باشد؛ می‌فرماید تکیه‌گاه تو ای پیامبر(و ای مؤمنان) همان خدایی است که این آیات را برشما نازل

کرده؛ در آغاز و پایان روز او را یاد کنید (که می‌تواند اشاره به نمازهای صبح و عصر یا سرشب باشد ـ «**بُكْرَة** = بامداد»؛ «**أَصِيل** = شامگاه»).

(۲۶) وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَٱسْجُدْ لَهُۥ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا .

« **و** (در پاسی) **از شب برای او** (خداوندت) **سجده آر و شب**(های) **دراز او را به پاکی بستای** »،

در پی اشاره به نمازهای روزانه در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق به نماز شبانگاه توجّه داده است. واژه‌ی «**مِنْ**» بر سر «**لَيْل**» برای تبعیض آمده، یعنی پیامبر(و مؤمنان) بخشی از شب را به نماز و سجده پرداخته (و بقیّه‌ی شب را استراحت کنند) مگر ایّامی که شبها بلند است (شب‌های زمستان) و مجال بیشتر برای عبادت هست. آیه‌ی شریفه درحقیقت همان مدلول حکم آیات ۲ تا ٤ سوره‌ی مزّمّل می‌باشد.

(۲۷) إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا .

« **بی‌شک اینان این**(دنیای) **زودگذر را دوست دارند و روزی گران را پشت‌سر می‌افکنند** »،

پس از تأکید به پیامبر[ص] و مؤمنان بر حفظ ارتباط با خدا طی روز و اوقات شب، در آیه‌ی فوق به تشریحِ روحیّه‌ی معاندانی‌که باید در برابرشان شکیبایی ورزید (آیه‌ی٢٤) پرداخته است. می‌فرماید اینها مردمانی هستند که دل به این دنیای زودگذر بسته‌اند و تهدیدها یا پیشنهاداتشان به تو ای پیامبر (و ای مؤمنان) همه بر محور مال‌پرستی و سودجویی‌های آنی است و خبر ندارند که این احوال، بار سنگینی برای آنها در پس این زندگی زودگذر پیش می‌آورد. مفهوم آیه به بیان دیگر در آیه‌ی ۷ سوره‌ی روم آمده است که می‌فرماید «**يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** = آنها (فقط) ظاهری از زندگی دنیا می‌شناسند و از آخرت غافلند».

(۲۸) نَّحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا .

« **ما آنان را آفریدیم و بندهای**(پیکر)**شان را استوار کردیم و هرگاه اراده نماییم** (گروه دیگری) **همانندشان را به جای آنها می‌آوریم** »،

یعنی آن مردم معاند نمی‌فهمند که با آفریننده‌ی این جهان رو به رو هستند؛ همو که آنها را به دنیا آورده و اعضایشان را با رگ و پی‌ها محکم ساخته است. به عبارت دیگر، معاندان توجّه ندارند که با خالق خود طرفند که هرآینه می‌تواند ایشان را براندازد و گروه دیگری به جایشان بیاورد (واژه‌ی «**أَسر**» به معنی بستن چیزی با زنجیر است و در اینجا مراد «بندها و رگ و پی‌هاست» و واژه‌ی «اسیر» ـ به معنی کسی که در بند افتاده ـ نیز از همین مادّه است).

(۲۹) إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا .

« **همانا این**(آیات) **پند(وتذکار)ی است؛ پس هرکه بخواهد به سوی خداوند خویش راهی پیش گیرد** »،

در انتهای سوره ـ پس از آنکه خداوند آن وعده‌ها را به صالحان و گناهکاران داد ـ می‌فرماید نزول این آیات برای آن مردم حق‌طلب و پندپذیری است که بخواهند با خدایشان مرتبط شوند ـ چنانکه همین معنا در آیه‌ی ۳ سوره آمده است.

«۳۰و۳۱» وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا . يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِۦۚ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًۢا .

« **و شما نخواهید خواست مگر آنکه خدا بخواهد؛ همانا خدا دانا و حکیم است** » « **هرآنکه را خواهد** (و شایسته بیند) **در رحمت خویش درآورَد وستمکاران را عذابی دردناک فراهم آورده است** ».

امام فخر رازی در تفسیر می‌گوید «این دو آیه معرکه‌ی آراءِ جبر و قَدَر است»، ولی چنین نیست و برخلاف تصوّر او به نظر ما آیات شریفه نه از «جبر» بلکه از « توفیق» سخن به میان آورده است. پس‌از آنکه فرمود قرآن پند و تذکّر برای کسانی‌است که «**خواهانِ**» راهنمایی به سوی خدای خود باشند (آیه‌ی قبل) درآیه‌ی فوق می‌فرماید این «**خواست**» به توفیق خدا در افراد ایجاد می‌شود. یا می‌توان گفت که مردم منصف و خوش‌نیّت که از زشتی‌ها دوری جسته به نیکی‌ها می‌گروند، طبیعتاً خواهان راهی به سوی خدای خویش خواهند بود که این قانون طبیعی را خداوند به عنوان بنیان‌گذار قوانین عالَم، به خود نسبت داده است. درحقیقت آیه‌ی شریفه می‌فرماید انسان‌ها خواهان راهی به سوی خدا نمی‌شوند؛ مگر آنکه بر طبق قانونمندی و توفیق خدا، درون و برون خود را از زشتی‌ها بزدایند و به نیکی‌ها روی آورند. بدین‌ترتیب «راهنمایی» و «راه‌خواهی» و «راه‌یابی» همه ازجانب خداست. خداوند راه سعادت را نشان می‌دهد ولی اینکه افراد پندپذیر بوده و بخواهند به آن راه بروند، موکول به آن‌است که خدا آنان را لایق دیده مشمول عنایات و توفیقات خود گرداند. خصوصاً آنکه در مقطع آیه تصریح دارد «**خداوند دانا و حکیم است**» و البتّه «**حکیم**» کسی نیست که عدّه‌ای را جبراً حقّ‌طلب و افرادی را جبراً معاندِ راهِ حق قرار دهد و سپس آنها را ـ به‌ترتیب ـ مستوجب رحمت و عذابِ خود کند! بلکه می‌فرماید خداوند «**ستمگران را عذابی دردناک مهیّا ساخته‌است**». به بیان دیگر آیات شریفه، به نوعی «پاکدلی» قبل‌از ورود به ایمان و دیانت اشاره دارد. می‌فرماید خداوند باید نوعی «پاکدلی»، انصاف و نیّت خیر در افراد سراغ کند تا قلبشان را به «**طلب**» و «**هدایت**» بَرَد و إلاّ آنها که غرض‌ورز و ستمگرند، قهراً طالب راهی به سوی خدا نبوده و نتیجتاً از هدایت إلهی دور می‌مانند و به عذاب می‌رسند. شبیه این آیات در انتهای سوره‌ی مدثّر نیز دیده می‌شود که توضیحش را داده‌ایم. صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيم.

سوره‌ی مُرسَلات

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی**است و نام آن «**مُرْسَلات** = فرستاده‌شدگان» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. ساختار سوره، از این جهت که موضوع اصلی آن رویداد رستاخیز است، شبیه سوره‌ی «قیامت» به‌شمار می‌آید و ازآن‌روی که ترجیع‌بندِ «**وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِين**= وای در آن‌روز بر تکذیب‌کنندگان» پس از هرچند آیه تکرار می‌شود (به‌طور متوسّط یک بار پس از هرپنج آیه، و مجموعاً ۱۰ بار) با سوره‌ی «اَلرَّحْمان» مشابهت دارد (هرچند مضمون ترجیع‌بند در دو سوره به تناسب مفاد آنها، متفاوت است). محتوای سوره به‌طور کلّی مشتمل بر مباحثِ زیر است:

- در آغاز با قسم‌هایی، موضوع قیامت را مطرح می‌سازد،
- سپس به دنیا بازگشته از اقوامی که با پیامبرانشان به مخالفت برخاسته و به هلاکت رسیدند یاد می‌کند،
- آنگاه برای نشان دادن قدرت خدا و هدفداری او در نظام عالَم، از آفرینش انسان و مواهب إلهی نسبت به او سخن به‌میان می‌آورد،
- نهایتاً با طرح مجدّد قیامت و شرح احوال گناهکاران و صالحان در آخرت و ملامت مجرمان، سوره را به‌پایان می‌برَد

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۵) ؛ **رخداد قیامت حتمی است**

بخش دوّم (آیات ۱۶ تا ۲۸) ؛ **سرانجام تکذیب‌کنندگان و تذکّر به مخاطبان**

بخش سوّم(آیات ۲۹ تا ۴۰) ؛ **مجرمان در صحنه‌ی قیامت**

بخش چهارم (آیات ۴۱ تا ۵۰)؛ **اشاره به سرانجام صالحان و هشداری به تکذیب‌کنندگان در دنیا.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(رخداد قیامت حتمی است)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(١)وَٱلۡمُرۡسَلَاتِ عُرۡفًا .

« **سوگند به فرستاده‌شدگانِ پی در پی** »،

واژه‌ی «**مُرْسَلات** = فرستاده‌شدگان» را در آیه **عدّه‌ای** به معنی «بادها» گرفته‌اند (سوگند به بادهایی‌که پی در پی می‌وزند) و **برخی** آن را با «فرشتگان» تطبیق داده‌اند. از نظر ما با توجّه به آیات واپسینِ سوگندها (**فَالْمُلْقِياتِ ذِكْرًا** = إلقاء کنندگان ذکر- آیه‌ی ۵) به نظرمی‌رسدکه همان «فرشتگان» مراد باشند. واژه‌ی «**عُرْف**» در آیه‌ی شریفه به لحاظ لغوی به دو معنا می‌آید: (۱) «پیاپی یا پی در پی» (که ازاین‌رو یالِ اسب را نیز ـ که اجزائش پیاپی روی هم می‌ریزد ـ در زبان عربی «عُرف» می‌گویند) و (۲) «امور مورد پسند و قبول جامعه» که به نظر می‌رسد همان معنای اوّل در اینجا مراد باشد.

بدین‌ترتیب سوره با سوگند خداوند به فرشتگانی‌که پی در پی در طول تاریخ، بر پیامبرانش نازل می‌شده‌اند، آغاز شده است.

(٢) فَٱلۡعَٰصِفَٰتِ عَصۡفًا .

« **که چون تندبادها می‌وزند** »،

واژه‌ی «**عَاصِفات**» جمع «عاصِف» به معنی «تندباد» است. آیه‌ی شریفه با «فاء» در آغاز، سرعت حرکت فرشتگان را توصیف می‌کند که همچون تندباد مأموریّت خود را به انجام می‌رسانند؛ چنانکه فرموده فاصله‌ای را که فرشتگان در یک روز طی می‌کنند به حساب انسان‌ها (با معیار دنیوی) پنجاه هزار سال است (معارج/٤).

(٣) وَٱلنَّٰشِرَٰتِ نَشۡرًا .

« **و سوگند به نشردهندگان کامل** (صُحُفِ إلهی) »،

آیه‌ی شریفه در پی آیه‌ی قبل، می‌فرماید که فرشتگان مأمور، به سرعت حرکت کرده پیام خدا را از طریق وحی به طور کامل به انبیاء، در نواحی گوناگون می‌رساندند و به اقوام مختلف، ابلاغ می‌شده است.

(٤) **فَٱلۡفَٰرِقَٰتِ فَرۡقًا** .

« **که** (حق را ازباطل) **به وجه کامل جدا کننده‌اند** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف وحی إلهی از سوی فرشتگان به انبیاء (ع) است که جدا کننده‌ی حق از باطل و مایه‌ی هدایت مردمان بوده اند.

(٥) **فَٱلۡمُلۡقِيَٰتِ ذِكۡرًا** .

« **و ذکر** (خدا) **را إلقاء می‌کنند** »،

یعنی فرشتگان پیام‌های خدا را به پیامبران برگزیده‌ی إلهی وحی می‌کرده‌اند. واژه‌ی «**ذِکْر**» در قرآن به معنی «یادآوری و اندرز إلهی» آمده، چنانکه می‌خوانیم «**إنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** = به راستی ما این ذکر (قرآن) را نازل کردیم و ما آن‌را حفظ می‌کنیم» (حِجْر/۹). همچنین فرموده «**وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ... وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ أنْزَلْنَاهُ ...** = همانا به موسی و هارون فرقان و نور و آنچه مایه‌ی یادآوری پرهیزکاران است دادیم ... و این (قرآن) ذکر فرخنده‌ای است که آن را (بر تو) نازل کردیم ...» (آیات ٤٨ و ٥٠ سوره‌ی انبیاء).

(٦) **عُذۡرًا أَوۡ نُذۡرًا** .

« (تا) **حجّتی باشد یا هشداری** »،

در پی آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، مدلول و هدف پیام‌ها را می‌رساند که به خاطر إتمام حجّت به مردمان بوده تا پس از آن، انسان‌ها «**عُذری**» نداشته باشند؛ و هُشدار می‌داده که قیامتی درپیش است.

(٧) **إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٌ** .

« **که همانا آنچه وعده داده می‌شوید قطعاً رُخ می‌دهد** »،

آیه‌ی شریفه جواب قسم است. در ابتدای آیاتِ قبل «**واو**» ها برای قسم و «**فاء**» ها برای ترتیب یا نتیجه‌گیری بوده است. بدین‌صورت که: سوگند به فرشتگانی‌که پیاپی فرستاده شده همچون تندبادها حرکت کرده‌اند و سوگند به‌آن نشردهندگانِ پیام که (با پیامی‌که آوردند) حق را از باطل جدا گرداندند تا عذری نباشد و ابناءِ بشر بیم یابند که وعده‌ی قیامت محقّق می‌شود.

(٨) **فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتۡ** .

« **پس آنگاه که ستارگان محو شوند** »،

به دنبال آیات قبل در تأکید بر وقوع قیامت، آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، مقدّمات قیامت را در به هم خوردن نظام عالم توضیح می‌دهـد. در آیه‌ی فوق می‌فرماید زمانی‌که ستارگان محو می‌شوند و محو ستارگان ممکن

است در نتیجه‌ی انفجار آنها، یا به خاطر زوال خورشید و «خاموشی» نور ستارگان باشد.

(۹) وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتۡ .

« **و زمانی که آسمان بشکافد** »،

منظور از «آسمان» ظاهراً همین جوّی است که اطراف کره‌ی زمین را فراگرفته و لایه‌های مختلف دارد. می‌فرماید این جوّ درپایان عمر عالم، شکافته می‌شود. همچنان که فرموده: «**فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ** = آن زمان آسمان بشکافد و گلگون (سُرخفام)، همچون روغن جوشان گردد» (رحمان/۳۷).

(۱۰) وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ .

« **و چون کوه‌ها خورد و پراکنده شوند** »،

چنانکه فرموده «**وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّى نَسْفًا فَيَذَرُهَا قاعًا صَفْصَفًا لاتَرَى فِيها عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا** = از تو درباره‌ی کوه‌ها (در قیامت) می‌پرسند، بگو: خداوندم آنها را کاملاً پراکنده (و محو) می‌سازد. پس آنها را (به صورت) صحرایی صاف و هموار وامی‌گذارد که هیچ کژی و برجستگی در آن نمی‌بینی» (طه/۱۰۷←۱۰۵).

(۱۱) وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتۡ .

« **و هنگامی که برای پیامبران تعیین وقت شود** (میقاتشان معلوم گردد) »،

یعنی زمانی فرا می‌رسد ـ قیامت ـ که به پیامبران اعلام می‌شود هنگام أدای شهادت شما رسیده است که گواهی دهید پیام‌های خدا را رسانده به مردم إتمام حجّت کردید. واژه‌ی «**أُقِّتَتْ**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «وقت» است که «واو» آن تبدیل به همزه شده است. در همین زمینه فرموده است «**فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرسَلِين** = پس همانا کسانی را که رسولان به سویشان فرستاده شده بازپرسی کنیم و همانا رسولان را (نیز) پرسش می‌نماییم» (اعراف/٦)

(۱۲و۱۳) لِأَيِّ يَوۡمٍ أُجِّلَتۡ . لِيَوۡمِ ٱلۡفَصۡلِ .

« **از برای چه روزی** (آن میقات) **به تأخیر افکنده شده است؟** » « **برای روز جدایی حق از باطل** (روز داوری) »،

«**لِأَيِّ يَوْمٍ** = برای کدام روز؟»؛ «**أُجِّلَتْ** = به تأخیر افکنده شده» یعنی ممکن بود خداوند پیامبران را برای چنان شهادتی در همین دنیا احضار کند، ولی خدا آن گواهی را برای روز داوری مقرّر داشته است. البتّه پیامبر اسلام[ص] در **حَجَّةُ الْوَدَاع** از مسلمان‌ها شهادت گرفت که پیام‌های إلهی را رسانده است، ولی آن شهادت از باب نصیحت و إتمام حجّت بود؛ حال آنکه شهادت انبیاء در آخرت، شهادتی است که داوری خدا را در پی دارد؛ همانگونه که در آیه‌ی۳۸ همین سوره فرموده «**هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُم وَ الْأَوَّلِين** = امروز روز داوری است که شما

و پیشینیانتان را گرد آوریم» و همچنین فرموده که خداوند در روز رستاخیز بین پیروان عقاید و أدیان مختلف «**يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ** = داوری خواهد کرد» (حج/۱۷).

(۱۵و۱۴) **وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .**

« **و تو چه دانی که آن روز جدایی** (حق از باطل) **چیست؟** » « **وای بر تکذیب‌کنندگان در آن‌روز** »،

یعنی مردمان توجّه ندارند که آن روز چه خطراتی در پی دارد (و زندگی این دنیا را با غفلت می‌گذرانند). از همین روی درجهت تأکید أهمّیّت رستاخیز متعاقباً گوشزد می‌نماید که وای بر مردمی‌که عمری را با تکذیب قیامت بسربردند، آنها در آن‌روز محشر چه حالی خواهند داشت؟ آیا هیچ به این امر اندیشیده‌اند؟ چنانکه در همین ارتباط فرموده «**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِی يُوعَدُون** = وای بر کافران از روزی که به آن وعده داده می‌شوند» (ذاریات/٦٠).

بخش دوّم

(سرانجام تکذیب کنندگان و تذکّر به مخاطبان)

(۱۶) **أَلَمْ نُهْلِكِ ٱلْأَوَّلِينَ .**

«**آیا پیشینیان را** (به سبب کفرشان) **هلاک نکردیم؟** »،

این سوره با چند سوگند و جواب قسم که حتمیّت رویداد قیامت بود، آغاز شد. سپس به مقدّمات قیامت پرداخت و از «**يَوْمِ الْفَصْلِ** = روزی‌که با داوری خدا حق از باطل جدا گردیده، هر دسته‌ای به پاداش یا کیفر اعمال خود می‌رسند» نام برد و اکنون سه سؤال دربرابر خواننده می‌نهد که سؤال اوّل با آیه‌ی فوق آغاز شده است. روی سخن با تکذیب کنندگانِ معاصر پیامبر[ص] است می‌فرماید مگر ندیدند (توجّه ندارند) که خدا با تکذیب کنندگانِ پیشین (اقوام نوح، عاد ، ثمود و غیره) چه کرد و آنها به چه بلایایی گرفتار آمدند؟ واژه‌ی «**لَمْ**» بر سر «**نُهْلِکْ**» افاده‌ی فعل ماضی منفی (جحد) می‌کند (هلاک نکردیم).

(۱۷و۱۸) **ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْأَخِرِينَ . كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِٱلْمُجْرِمِينَ .**

« **باز در پی آنها پسینیان** (منکر) **را** (به هلاکت) **آوریم** (می‌رسانیم) » « **این چنین با بزهکاران** (برخورد) **می‌کنیم** »،

واژه‌های «**نُتْبِعُهُم**» و «**نَفْعَلُ**» در آیات شریفه، هردو، فعل مضارع است یعنی نه فقط با منکران پیشین (کفّارِ قوم نوح و عاد و ثمود و غیره) بلکه دربرابر منکرانِ کنونی (مشرکان قریش) و آینده نیز خدا بی‌تفاوت نیست و آنها بدانند که به کیفر کفر و عنادشان خواهند رسید (**نُتْبِعُ** = در پی آوریم). بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه در وهله‌ی اوّل به مخالفان معاصر پیامبر[ص] هشدار می‌دهد که تذکّرات قرآن را سبک نشمرده بدانند که هرگاه راه مخالفان انبیاءِ گذشته را پیش گیرند، سوای عذاب اُخروی، در دنیا نیز به همان عواقبی‌که آنها دچار شدند مبتلا خواهند گردید.[۱] امّا درمورد مکذِّبین بعدی، هرچند ممکن‌است عکس‌العمل عنادهایشان را به صورت سوانحی به مانند کفّار معاصر انبیاء نبینند، ولی به هرحال خداوند در برابرشان بی‌تفاوت نیست و چه بسا به صُوَر دیگری عکس‌العمل نشان می‌دهد، چنانکه می‌خوانیم «**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذابًا مِن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُم بَأسَ بَعْضٍ** = بگو: او (خدا) تواناست برآنکه عذابی از بالای

---

(۱) ـ البتّه ظاهراً لجاجت مشرکان عرب در حدّ اقوام پیشین (نوح و عاد و غیره) نبوده و پیش از آنکه مستحقّ سوانح هلاکت‌بار گردند، با عبرت‌آموزی از رویدادهای بدر و اُحُد، به تدریج پس از صلح حدیبیه، دست از دشمنی‌های خود برداشتند و در فتح مکّه بسیاری مسلمان شدند.

سر و یا زیر پاهایتان بر شما فرستد یا شما را دسته دسته درهم آمیزد و صلابت بعضی را به بعض دگر بچشاند» (انعام/٦٥) که آیه‌ی مذکور نشان می‌دهد همین تفرقه و اختلافی هم که اهل باطل با یکدیگر پیدا می‌کنند، ازجمله کیفرهایی است که خداوند به سبب اعمال ناشایست ایشان نصیبشان می‌کند.

(۱۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،

آیه‌ی شریفه تهدید به اصل موضوع است. یعنی آنها که هشدارهای انبیاء را درمورد قیامت دروغ می‌شمرند نه تنها در این دنیا گرفتار می‌شوند (آیات قبل) بلکه در آخرت به عذابی بالاتر خواهند رسید. چنانکه فرموده «**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِى يُوعَدُونَ** = وای بر کسانی‌که کفر می‌ورزند از آن روزی‌که وعده‌شان داده می‌شود» (ذاریات/۵۹).

با آیه‌ی ۱۹ سؤال اوّل تمام شده و در آیات بعد به سؤال دوّم می‌پردازد:

(۲۰←۲۲) أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ . فَجَعَلْنَاهُ فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ . إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ .

« آیا شما را از آبی ناچیز نیافریدیم؟ » « پس آن (آب) **را در جایگاهی استوار قرار دادیم » « تا مدّتی معیّن »،**

آیات شریفه ـ در بیان قدرت خدا ـ ابتدا به «منشأ» ایجاد نطفه‌ی آدمی اشاره داشته که ترشّحات جنسی مرد است و با ریزش آن به رَحِمِ زن (**قَرَارٍ مَكِينٍ** = جایگاهی استوار) نطفه‌ی انسان (اسپرماتوزوئید مرد و تخمک زن) شکل می‌گیرد. آنگاه آن نطفه تا «**قَدَرٍ مَعْلُومٍ** = مدّتی معیّن» (حدود ۹ ماه) در آن قرارگاه می‌ماند که طی آن، اعضاء و جوارح ایجاد می‌شود.

(۲۳) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ .

« پس (به سامان دادنَش) **توانا بودیم و چه نیکو تواناییم »،**

آیه‌ی شریفه از **یک سو** در بیان معرّفی و وصف قدرت حق است که از این که از «**ماءٍ مَهِينٍ** = آب ناچیزی» انسان تمام عیار پدید آورد، به خوبی تواناست (**فَتَبَارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِين** = پس بزرگ‌است خدایی‌که بهترین آفرینندگان است ـ مؤمنون/١٤) و از **سوی دیگر** به «قیاس مِثْلَيْن» اشاره دارد و این معنا را می‌رساند که آن قدرتی که انسان را از آب ناچیزی آفرید، زمانی هم که او بمیرد، بر خلقت مجدّدش تواناست (**كَمَا بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ** = چنانکه در ابتدای آفرینش خلق را پدید آوردیم، بازش می‌گردانیم ـ انبیاء/١٠٤)

(٢٤) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید که بنابراین، آنها که عمری را با تکذیب آخرت به سـر بردند، در آن روز موعود

(روز رستاخیز) چه حال و روزی خواهند داشت و با چه خطرات بزرگی روبرو خواهند بود! آیات بعدی سؤال سوّم را مطرح می‌سازد.

(۲۵و۲۶) **أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا . أَحْيَآءً وَأَمْوَاتًا .**

« آیا زمین را دربرگیرنده‌ی زندگان و مردگان قرار ندادیم؟ »،

در تفاسیر آورده‌اند که علی(ع) در بازگشت از صِفِّین هنگام عبور از قبرستانی، آیات فوق را خواند که زمین «**کِفات** = دربرگیرنده»ی ما زندگان و این مردگان است. امّا در این ارتباط، طبرسی و زمخشری آورده‌اند که «**کِفَات**» به پرواز سریع پرندگان نیز گفته می‌شود، زیرا آنها با باز و بستن بال‌های خود در فضا (طی جا به جایی هوا) خود را به پیش می‌رانند. البتّه در آیه‌ی شریفه «**کِفات**» مصدری است که به معنی اسم فاعل «**کافِت** = دربر گیرنده» به کار برده شده است. منظور این است که خداوند زمین را قرارگاه و محلّ اجتماع زندگان و مردگان قرار داده است.

(۲۷) **وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّآءً فُرَاتًا .**

« و در آن (زمین) **کوه‌های بلند قرار دادیم و شما را** (از رودها و چشمه‌هایش) **آبی گوارا نوشاندیم »،**

آیه‌ی شریفه بیانگر قدرت و نعمت خدا در اثبات قیامت است. می‌فرماید خدایی که چنین سازمانی برافراشته و همه گونه تدابیر در رفع نیازهای آدمی در آن به کار گرفته، بیهوده کاری نمی‌کند و اگر مردمان در برابر نعمت‌هایش ناسپاسی کنند و در راهی خلاف رضای او قدم بردارند، مستحقّ کیفر می‌شوند و خداوند با چنان قدرتی که تجلّیاتش در عالم هویداست، بر بازآوری مردگان و کیفر یا پاداش آنها تواناست.

(۲۸) **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .**

« وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،

بدین‌ترتیب سؤال سوّم ـ به مانند سؤال اوّل و دوّم ـ با ترجیع‌بند فوق پایان یافته و به نحوی که گذشت تکذیب کنندگانِ دعوت انبیا و منکران آخرت، دربرابر سه سؤال مشتمل بر «هشدار»، «رفعِ استبعاد از معاد» و «استدلال بر وقوعِ آخرت» قرار داده شده‌اند (که چگونه با توجّه به موارد مذکور، باز به تکذیب‌های خود ادامه می‌دهند؟!).

بخش سوّم

(مجرمان در صحنه‌ی قیامت)

(۲۹) **اِنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ .**

« (ای مجرمان، امروز) **به سوی آنچه** (در دنیا) **تکذیب می‌کردید، راهی شوید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود «**وای بر تکذیب کنندگان در آن روز**» در آیه‌ی فوق و آیات بعد، از شرح احوالِ منکرانِ قیامت در رستاخیز عالم سخن آورده است.

خطاب خدا به همه‌ی کسانی است که عمری را در دنیا، با تکذیب قیامت و انکار پاسخگویی در محکمه‌ی عدل إلهی بسربردند؛ می‌فرماید روز قیامت به آنها گفته می‌شود حال، به سوی آنچه تکذیب می‌کردید ـ یعنی دوزخ ـ بروید. اینگونه هم نیست که آنها بتوانند از این امر سرباززنند، چنانکه فرموده «**يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا** = روزی که با شدّت و حِدَّت سوی آتش دوزخ رانده می‌شوند» (طور/۱۳). متعاقباً ـ طی سه آیه‌ی بعد ـ به وصف دوزخ می‌پردازد (**اِنْطَلِقُوا** = روانه شوید).

(۳۰) **اِنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلٍّ ذِى ثَلَاثِ شُعَبٍ .**

« **به سوی** (آن) **سایه‌ی سه شاخه، به راه اُفتید** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که محیط دوزخ دودآلود است و دود تیره‌ای از آن برمی‌خیزد که به صورت «**ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ** = متشکّل از سه شاخه» به سوی منکران سرمی‌کشد. سپس (آیات بعد) آن دود را که به لفظ «**ظِلّ** = سایه» آمده، وصف می‌کند.

(۳۱←۳۳) **لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِى مِنَ ٱللَّهَبِ . إِنَّهَا تَرْمِى بِشَرَرٍ كَٱلْقَصْرِ . كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٌ صُفْرٌ .**

« **نه سایبان است** (که خنکی آورَد) **و نه از زبانه‌ی آتش بازمی‌دارد** » « **همانا آن** (آتش) **شراره‌هایی چون کاخی** (بلند) **می‌افکند** » « **که** (جرقّه‌هایش) **همچون شتران زرد رنگند** »،

یعنی آن دود «سایه‌گون» سایه‌ای نیست که به مانند سایه‌ی درختان در دنیا، بتوان در زیرش از گرما محفوظ ماند و خنک شد و یا از زبانه‌ی آتشی که از آن ناشی شده است رهایی یافت، بلکه در پسِ آن دود تیره که به صورت سه شاخه سوی مشرکانِ راهی جهنّم سرمی‌کشد (آیه‌ی۳۰)، لهیبی همچون قصر بلندی است که جرقّه‌هایش به بزرگی شتران زرد رنگ است («**ظَلِيل** =سایه دار، سایه گستر»؛ «**لَهَب** = زبانه‌ی آتش»؛ «**تَرْمِی** = می‌افکند»؛ «**شَرَر**» جمعِ «شَرارَة = زبانه‌ی آتش»؛ «**جِمَالَة**» جمعِ «جَمَل = شتر»).

(۳٤) **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .**

« وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،

در هیچ یک از کتب آسمانی از بهشت و دوزخ به این قوّت و شدّتی‌که در قرآن آمده، یاد نشده است. این خود می‌رساند که از نظر گوینده‌ی قرآن، حیات انسانی بسیار جدّی و مسئولیّت انسان گران است و آیه‌ی شریفه می‌فرماید وای بر آنها که فرصت عمر دنیا را دست کم گرفته به بازیگری پرداختند و با انکار آخرت، هرآنچه را خواستِ دلهاشان بود، پیروی کردند. البتّه تخفیف‌های لازم برای کسانی که ـ بی‌هیچ سوءِ نیّتی ـ حقیقت را نشناختند و اشتباه کردند، در قرآن آمده چنانکه می‌فرماید «**لايُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلّا وُسْعَهَا** = خداوند هیچ‌کس را بیش از طاقتش مکلّف نمی‌داند» (بقره/۲۸٦). به قول استاد مرتضی مطهّری: «اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عِلَلی اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این‌باره بی‌تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذّب نمی‌سازد» (عدل إلهی، ص۲۹۳).

(۳۵←۳۷) **هَذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ . وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .**

« این روز (روزی است که) **دَم نمی‌زنند » « و رخصت نمی‌یابند که عذرخواهی کنند » « وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،**

در پی سخن از دوزخ و جرقّه‌هایش، در آیات فوق به وصف حال راهیان دوزخ بازگشته است. ظاهراً منظور این است که در قیامت به مجرمان اجازه‌ی دفاع نمی‌دهند تا از گذشته‌شان عذرخواهی کنند. امّا طبری می‌گوید از آنجا که واژه‌ی «**يَوْم** = روز» در آیه‌ی شریفه به فعل «**لايَنْطِقُون**» اضافه شده بنا به قاعده‌ی نحوی، معنایش این است که مجرمان در قیامت در «بخشی از روز» اجازه‌ی صحبت نمی‌یابند. با این برداشت می‌توان برخی از آیات قرآن را با آیه‌ی مزبور جمع کرد. ازجمله آنکه می‌فرماید «**يَوْم تَأْتِى كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَفْسِهَا** = روزی که هرنفسی آمده از خود دفاع می‌کند» (نحل/۱۱۱) یعنی روز قیامت ابتدا مجرمان شروع به دفاع از خود می‌کنند بعد زبانشان بند می‌آید و اعمالشان آشکار می‌شود (**اَلیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أيْدِيهِم وَ تَشْهَدُ أرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُون** = امروز بر دهان‌های آنها مُهر می‌نهیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند ـ یس/٦۵) آنگاه می‌فرماید «**فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ** = به گناه خود اعتراف کنند» (مُلک/۱۱) و آنگاه است که می‌خواهند عذرخواهی کنند و اجازه نمی‌یابند.

(۳۸) **هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ .**

« این، روز جدایی (حق از باطل) **است؛ شما و پیشینیان را گِرد می‌آوریم »،**

قبلاً در آیات ۱۳ و۱٤ از «**يَوْمُ الْفَصْل**» یاد فرمود که توضیحش را داده‌ایم. در آیه‌ی فوق ـ ازآنجا که اعمال انسان‌ها روی یکدگر اثر دارد ـ تأکید می‌نماید که در آن‌روز همه جمع می‌شوند و اعمال مردمان با توجّه به

اثرات متقابلی‌که روی یکدگر داشته‌اند، داوری خواهد شد. به علاوه روز رستاخیز، روز حشر عمومی است. مفهوم آیه به بیان دیگر در آیات آل‌عمران/۹، نساء/۸۷ و واقعه/۵۰ و ۴۹ آمده است.

(۳۹و۴۰) **فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .**

« پس اگر نیرنگی دارید، در برابر من به کار بندید » « وای بر تکذیب کنندگان در آن‌روز »،

یعنی اگر راهیان دوزخ در قیامت در برابر حکم عذاب إلهی ترفندی دارند که فکر می‌کنند می‌تواند نجاتشان دهد، آن ترفند را به کار گیرند. این نوع جمله‌ی امریّه را «امر تَعجیزی» گویند که به منظور آشکار ساختن عجز مخاطب گفته می‌شود. در حقیقت آیه‌ی شریفه خطاب به مجرمان می‌فرماید برخلاف شرایط دنیا که خداوند به شما آزادی داده بود و أحیاناً با ترفندهایی می‌توانستید از نتائج سوءِ اعمال خود رهایی یابید، در قیامت از این‌کار کاملاً عاجز و ناتوان خواهید بود و در آنجا داوری قاطع خدا حاکم خواهد بود.

بخش چهارم

(اشاره به سرانجام صالحان و هشداری به تکذیب کنندگان در دنیا)

(٤١) إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى ظِلَٰلٍ وَعُيُونٍ .

« **همانا متّقیان** (در آخرت) **در سایه‌ها و** (بر کنار) **چشمه‌سارانند** »،

در پی شرح وضع خطرناک بدکاران در عاقبت عالَم (آیات پیشین) از آیه‌ی فوق تا آیه‌ی ٤٤ به ذکر سرانجام **مُتّقین** (بقره/توضیح آیه‌ی۲) یا نیکوکاران و نعمت‌هایی که در آخرت نصیب آنها می‌شود، پرداخته است.

آیه‌ی شریفه درحقیقت، توصیف محیط و شرایط آب وهوایی بهشت است که معتدل و فرحبخش بوده، چشمه‌سارها در آن روانند. طبعاً هرکجا «سایه» هست، درختانی نیز هستند و بنابراین آیه‌ی شریفه با «**جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَار**» که مکرّر در وصف بهشت در قرآن آمده، همآهنگ می‌باشد. می‌فرماید «**مُتَّقِین**» در چنان شرایطی بسر خواهندبرد و ساختار آیه که به‌صورت جمله‌ی اسمیّه است، استمرار را می‌رساند. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه، در مقایسه با آیات ۲۸ تا ۳۱، از «**مُتَّقِین**» (و نه مؤمنین) در برابر « **مُکَذِّبِین**» یاد کرده و بدین‌ترتیب بر عملِ باورمندان آخرت تأکید داشته است («**ظِلال**» جمعِ «ظِلّ = سایه»).

همچنین می‌توان سایه‌ای را که گفته شده «**مُتَّقِین**» زیرآن بسرمی‌برند، با آن سایه‌ی دودگونه که فضای بالای دوزخ را فراگرفته و به صورت «سه شاخه» زبانه می‌کشد و «**مُکَذِّبِین**» به سوی آن رانده می‌شوند (آیه‌ی ۳۰) مقایسه کرد (البتّه توصیف دیگر از محیط سایه‌گونِ زندگانی اهل بهشت در انسان/۱۳ آمده که می‌فرماید «**لَایَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِیرًا** = در آنجا نه آفتابی ببینند و نه سرمایی» ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

(٤۲) وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ .

« **و** (با) **هرمیوه‌ای از آنچه دلخواهشان است** »،

برطبق معمول وقتی سخن از غذای بهشتیان می‌رود آیات قرآن، بیشتر ازچشمه‌ها (آشامیدنی‌ها) و میوه‌ها صحبت می‌کند (**یَشْتَهُونَ** = میل می‌کنند، می‌خواهند). از غذای گوشتی برای بهشتیان فقط دو بار در قرآن سخن رفته که می‌فرماید «**وَ أَمْدَدْنَاهُم بِفَاکِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا یَشْتَهُونَ** = آنان را با هرنوع میوه و گوشتی که دلخواهشان است امداد (و تقویت) کنیم» (طور/۲۲) و «**وَ فَاکِهَةٍ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ وَ لَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا یَشْتَهُونَ** = و میوه از هرآنچه اختیار کنند و از گوشت پرنده هرچه بخواهند» (واقعه/۲۰و۲۱) (به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید).

(۴۳) كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِيٓـًٔا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **بخورید و بیاشامید ـ به پاداش آنچه انجام می‌دادید ـ گوارایتان باد** »،

آیه‌ی شـریفه واژه‌ی «قِيلَ لَهُمْ = به آنها گفته می‌شـود» را در تقدیر دارد و از این‌رو نوعی قدردانی از اعمال «**مُتَّقِين**» است. همچنین مقطع آیه «**كُنْتُمْ تَعْمَلُون**» ماضی استمراری است و اشاره به اعمال نیکی دارد که متّقیان همواره طی عمر انجام می‌دادند، به عبارت دیگر نیکوکاری‌هایشان استمرار داشته است (**هَنِيئ** = گوارا).

(۴۴) إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **همانا ما نیکوکاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم** »،

با واژه‌ی «**إِنَّا** = البتّه ما» در آغاز آیه‌ی شریفه، خداوند حضور خود را اعلام داشته که با قدرت از نیکوکاران در بهشت پذیرایی می‌کند. واژه‌ی «**كَذٰلِكَ** = این‌چنین» در اشاره به نعمت‌هایی است که قبلاً ذکرشان رفت و واژه‌ی «**نَجْزِى**» که فعل مضارع است، استمرار پاداش نیکوکاران‌را در بهشت می‌رساند. همچنین در آیه‌ی شریفه از «**مُتَّقِين**» در آیات قبل به صورت «**مُحْسِنِين**» یاد شده که تأکید دارد نه فقط از کارهایی به خاطر خدا دست می‌کشیدند، بلکه به بسیاری کارها به امر خدا دست می‌زدند.

(۴۵) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« **وای به حال تکذیب‌کنندگان در آن‌روز** »،

آیه‌ی ترجیع‌بند سوره، بازهم تکرار شده است. شایان توجّه آنکه درمورد «**مُتَّقِين**» و «**مُحْسِنِين**» آیات شریفه بر اعمال آنها تکیه داشته ـ هرچند منشأ آن اعمال نیز افکار آنان بوده ـ ولی در مورد بدکاران تصریح، بر اعتقادات غلط آنها رفته است (**مُكَذِّبِين**). از این‌رو برخی به خطا گفته‌اند کافران مسئول اعمالشان نبوده بلکه همان کفر، تکلیف اعمالشان را تعیین می‌کند! ولی قرآن کافران را به‌خاطراعمالشان نیز شماتت کرده و مسئول می‌شناسد (مدثّر/ ۴۵←۴۳). می‌فرماید وای بر کسانی‌که در دنیا تکذیب قیامت کرده خود را ـ با ایمان و عمل ـ برای چنین روزی (قیامت) آماده نکردند.

(۴۶و۴۷) كُلُواْ وَتَمَتَّعُواْ قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« (اینک در دنیا) **بخورید و اندکی بهره‌مند شوید که بی‌گمان شما بزهکارید** » « **وای به حال تکذیب‌کنندگان در آن‌روز** »،

واژه‌ی «**مُجْرِمُون**» در آیه‌ی شریفه دربرابر «**مُحْسِنِين**» در آیه‌ی قبل است. یعنی آنها فقط تکذیبشان نبوده که در قیامت راهیِ جهنّمشان می‌سازد، بلکه اعمال بد داشته‌اند. ازاین‌رو مقطع آیه (**إِنَّكُم مُجْرِمُون**) مقام تعلیل دارد؛ می‌فرماید منکرانِ قیامت (**مُكَذِّبِين**) در دنیا متمتّع می‌شوند، ولی این تمتّعی است که قلیل بوده ادامه نمی‌یابد چرا؟ زیرا آنها چون مجرم بوده‌اند، از مواهب جاوید بهشت اُخروی محرومند. واژه‌ی «**كُلُوا** = بخورید» در

آیه‌ی شریفه ذکر خاصّ قبل‌از عام است زیرا «**تَمَتَّعُوا** = بهره‌مند شوید» شامل خوردن نیز هست، ولی چون مردم معمولاً برای خوردن اهمّیّت ویژه‌ای قائلند، آن را به صورت خاص نیز آورده است. مفهوم آیه این است که «**مُکَذِّبِین**» برخلاف «**مُتَّقِین**» تمتّع کثیر وجاوید نخواهند داشت (و اگر مردمان به مدّت کوتاه عمر و بهره‌مندی‌های محدود و زودگذر این دنیا در مقایسه با سعادت اَبَدی آخرت توجّه می‌کردند، شاید بسیاری ازمظالم را مرتکب نمی‌شدند ـ طه/۷۲).

(۴۸و۴۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرْكَعُواْ لَا يَرْكَعُونَ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« **و چون به آنها گویند** (در برابر حق) **خضوع کنید، به خضوع نیایند** » « **وای بر تکذیب کنندگان در آن روز** »،

قول اوّل مفسّران از کلمه‌ی «**رُکوع**» در اینجا، خضوع و تواضع در برابر حق است. چنانکه زمخشری در کشّاف می‌گوید مقصود آیه این است که «اِخْشَعُوا لِلّهِ وَ تَواضَعُوا لَهُ بِقَبُولِ وَحْيِهِ وَ اتِّباعِ دِينِهِ وَ اطْرَحُوا هذَا الاسْتِكْبارَ و النَّخْوَةَ، لايَخْشَعُونَ وَلايَقْبَلُونَ ذلِكَ و يُصِرُّونَ عَلَى اسْتِكْبَارِهِمْ = برای خدا خشوع وتواضع کنید، با قبولِ وحیِ او و پیروی دینش و این استکبار را به دور افکنید، ولی آنها خشوع نمی‌ورزند و نمی‌پذیرند و بر استکبارشان اصرار می‌ورزند». بنابراین واژه‌ی «**رکوع**» که در اینجا آمده با «**اِرْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِين**» که در مورد نماز فرموده تفاوت دارد و تسلیم شدن در برابر سخن خدا را می‌رساند. شایان توجّه اینکه در «**إِذَا قِيلَ لَهُم**» فعل مجهول است و گوینده معلوم نیست (که خدای تعالی، پیامبر[ص] یا مؤمنانند) زیرا عنایت آیات قرآن در اکثر موارد به عمل است و نه به شخص و اینکه چه فردی فلان سخن را گفته است!

(۵۰) فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ .

« **پس به کدامین سخن بعدِ آن** (قرآن) **ایمان می‌آورند؟** ».

ضمیر در «**بَعْدَهُ**» اشاره به قرآن دارد، چنانکه فرموده: «**تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُون** =این، آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم، پس به کدامین سخن بعد از (سخن) خدا و آیاتش ایمان می‌آورند» (جاثیه/٦). واژه‌ی «**حَدِيث**» به معنی «سخن نو» است که منحصر به گفته‌ی پیامبر[ص] نیست، بلکه قرآن خود را «بهترین حدیث» خوانده و می‌فرماید خداوند بهترین سخن را برای هدایت مردم آورده است (زُمَر/۲۳) و وقتی که تسلیم آن نمی‌شوند، پس به کدامین سخن می‌خواهند ایمان آورند؟.

سوره‌ی نَبَأ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و آغازگر آخرین جزء قرآن (جزء سی‌ام) می‌باشد و به طور کلّی چکیده‌ای از مطالب جزءِ سی‌ام در این سوره جمع شده است. محور سوره همان است که در تمامی سوره‌های مکّی تعقیب شده: **ایمان به خدا** و **آخرت**[1]؛ و خصوصاً قیامت را با مقدّمات و نتائجش، به تفصیل ذکر می کند.

ابتدای سوره در اشاره به خبری است که مایه‌ی هیاهو و اعتراض بین مشرکان عرب بوده و آیات بعد نشان می‌دهد که آن خبر، مربوط به موضوع قیامت بوده است (که کما کان مایه‌ی اختلاف و ناباوری بین بسیاری از انسان‌هاست). سپس با تکیه بر قدرت و تدابیرإلهی درنظام عالم وزندگانی انسان، به‌اثبات معاد می‌پردازد. آنگاه ازوقوع قیامت و آن‌روز سختِ داوری سخن می گوید و متعاقباً عاقبت بدکاران ـ که حیات بعدازمرگ را تکذیب می کردند ـ شرح داده شده که با بیان عاقبت کسانی که احساس مسئولیّت داشته در مسیر کمال در زندگانی دنیا، حرکت می‌نمودند، دنبال می‌شود. سپس خاطرنشان می‌سازد که وکیل‌تراشی و «پارتی‌بازی» در درگاه خدا نیست، بلکه هر انسانی با اعمال خود روبروست. آیات پایانی سوره مشعر بر حقّانیّت قیامت و هشدار به مردمان در برخورد با سرانجام نهایی آنهاست.

با توجّه به موارد مذکور فوق، آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۶) **؛ هیاهوی منکران درباره‌ی قیامت و از آن‌سو مشیّتِ إلهی در وقوع آن**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۳۰) **؛ رویداد قیامت و سرانجام منکران**

بخش سوّم (آیات ۳۱ تا ۴۰) **؛ سرانجام نیک متّقیان و تذکّرات إلهی به بندگان.**

---

(۱) ـ شایان توجّه اینکه «ایمان» به خدا فراتر از «علم سطحی و بدون ایمان» است که لزوماً به «مسئولیّت» نمی‌انجامد؛ بلکه مؤمن کسی است که علم دارد و آن‌علم در او ایجاد مسئولیّت کرده است.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(هیاهوی منکران درباره‌ی قیامت و از آن‌سو مشیّت إلهی در وقوع آن)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ .

« درباره‌ی چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ »،

این‌که سوره با سؤال آغاز شده، سبک جالبی‌است‌که حتّی در قرآن کمتر آمده است. واژه‌ی «**عَمَّ**» در اصل «عَنْ مَا = از چه» بوده که ابتدا با ادغام «نون» در «میم»، «عَمَّا» شده و سپس با بودن حرف جَرّ برسر«**ما**» برای تخفیف، «الف» آخر، حذف گردیده‌است. واژه‌ی «**يَتَسَائَلُون**» از مصدرِ «تَسَائُل» به معنی «سؤال ازیکدیگر» می‌باشد.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر[ص] موضوعی‌را در محیط مطرح کرده بود (رستاخیز) که برای عربِ جاهلی تازگی داشت و آنها را به حیرت برده از یکدگر راجع به آن رویداد می‌پرسیدند. شایان توجّه این‌که آن گفتگوها با فعل مضارع آمده که استمرار آنها را نشان می‌دهد. نکته‌ی دیگر آن‌که جزءِ سی‌ام قرآن به «عَمَّ جُزْء» نیز معروف است (زیرا اوّلین آیه‌ی آن با «عَمَّ» شروع شده است ـ به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید).

(۲) عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ .

« از آن خبر بزرگ؟ »،

آیه‌ی شریفه، استفهام تفخیمی و تعجّبی است تا بفهماند که پاسخ گفتگوها (آیه‌ی قبل) نیاز به آن‌همه مجادله ندارد. چنانکه فرموده «**قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ** = بگو اوست که شما را در زمین خلق کرد و به‌سوی او محشور می‌شوید» (مُلک/۲۵). امّا فارغ از این مطلب، مفسّران در این‌که آن خبر بزرگ ـ‌که آن‌همه وِلوِله در محیط ایجاد کرده بود ـ چه بوده، اقوال مختلف آورده‌اند. **برخی** گفته‌اند مقصود توحید و یگانگی خدا بوده که عربِ جاهلی نسبت به آن بیگانه بوده است. **عدّه‌ای** از شیعیان نیز گفته‌اند که مقصود خبر ولایت علی[ع] بوده که مسلمان‌ها آن را با تعجّب تلقّی کردند، چنانکه شیخ ابوالفتوحِ رازی بر این رأی رفته

و روایت آورده که علی[ع] فرمود مقصود از آن خبر بزرگ، من هستم. ولی همه‌ی مفسّران متّفق‌اند که سوره مکّی است و در دوران مکّه ولایت علی[ع] مطرح نبوده است. بلکه سیاق آیات به وضوح نشان می‌دهد که مقصود از «آن‌خبر» خبر وقوع قیامت بوده که پیامبر[ص] به وحی قرآنی اعلام داشته و مشرکان را به تعجّب و انکار برده بود. چنانکه فرموده «**قُلْ هُوَ نَبَؤٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُون** = بگو آن خبربزرگی است‌که شما از آن رویگردانید» (ص/٦٧و٦٨).

(۳) اَلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ .

« **که در آن اختلاف می‌ورزند** »،

پیرو آیات قبل می‌فرماید هرچند آن «خبر بزرگ» مبرهن و حق است، ولی افراد در بود و نبودش اختلاف می‌ورزند؛ **عدّه‌ای** می‌گویند شاید چنین چیزی باشد و **عدّه‌ای** سخت منکر بوده می‌گفتند «**أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيد** = آیا وقتی‌که مُردیم و خاک شدیم (دوباره زنده می‌شویم؟) این بازگشت بعیدی است» (ق/۳).

(۴و۵) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ . ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ .

« **چنان نیست** (که تصوّر می‌کنند) **به زودی خواهند دانست** » « **بازهم هرگز چنان نیست، به زودی خواهند فهمید** »،

یعنی چنان نیست که مردمان خاک شوند و ازبین بروند و قیامتی نباشد، بلکه به زودی خواهند فهمید که قیامت حتماً رخ خواهد داد.

دو آیه‌ی فوق هشدار و درعین حال تهدید است که حادثه‌ی قیامت به زودی محقّق می‌شود. زیرا همین‌که مردمان دیده ازدنیا برتابند، با «**عِلْمُ الْيَقِين**» از آن مطّلع خواهند شد، چنانکه گفته‌اند «مَنْ ماتَ قامَتْ قِيامَتُهُ = هرکه بمیرد قیامتش به پا می‌شود». یعنی هرکس از دنیا رفت، درجریانی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند ازآن بازگردد و خواهی نخواهی او را به سوی قیامت می‌کشاند (معارج/۶ و۷).

(٦) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا .

« **آیا ما زمین را** (برای شما) **گاهواره‌ای قرار ندادیم؟** »،

در آیه‌ی فوق و آیات بعد تا پایان این بخش از آیات، با تکیه بر نظام هستی، به سوی استدلال بر وقوع قیامت رفته است. درحقیقت می‌فرماید آن قدرتی‌که این نظام را پدیدآورده و سامان بخشیده، هموست‌که از دل این عالم قیامت را برون می‌آورد و بر این کار عاجز نیست. به عبارت دیگر آیات شریفه در اثبات قیامت، بر محوری تکیه دارد که همان قدرت إلهی در نظام عالم است.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید آیا زمین را مهد آسایـش شما قرار ندادیم؟ یعنی زمین به مانند گهواره‌ای که طفل درآن می‌آساید، مناسب زیست آدمی ترتیب داده شده است (که برخی به خطا گفته‌اند واژه‌ی «گهواره» اشاره به حرکت زمین دارد، هرچند حرکت گهواره دورانی نیست و گهواره هم چه بسا از حرکت متوقّف می‌شود). بدین‌ترتیب قرآن بر طبق معمول در اثبات معاد، به تأمّل در پدیده‌های مشهود طبیعی دعوت کرده، نه بحث-های ذهنی و نظری خارج از فهم عموم.

(۷) وَ ٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا .

« **و کوه‌ها را** (چون) **میخ‌هایی؟** »،

واژه‌ی «**أوتاد**» جمع «وَتَد» به معنی «میخ» است. این تعبیر نشان می‌دهد که کوه‌ها علاوه بر جُثّه و ارتفاعی‌که روی زمین دارند، همچنان دارای ریشه در عمق زمین‌اند که مایه‌ی استقرار لایه‌های زمین می‌شوند[1] چنانکه فرموده «**وَ أَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ** = و در زمین لنگرها (از کوه‌ها) افکند تا شما را نلزراند» (نحل/۱۵).

(۸) وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا .

« **و شما را ازواج** (مذکّر و مؤنّث) **آفریدیم** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر اصل زوجیّت در عالم انسان است که خداوند به آن سوگند خورده «**وَ الَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذا تَجَلَّى وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الأُنْثَى** = سوگند به شب چون پرده افکند، به روز چون جلوه‌گر شود و به هرآنچه که (خدا) از نر و ماده آفرید» (لیل/۳←۱) و همچنین فرموده: «**وَ مِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ** = از هر چیز زوج آفریدیم» (ذاریات/٤٩). نشان می‌دهدکه بنای خلقت براساس «زوجیّت» نهاده شده‌است.

(۹) وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا .

« **و خوابتان را** (مایه‌ی) **آسایش گرداندیم** »،

واژه‌ی «**سُبات**» از مصدر «سَبْت» به معنی «بریدن و قطع کردن» است که مفهوم تعطیل کردنِ کار از آن گرفته شده؛ چنانکه در دیانت یهود روز شنبه (يَوْمُ السَّبْت) روز تعطیل است. از خواب نیز به لفظ «سُبات» یاد شده زیرا تلاش‌های آدمی به هنگام خواب قطع گشته و به فراغت و آرامش می‌رود.

(۱۰) وَ جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا .

« **و شب را** (برایتان) **پوششی قرار دادیم** »،

---

(۱) ـ بنا بر نظریّه‌ی «ایزواستازی» در دانش زمین‌شناسی، کوه‌ها در زمین تا حدّی شبیه یخ در آب می‌باشند، یعنی از آنجا که از حجم یخ شناور یک‌دهم خارج آب و نُه دهم درون آب قرار دارد، می‌توان تصوّر کرد که کوه‌ها نیز به همین‌گونه نود درصد ارتفاعشان داخل زمین و فقط ده در صد آن خارج از زمین می‌باشد.

خداوند شب را جامه‌ای بر اندام زمین قرار داد؛ و اگر چنین نبود و قرار بود که خورشید پیوسته و بی‌امان بر همه جا بتابد، شرایط پایداری نمی‌بود و چه بسا بسیاری از موجودات به هلاکت می‌رفتند.

(۱۱) وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا .

« **و روز را** (برای تلاش) **معاش گذاردیم** »،

مقتضای روز فعّالیّت برای تحصیل معاش و طبیعت شب مساعد استراحت است. چنانکه فرموده «**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا** = اوست که شب را پوشش شما کرد و خواب را مایه‌ی آسایشی؛ و روز را مایه‌ی حیات (و بیداری) قرار داد» (فرقان/٤٧). البتّه در برخی مناطق دنیا در مقاطعی از سال، شب و روز محو می‌شود؛ ولی آیات شریفه نه به استثنائات، بلکه به وضعیّت کلّی و عمومی جهان نظر دارد.

(۱۲) وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا .

« **و بر فرازتان هفت** (آسمان) **استوار بنا کردیم** »،

در آیات ٦ و٧ به زمین اشاره داشت و از تدابیر به کار رفته در آن سخن آورد. سپس در آیات ۸←۱۱ به اهل زمین (انسان‌ها) پرداخت و اکنون در آیه‌ی فوق و آیات بعدی، به فضای محیط بر کره‌ی ارض (آسمان) پرداخته است. بدین‌ترتیب آیات شریفه، طرّاحی بدیع إلهی را از پردازش زمین و زندگی انسان روی زمین و آنچه حول زمین را فرا گرفته، در معرض توجّه انسان منصف قرار می‌دهد که زندگانی را بیهوده نینگارند و در فرصت حیات دنیوی در مسیر اهداف خلقت خود قدم بردارند تا علاوه بر آسایش خاطر در دنیا، به سعادت جاوید اُخروی دست یابند.

در مورد «هفت آسمان» توضیح داده‌ایم که (۱) عدد ۷ می‌تواند از باب کثرت باشد؛ یعنی در اشاره به کثرت کُرات، منظومه‌ها و کهکشان‌های آسمانی، از حدّ بیرون است (۲) ممکن است مقصود، طبقات فضای اطراف زمین باشد و ستارگانی که در فواصل مختلف، معرّف آنها بوده‌اند و (۳) برخی، آسمان‌های هفتگانه را مجموعه‌ی هفتگانه‌ی ستارگان عُطارد، زُهره، مِرّیخ، مُشتری، زُحَل و ماه و خورشید دانسته‌اند (بقره/۲۹، اِسراء/٤٤، مؤمنون/٨٦، طلاق/۱۲، مُلک/۳ و نوح/۱۵).

(۱۳) وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا .

« **و** (در آن) **چراغی بس فروزان نهادیم** »،

واژه‌ی «**سِراج**» به معنی «چراغ» و «**وَهَّاج**»، صیغه‌ی مبالغه، به معنی چیزی بس نورافشان است که منظور، خورشید می‌باشد. آفتاب عالَمتاب همچون چراغی درخشان برای منظومه‌ی شمسی قرار داده شده که روشنیِ فراگیر دارد.

(١٤) وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا .

« **و از ابرهای فشارنده** (و متراکم) **آبی ریزان فروفرستادیم** »،

در پی اشاره به نعمت نور خورشید در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق به نعمت باران پرداخته است. واژه‌ی «**مُعْصِرَات**» جمع «مُعصِرَة» از ریشه‌ی «عَصر» به معنی «فشردن» است. در اینجا قرآن نام خاصّی برای ابرِ باران‌زا انتخاب کرده که حاکی از «عُصاره‌گیری» است. ابرها ابتدا پراکنده و رقیق بوده و سپس به وسیله‌ی بادها، به هم نزدیک می‌شوند و متراکم شده خود را می‌فشارند و قطرات باران ازآنها فرومی‌ریزد. مرحوم مهندس بازرگان در کتاب «**باد و باران در قرآن**» به این موضوع پرداخته و می‌نویسد که ابرها به گاهِ تراکُم و انباشتگی، سامانه‌ای بر آنها حاکم می‌شود که خود را می‌فشارند و در نتیجه باران از آنها فرومی‌ریزد (باد و باران در قرآن، ص١٢٦). این‌عواملِ طبیعی را خداوند ـ به عنوان خالق عالَم و قوانینش ـ به حق به خود نسبت داده است (**ثَجّاج** = بس ریزان).

(۱۵و۱۶) لِنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا . وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا .

« **تا بدان**(باران) **دانه و گیاه برویانیم** » « **و باغ‌های انبوه** (برون آریم) »،

بدین‌ترتیب آیات شریفه به همآهنگی بین آسمان و زمین در تأمین روزی انسان‌ها اشاره داشته است. بارانِ آسمانی ـ چنانکه مکرّر در قرآن آمده ـ زمین خشک و مرده را با رویش انواع دانه‌ها، غلاّت، میوه‌ها و سبزه‌زارها (که غذای حیوانات را نیز تأمین می‌کند) زنده می‌سازد که مستقیم و غیر مستقیم موجبات تغذیه‌ی انسان‌ها را فراهم آورده است؛ تا شکر این نعمت چگونه برآورند؟! به قول سعدی:

ابر و باد و مَه و خورشید و فَلَک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بخش دوّم

(رویداد قیامت و سرانجام منکران)

(۱۷) **إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَٰتًا .**

«**همانا آن روز جدایی** (حق از باطل) **وعده‌گاه** (همگان) **است** »،

آیه‌ی شریفه در مقوله‌ی نتیجه‌گیری از آیات قبل می‌باشد. محور آیات قبل بر آن بود که نشان دهد روز جدایی کامل حق از باطل و داوری خداوند ـ قیامت ـ فرا می‌رسد و خدا بر آوردن آن تواناست، چنانکه فرموده «**إِنَّ يَوْمَ الفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لايُغْنِى مَوْلًى عَن مَوْلًى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَن رَحِمَ اللهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** = همانا روز داوری وعده‌گاه همه‌ی آنهاست؛ روزی‌که هیچ دوستی برای دوست خود سودمند نباشد و (از هیچ‌سو) یاری نشوند، مگر کسی‌که خدا بر او رحم کند که او غالب و مهربان است» (دخان/۴۲ ← ۴۰). نشان می‌دهد که خداوند تعجیل در عذاب نمی‌کند و به مانند کسانی‌که در برابر مخالفت‌ها بی‌تاب می‌شوند نیست، بلکه با متانت به سرکشان تذکّر می‌دهد که (سوای حوادث دنیا که می‌تواند پیش آید ـ مُرسَلات/۱۸ و۱۷؛ به توضیح آیات نگاه کنید) قیامت وعده‌گاه خدا با شماست که در آن موقعیّت هرکس به نتایج کامل عملکردِ دنیوی خود می‌رسد.

(۱۸) **يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا .**

« **روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج فوج** (به عرصه‌ی محشر) **آیید** »،

واژه‌ی «**يَوْمَ**» در آیه‌ی شریفه از نظر نحوی بَدَلِ از «**يَوْمَ الْفَصْل**» در آیه‌ی قبل می‌باشد. به عبارت دیگر نشان می‌دهد که «**يَوْمَ الْفَصْل**» همان روزی است که در صور دمیده می‌شود (انعام/۷۳) و البتّه در اینجا ـ با توجّه به اینکه از حرکت فوج فوج افراد به صحنه‌ی محشر یاد شده ـ مقصود دمیدن «صور دوّم» است (زُمَر/۶۸). امّا در کیفیّت «**صُور**» و اینکه ماهیّت آن چیست، مرحوم شیخ محمّد عبده ـ مفتی سابق مصر ـ در تفسیرآورده که «این تمثیل است و نشان می‌دهد که چگونه با صدای مهیبی، قیامت به سرعت به پا می‌شود، همانند شیپور جنگ که به محض زدن آن، سربازان به پا خاسته و آماده‌ی پیکار می‌شوند». سپس نامبرده اضافه می‌کند که «کیفیّت این صدا و اینکه ازکجا صادر می‌شود، از متشابهات قرآنی است و تأویل آن را جُز خدا کسی نمی‌داند، ما همین‌قدر می‌فهمیم که مراد از "**نَفْخِ صُور**" بانگ عظیمی است که به رستاخیز مردگان می‌انجامد.» چنانکه فرموده: «**وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُون** = و در صور دمیده شود آنگاه همه از گورها به سوی خداوندشان می‌شتابند» (یس/۵۱) و اینکه فرموده افراد گروه گروه (**أَفْواج**) به صحنه‌ی محشر می‌آیند، می‌تواند اشاره به دستجات مختلف باشد که اعضای هردسته با هم اشتراکاتی داشته‌اند.

(۱۹) وَ فُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَٰبًا .

« **و آسمان گشوده گردد و درها** (در آن) **پدید آید** »،

از دیگر آیات قرآن استفاده می‌شود که آسمان علاوه بر ظاهر، دارای باطنی است که مأوای فرشتگان می‌باشد چنانکه می‌خوانیم: «**وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنزِيلاً** = روزی‌که آسمان با ابری سفید شکافته گردد وفرشتگان نازل می‌شوند» (فرقان/۲۵). همین‌طور فرموده که آسمان درهایی دارد که در رستاخیز به سوی متّقیان بازمی‌شود (اعراف/٤۰). البتّه در شرایط پیش از رستاخیز نیز فرشتگانی برای اجرای اوامر إلهی به زمین نزول می‌کنند ولی زمان رستاخیز است که عالم انسان ـ از خوب و بد ـ با عالم ملائک مرتبط می‌شود، چنانکه در تفسیر المیزان نیز آمده «فَتَصِلُ بِهِ عَالَمُ الإنْسانِ بِعَالَمِ المَلائِكَة» یعنی «منظور از اینکه گفته شده درهای آسمان بازمی‌شود این‌است‌که عالم انسان به عالم فرشتگان ـ که کارگزاران امور آخرتند ـ مرتبط می‌شود». مفسِّران متقدّم نیز در این‌باره از همین نوع سخنان آورده‌اند چنانکه زمخشری و طبرسی گفته‌اند آسمان برای نزول فرشتگان گشوده می‌شود و صاحب تفسیر بیان السّعاده آورده که درهای عالَمِ غیب به عالَمِ شهود گشوده می‌شود و حجاب‌ها کنار رفته عالم فرشتگان به عالم انسان راه می‌یابد.

(۲۰) وَسُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا .

« **و کوه‌ها به حرکت آیند و چون سرابی باشند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل درباره‌ی تحوّلات آسمان در قیامت، در آیه‌ی فوق از تغییرات زمین سخن گفته است. از مجموعه آیاتی‌که در قرآن راجع به دگرگونی کوه‌ها در قیامت آمده، به دست می‌آید که کوه‌ها از مراحل زیر می‌گذرند:

- از جا کنده و کاملاً پراکنده و پاره شوند (طه/۱۰۵ و مرسلات/۱۰).
- به سیر و حرکت درآیند (طور/۱۰ و تکویر/۳).
- به توده‌های شنی بدل شوند (مزّمّل/١٤).
- به صورت پشم حلاّجی‌شده درآیند (معارج/۹ و قارعه/۵).
- به گرد و غبار پراکنده تبدیل شوند (واقعه/٦).

بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد که آیه‌ی شریفه‌ی فوق (نَبَأ/۲۰) در بیان انهدام کوه‌ها در قیامت است؛ می‌فرماید کوه‌های با عظمت در آن موقعیّت چنان گرد می‌شوند که گویی سرابی بوده‌اند.

(۲۱و۲۲) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا . لِّلطَّاغِينَ مَـَٔابًا .

« **بی‌شک** (آن روز) **دوزخ در کمین است** » « **بازگشتگاهِ سرکشان** »،

در پی مروری بر رخدادهای قیامت در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، به شرح سرانجام بدکاران در آخرت پرداخته است. در حقیقت آیات شریفه از رخداد قیامت به داوری خدا رسیده و سپس ـ در موضع هشدار

به سرکشان ـ شرح وضع دوزخیان را در سرانجام عالم تذکّر می‌دهد. می‌فرماید آنگاه، جهنّم آماده‌ی «تحویل گرفتن» خواهد بود، چه کسانی‌را؟ همانها که در ابتدای سوره فرمود درباره‌ی آخرت مناقشه می‌کردند (و اعقاب آنها در این روزگاران!) به بیان دیگر جهنّم در کمین همه‌ی کسانی خواهد بود که در زندگی دنیا تجاوزکار بودند.

(۲۳) **لَابِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا .**

« (که) **روزگاری دراز در آن سرکنند** »،

ضمیر «**ها**» در «**فِيها**» در آیه‌ی شریفه، به «**جَهَنَّم**» در آیه‌ی ۲۱ برمی‌گردد.

راغب اصفهانی درمفردات آورده که «**أَحْقاب** = مدّت زمان‌ها»، جمع حِقْبَه است که «**أَنَّ الْحِقْبَةَ مُدَّةٌ مِنَ الزَّمانِ مُبْهَمَةٌ** = حِقْبَه چندگاهی از زمان را نشان می‌دهد که مقدارش مبهم است». ازاین‌رو برخی استفاده کرده‌اند که مدّت اقامت هرکس درجهنّم حدودی دارد و هرچند فرموده که گناهکاران در جهنّم «**خالِدِينَ فِيهَا** = در آن جاویدند»، ولی همچنین اشاره دارد که «**إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** = مگر آنچه خداوندگارت بخواهد» (هود/۱۰۷).

(۲۷←۲۴) **لَايَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا . إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَّاقًا . جَزَآءً وِفَاقًا . إِنَّهُمْ كَانُواْ لَايَرْجُونَ حِسَابًا .**

«**در آنجا هیچ** (نسیم)**خنک و نوشیدنی نمی‌چشند**» «**مگر آبی جوشان و چرکابه**» «**کیفری موافق** (با کردارشان)» « **همانا ایشان** (در دنیا) **امیدوار به حسابی نبودند** »،

آیات شریفه ـ در پی آیه‌ی قبل ـ به امکانات جهنّم، شرایط اهل دوزخ و تعلیل سرانجام آنها اشاره دارد. می‌فرماید آنچه بر سر اهل دوزخ می‌آید، متناسب با نوع زندگانی است که در دنیا دنبال می‌کردند. چنانکه واژه‌ی «**وِفَاقًا**» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که جزای دوزخیان موافق روحیّه و اعمالی است که در دنیا داشتند؛ استعارتاً، همان‌گونه که در دنیا دلهایی را با مظالمشان سوزانده و چرکین کردند، در آخرت آب جوشان و چرکابه به خوردشان می‌دهند. چنانکه فرموده «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَاتَعْتَذِرُوا الْيَومَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُون** = ای منکران، امروز عذر نیاورید، تنها دربرابر آنچه کرده‌اید مجازات می شوید» (تحریم/۷). امّا چرا آنها گرفتار آن عذاب‌ها خواهند شد؟ زیرا هیچ اعتقادی به حساب و کتاب اُخروی نداشتند و می‌پنداشتند هرچه هست در همین دنیاست (و درنتیجه به هرسو که خوش داشتند می‌تاختند) و حسابرسی اعمالشان را فراموش کرده بودند.

(۲۹و۲۸) **وَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَاتِنَا كِذَّابًا . وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا .**

« **و آیاتِ ما را به شدّت تکذیب می‌کردند** » « **و ما همه چیز را در نامه‌ی اعمالشان به شمارش آوردیم** »،

آیات شریفه روحیّه و برخورد اهل دوزخ را با مسائل هستی طی زندگی دنیا نشان می‌دهد. می‌فرماید هرآنچه در آیات خدا آمده بود که جهان بیهوده نیست و به حساب اعمال رسیدگی خواهد شد، آنها این آیات را به تمسخر گرفته تکذیب می‌کردند. به عبارت دیگر هشدارهای پیامبران را به یکسو افکنده، جُز پیروی از امیال و هوس‌های خود هیچ ملاکی در زندگانی نمی‌شناختند، غافل از اینکه همان هنگام که افراد به بازیگری و

سرکشی‌ها مشغول بودند، خداوند اعمالشان را ثبت می‌کرد و همه‌ی سوءِ عمل‌ها و تجاوزاتشان را در پرونده‌ی اعمال آنها به حساب می‌آورد. جمهور مفسّران «**كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا**» را به «لوح محفوظ» و علم تفصیلیِ خدا تفسیر کرده‌اند که هیچ چیز از علم بیکران إلهی بیرون نیست (یس/۱۲؛ کهف/٤٩؛ جاثیه/۲۹ و ۲۸).

(۳۰) **فَذُوقُوا۟ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا**.

« پس بچشید که شما را جُز عذاب نیافزاییم »،

در این آیه بنا به صنعت التفات، مسیر خطاب نسبت به آیه‌ی قبل، از غایب به حاضر آمده و لذا با لحنی تهدیدآمیز دوزخیان را مورد عتاب قرار داده است. می‌فرماید هیچ چیز به وضعیّت گناهکاران در جهنّم اضافه نمی‌شود؛ همان عذابشان است که ادامه می‌یابد و افزوده می‌شود؛ همانگونه که اگرسال‌های دراز نیز با همان روحیّه در دنیا زندگی می‌کردند، جُز زشتی و بدکاری از آنان سرنمی‌زد. در همین راستا فرموده «**اَلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَ صَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ اللهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا۟ يُفْسِدُونَ** = کسانی‌که کفر ورزیده از راه خدا بازمی‌داشتند ـ به سبب فسادی‌که می‌کردند ـ عذابی روی عذاب بر آنها بیافزاییم» (نحل/۸۸).

بخش سوّم

(سرانجام نیک متّقیان و تذکّرات إلهی به بندگان)

(۳۱) **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا .**

« بی‌گمان برای متّقیان رستگاری است »،

با آیه‌ی قبل شرح احوال «**مُكَذِّبِين**» به پایان رسید و در اینجا به بیان احوال «**مُتَّقِين**» وارد شده است. در آیه‌ی شریفه از نظر ترکیبی «**مَفازًا**» اسمِ «**إِنَّ**» و «**لِلْمُتَّقِين**» خبر است که مقدّم شده، یعنی رستگاری واقعی منحصر به اهل تقویٰ است. «**مُتَّقِی**» کسی است که از بدی‌ها (گناهان) پرهیز داشته و به خوبی‌ها می‌پردازد (بقره/توضیح آیه‌ی۲) و «**فَوْز** = رستگاری» همان است که ما در فارسی به آن «خوشبختی» می‌گوییم؛ مصون ماندن از خطرات وگرفتاری‌ها و پیوستن به نعمت‌ها و گشایش‌ها.

البتّه درباره‌ی نعمت‌های بهشت دو نظر هست: **عدّه‌ای** همه‌ی آن نعمت‌ها را حملِ بر ظاهر می‌کنند و **برخی** نعمت‌های مذکور را به امور معنوی تعبیر نموده برای توصیفات وارده، جنبه‌ی معنوی قائلند؛ می‌گویند چه توجیهی دارد که اهل تقویٰ آن‌همه در دنیا بر مبنای ارزش معنوی عمل کنند و در صیانت نفس بکوشند و دست آخر بروند عیش و نوش مادّی نمایند که در این‌صورت تناسبی بین عمل و مقصد نیست.

ولی به نظر ما برداشت مزبور دقیق نیست، زیرا **اوّلاً** مشکل می‌توان همه‌ی مواهب بهشت را که در قرآن آمده جدا از مفهوم عیان آنها درنظر گرفت و **ثانیاً** علاوه بر نعمت‌های مادّی «رضوان خدا» به اهل بهشت وعده داده شده که با سیر و سلوک معنوی پیوند دارد و می‌فرماید «**وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ**» (توبه/۷۲). پس در بهشت نعمت‌های مادّی و معنوی هردو هست.

(۳۲) **حَدَآئِقَ وَ أَعْنَابًا .**

« باغ‌ها و تاک‌ها »،

واژه‌ی «تاک‌ها» بعد از «باغ‌ها» ذکر خاصّ بعد از عام است. همچنین «**إِنَّ لِلْمُتَّقِين**» در آیه‌ی قبل، اینجا در تقدیر می‌باشد (متّقیان راست باغ‌ها و تاک‌ها) و واژه‌ی «**حَدَائِق**» جمع «حَدِیقه»، به معنی «باغ‌ها» بَدَل از «**مَفَازًا** = کامیابی، پیروزی، رستگاری» در آیه‌ی قبل بوده (بدل جزء از کل) و «**أَعْنَابًا** = تاک‌ها» عطف به آن است.

(۳۳) وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا .

« و دوشیزگان برجسته سینه‌ی همسال »،

«واو» عطف در اینجا برای عطف جمله‌ی فوق به «**أَعْنَابًا**» در آیه‌ی قبلی است که خود عطف به «**مَفَازًا**» در آیه‌ی ۳۱ می‌باشد. یعنی باغ‌ها و دخترانِ برجسته‌سینه و همچنین جام‌های لبریز از نوشیدنی‌ها که در پی می‌آید، همه درشرح کامیابی و رستگاری متّقیان در بهشت است.

البتّه وصف «**برجسته‌سینه**» کنایه از جوانی آن زنان می‌باشد. توصیف‌ها بر محور جاذبه‌ی جنس مذکّر (مردها) شکل گرفته، هرچند دیگر آیاتِ قرآن (آل عمران/۱۹۵ ـ نساء/۱۲٤ ـ توبه/۷۲ ـ نحل/۹۷ ـ احزاب/۳۵ ـ غافر/٤۰ ـ فتح/۵ ـ حدید/۱۲) به دست می‌دهد که زنان شایسته نیز به نحو مقتضی و معادل، به پاداش خود می‌رسند.

(۳٤) وَ كَأْسًا دِهَاقًا .

« و جام‌های لبریز »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به آشامیدنی‌های بهشت است که نمونه‌های آن قبلاً ذکر شد (انسان/۵ و۱۷). «**دِهاق** = پُر و آکنده»؛ «**كَأْسًا دِهاقًا** = پیاله‌های مالامال».

(۳۵) لَايَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَّابًا .

« در آنجا نه بیهوده‌ای شنوند و نه دروغی »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آشامیدنی‌های بهشت (آیه‌ی قبل) مانند دنیا مستی و پریشانی ـ که منجر به دروغ و سخن بیهوده می‌شود ـ پیش نمی‌آورد.

شایان توجّه اینکه آیه‌ی شریفه نمی‌گوید بهشتیان لغو ودروغ نمی‌گویند، بلکه می‌فرماید «لغو و دروغ نمی‌شنوند» یعنی آنجا عالم صفا و دوستی است و اساساً لغو و دروغ وجود ندارد. همچنین «**لَغْو**» از آنجا که معمولاً بیش از دروغ گفته می‌شود، مقدّم بر «**كِذْب**» آمده است. ازسوی دیگر برای رسیدن به آن سرانجام، لازم است در این‌دنیا زبان صادقانه داشت و از لغو دوری کرد تا به سنخیّت لازم برای ورود به بهشت رسید، چنانکه فرموده: «**وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ** = (مؤمنان) کسانی‌اند که از لغوگویی‌ها رویگردانند» (مؤمنون/۳).

(۳۶) جَزَآءً مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا .

« پاداشی از خداوندت و بخششی به حساب »،

واژه‌ی «**جَزَاءً**» در اینجا چون کلام در سیاق نعمت است، به معنی «پاداش» می‌باشد. «**عَطاء** = بخشش» بالاتر از پاداش بوده و تجلّی فضل و رحمت خداست. منتها می‌فرماید این‌ها همه روی حسابی‌است که آنها را کفایت می‌کند (حِسابًا کافِيًا) و محی‌الدّین درویش در کتاب «اِعراب القرآن» آورده که «جَزَاؤُهُمْ عَطَاءً» و «**حساب**» را به معنی «کافی» گرفته، یعنی جزای آنها عطایی است که ایشان را کفایت می‌کند. هرچند آیات متعدّد قرآن به

دست می‌دهد که پاداش خدا بالاتر از اعمال نیکوکاران است (نساء/٤٠ ـ توبه/۱۲۱ ـ نحل/٩٦و٩٧ ـ نور/۳۸ ـ نمل/۸۹ ـ قصص/٨٤ ـ عنکبوت/٧ ـ زُمَر/۳۵ ـ احقاف/١٦ و ...).

(۳۷) **رَبِّ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمَٰنِ ۖ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا .**

«**خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دواست؛ بخشایشگری‌که کسی را یارای خطاب به او نیست**»،

بخش اوّل آیه وصف «**ربّک** = خداوندت» در آیه‌ی قبل (**جَزَاءً مِن رَبِّکَ**) می‌باشد و شاهدی از «حاضر در دنیا» بر «غائب در آخرت» است؛ می‌رساند که آن قدرت و حکمتی‌که این آسمان‌ها و زمین و عظمت‌ها را آفریده، می‌تواند که آن بهشت موصوف را فراهم آورَد و آن نعمت‌های مذکور (آیات قبل) را به شایستگان بدهد.

بخش دوّم آیه مشعر بر آن است که کسی نمی‌تواند در رستاخیز عالم، با خدا چون و چرا کند (**لَایَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطَابًا** = مالک نمی‌شوند نسبت به او خطابی را). هرچند فرموده است که در خلقت آدم ملائک گفتند «**أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِکُ الدِّمَاءَ** = (خدایا) آیا کسی‌را درآنجا (زمین) می‌گماری‌که در آن تبهکاری می‌کند وخون‌ها می‌ریزد» (بقره/۳۰). ولی این سخن از باب مجادله و چون و چرا نیست، زیرا فرشتگان متعاقباً می‌گویند «**و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ** = و ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم». بنابراین گفتار ملائک از باب تقاضا و درخواست بوده نه مباحثه در کار خدا، درحقیقت می‌گفتند خداوندا کسی را خلق نفرما که قدرناشناس تو باشد.

(۳۸) **يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلْمَلَائِكَةُ صَفًّا ۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا .**

« **روزی‌که روح**(الأمین) **و فرشتگان به صف ایستند؛ سخن نگویند مگر کسی‌که** (خدای) **رحمان او را اجازت دهد و سخن درست گوید** »،

آیه‌ی شریفه منظری را در رستاخیزعالم نشان می‌دهد که همه‌ی مأموران آن سرای، آماده‌ی دریافت فرمان‌های خدا، به صف می‌ایستند. ترسیمی از دستگاه پُر مهابت قیامت در پیشگاه با عظمت خداوند است که حتّی ملائکه‌ی مقرّب او و بزرگِ آنان نیز دربرابر خدا خاموش به صف ایستاده‌اند

منظوراز «**رُوح**» درآیه‌ی شریفه، **روحُ الْأَمِین**، جبرئیل است (شعراء/۱۹۳) که از نظر مُطاع بودن بر سایرملائکه، مقدّم ذکر شده است. واژه‌ی«**أَذِنَ**» فعل ماضی و «**لایَتَکَلَّمُون**» مضارع است؛ یعنی پیش از آنکه کسی بتواند حرفی بزند باید اجازه داشته باشد. هیچ یک از افراد صف سخنی نمی‌گوید مگر به اجازه‌ی خدا و وقتی اجازه داده شد، «**قَالَ صَوَابًا**»، سخن درست می‌گوید (انبیاء/۲۳و۲۷). بنابراین شفاعت‌های نادرست از آیه برنمی‌آید؛ وقتی فرشتگان نمی‌توانند بدون اجازه‌ی خدا سخن بگویند، چه جای سخن گفتنِ دیگران است؟!

(۳۹) **ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا .**

« **آن** (روز) **روزِ حق است؛ پس هرکه خواهد به سوی خداوندش راه بازگشت پیش گیرد** »،

در آیات قبل سخن از اوصاف بهشت و دوزخ و داخل شوندگانِ به آنها آورد و سپس به ذکر صحنه‌ی قیامت پرداخت. اینک می‌فرماید قیامت حق است؛ یعنی خلل‌ناپذیری خلقتِ خدا حکم می‌کند که چنان روزی بیاید و در آن موقعیّت، هرکس به عکس العمل «کامل» کردار خود برسد. مقطع آیه می فرماید، با توجّه به این حقیقت، هرآنکه می‌خواهد ـ در فرصت عمر دنیا ـ راه توبه و بازگشت به سوی خدای خویش پیش گیرد (**مَآب** = بازگشتگاه).

(٤٠) إِنَّآ أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنظُرُ ٱلْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلْكَافِرُ يَالَيْتَنِى كُنتُ تُرَابًا.

«همانا ما شما را از عذابی نزدیک بیم می‌دهیم؛ روزی که آدمی به آنچه دو دستش از پیش فرستاده می‌نگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک می‌بودم».

مقصود از «**عَذَابًا قَرِيبًا** = عذابی نزدیک» این است که هرکسی به زودی، در پایان عمر دنیوی ـ که به سرعت می‌گذرد ـ در مسیر قیامت و سرانجام خویش قرار می‌گیرد. پس مردمان قیامت را در آینده‌ای دور ـ و نامشخّص ـ نبینند. آن روز قریب با چشم‌برهم‌زدنی در سررسید عمر، فرا می‌رسد و آنگاه هرکسی (واژه‌ی «**مَرْء**» درآیه‌ی شریفه به معنی «شخص» است) به اعمال خویش نگریسته امیدش این‌است که کاری صورت داده باشد که باعث نجات او گردد، چنانکه فرموده: «**يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا** = روزی که هرکس آنچه از نیک انجام داده دربرابر خود حاضر یابد و آنچه از بد انجام داده، آرزو کند کاش میان او و میان آن (کارِ بدش) مسافت دوری می‌بود» (آل‌عمران/۳۰) و کافر می‌گوید ای کاش خاک می‌بودم، یعنی همچنان در خاک مانده و دوباره زنده نمی‌شدم تا به این بلایا برسم. به قول سعدی:

در آن‌روز کز فعل پرسند و قول — اُولُوا الْعَزْم را تـن بلرزد ز هـول
به‌جایی که دَهشَت خورند انبیـا — تو عُـذر گنـه را چه داری بیا!

سوره‌ی نازعات

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، **مکّی** است و نام آن «**نازعات** = برکَنَندگان» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره می‌باشد. محتوای سوره، مانند سوره‌ی نَبَأ ، در ارتباط با زنده شدن انسان‌ها بعد از مرگ و ورود آنها به صحنه‌ی قیامت و محاسبه‌ی اعمالشان می‌باشد که نتیجه‌ی این محاسبه، چگونگی سرانجام نهایی آنها را تعیین می کند. ساختار کلّی سوره را می توان به‌قرار زیر در نظر گرفت:

- ابتدا، مانند بسیاری از سوره‌های مکّی، چند قَسَم یاد شده که جواب قسم محذوف است ولی به قرینه‌ی آیات بعد که سخن از **قیامت** رفته، به دست می‌دهد که در پاسخ قسم، از وقوع قطعی آن رویداد خبر می‌دهد.
- آنگاه درباره‌ی حوادث قیامت (زلزله‌های وحشتناک آن، نفخ صور و غیره) سخن می گوید.
- سپس برای آنکه نشان دهد انکار معاد و تعالیم انبیاء حتّی در همین دنیا آثار وخیمی درپی دارد، به داستان موسی و فرعون اشاره داشته سرانجام انکارفرعون را ذکر می کند.
- بخش انتهایی سوره ذکر شمّه‌ای از مظاهر قدرت و تدابیر إلهی در عالم است که نظام آسمان‌ها و زمین را به پا داشت و موجبات زیست انسان‌ها را فراهم آورد و بدین‌ترتیب قدرت خدا را در ایجاد رستاخیز وروز داوری نشان می‌دهد که همان قدرت و حکمتی که این نظام را برپا داشته، بر آوردن رستاخیز نیز توانا است. در نتیجه آیات پایانی سوره ازعاقبت وخیم سرکشان و سرانجام نیک نیکوکاران یادمی‌کند و در آخرین آیات، تذکّر می‌دهد که زمان وقوع قیامت را جُز خدا کسی نمی‌داند.

با توجّه به موارد مذکور، آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۴) **؛ وقوع قیامت و احوال گناهکاران در آن روز**

بخش دوّم (آیات ۱۵ تا ۲۶) **؛ اشاراتی به ماجرای موسی**[ع] **و فرعون**

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۴۶) **؛ تدابیر إلهی در خلقت، حتمیّت قیامت و سرانجام مردمان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(وقوع قیامت و احوال گناهکاران در آن روز)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱←۵) وَٱلنَّٰزِعَٰتِ غَرۡقٗا . وَٱلنَّٰشِطَٰتِ نَشۡطٗا . وَٱلسَّٰبِحَٰتِ سَبۡحٗا . فَٱلسَّٰبِقَٰتِ سَبۡقٗا . فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا .

« سوگند به بَرکَنَندگانِ به سختی » « و سوگند به بَرگیرندگانِ به آرامی » « و سوگند به شناورانِ بس‌شناور » « پس به آن پیشی‌گیرندگانِ به سرعت » « و به آن تدبیرکنندگانِ امور »،

در این‌که به چه چیز در آیات فوق سوگند یاد شده (و منظور از «**بَرکَنَندگان**»، «**بَرگیرندگان**»، «**شناوران**»، «**پیشی‌گیرندگان**» و «**تدبیرکنندگان**» چیست) بین مفسّران گفتگوست:

عدّه‌ای گفته‌اند مقصود بادهاست (چنانکه از «**نَزْع** = از جاکنندگی» باد در قرآن سخن رفته) بادهایی‌که به سرعت و شدّت می‌وزند و ابرها را از جای بَرکنده به حرکت درمی‌آورند؛ سپس آنها را از یکدگر جدا ساخته سبک می‌سازند؛ برخی بادها در بعضی مناطق که سرعتشان بیشتر است در به حرکت درآوردن ابرها از بادهایی‌که سرعتشان کمتراست، سبقت می‌گیرند و این «نظام ابر و باد» در طبیعت ـ بنا به طرح و مشیّتِ إلهی ـ درست عمل می‌کند. امّا این برداشت از نظر ما ضعیف است، زیرا ارتباط روشنی با موضوع اصلی سوره که قیامت است، به دست نمی‌دهد. به علاوه هر عامل و پدیده‌ای در خلقت تکوینی خدا، به گونه‌ای خلق و تنظیم شده که کار خود را به درستی انجام می‌دهد و این موضوع منحصر به ابر و باد نیست.

برخی دیگر از مفسّران گفته‌اند که مقصود، ستارگان است که از موضع خود برکَنده شده از افقی به افق دیگر می‌روند و حرکتشان شتاب گرفته ازهم پیشی می‌گیرند و با نورشان، انوار آسمانی را تدارک می‌بینند. این تفسیر نیز بعید می‌نماید، زیرا معلوم نیست که ستارگان در فضا، دقیقاً چنان خصوصیّتی را برآورده می‌نمایند.

بعضی مفسّران هم گفته‌اند منظور، جنگجویان راه خداست که از خانه‌های خود برکَنده می‌شوند هرچند سخت است؛ و آنگاه به نرمی و نشاط با دشمنان دین پیکار می‌کنند و در این راه بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و امور جنگ را اداره می‌نمایند. شبیه این برداشت در تفسیر عرفانی بیان السّعاده آمده که: خداوند در این آیات، به آن نفس‌هایی سوگند یاد کرده که شوق بازگشت به موطن حقیقی خود را دارند؛ همان نفوسی که از علائق دنیوی خود برکَنده شده و به سیر إلَی الله رفته‌اند و در دریای عشق إلهی شنا می‌کنند. ولی هیچ‌یک از

این تفاسیر شاهد قرآنی ندارد و احتمالات بدون دلیل‌اند.

مرحوم طالقانی در تفسیر «پرتوی از قرآن» آورده که « با توجّه به لغات خاص و کلمات و اوزانی که در آیاتِ مذکور آمده، آشکار است که این سوگندها ناظر به انواع یا مراحل حرکات، یا متحرّکات می‌باشد» و از اینجا نتیجه گرفته‌اند که انواع حرکات مادّی و اجتماعی (حرکت وسائل نقلیّه و ماشینی، حرکت فکر و اراده‌ی انسان و تنظیم قوای طبیعی، حرکات عوامل طبیعی مانند هوا و ابر که در تصادم آنها باران و رویش گیاهان پیش می‌آید و جنبش‌های اجتماعی) منظور نظر بوده که دافعه‌ی آنها بر جاذبه‌ی مرکزی غلبه داشته و حرکت نزعی به حرکت نشاطی تبدیل می‌شود (نقل به مضمون). این تفسیر نیز از نظر ما خالی از اشکال نیست و ذهن را سوی هدف قرآنی هدایت نمی‌کند.

قابل قبول‌ترین تفسیر از نظر ما دیدگاهی‌است که موضوع سوگندها را مربوط به «**فرشتگان**» می‌داند که قرائن قرآنی نیز آن را تأیید می‌کند، زیرا که سوگندهای این سوره، با آیات صدر سوره‌های صافّات و مُرسَلات شباهت دارد و خصوصاً «**فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرًا**» (آیه‌ی ۵ سوره) با اوصاف فرشتگان سازگار می‌آید که با موضوع اصلیِ سوره نیز یعنی قیامت، پیوند دارد.

به علاوه این برداشت در آثار سَلَف و مفسّران اوّلیّه‌ی قرآن هم سابقه دارد و نشان می‌دهد که مسلمین اوائل اسلام هم آیات مزبور را به همین گونه می‌فهمیدند. چنانکه در تفسیر طبری از قول ابن عبّاس آمده که «**وَ النّازِعاتِ غَرْقًا**» یعنی فرشتگان که جان‌ها را برمی‌کَنَند (تَنْزِعُ الأنفُسَ) و این معنا از قول عبدالله بن مسعود (یکی دیگر از یاران پیامبر^ص^) نیز نقل شده است. همچنین در معنای «**وَ النّاشِطاتِ نَشْطًا**» طبری می‌نویسد که «عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: الْمَلائِکَة = از ابن عبّاس آمده که گفت منظور فرشتگان هستند» و درباره‌ی «**وَ السّابِحاتِ سَبْحًا**» و «**فَالسّابِقاتِ سَبْقًا**» طبری از قول مجاهد آورده که «قالَ: الْمَلائِکَة». درباره‌ی «**فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا**» نیز اتّفاق نظر است که مراد، همان فرشتگان می‌باشند.

بدین‌ترتیب آیات شریفه می‌فرماید:

سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به سختی برمی‌کَنَند[1] و فرشتگانی که روح مؤمنان را سبک‌بال برکشند و با نشاط حرکت کرده[2] در فضا شناور می‌شوند[3] و در شوق فرمانبری از خدا از یکدگر پیشی می‌گیرند[4] و آنگاه، به تدبیر اموری که وظیفه دارند می‌پردازند و از جمله، روح بدکار یا نیکوکار را به

(۱) ـ واژه‌ی «**نازِعَات**» ازمادّه‌ی «نَزْع» به معنی «کندن چیزی از چیز دیگر» است. حالت جان دادن را نیز ـ چون جداشدن روح از بدن است ـ «نَزْع» می‌گویند. «غَرق» در اصل به معنی «کشیدن کمان تا آخرین حدّ» و سپس به معنی «مبالغه در هر سخن و کاری» نیز آمده است (اِغراق). «ماندن کامل در آب» را هم «غرق» می‌گویند.

(۲) ـ «**ناشِطَات**» از مادّه‌ی «نَشاط» است که به معنی «انبساط خاطر و سبک شدن» آمده؛ مفرد آن «ناشِطَة = گشاینده‌ی گره به آسانی، بیرون کشیدن آسان دلو از چاه».

(۳) ـ «**سابِحَات**» از مادّه‌ی «سَبْح» برای بیان حرکت سریع در آب یا هوا به کار رفته؛ مفرد آن «سابِحَة» به معنی «شناور» آمده است.

(۴) ـ «**سابِقَات**» از مادّه‌ی «سَبقَت» به معنی «جلو افتادن»، جمع «سابِقَة = پیشی‌گیرنده». البتّه مدلول آیه‌ی شریفه احتمالاً بیانگر شوق فرمانبری فرشتگان از خداست.

جایگاه مناسب وی می‌رسانند[1].

البتّه مرحوم طالقانی با تفسیر فوق مخالفت داشته گفته است «سوگندهای قرآن برای متوجّه نمودن اذهان به مقصود و اثبات مدّعَا است، مانند وَالشَّمْس، وَاللَّیْل و از این قبیل. این سوگندها همه مظاهر مشهود است که برای اثبات منظور از قسم آمده، امّا تفسیر نازِعات و ناشِطات و ... به ملائکه، شاهد آوردن به چیزی است که نه مشهود حسّی است و نه شبه حسّی تا با توجّه و تحقیق، برای عموم مفهوم گردد». درپاسخ به این اشکال باید ابتدا پرسید که اساساً چرا در قرآن کریم این‌قدر سوگند یاد شده؟ معمولاً انسان‌ها برای این قسم می‌خورند که مدرک روشنی درمورد مطلبشان ندارند و می‌خواهند با استفاده از نیروی سوگند، مخاطب را به قبول مطلب وادارند. ولی درمورد خدای تعالی چنین نیست. خداوند در قرآن به اموری چون شب و روز و خورشید وماه سوگند خورده زیرا خواسته مردم را ـ که در اثر تکرار مشاهده، امور مزبور به نظرشان عادی آمده و بی‌اعتنا ازکنارشان می‌گذرند ـ به اهمّیّت این پدیده‌ها و تفکّر درباره‌ی آنها توجّه دهد. از این‌رو مثلاً فرموده: «**فَلاأُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** = سوگند به مواضع ستارگان که اگر بدانید، این سوگندی بزرگ است» (واقعه/۷۵و۷٦). درمورد آیات اوّلینِ سوره‌ی نازعات، خداوند به صفاتی سوگند خورده است که موصوفش ذکر نشده و از قرائن فهمیده می‌شود که مراد، فرشتگان هستند. البتّه فرشتگان محسوس نیستند ولی قسم برای توجّه دادن به قیامت آمده که فرشتگان ارواح شما انسان‌ها را جذب کرده به عالمی‌که تکلیف عذاب یا پاداشتان در آنجا روشن می‌شود، می‌برند. بدین‌ترتیب سوگند خوردن خدا در اینجا برای نشان دادن اهمّیّت موضوع آمده، نه برای آنکه خواننده را وادار به قبول مطلبش کند و اینکه مورد قسم ملموس و مشهود نیست، با توجّه به آنکه موضوع در ارتباط با قیامت است، به روشنگری درباره‌ی مبادی قیامت مربوط می‌شود. ضمناً در قرآن کریم به قیامت هم سوگند یاد شده (**وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُود**. بروج: ۲) با اینکه امر محسوسی نیست و این موضوع قاعده‌ای را که مرحوم طالقانی به آن اشاره نموده‌اند، نقض می‌نماید.

(٦) **يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ .**

« **روزی که لرزاننده‌ای سخت** (زمین را) **به شدّت بلرزاند** »،

این آیه و آیه‌ی بعد که حادثه‌ی قیامت را اعلام می‌دارد ـ درواقع ـ تأکیدات اُخروی در چند آیه از سوره‌های پیشین مانند آیه‌ی۷ سوره‌ی تغابن (**لَتُبْعَثُنَّ** = قطعاً برانگیخته خواهید شد) را هم توضیح می‌دهد.

واژه‌ی«**راجِفَة**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی«رَجْف» به معنی «لرزش و اضطراب» می‌باشد. «اراجیف = سخنان پریشان» نیز از همین مادّه است. آیه‌ی شریفه در اشاره به اوّلین رویداد قیامت می‌باشد که با «**صور اوّل**» رخ داده و طی زلزله‌ای که زمین را متلاشی می‌کند، همگان می‌میرند (زُمَر/٦۸).

---

(۱) ـ واژه‌ی « **مُدَبِّرَات**» حکایت از شعور و آگاهی دارد، یعنی نیروهایی‌که کارشان را ـ در قبض روح آدمی و رساندن آن به جایگاهش در عالم برزخ و دیگر امور ـ به خوبی انجام می‌دهند.

(۷) تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ .

« **در پی آن لرزه‌ای دنبال کننده** (اُفتد) »،

این زلزله با « **صور دوّم**» همراه است که به رستاخیز مردگان می‌انجامد (زُمَر/۶۸). طبری از قول قتاده آورده که مراد در آیه‌ی قبل و آیه‌ی فوق، همان «**نَفْخِ صور**» است که یکی اشاره به «مرگ» و دیگری اشاره به «حیاتِ مجدّدِ» انسان‌ها دارد و در این‌باره حسن بصری آیه‌ی۶۸ سوره‌ی زُمَر را به‌گواهی آورده است (**راجِفَة** = لرزنده و لرزاننده).

(۸و۹) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ . أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ .

« **دل‌هایی در آن‌روز هراسانند** » « **دیدگانشان** (از شرمندگی وترس) **فرو افتاده است** » ،

در جای دیگر فرموده که با بروز قیامت، چشمان گناهکاران ـ از شدّت ترس ـ خیره می‌گردد (قیامت/۷). طبیعی است که «**أَبْصَارُهَا**» در آیه‌ی۹ به صاحبان آن قلوب در آیه‌ی ۸ برمی‌گردد. اینها همان کسانی‌اند که به قیامت (روز محاسبه‌ی اعمال) عقیده نداشتند و ذکرشان در آیات بعد آمده است. عکس این حالت را در مورد «متّقیان» فرموده است (فجر/۳۰←۲۷). واژه‌ی «**وَاجِفَة**» در اصل به معنی «چیزی را با شدّت و سرعت به حرکت درآوردن» است و چون حرکت سریع موجب هراسانی و اضطراب می‌شود، به معنی «مضطرب و ترسان» نیز آمده است.

(۱۰و۱۱) يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي ٱلْحَافِرَةِ . أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً .

« (آنها در دنیا) **می‌گویند: آیا ما** (پس از مرگ) **به حال نخست بازخواهیم گشت؟!** » « **آیا وقتی استخوان‌های پوسیده شدیم؟!** »،

آیات شریفه در وصف کسانی است که در آیات قبل فرمود روز قیامت دل‌هایشان لرزان و چشم‌هایشان از ذلّت و ترس فروافتاده است. می‌فرماید اینها همان کسانی‌اند که در زندگی دنیا قیامت را افسانه پنداشته به تمسخر می‌گفتند آیا وقتی مردیم و در خاک شدیم دوباره زنده شده به گذرگاه زندگی بازمی‌گردیم؟! (واقعه/۴۷). «**مَرْدُودُون** = بازگردانده شدگان»؛ «**حَافِرَة**» در اصل به معنی «حفر کننده» است، لیکن در اینجا اسم فاعل در معنی اسم مفعول آمده (مَحفورة = راهی که از آن عبور کرده‌اند) از این‌رو طبرسی آورده که عرب‌ها «**حَافِرَة**» را به «ابتدای هرچیز» می‌گویند و زمخشری در کشّاف «**حَافِرَة**» را طَرِيقَتُهُ وَ حَالَتُهُ الأولىٰ «حالت نخستین» (زندگی قبلی) معنا کرده است (**نَخِرَة** = پوسیده و متلاشی شده).

(۱۲) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ .

« (به استهزاء) **گویند: دراین‌صورت، این بازگشتی زیانبار خواهد بود!** »،

امروزه نیز بسیار می‌بینیم که خودفروختگان به لذّت‌ها غالباً دربرابر گوشزدهای اُخروی، با تمسخر می‌گویند:

ای وای پس ما چه سرنوشت شومی در جهنّم خواهیم داشت؟! و با این‌گونه مسخرگی‌ها قیامت را بازیچه می‌گیرند («**کَرَّة** = بازگشتن»؛ «**خَاسِرَة** = زیانبار»).

(۱۳و۱۴) **فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ . فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ .**

« **و جُز این نیست که آن** (بازگشت) **بانگی** (عظیم) **است و بس** » « **پس به ناگاه آنان به عرصه‌ی زمین آیند**»،

بدین‌ترتیب خداوند دربرابر انکارهای ریشخندانه‌ی منکران، با قاطعیّت تمام اعلام می‌دارد که مطمئن باشند قیامت به یقین خواهد آمد (و همگان همین‌که چشم از دار دنیا بستند، خود را در مسیر محشر خواهند دید). ضمیر «**هِیَ**» به «**کَرَّة**» در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد. واژه‌ی «**ساهِرَة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «سرزمین روشن و هموار» است (الأَرْضُ الْبَيْضَاءُ الْمُسْتَوِيَة) که مقصود همان عرصه‌ی قیامت می‌باشد. می‌فرماید منکران در دنیا مسخره کنند، ولی جُز این نیست که در وقت معیّن با یک بانگ عظیم (نفخه‌ی دوّم صور ـ زُمَر/٦٨) همه از گورها برخاسته به صحنه خواهند آمد، چنانکه فرموده «**وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ يَنسِلُون**= و در صور دمیده شود و آنگاه همه از گورها به سوی خداوندشان می‌شتابند» (یس/۵۱).

بخش دوّم

(اشاراتی به ماجرای موسی[ع] و فرعون)

(۱۵) هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ .

« آیا خبر (ماجرای) **موسی بر تو آمده است؟ »،**

فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب، دربارهی علّت ذکر داستان موسی[ع] بعد از آیات مربوط به آخرت در این سوره، دو احتمال آورده: **اوّل** آنکه میگوید خداوند اِنکار کافران را نسبت به آخرت نقل کرد ـ تا جاییکه به حدّ استهزاء رسیده بودند (آیهی ۱۲) ـ و این بر پیامبر[ص] بسیار گران بود و از اینرو در تسلاّی پیامبر[ص]، متعاقباً به داستان موسی[ع] که او نیز در دعوت فرعون دچار مشقّات فراوان گردید، اشاره میکند. **دوّم** آنکه میگوید داستان موسی[ع] در تهدید مخالفانِ راه پیامبر[ص] است که نه تنها در آخرت، بلکه در دنیا نیز اگر به سرکشی ادامه دهند، گرفتار میشوند زیرا که فرعون قدرتمندتر از مشرکان معاصر پیامبر[ص] بود و به هلاکت رسید. از نظر ما وجه دوّم مناسبتر به نظر میآید زیرا در آیات ۱۵تا ۲۶ ذکری از مشقّات موسی[ع] در برابر فرعون نیست (و در واقع بیشتر ـ در هشدار به مخالفان ـ تأکید دارد) یا میتوان در جمع بین دو قول، گفت که آیات شریفه در تسلاّی پیامبر (و مؤمنان) و تهدید ستیزهجویانِ عقیدهی رستاخیز، هردو است.

همچنین آیهی شریفه نشان میدهد که به هنگام نزول این سوره، پیامبر[ص] از داستان موسی[ع] مطّلع بوده[۱] زیرا آیهی شریفه که به شکل استفهامی آمده درحقیقت تأیید اینمطلب است که ای پیامبر داستان موسی را که تو میدانی؛ مشابه آیهی آغازین سورهی دهر که فرمود «**هَلْ أتَى عَلَى الْإنسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَذْكُورًا** = آیا (چنان نبود که) بر انسان زمانی از روزگار آمد که چیز قابل ذکری نبود؟!». یعنی آری، البتّه چنان روزگاری آمد!

(۱۶) إِذۡ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوًى .

« آنگاه که خداوندش او را در وادی مقدّس طُویٰ ندا کرد »،

شرح ماجرای موسی[ع] در اینجا از زمان بعثتش شروع شده و تفصیل سخن خدا با موسی[ع] در آن موقعیّت، در سورهی طه (آیات۱۲تا۴۲) آمده است.

واژهی «**وادی**» به معنی «بیابان» میباشد و غالب مفسّـران گفتهاند که «**طُویٰ**» نام درّهای در کنار کوه طور

---

(۱) ـ سورهی نازعات به نقل از امام علی[ع] هشتاد و یکمین سورهای است که بر پیامبر[ص] نازل شده؛ یعنی سورهی مزبور بعد از سورههای اعراف، یونس، ابراهیم، طه، اسراء، مؤمنون، شعراء، صافّات، غافر(مؤمن) و زخرف ـ که شرح مستوفیٰ از ماجرای موسی[ع] در آنها مذکور آمده ـ نازل شده بود (کتابِ «مقدّمتان فی علوم القرآن»، بخش اوّل).

بوده که درمقایسه با آیات ۳۰ و۲۹ سوره‌ی قَصَص این نظر تأیید می‌شود. مقدّس بودنِ «**طُوىٰ**» (طه/۱۲) از آن‌رو است که مَهبَطِ وحی بوده، چنانکه خداوند از روزی که بر قوم عاد عذاب نازل شد از «روز نَحس» یاد می‌کند (قَمَر/۱۹ و فُصِّلَتْ/۱۶) و اِلاّ هیچ روزی به ذات خود نحس یا سعد نیست.

(۱۷) **اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ .**

« (و گفت) **به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است** »،

درآیات مختلف قرآن (ازجمله شعراء/۲۹و آیه‌ی۲٤ همین سوره) آمده که فرعون ـ همچون دیگر مستبدّین ـ طغیان دینی و تجاوز به حقوق مردم، همه را داشته است؛ و خداوند موسی[ع] را با این روحیّه فرستاد که در مخالفت با استبداد و طغیان فرعونی حرکت کند، چنانکه مفاد آیات بعدی نشان می‌دهد.

(۱۹و۱۸) **فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ . وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ .**

« **پس بگو: آیا سرِ آن داری که به پاکی گرایی؟** » « **و تو را به سوی خداوندت راه نمایم تا خداترس شوی؟** »،

یعنی آیا میل داری از این بار گرانی که ـ با غفلت از خدا ـ از تجاوزات و فخرفروشی‌ها برای خود فراهم آورده‌ای، رها گردی و وجدانی آسوده بیابی (تا مردم به جای آنکه از تو بترسند، دوستت بدارند؟) می‌رساند که تشویق و ترغیب در دین هست، ولی اجبار نیست بلکه شخص باید خود بخواهد که تزکیه شود و استعدادهای بالقوّه‌ی او رشد کند.

واژه‌ی «**تَخْشىٰ**» از مادّه‌ی «خَشْيَت» به معنی «پروا داشتن» است. «**خَشْيَت**» ترسی است که گاهی ملازم با ایمان به خداست و آدمی را به توجّه به نظارت إلهی و اجتناب از گناه فرا می‌خواند. آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که وجدان آسوده و رشد استعدادهای معنوی در انسان، فقط از طریق احساس مسئولیّت او در برابر خداوند حاصل می‌شود.

از سوی دیگر آیات شریفه با بسط معنا، ادب دعوت و تبلیغ پیام إلهی را به هر دعوت‌کننده‌ای می‌آموزد؛ به دست می‌دهد که دعوتگر إلهی نباید از کلامش بوی تحمیل و یکدندگی احساس شود، بلکه مخاطب را بی‌هیچ سماجتی، به کلام خدا دعوت نماید و «تصمیم» را به خودِ مخاطب واگذارَد (طه/٤٤ و٤٣).

(۲۰) **فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ .**

« **پس آن معجزه‌ی بزرگ‌تر را به او بنمود** »،

در آیه‌ی شریفه مستتر است که با دریافت فرمان إلهی، موسی[ع] به نزد فرعون رفت و آنجا در اثبات صدق رسالتش، «**آیتِ کُبْرىٰ**= معجزه‌ی بزرگ‌تر» را به او نشان داد. مفسّران در اینجا گفته‌اند که منظور، افعی شدنِ عصای موسی[ع] (شعراء/۳۲و۳۳) بوده است. زمخشری می‌گوید: این تعبیر (معجزه‌ی بزرگتر) برای آن است که معجزه‌ی مزبور در رأس کار موسی[ع] قرار داشته وبقیّه‌ی معجزات در پی آن آمده است.

(۲۲و۲۱) فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ . ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ .

« و (فرعون) **تکذیب کرد و عصیان نمود** » « **سپس ـ درحالی‌که می‌کوشید ـ پشت کرد** »،

در آیه‌ی شریفه «**تکذیب**» را که امری قلبی است و زمینه‌ساز اقدام خارجی می‌باشد، مقدّم بر «**عصیان**» آورده است. می‌فرماید فرعون فقط هم به مخالفت بسنده نکرد، بلکه پشت کرد و در ستیز با موسی[ع] دست به کار شد؛ رفت به دنبال آنکه مردم را عَلَيْهِ موسی[ع] بشوراند.

(۲۴و۲۳) فَحَشَرَ فَنَادَىٰ . فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ .

« و (مردمان را) **گِرد آورد و ندا درداد** » « **و گفت:** (ای مردم!) **من خداوند برتر شمایم** »،

یعنی فرعون مردم را جمع کرد و سپس به سخنرانی پرداخت و اساس سخنش با مردم این بود که ای مردم! من صاحب اختیار و فرمانروای مطلق شما هستم. در اینجا می‌توان گفت که «**أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ**» به لحاظ سیاسی و حکومتی بوده، زیرا آیات قرآن نشان می‌دهد که فرعون به خدایانی معتقد بود (**يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ** ـ اعراف/۱۲۷)

(۲۵) فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ .

« **پس خدا او را به عذاب آخرت و دنیا بگرفت** »،

واژه‌ی «**نَكال**» به معنی «کیفر و عذاب» می‌باشد. می‌فرماید فرعون به دو کیفر دچار آمد (۱) غرق در دریا در دنیا (انفال/٥٤) و دوزخ در آخرت (غافر/٤٦). «عذاب آخرت» به لحاظ آنکه دردناک‌تر است مقدّم بر «عذاب دنیا» آمده است.

(۲٦) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰٓ .

« **همانا در آن** (رویداد) **برای هرکه** (از خدا) **بترسد، عبرتی است** »،

داستان‌های قرآن همه مایه‌ی بیداری و عبرت است، امّا برای چه کسی؟ برای آنکه زنگار گناه، دل او را نپوشانده و دلی عبرت‌بین دارد؛ برای کسی‌که حکمت حق و قدرت لایزال إلهی را همه‌جا ـ در درون و بیرونِ خویش ـ متجلّی می‌بیند وهیچ‌گاه به حضور و پاسخگویی‌اش در محکمه‌ی عدل إلهی شک نمی‌برد و می‌داند که قیامت، جُز خلقت مجدّد او چیزی نیست. (به آیات بخش بعد توجّه کنید.)

بخش سوّم

(تدابیر إلهی در خلقت، حتمیّت قیامت و سرانجام مردمان)

(۲۷) **ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ ۚ بَنَىٰهَا .**

« **آیا خلقت شما سخت‌تر است یا آسمان که** (خدا آن را) **بنا نهاد؟** »،

آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد رفع استبعاد از رستاخیز مردگان می‌کند. در برابر مخالفان که زنده شدن انسان پس از مرگ یا خلقت مجدّد او را بعید می‌شمرند، خدا می‌فرماید آیا این کار سخت‌تر است یا آفرینش آسمان‌ها و زمین و ساماندهی آنها؟ به عبارت دیگر آن قدرت و حکمت لایَزال که این آسمان‌ها و زمین را پدید آورده، قطعاً بر بازآوری آدمی بعد از مرگ تواناست. چنانکه در همین زمینه فرموده: «**أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّموَاتِ وَ الأرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أن یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِیم** = آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید به خلقت همچون ایشان توانا نیست؟ آری (تواناست) و اوست آفریدگار دانا.» (یس/۸۱).

شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**سَمَاء**» در آیه‌ی شریفه مفرد آمده و بنابراین به نظر می‌رسد که مراد از آن، نه طبقات مختلف آسمان، بلکه همین جوّ برافراشته شده‌ی اطراف کُره‌ی زمین باشد. چنانکه در قرآن از «**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**» سخن رفته و شکّ نیست که باران از جوّ زمین فرود می‌آید نه از طبقات بالاتر آسمان.

نکته‌ی دیگر آنکه اصولاً قیاس سختی و آسانی در امر آفرینش برای خالق و قادر مطلق معنا ندارد و بحثِ دشواری آفرینش آسمان‌ها و زمین در مقایسه با خلقت آدمی را در اینجا، کلّاً باید با توجّه به دیدگاه انسان‌ها به ویژه مخاطبینِ زمان در نظر گرفت.

(۲۸) **رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا .**

« **سقفش را برافراشت و آن را سامان بخشید** »،

آیه‌ی شریفه خلقت آسمان را ـ با توجّه به آیه‌ی قبل ـ پی گرفته است و واژه‌ی «**سَمْك**» به معنی «سقف» و «ارتفاع» هر دو آمده است و ضمیر «**ها**» در «**سَمْكَهَا**» در آیه‌ی شریفه، به «**سَمَاء**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. مقصود از «**رَفَعَ سَمْكَهَا**» به قول طبری یعنی: «رَفَعَ بَنَاءَهَا = بنای آسمان (جوّ زمین) را برافراشت و رفعت بخشید» و منظور از ساماندهی جوّ زمین (**فَسَوّاهَا**) احتمالاً ایجاد لایه‌هایی است که در این جوّ وجود داشته و مانع از نفوذ تابش‌های زیانبار خورشید به زمین می‌گردد.

(۲۹) **وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا .**

« **و شبش را تاریک گرداند و روزش را برآوَرْد** »،

آیه‌ی شریفه شب وروز را به آسمان نسبت داده زیرا آثار پیدایش هردو در آسمان است (و این خود قرینه‌ی مضاعفی است که منظور از «**سَماء**» در آیه‌ی ۲۷ همین جوّ زمین می‌باشد زیرا شب و روز متعلّق به فضای اطراف زمین است، نه طبقات فراتر از آن).

(۳۰) وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ .

« **و زمین را پس از آن، بگُستَرد** »،

در اینجا مفسّران به مشکلی برخورده‌اند، زیرا در وهله‌ی اوّل به نظر می‌رسد که آیات شریفه از آفرینش آسمان‌ها قبل از زمین سخن گفته‌اند، حال آنکه در سوره‌ی بقره آیه‌ی۲۹ می‌فرماید «**هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** = اوست که هرآنچه در زمین است برای شما آفرید و سپس آهنگ آسمان کرد و هفت آسمان را بپرداخت». در رفع این تضاد، برخی گفته‌اند که واژه‌ی «**بَعْدَ ذَلِکَ**» در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی نازعات، درحقیقت به معنی «**مَعَ ذَلِک**» آمده که خداوند آسمان را بپرداخت (آیات۲۹←۲۷نازعات) و مَعَ ذَلِکَ از زمین نیز غافل نبود و آن را بگسترد به طوری‌که آب و گیاهان و نیازهای زیست آدمی در آن ایجاد شد (آیات۳۳←۳۱ نازعات)، چنانکه این نحوه بیان در آیات۱۰ تا ۱۳ سوره‌ی قلم مشاهده می‌شود: خداوند اوصافی از انسان منحرفی برشمرده و سپس می‌فرماید «**بَعْدَ ذَلِکَ زَنِیم** = به علاوه زنازاده نیز هست» که دراینجا منظور از «**بَعْدَ ذَلِکَ**» فاصله‌ی زمانی نبوده، بلکه همان «**مَعَ ذَلِکَ**» می‌باشد. بنا به گزارش طبری از مفسّران قدیم، مجاهد و قتاده بر این قول رفته‌اند.

رجوع به آیات۹ تا ۱۲ سوره‌ی فُصِّلَتْ نیز در این ارتباط ره گشاست. زیرا آیات مزبور به دست می‌دهند که خداوند ابتدا زمین را ـ احتمالاً شامل خشکی و دریا ـ در دو مرحله آفرید (آیه‌ی۹). بعد می‌فرماید خدا «**آهنگ آسمان کرد درحالی‌که آن دودی بود و به آسمان و زمین** (تکویناً) **فرمود خواسته یا ناخواسته** (به سوی فرمان من) **آیید؛ هردو گفتند: اطاعت کنان آمدیم**» (آیه‌ی۱۱). به نظر می‌رسد که در آن مقطع خلقت خدا شامل ایجاد تنظیم‌های لازم بین آسمان و زمین بوده و ممکن است پس از آن، بخش بعدی آفرینش زمین شامل برآمدن کوه‌ها و گیاهان (آن‌هم در دو مرحله) صورت گرفته باشد (آیه‌ی ۱۰). نهایتاً در آیه‌ی۱۲ سوره‌ی فُصِّلَتْ از آفرینشِ تامّه‌ی آسمان‌ها در «**دو مرحله**» سخن می‌گوید که خدا «**آن را به صورت هفت آسمان به انجام رساند و در هر آسمان امرش را** (تکویناً) **وحی کرد و آسمان نزدیک‌تر را با چراغ‌ها** (ستارگان) **بیاراستیم**» و این در واقع تفصیل آیه‌ی۲۸ سوره‌ی نازعات می‌باشد (در مورد پیدایش و گسترش زمین به سوره‌ی شمس توضیح آیه‌ی۶ نگاه کنید).

بنابراین احتمالاً شرح موضوع را باید به صورت فوق در نظر گرفت که با آیه‌ی۲۹ سوره‌ی بقره هماهنگی دارد و در سوره‌ی نازعات نیز ممکن است ادای مطلب با رعایت ترتیب زمانی نبوده بلکه عطف توجّه به عظمت خلقتِ إلهی در رفع استبعاد از معاد، هدف اصلی بوده است. خصوصاً شایان توجّه این‌که طبری از ابن عبّاس گزارش می‌کند که آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی نازعات سخن از «گستردگی» زمین داشته نه اصل پیدایش زمین و ایجاد

بنیان‌های لازم برای زیست آدمی (که ـ بنا به آیه‌ی ۲۹ بقره ـ می‌توانسته قبل از پرداختن به آسمان‌ها باشد).

(۳۳←۳۱) أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَ مَرْعَىٰهَا . وَ ٱلْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا . مَتَٰعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَٰمِكُمْ .

« **از آن** (زمین) **آب و چراگاهش را برون آوَرد** » « **و کوه‌ها را استوار ساخت** » « **برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان** »،

یعنی آب در زمین به شکل چشمه‌ها، رودها و دریاها ظهور کرد و گیاهان و چراگاه‌ها سرزدند. همچنین کوه‌ها برای عدم تزلزل زمین ـ که لفظ «**أَرْسَاهَا**» به آن اشاره دارد (نحل/۱۵) ـ سربرآوردند و با معادنی‌که ذخیره داشته و مراتعی‌که بر دامنه‌هایشان رویید، دنیا را بارور ساختند و همه‌ی این برکت‌ها برای بهره‌وری موجودات روی زمین که کانون و محور همه‌ی آنها انسان بوده، ترتیب داده شد.

(۳٤) فَإِذَا جَآءَتِ ٱلطَّآمَّةُ ٱلْكُبْرَىٰ .

« **پس آنگاه که آن‌حادثه‌ی بزرگ‌تر دررسد** »،

در آیات پیشین دلایل اقناعی بر اثبات «معاد» ارائه شد و اینک ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد تا پایان سوره ـ به رویداد «قیامت» و فرجام دنیاپرستان پرداخته است. «**طامّة**» در لفظ به معنی «عالی و غالب» آمده، ولی به هر بلایی که آدمی از دفع آن درمانده و ناتوان آید نیز «**طامّه**» گویند و در اینجا مقصود «قیامت» است که به صورت «**الطَّامَّةُ الْكُبْرَى**» از آن نام برده که شکوه و هیبت حادثه را بهتر بازگو می‌کند. به بیان دیگر در زمین حوادث متعدّد پیش می‌آید ولی بزرگتر از همه، حادثه‌ی قیامت است و بدین‌معنی می‌توان قیامت را بزرگترین حادثه‌ی کره‌ی ارض و زندگی انسان به حساب آورد، چنانکه فرموده «**إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** = همانا زلزله‌ی قیامت چیز عظیمی است» (حجّ/۱).

(۳۵) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ مَا سَعَىٰ .

« **روزی که آدمی هرآنچه کوشیده به یاد می‌آوَرَد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آثار اعمال انسان در وجود او هست و در قیامت همه را به یاد می‌آورد. قید «**مَا سَعَىٰ**» نشان می‌دهد که مقصود اعمالی‌است که انسان با قصد و نیّت برگزیده و در پیشبردشان تلاش کرده که «جزاء» و «کیفر» به آنها تعلّق می‌گیرد. چنانکه فرموده «**يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا** = روزی‌که هرکس هرکار خیری انجام داده آن را حاضر یابد، و هرکار بدی که انجام داده دوست دارد که ای کاش بین او و آن بدی فاصله‌ای دور باشد» (آل‌عمران/۳۰).

(۳۶) وَ بُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ .

« **و دوزخ برای هرکه ببیند** (هر بیننده‌ای) **آشکار می‌گردد** »،

در پی آیه‌ی قبل ـ در برابر «سعی» انسان که برخی «بد» و بعضی «خوب» بوده ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد، «جهنّم» و «بهشت» را مطرح ساخته است. واژه‌ی «**لِمَن يَرَىٰ**» در آیه‌ی شریفه، اطلاق به عموم دارد؛ یعنی هرکس

که از بینایی برخوردار است (بشنود و عبرت گیرد) مانند آنکه عرب می گوید: قَدْ بَیَّنَ الصُّبْحُ لِذِی عَیْنَیْنِ! (صبح بر هرکه دو چشم بینا دارد روشن شد).

(۳۷←۳۹) فَأَمَّا مَن طَغَىٰ . وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا . فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ .

« **و امّا آنکه طغیان کرد** » « **و زندگی دنیا را** (بر آخرت) **ترجیح داد** » « **پس به یقین دوزخ جایگاه اوست** »،

سخن آیه با کسانی‌است‌که هرآنچه خواستند ـ بی‌توجّه به عواقب و آثار اُخروی آنها ـ در دنیا انجام دادند. آنها که طی عمر از حدود شرعی و عقلی تجاوز کردند و لذّت طلبی‌های دنیوی را بر اکتساباتی‌که سعادت اُخروی را به بارمی‌آورد، ترجیح دادند. اینان منزلگاهشان، دوزخ است.

(۴۰و۴۱) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ . فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ .

« **و امّا آنکه از مقام خداوندش بیم کرد و نفس خویش را از هَویٰ** (هوس‌ها) **بازداشت** » « **پس همانا بهشت جایگاه اوست** »،

«**مَقام رَبّ**» در اینجا ـ به تأیید بسیاری از مفسّران ـ به معنی حضور در محکمه‌ی عدل إلهی است. چنانکه فرموده: «**یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِین** = روزی که مردمان در پیشگاه خداوندشان به پا می‌ایستند» (مطفّفین/٦). «**مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ**» به معنی کسی است که همواره در زندگی دنیا، رستاخیز وحضورش را در محکمه‌ی عدل إلهی در نظر داشته و دست به هرکاری نمی‌زده است. چنین روحیّه‌ای باعث می‌شود که آدمی، «نفس» خود را از هر خواهش نامشروعی بازدارد و در کنترلِ شرع و عقل مصلحت‌بین و آینده نگر، قرار دهد. تسلّط بر نفس یعنی تحصیل چنین روحیّه‌ای که مقدّمه‌اش همان احساس مسئولیّت در برابر خدا و توجّه به آن روزی است که باید انسان برای اعمال خویش در پیشگاه خدا، پاسخگو باشد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید متّصف به این اوصاف، در قیامت رهسپار بهشت خواهد شد.

(٤٢) يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا .

« **از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند که کی فرامی‌رسد؟** »،

واژه‌ی «**مُرسَا**» (مُرْسَی السَّفِینَة) به معنای لنگرگاه کشتی است. گویی کشتی قیامت همواره در حرکت است و منکران ـ از سر استهزاء و انکارـ می‌پرسند که بالأخره کی این‌کشتی درساحل لنگر می‌اندازد؟ پاسخ این سؤال را خداوند به پیامبرش در آیه‌ی بعد می‌دهد:

(٤٣) فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ .

« **تو را چه کار از یاد آوردنِ آن؟** »،

یعنی تو ای پیامبر به زمان وقوع قیامت چه کار داری یا از آن چه خبر داری ؟! وظیفه‌ی تو نیست که زمانِ وقوع آن رویداد را دریابی و اعلام کنی.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ . (٤٤)

« سرآمد آن فقط به سوی خداوند توست »،

یعنی تنها خدا می‌داند که قیامت کی می‌رسد. چنانکه فرموده: «**يَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى لايُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ** = ازتو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند که چه زمانی فرامی‌رسد؟ بگو: علم آن نزد خداوند من است، که جُز او آن را در وقتش آشکار نمی‌کند» (اعراف/۱۸۷).

إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا . (٤٥)

« جُز این نیست که تو فقط کسی را که از آن هراس دارد، بیم می‌دهی »،

یعنی وظیفه‌ی پیامبر[ص] فقط هشدار نسبت به قیامت است و این هشدار نیز در کسانی اثر می‌بخشد که دربرابر خدایشان احساس مسئولیّت می‌کنند و به این نتیجه رسیده‌اند که با توجّه به زندگی در این دنیای منظّم و حساب شده، باید دربرابر اعمالشان پاسخگو باشند. چنانکه فرموده «**وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أن يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ** = و بدین (قرآن) کسانی را که نسبت به گرد آمدن خود به سوی خداوندشان بیم دارند، هشدار ده» (انعام/۵۱).

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا . (٤٦)

« روزی که آن را ببینند، گویی جُز شامگاهی یا چاشتگاهش را درنگ نکرده بودند ».

یعنی، روزی‌که قیامت را ببینند احساس می‌کنند که مدّتی را که در دنیا گذرانده‌اند بیش از شامگاهی یا آغاز روزِ پس از آن، نبوده است؛ یعنی عمر آنها در دنیا، بسیارسریع و کوتاه گذشته است (**ضُحَىٰ** = چاشتگاه، وقتی‌که خورشید نور خود را بر زمین و هوا می‌گسترد).

سوره‌ی عَبَسَ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و پیام اصلی سوره ـ مشابه با سایر سوره‌های مکّی ـ در زمینه‌ی اعتقادات و بر محور توحید و معاد می‌باشد. در آغاز، به ماجرایی اشاره شده که میان پیامبر^ص^ و یکی از یاران باوفایش که نابینا بود، رخ داده است. در این ارتباط متذکّر می‌گردد که لازم است رسول حق، معارف دینی را به همه‌ی طالبانش عرضه نماید، نه آنکه در اندیشه‌ی استقبال رؤسا و اشراف جامعه، مشتاقانِ دین را وانهد. سپس تصریح می‌نماید که دیانت إلهی برای عرضه به عام است و همه‌ی پندپذیران را پذیراست و متعاقباً به بیان منشأ و **منزلت دعوت** می‌پردازد. آیات بعد در سرزنش انسان است که با وجود دلایل عقلی و براهین قرآنی، راه کُفران و طغیان را پیش گرفته است. آنگاه در مقام اتمام حجّت به عصیانگران و درجهت تحکیم ایمان مؤمنان، با تکیه بر آیات آفاق و اَنفُس، به اثبات حیات بعداز مرگ می‌پردازد. آیات پایانی سوره، در شرح رستاخیز و سرانجام مسرّت آمیز مؤمنان/ نیکوکاران و عاقبت اسفبار سرکشان/ بدکاران آمده است.

با توجّه به ملاحظات فوق، آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۲) ؛ **ضعیف و غنی در دعوت إلهی یکسانند**

بخش دوّم (آیات ۱۳ تا ۳۲) ؛ **منشأ و منزلت دعوت و انسان ناسپاس**

بخش سوّم (آیات ۳۳ تا ۴۲) ؛ **رویداد رستاخیز و سرانجام مؤمنان و سرکشان.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(ضعیف و غنی در دعوت إلهی یکسانند)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۲ و ۱) عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ . أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ .

« **چهره درهم کشید و روی‌گرداند** » « **از این‌که** (آن) **نابینا نزد او آمد** »،

در شأن نزول آیات فوق و هشت آیه‌ی بعد (تا آیه‌ی ۱۰) آورده‌اند که پیامبر^ص^، در جلسه‌ای با چند تن از اشرافِ قُرَیش در حال مذاکره و ارشاد آنها بود که ناگهان فرد نابینایی از مؤمنان به نام عبدالله بن اُمِّ مَکتوم وارد شد و با اصرار از پیامبر^ص^ می‌خواست که تعالیم خود را به او عرضه نماید. پیامبر^ص^ که گرم دعوت و ارشاد بود، از این کار عبدالله ناخرسند شد و چهره درهم کشید و از او روی‌گردانده سخنانش را با اشراف قریش پی‌گرفت. ولی چیزی نگذشت که ده آیه‌ی اوّلِ این سوره در عتاب به پیامبر^ص^، بر او نازل شد.

امّا غالب تفاسیر شیعی که نخواسته‌اند اخم کردن و روی گرداندن پیامبر^ص^ را بر مؤمنی بپذیرند، گفته‌اند آن‌کس که روی گرداند نه پیامبر^ص^، بلکه مردی از بنی‌اُمیّه بود زیرا چنان‌کاری با اخلاق نیکو و حُسنِ خُلق پیامبر^ص^ سازگار نبوده است. در عین حال عجیب است که همان تفاسیر بنا به حدیثی از امام صادق^ع^، آورده‌اند که پیامبر^ص^ ـ پس‌از آن ماجرا ـ هرگاه ابن اُمّ مکتوم را می دید می‌گفت «مَرْحَبًا مَرْحَبًا وَاللهِ لایُعاتِبُنِی اللهُ فِیکَ أَبَدًا = مرحبا مرحبا، سوگند به خدا که خداوند دیگر درباره‌ی تو بر من عتاب نخواهد فرمود» (تفسیر مجمع البیان). شادروان طالقانی در «پرتوی از قرآن»، به حق استدلال کرده که خطاب‌های پی در پی آیات و خصوصاً این‌که می‌فرماید «**کسی‌که شتابان سوی تو می‌آید** (تا هدایتش کنی)» (آیه‌ی ۸)، جُز در ارتباط با پیامبر^ص^ متوجّه کس دیگری نمی‌توانسته باشد. از سوی دیگر بدیهی است که ایجاد مزاحمت برای تبلیغ، در میان کار تبلیغی، ملال‌آور است و این امر ربطی به حُسن خُلق ندارد؛ خصوصاً آنکه فرد مزاحم نابینا بوده و نمی‌توانسته اخم پیامبر^ص^ را ببیند. به علاوه عتاب‌های قرآن درباره‌ی پیامبر^ص^ منحصر به مورد فوق نیست و در موارد دیگر نیز ملاحظه می‌شود (توبه/۴۳ ، اسراء/۷۵ ← ۷۳ ، تحریم/۱ و زُمَر/۶۶ و ۶۵).

اصولاً آیات عِتاب آمیز به پیامبر^ص^ در قرآن، ازجمله شواهدِ روشن مبنی بر اَصالت وحی محمّدی است و بیانگر صدق نبوّت آن‌حضرت می‌باشد که هرآنچه خدا به او وحی کرده ـ حتّی اگر در سرزنش او بوده ـ بی‌کم و کاست به مردم رسانده است و تلاش در روپوشی این‌موارد، نه خدمت به پیامبر^ص^ که جفا بر رسالت و آئینِ

اوست.

در آیات شریفه‌ی فوق، شاید انتظارمی‌رفت که بفرماید «عَبَسْتَ = چهره درهم کشیدی» و «تَوَلَّیْتَ = روی برتافتی». امّا ظاهراً چون سخن در مقام سرزنش و عتاب بوده، خداوند به صیغه‌ی غایب سخن گفته است که «ازاینکه آن نابینا به نزدش آمد چهره درهم کشید و روی گرداند».

(۳و٤) وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ . أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ .

« **و تو چه می‌دانی شاید او به پاکی گراید** » « **یا پند پذیرد و آن پند سودش رساند** »،

به طورکلّی «**تزکیه**» مراتب دارد. مؤمن نیز می‌تواند با توجّه به آیات خدا ـ خصوصاً اگر لغزشی داشته ـ پاک شود. به عبارت دیگر، «**تزکیه**» درارتباط با مؤمن به معنی «تقویت» ایمان و در ارتباط با کافر به مفهوم «رسیدن» به ایمان است. آیات شریفه خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید تو چه می‌دانی شاید این فرد گناهانی داشته و با شنیدن آیات خدا پاک شود و یا ـ اگرهم آلودگی نداشته ـ نفعی از آن تذکارها ببرد.

(۵←۷) أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ . فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ . وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ .

« **امّا آنکه خود را بی‌نیاز بیند** » « **و تو به او می‌پردازی** » « **با آنکه بر عهده‌ی تو نیست اگر او به پاکی نگراید** »،

یعنی ای پیامبر! تو آن فرد مؤمن مشتاق هدایت را رها کرده و نیرویت را صرف کسانی می‌کنی که علاقه‌ای به سخنانت نشان نمی‌دهند، درحالی‌که تو مسئول هدایت نشدن آنها نیستی. نشان می‌دهد که نباید جانب «توده‌ی مردم» را به طمع هدایت یافتن «خواص»، رها کرد؛ بلکه اولَویّت با مشتاقان است (و در برابر سران سرکش فقط باید اتمام حجّتی نمود و گذشت). البتّه تفسیر مجمع البیان و طبری «**استغناء**» را در آیه‌ی شریفه به معنی بی‌نیازی مالی گرفته‌اند (**تَصَدَّىٰ** = روی می‌آوری، توجّه می‌کنی؛ **مَا عَلَيْكَ** = نیست بر تو گناهی).

(۸←۱۰) وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ . وَهُوَ يَخۡشَىٰ . فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ .

« **و امّا آنکه شتابان سوی تو آید** » « **و او** (از خدا) **بیم دارد** » « **پس تو از وی غافلی** (و به دیگران می‌پردازی) »،

آیات شریفه عِتاب را ازسر گرفته که تو ای پیامبر ـ با طمع بستن به ایمان آوردن اشراف قومت ـ از آن بنده‌ی خداترس‌که شتابان سوی تو آمده و می‌خواهد تکلیفش را بفهمد و وظائفش را بشناسد، غافل شده‌ای! باآنکه فرموده «**سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى** = پس آنکه خداترس است، پند خواهد گرفت» (اَعلیٰ/۱۰). (**تَلَهَّىٰ** = به کس دیگر سرگرم می‌شوی).

(۱۱و۱۲) كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ . فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ .

« **زنهار** (چنین مکن) **همانا این** (آیات) **تذکاری است** » « **پس هرکه خواهد از آن پند گیرد** »،

یعنی این‌گونه نیست که آیات قرآن ویژه‌ی افراد خاصّی باشد، بلکه هرکه بخواهد و طالب حقیقت باشد، می‌تواند از آن پند گیرد.

بخش دوّم

(منشأ و منزلت «دعوت» و انسان ناسپاس)

(۱۳←۱۶) **فِی صُحُفٍ مُّکَرَّمَةٍ . مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَیْدِی سَفَرَةٍ . کِرَامٍ بَرَرَةٍ .**

« (آن آیات إلهی) **در دفاتری ارجمند** » « **والا و پاک** » « **به دست نویسندگان** (فرشتگان)**ی** » « **بزرگ منشِ نیکوکار** (ثبت شده است) »،

در پی آیات قبل ـ که اشاره به آیات قرآن داشت ـ در آیات فوق می‌فرماید که قرآن منشأ إلهی داشته و ساخته و پرداخته‌ی پیامبر نیست(*). (در واقع همان توبیخ پیامبر در آیات گذشته، خود دلیلی بر این واقعیّت می‌باشد) و درتوضیح منشأ إلهی قرآن، می‌فرماید قبل از آنکه با کلماتی به پیامبر^ص وحی شود، به فرشتگان إلهام گردیده بود و توسّط آنها در صحیفه‌هایی پاک و گرامی، ثبت و ضبط شده و از آنجا (در مقاطع زمانی لازم و به تدریج، توسّط جبرئیل) بر پیامبر^ص وحی می‌گردیده است («**سَفَرَة**» جمع «سافِر» در اصل به معنی «سَفیر» است که به معنی «نویسنده» هم آمده است. «**بَرَرَة**» جمع «**بارّ**» به معنی «نکوکار»).

در اینجا دو نکته‌ی اساسی شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه لازم است توجّه داشت که ثبت مطالب در هر عالمی، متناسب با وضع آن‌عالم می‌باشد. چنانکه ثبت مطالب در عالم روح و ذهن، از طریق نگارش روی کاغذ نیست. امّا از دیدگاه قرآن، آن نیز نوعی « کتابت = نگارش» به شمار می‌آید، چنانکه فرموده «**أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإیمَانَ** = آنها کسانی‌اند که (خدا) ایمان را در قلوبشان نوشته است» (مجادله/۲۲). به همین قیاس ثبت وضبط وحی إلهی توسّط فرشتگان، به صورت نگارشی‌که ما می‌شناسیم نبوده واز این‌رو فرموده است‌که «**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَحْفُوظ**» (بروج/۲۱و۲۲) که بنا به نظر بسیاری ازمفسّران مقصود از «**صُحُفٍ مُکَرَّمَة**» در آیه‌ی۱۳ سوره، همان «**لَوْح محفوظ**» است [که «**لَوْح**» نیزمی‌تواند مجموعه‌ای از اَلواح باشد، کما اینکه خداوند از «قرآن» نیز درعین آنکه یک کتاب است، به لفظ «**کُتُب**» یاد کرده است، چنانکه می‌خوانیم «**رَسولٌ مِنَ اللهِ یَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ** = فرستاده‌ای ازجانب خدا که (بر آنان) صحیفه های پاک را تلاوت کند که در آنها نوشته‌های استوار (قرآن) است» ـ بیّنه/۳و۲]

دوّم آنکه آیات شریفه‌ی فوق می‌رساند که کلّیّه‌ی رویدادها طی۲۳ سال رسالت پیامبر^ص در علم إلهی بوده و آیات مربوط به آنها قبلاً از سوی خداوند صادر و توسّط فرشتگان در «**صُحُف مُکَرَّمَة**» ثبت و ضبط شده بود که در وقت مقتضی، بنا به امر إلهی، از آنجا به وسیله‌ی جبرئیل به پیامبر^ص وحی می‌شد. به عبارت دیگر آیات شریفه، مشعر بر علم إلهی نسبت به آینده است.

(*) ـ به زیرنویس پایانی این بخش مراجعه شود.

(۱۷) قُتِلَ ٱلْإِنسَٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ .

« **کشته باد انسان، چه ناسپاس است او** »،

در اینجا منظور از «**قُتِلَ الْإِنْسَانُ**» کشتن نیست، زیرا روشن است که خدا هرزمان که بخواهد می‌تواند هرکسی را بکشد؛ بلکه مقصود شماتت است و این اصطلاحی‌است‌که برای ابراز نفرت در زبان عرب به کارمی‌رود[۱]. گاهی نیز در موضع شماتت، می‌فرماید «**قَاتَلَهُمُ اللهُ** = خدا با ایشان بجنگد». واژه‌ی «**ما أَكْفَرَهُ**» أفعل تعجّب است که برای ابراز شگفتی به کار می‌رود.

بدین ترتیب در آیه‌ی فوق خداوند ـ پس از ذکر منشأ إلهیِ قرآن در آیات قبل ـ ابراز شگفتی می‌کند (یعنی جای شگفتی دارد وگرنه، خدا تعجّب نمی‌کند!) که با وجود آیات روشن خدا و این‌همه زمینه‌های هدایت، باز انسان‌ها به سوی کفر می‌روند؟![*]

(۱۸←۲۰) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ . مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ . ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ .

« (خدا) **از چه چیز او را آفرید؟** » « **از نطفه‌ای او را آفرید و اندازه‌اش بخشید** » « **سپس راه را بر وِی آسان ساخت** »،

یعنی، اگر انسان توجّه کند که چگونه از آب ناچیزی سرزده و چه بدیع ـ به لحاظ ظاهر و باطن ـ به وی اندازه و نظم بخشیده شده (**قَدَّرَهُ**) و با قوای گوناگون برای آنکه بتواند در زندگی سیر کند، تجهیز گردیده است (ازجمله شعوری به او داده شده که بتواند «راه را از چاه» بازشناسد ـ بلد/۱۰، شمس/۸) در این‌صورت باید قاعدتاً آدمی، اگر انصاف به خرج دهد، از آن نخوت‌ها فرود آمده و در برابر حق تواضع کند. شایان توجّه این‌که چون آیات در سیاق بحث از خلقت انسان می‌باشد، تعبیر «**ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ**» را باید به اعطای قوّه‌ی عقلانی به آدمی برای پیمودن راه صحیح زندگی تفسیر نمود چنانکه در سوره‌ی بلد فرموده «**وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ** = او را به دو راه (خوب و بد) هدایت کردیم» (بلد/۱۰).

(۲۱و۲۲) ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ . ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ .

« **آنگاه او را بمیراند و به گورَش بَرَد** » « **و زمانی که بخواهد وی را برانگیزد** »،

آیات شریفه تأکید بر این خبر قرآنی است که آدمی بداند خداوند او را پس از مرگ برانگیخته به حساب اعمالش رسیدگی می‌کند. طبیعی است که در قرآنی که «پندی برای "عموم" است» (آیات ۱۲و۱۱) مهمترین مسئله‌ی «عمومی» انسان‌ها همان معاد است که پس از توحید، پیام اساسی قرآن می‌باشد.[*] البتّه امروزه جسد برخی انسان‌ها را بعضاً می‌سوزانند و یا به دریا می‌افکنند، ولی روح و شخصیّت آدمی با این‌گونه کارها ازبین

---

(۱) ـ از این اصطلاح برای بیان تحسین نیز در زبان عربی استفاده می‌شود. چنانکه اَصمَعی (یکی از اُدبای بزرگِ عرب) آورده که در بیابان به دخترک عربی برخوردم که اشعار زیبایی می‌خواند و به او گفتم «قاتَلَکِ اللهُ مَا اَفْصَحَکِ = خدا تو را بکشد چه شیرین زبانی»! (تفسیر المنار جلد۱).

(*) ـ به زیرنویس پایانی این بخش مراجعه شود.

نمی‌رود و «**قبر**= گور» وی همان جایی خواهد بود که پیکر یا خاکسترش به آنجا منتقل شده است (**أَمَاتَ** = میراند؛ **أَقْبَرَ** = به گور بُرد).

(۲۳) **كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ .**

« **امّا نه، هنوز او آنچه را که** (خدا) **به او فرمان داده به جای نیاورده‌است** »،

واژه‌ی «**لَمَّا**» در آیه‌ی شریفه، به فعل مضارع «**يَقْضِى**» معنی ماضی منفی می‌دهد (و معنای آن را بر نفیی که تا زمان حال ادامه دارد) درآورده است. می‌فرماید با وجود همه‌ی براهین و آیات روشن، انسان کافرکیش به حقایق توجّه نکرده و دستورات لازم را برای ملاقات با خدا به کار نمی‌بندد وسرگرم سرکشی‌های خویش است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه از حکمت نظری (آیات قبل) به حکمت عملی توجّه داده است.

(۲٤) **فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ .**

« **پس باید انسان به غذای خود بنگرد** »،

پس از ارائه‌ی براهینی درمورد خلقت انسان در آیات قبل و نتیجه‌ی اعتقادی و عملی از آنها گرفتن و ملامت انسان که ـ علی‌رغم همه‌ی این شواهد ـ همچنان به نافرمانی‌هایش ادامه می‌دهد، آیه‌ی فوق و آیات بعدی مجدّداً به ارائه‌ی براهینی از حسابگری‌ها در عالم خلقت پرداخته از آدمی دعوت می‌کند که به خوراک پیش روی خود بنگرد و توجّه کند که چه مراحلی طی شده تا آن غذا به او رسیده است.(*)

(۲۵←۳۲) **أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا . ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا . فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا . وَعِنَبًا وَقَضْبًا . وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا . وَحَدَآئِقَ غُلْبًا . وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا . مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ .**

« **که ما آب را با بارشی فرو ریختیم** » « **آنگاه زمین را به شکافتنی** (با رویشِ گیاهان) **بشکافتیم** » « **پس درآن دانه**(ها) **رویاندیم** » « **و انگور و سبزیجات** » « **و زیتون و درخت خرما** » « **و باغستان‌های انبوه** » « **و** (انواع) **میوه و چراگاه** » « **بهره‌ای برای شما و چهارپایانتان** »،

با ریزش باران و رویش گیاهان زمین شکافته شده انواع دانه‌ها (حبوبات و غلاّت) در آن می‌روید و همچنین مُوستان‌های انگور و سبزیجات و درختان زیتون و خرما. حاصل همه‌ی اینها باغستان‌های حاصلخیز از میوه (برای بهره‌گیری انسان) و چراگاه‌هایی است که چهارپایان از آنها مستقیماً بهره می‌برند و سپس بعضاً غذای انسان را می‌سازند. طعام پیش روی آدمی متشکّل از همین عناصر است. آیات شریفه بیانگر تدبیر و قدرتِ إلهی در کار عالم است که می‌تواند در وقوع قیامت نقش‌آفرینی کند و ازاین‌رو متعاقباً (بخش بعدی آیات) به شرح قیامت می‌پردازد (**صَبَبْنَا** = فروریختیم؛ **شَقَقْنَا** = شکافتیم).

←

(*) ـ به آیات فوق می‌توان به عنوان مظهری از «**نظم در قرآن**» نگریست. نظم‌بندی مطالب در بین انسان‌ها معمولاً ←


بدین‌گونه است‌که ابتدا مقدّمه‌ای می‌چینند و سپس به شرح موضوع می‌پردازند و آنگاه نتیجه‌گیری می‌کنند. ما اگر بخواهیم این‌نظم را در همه‌ی قرآن دنبال کنیم با مشکل مواجه می‌شویم. امّا اگر از دیدگاه خدا به مسائل نگاه کنیم به نظم خاصّی می‌رسیم. به عنوان مثال در آیات این‌سوره، ابتدا پیامبر[ص] سرزنش شده که چرا در طمع جلب ایمانِ مشتی اشراف، مؤمن نابینا و شائقی را پس زده است (آیات۱ تا۱۰). بعد می‌فرماید قرآن اختصاص به دسته‌ی خاصّی نداشته پندی برای عموم است (آیات ۱۱و۱۲) و آنگاه قرآن را «توصیف» می‌کند که منشأ إلهی داشته و از پیامبر[ص] نیست (آیات ۱۳تا۱۶) سپس انسان را ملامت می‌کند که چرا این‌کتاب إلهی را به یکسو افکنده به رهنمودهایش توجّه نمی‌کند؟ غرورش از چیست ؟ خدا او را از آبی ناچیز آفرید و پرداخت و قُوای لازم را برای گذرانِ زندگی به او بخشید و همان قدرت و حکمت لایزال، آدمی را می‌میراند و مجدّداً پس از مرگ برمی‌انگیزد و به حسابش رسیدگی خواهد شد (آیات ۱۷تا ۲۳). به دنبال این مطالب برای نشان دادن قدرت و تدبیر إلهی در کار عالم، انسان را به تغذیه‌اش توجّه می‌دهد (آیات ۲۴ تا۳۲) که همان تدبیر حُکم می‌کند قیامتی باشد و سپس در آیات پایانی سوره (بخش بعد) به شرح اجمالیِ قیامت ـ که به دست خدای قدرتمند برپا می‌شود ـ می پردازد. این نظم خاصّی است که سبک خود را در بیان مقاصد دنبال می‌کند.

بخش سوّم

(رویداد رستاخیز و سرانجام مؤمنان و سرکشان)

(۳۳) فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ .

« پس چون آن بانگ سهمگین و گوش‌خراش فرارسد »،

آیات شریفه پس‌از تذکّر تدابیر إلهی در تنظیم حیات آدمی (آیات قبل)، از وقوع قیامت خبر می‌دهد. تطبیق واژه‌ی «**صَاخَّة** = بانگ هولناک و کر کننده» در آیه‌ی شریفه با «نفخه‌ی صور» (زُمَر/٦٨) دقّت نظرهایی می‌طلبد. تعبیر «صاخّة» با «نفخه‌ی اوّل» مشکل‌است زیرا با وقوع آن همگان می‌میرند، درصورتی‌که آیات بعد، از گریز انسان از نزدیکانش خبر می‌دهد. همچنین تطبیق «صاخّة» با «نفخه‌ی دوّم» خالی از اشکال نیست، زیرا با نفخه‌ی دوّم همگان زنده شده راهی محکمه‌ی إلهی می‌شوند و دراین‌صورت حالت وحشت و گریز افراد از یک سو به سوی دیگر که در آیات بعد به آن اشاره شده، قاعدتاً باید پشت سر نهاده شده باشد. از نظر ما مناسب‌تر آن‌است که واژه‌ی «صاخّة» در آیه‌ی شریفه، با وقوع زلزله‌ها و برهم‌ریزی‌هایی که در آغاز قیامت پیش می‌آید ـ قبل‌از «نفخه‌ی اوّل» ـ تطبیق داده شود.

(۳۴←۳۶) يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ . وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ . وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ .

« روزی که انسان از برادرش می‌گریزد » « و از مادر و پدرش » « و از همسر و فرزندانش »،

در سوره‌ی قارعه (آیه‌ی٤) می‌گوید مردم همانند پروانه‌های پراکنده از هرسو به سوی دیگر می‌دوند و در آن شرایط آغازینِ قیامت، چنین احوالی دارند. شایان توجّه آنکه واژه‌ی «**مَرء**» در آیه‌ی شریفه هرچند به لحاظ لغوی به معنی «مرد» است ولی در قرآن به معنی «شخص» هم به کار رفته‌است (نبأ/٤٠) و واژه‌ی «**بَنِيه**» نیز به معنی «پسران» می‌آید ولی بنا به قاعده‌ی تغلیب در زبان عرب، شامل «دختران» هم می‌شود.

می‌فرماید افراد در آن شرایط از نزدیکان خود می‌گریزند. شاید این به آن مفهوم نیست که همه‌ی عواطف در آن شرایط فراموش می‌شود؛ بلکه گرفتاری‌های هرکس از یک سو (چنانکه در آیه‌ی بعد آمده) و کمک ناپذیری هر فرد در آن موقعیّت (چنانکه در دیگر آیات آمده) چنان اوضاعی را پیش می‌آورد.

(۳۷) لِكُلِّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ .

« برای هریک از آنان آن‌روز کاری است‌که گرفتار آن‌است »،

یعنی هرکس در قیامت در شرایطی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند به دیگری فکر کند. متعاقباً وضع افراد را در صحنه‌ی محاکمه بیان می‌دارد؛ زمانی که نفخه‌های اوّل و دوّم (زُمَر/٦٨) پشت سر نهاده شده و انسان‌ها حیّ و

حاضر، در صحنه‌ی محشر ایستاده‌اند و سرانجامشان به آنها ابلاغ می‌شود (**یُغْنِیهِ** = او را، مشغول می‌دارد).

(۳۸و۳۹) **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ . ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ .**

« **چهره‌هایی در آن‌روز درخشانند** » « **خندان و شادمانند** »،

در پی آیه‌ی قبل، شرح وضع طبقات مختلف مردم را در «**روز حساب**» بیان می‌کند. می‌فرماید عدّه‌ای در آن روز سراپا ذوق و شوق‌اند؛ مؤمنان نیکوکار که درباره‌ی آنان فرموده «**فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا** = خدا ایشان را از آسیب آن روز حفظ می‌کند و طراوت و سرور به آنان ارزانی می‌دارد» (انسان/۱۱). واژه‌ی «**ضاحِکَة** = خندان» بیانگر چهره‌ی ظاهری و «**مُسْتَبْشِرَة** = شادمان» توصیف حالت باطنی آنها است (**مُسْفِرَة** = تابان و روشن).

(۴۰و۴۱) **وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ . تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ .**

« **و بر چهره‌هایی در آن‌روز غبار**(غم) **نشسته** » « (گویی) **دودی سیاه آن**(رخسار)**ها را فراگرفته است** »،

این چهره‌ها متعلّق به کفرورزان در دنیاست که ثمره‌ی آنچه در دوران عمر انجام دادند، عاقبت بد و غمباری در آخرت برایشان پیش می‌آورد، چنانکه فرموده «**یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَتِ اللهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُون** =روزی‌که روی‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه باشند، و امّا کسانی‌که سیه‌رویند (به آنان گفته شود:) آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس عذاب را به خاطر کفرورزی‌هایتان بچشید. و امّا سپیدرویان در رحمت جاودانه‌ی خدا بسربرند» (آل عمران/۱۰۶ و۱۰۷).

(٤٢) **أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ .**

« **آنها همان کافران بدکارند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که کافران را کفر و «**فُجُور** = بدکاری» شان در آخرت گرفتار می‌کند (و درمقابل، مؤمنان همان «**متّقیان**» هستند که به وادی نجات و رحمت إلهی قدم می‌گذاردند).

سوره‌ی تکویر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی** است ودارای دو بخش اساسی است:

بخش اوّل حکایت ازحوادثی دارد که مقدّمه‌ی وقوع قیامت است (خاموش شدن خورشید، به هم ریختن ستارگان و غیره) و در انتهای آن بر این مطلب بنیادی تکیه گردیده که در قیامت، هرکس متوجّه اعمال دنیوی خویش می‌گردد و به خوبی درمی‌یابد که جُز آنها سرمایه‌ای ندارد.

در **بخش دوّم** که با سلسله سوگندهایی به نظام تکوینِ جهان آغاز می‌شود؛ پدیده‌های تکوینی حجّت قرار داده شده و به عنوان پاسخ قسم، خاطرنشان می‌سازد که اخبار مربوط به قیامت، قطعی (وحی إلهی) و از دروغ و خیالبافی به دور است.

در پایان سوره مردمانِ جویای حق، به ایمانِ به قرآن دعوت می‌شوند و توفیق در این امر را در پرتو ابراز لیاقت آنان و درنهایت، بنَا به خواست خدا معرّفی می‌کند.

آیات سوره را در دو بخش، می‌توان تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۴) **؛ وقوع قیامت و آگاهی مردمان از ثمره‌ی اعمالشان در دنیا**

بخش دوّم (آیات ۱۵ تا ۲۹) **؛ قطعیّت قیامت، فرمانبری فرشتگان و سلامت و امانتداری پیک وحی در ابلاغ وحی خداوند.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(وقوع قیامت و آگاهی مردمان از ثمره‌ی اعمالشان در دنیا)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ
(۱) **إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ .**

« آنگاه که خورشید درهم پیچَد »،

آیه‌ی فوق و شش آیه‌ی بعد از حوادث آغاز رستاخیز خبر می‌دهد. شایان توجّه این‌که این آیات، در روزگاری نازل شد که باور عمومی عرب‌ها و یونانیان همه این بود که جهان موجود، همواره پابرجا خواهد ماند. در این‌شرایط سروش وحی بر پیامبر اسلام[ص] نازل گردیده از فروپاشی نظام عالم (منظومه‌ی شمسی ـ انشقاق/ توضیح آیه‌ی ۱)خبر می‌دهد.

واژه‌ی «**كُوِّرَتْ**» از مصدر «**تَكوير**» (که نام سوره از آن گرفته شده) به معنی «درهم پیچیدن چیزی بر چیز دیگر» است؛ مانند پیچیدن عمامه بر سر. توضیح اینکه واژه‌ی «**إذا** = آنگاه که» در ابتدای آیه، معنای فعل ماضیِ «**كُوِّرَتْ** = درهم پیچید» را به مضارع (درهم پیچَد) تبدیل می‌کند و این روند در کلّیّه‌ی آیات سوره که با «**إذا**» شروع می‌شود، ادامه دارد.

«درهم پیچیده شدن» خورشید کنایه از زوال و متلاشی شدن این چراغ آسمانی دارد. به بیان دیگر «درهم پیچیده شدن خورشید ـ که در حال حاضر کُره‌ای آتشین متشکّل از گازهای درهم فشرده است ـ منجرّ به سقوط و اضمحلال کامل و خاموشی خورشید می‌گردد. ولی مطلب به آن معنا نیست که عرصه‌ی عالم در قیامت به تاریکی فرورفته و چشم چشم را نخواهد دید؛ زیرا بنا به قرآن «**أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** = زمین به نور خداوندش روشن می‌گردد» (زُمَر/٦٩).

(۲) **وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ .**

« و آنگاه که ستارگان تیره گردند (و فروریخته پراکنده شوند) **»،**

واژه‌ی «**اِنْكِدار**» به قول طبری به معنی «اِنْصِباب = فروریختن» است. بدین‌معنی که ستارگان از مدارهای خاصِّ خود خارج شده ریزش و پراکندگی اجرام آسمانی پیش می‌آید؛ و چون قبلاً سخن از تلاشی خورشید به میان آمد، احتمالاً در آیه‌ی شریفه فروپاشیِ ستارگان منظومه‌ی شمسی مراد است. مسلّماً با خاموشی خورشید، نظام ستارگانِ تابع آن نیز به هم می‌ریزد.

البتّه چنانکه می‌دانیم امروزه روشن است که ستارگان، هریک به نوبه‌ی خود، کُره‌ای ـ چه بسا بعضاً با ساکنانی ـ در نظام خلقت می‌باشد.حال در این‌صورت، تلاشی آنها چه شرایطی پیش می‌آورد و ساکنان احتمالی آنها چه خواهند شد؟ به نظر می‌رسد که قرآن از حشر همه‌ی ساکنان زمین و آسمان خبر می‌دهد که پس از ویرانی‌های مذکور (ویرانی‌های خورشید و ستارگان) پیش می‌آید، چنانکه در سوره‌ی شوریٰ (آیه‌ی ۲۹) فرموده «**وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ** = از آیات او (خداوند) آفرینش آسمان‌ها و زمین و پراکندن جنبندگان در هردو است؛ و او برگرد آوردنِ آنها (در یک صحنه) هرگاه که بخواهد، توانا است» (البتّه منظور از جنبندگان در آسمان‌ها و زمین در اینجا، ساکنان کُره‌ی زمین و ساکنان کُرات آسمانی در منظومه‌ی شمسی است ـ انشقاق/ توضیح آیه‌ی۱).

(۳) وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ .

« و آن‌زمان که کوه‌ها به حرکت آیند »،

در اینجا متعاقب سخن از آسمان به هنگام قیامت (آیات قبل) متوجّه زمین گردیده تغییرات و حوادث زمین را در آستانه‌ی رستاخیز بیان می‌دارد که ازجمله عوامل برجسته‌ی آن کوه‌ها می‌باشند. می‌فرماید با شروع رستاخیز کوه‌ها «**سُيِّرَتْ** = به حرکت درآورده می‌شوند» و با بروز زلزله‌های سهمگین، متلاشی شده نهایتاً به غباری پراکنده (شبیه سرابی موهوم) درمی‌آیند (طه/۱۰۵، مزّمّل/۱٤ و نبأ/۲۰).

(٤) وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ .

« و چون شترانِ ده‌ماهه (حامله) **را واگذارند »،**

واژه‌ی «**عِشار**» به معنی شترانی است که ده ماهه حامله بوده و در آستانه‌ی وضع حمل قرار دارند. شتران مزبور نزد عرب ارزش بسیار داشته و آیه‌ی شریفه کنایه از آن است که در برپایی قیامت، بشر عزیزترین بستگی‌های خود را از شدّت هراس، رها می‌کند. چنانکه فرموده است: «**يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ** = روزی‌که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و پسرانش بگریزد» (عبس/۳۶←۳۴ ـ به توضیح آیات نگاه کنید). سپس، قبل از پرداختن به دریاها، توضیح وضع حیوانات را در آیه‌ی بعد تکمیل می‌کند.

(٥) وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ .

« و آنگاه که حیوانات وحشی گردهم آیند »،

شدّت حوادثی که در آستانه‌ی قیامت رخ می‌دهد چنان هول‌انگیز است که حتّی وحوش نیز وحشی‌گری را فراموش کرده سرآسیمه می‌شوند. به مفهوم دیگر، حیواناتی که در شرایط عادی ازهم می‌گریزند، هنگام وقوع قیامت ـ از شدّت وحشت و اضطراب ـ جمع شده به یک‌سو فرار می‌کنند. البتّه برخی مفسّران مفهوم آیه را در این دیده‌اند که در قیامت همه‌ی حیوانات زنده شده قصاص می‌شوند. این سخن جای تأمّل دارد، زیرا حیوانات وحشی هرآنچه کردند بنا به غریزه‌ی خداداد کردند که در دایره‌ی مجازات إلهی قرار ندارد و به

علاوه، موضوع مزبور در آیات معطوف به ویرانی عالم، جایی ندارد. افزون بر آن از صحابی بزرگ چون اُبَیّ بن کَعب گزارش شده که در معنای **إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** گفت اِخْتَلَطَتْ (درهم می‌ریزند).

(۶) **وَإِذَا ٱلْبِحَارُ سُجِّرَتْ .**

« و آن زمان که دریاها به سیلان آیند »،

درمورد این آیه سه قول تفسیری هست:

برخی واژه‌ی «**سُجِّرَت**» را به مفهوم «افروخته شدن» گرفته‌اند که دریاها در نتیجه‌ی آتشفشان‌ها و ورود موادّ آتشین از مغز زمین به آنها، لبریز از آتش (آتشین) می‌گردند. هرچند دریاها مملوّ از آب می‌باشند و آب مخالف با آتش است، ولی غلبه‌ی موادّ مُذاب بر آب، امر ناممکنی نیست.

طبری آورده است که دریاها متعاقب انفجارهایی که در درونشان رخ می‌دهد (**إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**- انفطار/۳) به سَیَلان آمده در زمین جاری می‌گردند.

نظر ما شبیه برداشت طبری است که بر مبنای «**سُجِّرَت**» به معنای «پُر شدن و به جوش آمدن» می‌باشد؛ چنانکه فرموده «**وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ** = سوگند به آن دریای آکنده (از آب)» (طور/۶) و همچنین درمورد کافران در آخرت فرموده «**فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ**= در دوزخ، سپس در آتش انباشته می‌شوند» (غافر/۷). مسلّماً زمانی‌که دریاها لبریز گردند، سطح زمین (خشکی) را سیلاب‌ها فرا می‌گیرد و طوفان‌ها به پا می‌شود؛ چیزی شبیه سونامی اخیر ژاپن.

(۷) **وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ .**

« و هنگامی که خلق (دسته دسته) **به هم پیوندند »،**

در آیات قبل از مقدّمات قیامت سخن رفت و در آیه‌ی فوق و آیات بعدی، از متن قیامت خبر می‌دهد.

مفسّران درمورد آیه‌ی فوق سه احتمال داده‌اند (۱) روح‌ها به جسم‌ها بازمی‌گردند و قرین آنها می‌شوند (۲) هرکس با عمل خود همراه می‌گردد و (۳) نیکان با نیکان و بدان با بدان هم‌سرنوشت می‌شوند. به بیان دیگر مردم دسته دسته گشته و هرکس به افرادی که با آنها سنخیّت دارد، می‌پیوندد، چنانکه فرموده ... **وَ كُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً** (واقعه/۳ و۷) و البتّه وجوه سه گانه‌ی مذکور همه با هم قابل جمعند.

(۸و۹) **وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ . بِأَيِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ .**

« و آن زمان که دخترک زنده به گور شده را پرسند » « به کدامین گناه کشته شده است؟ »،

بعد از دسته بندی مردم، محاکمه آغاز می‌شود و مورد مهمّ، رسیدگی به ظلمی است که نسبت به نوزادانِ دختر می‌شـده است؛ زنده به گور کردن آن معصومان توسّط عرب جاهلی (نحل/۵۹) در موضع مظهری از زشت‌ترین جنایات مطرح شده است (**مَوْؤُودَةُ** = دخترِ زنده به گور شده).

(۱۰) وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ .

« **و آنگاه که نامه ها**(ی اعمال) **گشوده شود** »،

یعنی در قیامت پرونده‌ها سخن می‌گویند و مجرمان نمی‌توانند جرائم خود را انکار نمایند. چنانکه فرموده به انسان گفته می‌شود: «**اِقْرَأْ كِتابَکَ كَفَى بِنَفْسِکَ الْيَومَ عَلَيْکَ حَسِيبًا** = کتاب(أعمال)ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابگرخویش باشی» (إسراء/١٤).

(۱۱) وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ .

« **و چون** (نظام) **آسمان برکنده شود** »،

واژه‌ی «**كُشِطَتْ**» از مصدر «کَشْط» در اصل به معنی «کندنِ پوست از حیوان مذبوح و پرده برداشتن از روی چیزی» است. با تکمیل محاکمه‌ی افراد و مشخّص شدن «بهشتیان» و «جهنّمیان» (مورد اشاره در آیات قبل) آیه‌ی شریفه در بیان مقدّمه‌ی ظهور دو قطب جهان اُخروی است که فرموده با تحوّل همین جهان صورت می‌گیرد. چنانکه می‌خوانیم: «**يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَالْأَرْضِ وَ السَّمَاوَات** = روزی‌که این آسمان و زمین به آسمان و زمین دیگری (عالمی مشتمل بر دو منطقه‌ی عذاب و نعمت) تبدیل می‌شود» (ابراهیم/٤٨). به نظر می‌رسد که مدلول آیه‌ی ۱۱ سوره، در اشاره به آن رویداد باشد.

(۱۳و۱۲) وَإِذَا ٱلۡجَحِيمُ سُعِّرَتۡ . وَإِذَا ٱلۡجَنَّةُ أُزۡلِفَتۡ .

« **و هنگامی که دوزخ فروزان گردد** » « **و آن زمان که بهشت نزدیک آید** »،

با پیدایش عالم دو قطبی آخرت منطقه‌ی عذاب و نَعیمِ إلهی آماده‌ی پذیرش اهلش می‌گردند. برعکس جهنّمیان که فرمود دوزخ برایشان «**سُعِّرَتْ** = شعله ور شده» (و به آنجا فرستاده می‌شوند)، در مورد بهشتیان نحوه‌ی بیان حاکی از آن است که بهشت برای آنها «**أُزْلِفَتْ** = نزدیک گردیده» (آغوش می‌گشاید)؛ همچنانکه فرموده است: «**أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِين** = آماده شده برای تقواپیشگان» (آل‌عمران/١٣٣).

(١٤) عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّآ أَحۡضَرَتۡ .

« **و هر نفسی بداند که** (برای آن‌روز) **چه حاضر کرده است** »،

این آیه در واقع پاسخ آیاتِ «إذائیّه =شروع شده با **إذا**» است که همه‌ی اعمال آدمی روز رستاخیز، در برابرش حاضر می‌شود (آل‌عمران/۳۰ و زِلزال/۸ و۷)؛ هرکسی نگاه می‌کند که چه توشه‌راهی از اعمال، برای خود از دنیا فراهم آورده است. چنانکه فرموده: «**وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حاضِرًا** = و (مردمان) هرآنچه کرده‌اند، حاضربینند» (کهف/٤٩).

بخش دوّم

(قطعیّت قیامت، فرمانبری فرشتگان و سلامت و امانتداری پیک وحی در ابلاغ وحی خداوند)

(۱۵) فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلۡخُنَّسِ .

« **پس سوگند به** (اختران) **گردان** »،

بخش اوّل سوره (آیات ١٤→١) در اشاره به فروپاشی و تحوّل نظام عالم و متعاقباً برپایی محکمه‌ی کبرای إلهی در قیامت بود. در این بخش از سوره (آیات ۱۵ تا آخرسوره) ابتدا به چند پدیده‌ی تکوینی سوگند یاد شده و نظام آنها را ـ در تأیید و تأکید مطالب بخش اوّل و این‌که قرآن نه ساخته و پرداخته‌ی محمّد^ص^، بلکه وحی مسلّم خداوند است ـ حجّت قرار می‌دهد. مسلّماً آن علم و قدرت بی‌کرانی که این نظام را به پا داشته، چون اراده‌ی قطع فیض نماید، همه چیز از هم خواهد پاشید؛ و همو اقتضا داشته که در تأکید بر هدایت خلق، رسولانی بفرستد که پیامبر اسلام^ص^ از جمله‌ی آنها (و خاتمِ رسولان است).

در آیه‌ی فوق منظور از «**لَا**»ی نافیه، نفی قسم نیست؛ زیرا «سوگند نخوردن» اساساً گفتن ندارد. از این‌رو برخی مفسّران «**لَا**» را زائده گرفته‌اند که رأی درستی نیست، زیرا کلام استوار وحی حشو و زائد ندارد. برخی دیگر درست‌تر اندیشیده گفته‌اند «**لَا**» در نفی پندار مخاطب است و این رسم عرب بوده که از نظر تأکید (چون قسم را معمولاً دربرابر مخالف ومنکر می‌خورند) بدین نحو سوگند یاد می‌کرده و این موضوع در قرآن امثال متعدّد دارد مانند آنکه در سوره‌ی نساء (آیه‌ی۶۵) فرموده «**فَلاَ وَ رَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ ...** = پس چنین نیست؛ سوگند به خداوندت که ایمان نمی‌آورند ...» ـ (به سوره‌ی قیامت/ توضیح آیه‌ی۱ نگاه کنید).

واژه‌ی «**خُنَّس**» جمع «خانِس» به معنی «پنهان شونده و بازگردنده[۱]» است که صفت ستارگان (اختران) می‌تواند باشد؛ از آن‌رو که ستارگان با سپیده دمان نهان می‌شوند و با غروب خورشید عیان می‌گردند.

(١٦) ٱلۡجَوَارِ ٱلۡكُنَّسِ .

«**همان روندگان** (سیّارگان) **نهان شونده** »،

واژه‌ی «**جَوَارِ**» ـ که در اصل «جَواری» بوده و کسره‌ی آن عوض از یاءِ محذوف است ـ به معنی «متحرّک و سیّار» می‌باشد و «**کُنَّس**» به معنی «پنهان شونده» است. ستارگان به دو دلیل از نظر ناپدید می‌شوند، یا ثابت‌اند و در پرتو نور خورشید از نظر مشاهده کنندگان زمینی محو می‌گردند و یا متحرّک (سیّاره) بوده و با حرکت

---

(۱) ـ واژه‌ی «**خَنّاس**» در سوره‌ی ناس ـ به معنی «نیروی وسوسه‌گر پنهان» ـ از همین مادّه است.

خود و در نتیجه‌ی تغییر مسیر، از معرض دید خارج می‌شوند. در آیه‌ی فوق از سیّارگان (نوع دوّم ستارگان) سخن رفته است. برخی مفسّران ستارگان (یا سیّارگان) مزبور را به عُطارُد، زُهرِه، مرّیخ، مشتری و زُحَل محدود دانسته‌اند که جزو منظومه‌ی شمسی به شمار آمده و حرکتشان به سبب نزدیکی به زمین، محسوس است، حال آنکه سایر ستارگان به علّت دور بودن بیش از حدّ از زمین، قابلِ رؤیت نیستند.

(۱۷و۱۸) وَٱلَّيۡلِ إِذَا عَسۡعَسَ . وَٱلصُّبۡحِ إِذَا تَنَفَّسَ .

« **و** (سوگند) **به شب چون پشت کند** » « **و به صبح آنگاه که بدمد** »،

واژه‌ی «**عَسْعَسَ**» از مصدر «عَسْعَسَة» از اضداد است و لذا هم به معنی «پشت کردن و رفتن» و هم به معنی «روی کردن و آمدن» می‌آید. امّا به قرینه‌ی آیه‌ی بعد که سخن از دمیدن صبح رفته، معنای «پشت کردن و رفتن» برای «**لیْل** = شب» در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد. «**تَنَفَّسَ**» تعبیر استعاری از آمدن صبح (سپیده دم) است.

دو آیه‌ی فوق درحقیقت به زمانی متتابع و پیاپی اشاره می‌کنند که منظور نظام گردش شب و روز، این نظام بزرگ آفرینش است و در آیه‌ی بعد به جواب قسم پرداخته شده است.

(۱۹) إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ .

« **که همانا این** (قرآن) **سخن فرستاده‌ای ارجمند است** »،

ضمیر «**إِنَّهُ**» در آیه‌ی شریفه، هم به مطالب بخش اوّل سوره در رابطه با به هم‌ریزی نظام عالم و ظهور قیامت و محاکمه‌ی انسان‌ها اشاره دارد و هم مفاد آیات پیشین را حجّت قرار داده می‌فرماید مردم آن مطالب را خیال‌-پردازی تصوّر نکنند، بلکه اخباری‌است که پیک وحی ازسوی برقرار کننده و حافظ همین نظام ـ که جهان ستارگان را بر فراز شما قرار داده و زندگانیتان را حولِ گردش شب و روز نظم بخشیده ـ آورده است. آیه‌ی بعد مشخّص می‌سازد که منظور از «**رسول**» در آیه‌ی شریفه پیامبر اسلام^ص^ نیست، بلکه پیام‌آورِ وحی می‌باشد.

(۲۰و۲۱) ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ . مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ .

« (رسولی) **قدرتمند که نزد** (خداوند) **صاحب عرش بلند پایگاه است** » « (و فرمانش) **در آنجا** (عالم فرشتگان) **مُطاع و اَمین** (وحی إلهی) **است** »،

فرشته‌ی وحی ـ جبرئیل ـ با چند وصف در آیات فوق توصیف شده است:

(۱) «**ذِي قُوَّةٍ** = قدرتمند» است. (۲) نزد خدایی که اداره‌ی عالم را از عرش (مرکز کنترل ـ اعراف/٥٤) آن دردست دارد، «**مَكِين** = صاحب مکانت» و ارجمند است. (۳) فرمانش در بین فرشتگان **مُطاع** است (واژه‌ی «**ثَمَّ** = آنجا» به عالم ملائکه اشاره دارد). و (٤) **أَمین** وحی إلهی بوده و فرمان خدا را بی‌کم و کاست به پیامبرش می‌رساند. یعنی اخبار قیامت (آیات ١٤←١) مطالبی است که خداوند، توسّط والاترین نیروی ملکوتی، به سوی بنده‌ی برگزیده‌اش فرستاده است (بقره/۹۷).

(۲۲) وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ .

« **و مصاحب شما دیوانه نیست** »،

پس از توصیف آورنده‌ی وحی یعنی جبرئیل (آیه‌ی قبل) آیه‌ی شریفه دریافت کننده‌ی وحی یعنی پیامبر[ص] را وصف می‌کند. آیه دربرابر کسانی که پیامبر[ص] را ـ چون سخنان غیرمعمول می‌گفت ـ دیوانه می‌خواندند، به دفاع برخاسته است. زیرا دیوانه کسی‌است که سخنان او نه فقط غیرمعمول، بلکه خلاف عقل باشد. اینکه گفته شود ای انسان‌ها ! غرق در لذّات و نفسانیّات و حُبّ و بغض‌ها نشوید، بلکه به عالَمی که در آن قرار دارید و هیچ‌چیز آن بیهوده نیست، توجّه کنید و مسئولیّت‌ها و عاقبت خود را دریابید؛ ممکن‌است سخنی غیرعادی باشد ولی خلاف عقل نیست، بلکه هشداردهنده و اصلاح‌کننده و مایه‌ی کمال انسان‌ها و آبادانی جوامع می‌شود.

(۲۳) وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ .

« **و به راستی او آن** (فرشته‌ی عالی‌مقام) **را در افق روشن دیده است** »،

یعنی، آنچه به او (پیامبر[ص]) رسیده، خواب وخیال نبوده، بلکه به وضوح پیک إلهی را رؤیت نموده و پیام خدا را دریافت داشته است (نجم/۱۸ ـ ؛ به توضیح آیات نگاه کنید).

(۲٤) وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ .

« **و همو بر** (گزارش) **غیب بُخل نمی‌ورزد** »،

یعنی پیامبر[ص] هرآنچه را از خدا به او رسیده بی‌کم وکاست به مردم منتقل نموده و چیزی را پنهان نداشته است. آیه‌ی شریفه از یک سو در تأیید و تأکید مطالب بخش اوّل سوره (آیات ١٤←١) است و ازسوی دیگر مشخّص می‌سازد که هیچ‌گونه اَسراری در دین نبوده که پیامبر[ص] مثلاً فقط به امام علی[ع] گفته باشد! چنین باورهایی برخلاف این‌گونه آیات قرآنی است و به نصِّ صریح قرآن، پیامبر[ص] «**تمام**» آنچه را که به عنوان دیانت به وی وحی شده، در اختیار همگان قرار داده است (**ضَنِين** = بخیل).

(۲۵) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ .

« **و این** (سخنان) **گفتار شیطان مطرود نیست** »،

یعنی،این‌که گفته می‌شود دنیا به‌سر رسیده و قیامت فرا خواهد رسید، نه خواب و خیال (آیه‌ی ۲۳) و نه القائاتِ شیطان، بلکه پیام وپیش‌گویی خداست (**رَجِيم** = رانده شده).

(۲٦) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ .

« **پس به کجا می‌روید؟!** »،

آیه‌ی شریفه ـ در پی تأکیدها و اتمام حجّت‌ها در آیات قبل ـ در موضع نتیجه‌گیری است. با استفهام توبیخی از مخاطبان می‌پرسد از چه روی ـ علی‌رغم خطرات و هشدارها و براهین قرآنی ـ از حقّ و حقیقت روی‌گردان شده و به کجروی‌خود ادامه می‌دهید؟ آیا فرجام خطرناکی را که درپیش دارید نمی‌بینید؟!

(۲۷و۲۸) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ . لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ .

« **همانا این**(پیام) **جُز پندی برای جهانیان نیست** » « **برای هرکس از شما که بخواهد** (به راه) **راست رود** »،

یعنی درست است که قرآن وسیله‌ی تذکار و هشدار برای همه‌ی جهانیان به شمار می‌آید؛ ولی فقط کسانی از قرآن بهره خواهند برد که جستجوگر حق باشند و بخواهند حق را یافته و آن را پیروی کنند. مردمان بی‌اعتنا به حق که جُز کار و لذّت (بر پایه‌ی غریزه) چیز دیگری در زندگی نمی‌شناسند ـ و نمی‌خواهند هم که بشناسند ـ بهره‌ای از قرآن نخواهند برد (مجموعه‌ی دو آیه همان مفهوم آیه‌ی۲۹ سوره‌ی انسان را دارد).

(۲۹) وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **و شما نخواهید خواست، مگر خدا ـ خداوند جهانیان ـ بخواهد** ».

بنا به قرآن «خواست و قدرت» خدا از «حکمت» او جدا نیست که فرموده است «**وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيم**» (توبه/۴۰). بنابراین خدا نعمت حق‌طلبی و متعاقباً بهره‌مندی از قرآن را نصیب کسانی می‌سازد که لایق باشند. در آیات دیگر فرموده باید انسان خواهان هدایت باشد تا خدا او را هدایت فرماید (عنکبوت/۶۹ و شوریٰ/۱۳). در آیه‌ی فوق حق‌طلبی و هدایت‌خواهیِ انسان را هم به خدا نسبت داده و در واقع می‌فرماید خدا کسانی را که شایسته بیند (آنان که منصفند و در پی اعمال صالح می‌روند) جویای حق قرار داده و سپس هدایت می‌کند به عبارت دیگر خواست آدمی باید در قانونمندی خدا قرار گیرد تا نتیجه دهد (به توضیح آیات ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی انسان نگاه کنید.)

سوره‌ی اِنفِطار

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و نام آن «**اِنفِطار**= شکافته شدن» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که سخن از شکافته شدن نظام آسمانی رفته است. متعاقباً به بهم‌ریختگی ستارگان و شکافته شدن دریاها می‌پردازد که همه از مقدّمات قیامت به شمار می‌آید. آنگاه از پدیده‌ی رستاخیز ـ زنده شدن مردگان و محاسبه‌ی اعمال آدمی ـ سخن به میان می‌آورد.

در پی تأکید بر **وقوع رستاخیز** و حسابرسی عملکرد افراد در دنیا، انسان منکر را مخاطب قرار داده از علّت انکار او در برابر خدای خویش می‌پرسد؛ خدایی که هر کسی می‌تواند آثار حکمت و قدرت او را در خلقت خود بیابد و از این نظر کافی است که به ساختار جسمانیِ خویش نظر افکند و تأمّلی نماید. متعاقباً اشاره دارد که علی‌رغم همه‌ی آن قرائن روشن، بسیاری از انسان‌ها آخرت را دروغ شمرده‌اند (درحقیقت خدای حکیم را به بیهوده‌کاری متّهم می‌کنند).

آیات پایانی‌سوره تأکید مجدّد برحادثه‌ی رستاخیز وحسابرسی اعمال آدمی در دنیا دارد و نشان می‌دهد که زندگی پس‌ازمرگ، چیزی جزعکس‌العمل و ثمره‌ی اعمال نیك یا بدِ انسان‌ها در عمر دنیوی نیست و داور و فرمانروای مطلق در تعیین و جریان آن زندگی، تنها خداست و بس.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸) **؛ وقوع رستاخیز و فریب مردمان**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۱۹) **؛ ثبت اعمال آدمی در دنیا و حسابرسی او در قیامت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(وقوع رستاخیز و فریب مردمان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ .

« هنگامی که آسمان بشکافد »،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد از سلسله حوادث هولناکی که در پایان عمر جهان روی می‌دهد، خبر داده است. واژه‌ی «**إِذَا**» در آغاز آیه‌ها، معانی افعال ماضی «**اِنْفَطَرَتْ**» ، «**اِنْتَثَرَتْ**» ، «**فُجِّرَتْ**» و «**بُعْثِرَتْ**» را تبدیل به مضارع می‌کند.

مقصود از شکافته شدن آسمان، یا شکافته شدن جوّ اطراف زمین است ـ که خود دارای لایه‌ها و طبقاتی است ـ به ویژه که لفظ «آسمان» در آیه‌ی شریفه مفرد آمده ـ و یا اگر «**السَّمَاء**» اشاره به جنس آسمان داشته شامل فضای بالاتر از جوّ زمین نیز بشود، دراین‌صورت مراد، بهم‌ریختن روابط منظّمی است که در فضای کیهان وجود دارد. بعضی‌ها نیز شکافته شدن آسمان را به تلاشی کُرات آسمانی تعبیر کرده‌اند. به طور کلّی به دست می‌آید که با آغاز قیامت، استقرار آسمان از بین می‌رود.

(۲) وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ .

« و آنگاه که ستارگان پراکنده گردند »،

یعنی ازجمله حوادث آغاز قیامت این‌است‌که رشته‌های جاذبی بین ستارگان ـ که اکنون آنها را در نظمی نسبت به هم نگهداشته ـ ازبین می‌رود و ستارگان پراکنده می‌شوند. البتّه آیه‌ی شریفه از این‌که چه تحوّلاتی ـ احیاناً در درون ستارگان ـ باعث قطع رشته‌های جاذبی بین آنها می‌شود، ساکت است وپاسخ این‌مطلب را شاید بتوان در کاوش‌های علمی یافت [«**اِنْتَثَرَتْ** = پراکنده شد» (با توجّه به لفظ «**إذا**» پراکنده می‌شود)].

(۳) وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ .

« و چون دریاها منفجر شوند »،

انفجاردریاها ممکن‌است نتیجه‌ی زمین‌لرزه‌های شدیدی‌که در آغاز قیامت رخ می‌دهد باشد که درسوره‌های

زلزال وحج به آن اشاره شده است. این زمین‌لرزه‌ها کف دریاها را می‌شکافد و انفجارهای عظیم ایجاد می‌شود (چنانکه نمونه‌ای از آن اخیراً در ژاپن پیش آمد). امّا اکثر مفسّران آیه‌ی شریفه را به معنی به هم پیوستگی دریاها دانسته‌اند هرچند که اکنون نیز آب‌های کُره‌ی زمین به نحوی به هم مرتبط اند. امّا این‌که همه‌ی دریاها به هم پیوسته آب تمامی خشکی زمین را فرا گیرد، چندان معقول به نظر نمی‌رسد و متن آیه نیز چنین نمی‌گوید، بلکه مفهومی است که مفسّران به زعم خود برداشت کرده‌اند.

(٤) وَإِذَا ٱلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ .

« **و آنگاه که گورها زیر و رو گردند** »،

واژه‌ی «**بُعْثِرَتْ**، زیر و رو شدن گورها» ممکن است کنایه از بیرون افکندن مردگان و زنده شدن صاحبان قبور پس از «**نفخه‌ی دوم**» (زُمَر/٦٨) باشد، چنانکه متعاقباً از توجّه انسان به کارنامه‌ی اعمالش سخن می‌گوید. البته پیش از این مرحله، حوادث بسیار دیگری در پایان عمرجهان رخ خواهد داد که در برخی‌سوره‌ها به بعضی از آنها اشاره شده و در آیات فوق فقط سرفصل حوادث را آورده است.[1]

(٥) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ .

« (آن زمان) **هرکس آنچه را پیش فرستاده و واپس‌نهاده، بداند** »،

مقصود از«**ما قَدَّمَتْ**» اعمال انسان است که پیش از مرگ انجام می‌دهد. امّا منظور از«**ما أَخَّرَتْ**» آن دسته اعمالی ـ اعمّ از خوب یا بد ـ است که آثارشان حتّی بعد از مرگِ آدمی جریان خواهد داشت (یس/۱۲). می‌فرماید انسان در آن روز رستاخیز، به اعمالی که در زندگی دنیا انجام داده و باقیاتی که برجای گذاشته، توجّه می‌کند (و می‌فهمد که چیزی جُز آنها سرنوشتش را رقم نخواهد زد). آیه‌ی شریفه به مذهبی‌ها و منکران هردو هشدار می‌دهد. به مذهبی‌ها از این جهت که به اعمالشان دقّت کنند و به شفاعت های بی‌سند دلخوش نباشند و به منکران از این‌رو که بدانند هرآنچه می‌کنند بی‌حساب نخواهد بود وفردای قیامت گریبانشان را می‌گیرد. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه توجّه می‌دهد که اعمال آدمی فقط مربوط به زمان حالش نیست، بلکه سازنده‌ی آینده‌ی اوست و بنابراین جا دارد که در آنچه می‌کند سخت دقت نماید. می‌فرماید شخصیّت انسان ـ که با فکر

---

(۱) ـ ترتیب وقوع حوادث در سررسید قیامت، در قرآن نیامده ولی شاید بتوان نوعی روند کلّی را در این زمینه بنا به برخی قرائن، به این‌صورت در نظر گرفت: (۱) احتمال دارد برخی برهم‌ریزی‌ها با وقوع زلزله‌ها و بانگ‌های سهمگین، حتّی پیش از «نفخه‌ی اوّل صور» رخ دهد (عَبَسَ/ توصیح آیه۳۳). (۲) آنگاه حوادث وحشتناکی از قبیل آنچه که در سه آیه‌ی آغازینِ سوره‌ی انفطار و دیگر سوره‌ها آمده، به وقوع می‌پیوندد که با «نفخه‌ی اوّل صور» منجرّ به مرگ کلّیّه‌ی انسان‌ها و به طور کلّی موجودات می‌گردد. (۳) سپس به نظر می‌رسد که حوادث مزبور و آثار آنها فرونشسته و با «نفخه‌ی دوّم صور» مردگان زنده گشته و در صحنه‌ی قیامت عازم حسابرسی در محکمه‌ی کبرای إلهی می‌گردند (نازعات/۱۴). (۴) مرحله‌ی بعد ـ با روشن شدن سرنوشت مردمان ـ تحوّل جهان هستی به دو قطب بهشت و دوزخ اُخروی است که در آن موقعیّت، هرکس روانه‌ی جایگاه ابدی خود می‌گردد (تکویر/۱۱).

و عمل، آن را می‌سازد ـ محدود به دوران حیاتش نیست، بلکه مجموعه‌ی افکار و کردار او در حرکتند و سرانجامش را می‌پردازند.

(۶→۸) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ . ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ . فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ.**

« **ألا ای انسان! چه چیز تو را در برابر خداوند کریمت فریب داد؟** » « **همو که تو را آفرید و** (اندامت را) **بپرداخت و متعادل** (هماهنگ) **ساخت** » « **و به هر صورتی که می‌خواست تو را ترکیب داد** »،

آیات شریفه از «غیاب» (آیات قبل) به «خطاب» آمده است. ظاهراً خطاب، به عموم انسان‌هاست؛ ولی لحن توبیخی آیات، می‌رساند که ناسپاسان مرادند. به آنها می‌فرماید چه چیز شما را در برابر آن قدرت و حکمتی که این نظام جسمانی را در شما ایجاد کرده، فریب داد و گستاخ نمود؟! که به جای سپاس‌گزاری و زندگی برطبق رضای او، راه مبارزه با تعالیم او را در زندگی دنیا پیش گرفتید؟ از انسان منکر دعوت شده که به بدن خود توجّه کند که چگونه هرعضوی برای کارِ مورد نظر، پرداخته شده (**فَسَوّاکَ** = تو را درست اندام کرد) و با دیگر اعضا هماهنگی دارد (**فَعَدَلَکَ**) و شرایطی در خلقت او پدید آمده که تحت آن شرایط نظام خاصّی در وی برقرار شده است (**فِی أَیِّ صُورةٍ مَا شَاءَ رَکَّبَکَ**). در تفسیر «اَلدُّرُّالمَنْثور» اثرجلال‌الدّین سیوطی دراین‌باره آمده که پیامبر[ص] فرمود: «**اِنَّ النُّطْفَةَ اِذَا اسْتَقَرَّ فِی الرَّحِمِ اَحْضَرَهَا اللهُ کُلَّ نَسَبٍ بَیْنَها وَ بَیْنَ آدَمَ فَرَکَّبَ خَلْقَهُ فِی صُورَةٍ مِنْ تِلْکَ الصُّوَرَ**=هنگامی‌که نطفه‌ی آدمیزاد در رَحِمِ مادرش مستقر گردد خدا تمام رابطه‌های بین او و آدم (گذشتگانش) را در آنجا احضار می‌کند (ژن‌های توارثی) و خلقت آدمی را از میان آن‌صورت‌ها برمی‌گزیند». یعنی مشیّت خداوند در ترکیب صورت و اندام انسان بدون قانون و بی‌واسطه عمل نمی‌کند، بلکه سوابق نژادی و عوامل وراثتی در ترکیب‌بندی فیزیکی هرکس دخالت دارد؛ واقعیّتی‌که علوم تجربی نیز آن را تصدیق می‌کند. البتّه آیه‌ی شریفه روال عمومی خلقت مردمان را بیان داشته و موارد استثنایی را منظور نظر ندارد . امّا دراینکه چه عاملی انسان را فریب داده و باعث می‌شود که او به جای سپاس‌گزاری از خدا و زندگی برطبق رضای او راه مقابله با خدا را پیش گیرد ـ درحالی‌که می‌توانسته با توجّه به پیکر خویش به سپاس و درک مسئولیّت خود دربرابر خدا برسد ـ مفسّران همه، تلاش کرده‌اند بیانی بیاورند. **عدّه‌ای** گفته‌اند که آن عامل همان شیطان است، چنانکه طبری این قول را از قَتاده آورده است. امّا البتّه شیطان هم باید جاپایی در انسان بیابد (سستی ایمان و ضعف دربرابر هوس‌ها و لذّت‌های نامشروع) که بتواند چنین اثری را در او بگذارد. در **دیگر تفاسیر** نقل شده که پیامبر[ص] به هنگام قرائت آیه‌ی فوق فرمود: «**جَهْلُهُ** = انسان را جهلش مغرور کرد و به غفلت واداشت». و البتّه **جهل** بر **دو نوع** است، **یکی** جهل ناشی از «بی‌اطّلاعی» که دراین‌صورت انسان معذور است و **دیگر** جهل به خاطر «بی‌اعتنایی» و این نوع جهل است که انسان را به غرور و غفلت از خدا می‌کشاند.

بخش دوّم

(ثبت اعمال آدمی در دنیا و حسابرسی او در قیامت)

(۹) **كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ .**

« (امّا) **چنین نیست** (که شما رو به انصاف و هدایت روید) **بلکه روزجزارا تکذیب می‌کنید** »،

در آیه‌ی فوق ـ پس از آنکه فرمود خداوند، شما انسان‌ها را آفرید و اندامتان را درست و هماهنگ ساخت و ترکیب لازم را به شما بخشید (آیات قبل) ـ خطاب به منکران می‌فرماید امّا چنین نیست که شما با تأمّل در این حقایق انصاف به خرج دهید و متوجّه شوید که کار خدا بی‌هدف نیست و درنتیجه به باور روز جزا برسید و قدرت خدا را از بازآوری انسان بعد از مرگ بعید نشمرید، بلکه شما ـ ناسپاسان ـ به تکذیب روزجزا می‌پردازید. واژه‌ی «**دِين**» در قرآن به معنی آئین به کار رفته ولی در اینجا به قرینه‌ی آنکه در آیات بعد (آیات ۱۸ و ۱۷ و ۱۵) کلمه‌ی «**يَوْم** = روز» را به آن افزوده، مقصود همان روز جزا یا پاداش و کیفر انسان است که پرونده‌ی آدمی برای آن آماده شده است.

(۱۰) **وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ .**

« **و بی‌شک نگهبانانی بر شما** (گمارده شده) **است** »،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد حاکی از آن است که گفتار و اعمال آدمی، توسّط مأموران نامرئی إلهی به دقّت ثبت و ضبط می‌شود و این مأموران همان فرشتگانند، چنانکه می‌خوانیم «**إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** = آن زمان که دو دریافت کننده (فرشته) از راست و چپ مراقب نشسته‌اند (آدمی) هیچ سخنی را به لفظ درنمی‌آورد مگر آنکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط می‌کند)» (ق/۱۸ و۱۷). وظیفه‌ی این نگهبانان (فرشتگان) ثبت اقوال و اعمال آدمی است، چنانکه فرموده: «**أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لانَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَاهُم بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُون** = آیا گمان دارند که ما راز پنهان و نجوای آنان را نمی‌شنویم؟ آری (می‌شنویم) و فرستادگان ما به نزدشان (حضورداشته) همه را ثبت می کنند» (زخرف/۸۰).

(۱۱) **كِرَامًا كَاتِبِينَ .**

« (فرشتگان) **بزرگواری‌که نویسنده**(ی گفتار و اعمال شما)**اند** »،

وصف « **كِرَام** = بزرگواران» درمورد آن نویسندگان برای آن‌است که نشان دهد آنها فرشتگان پاکند و حرص و غرض‌ورزی در کارشان نیست و دقیقاً آنچه را مردم انجام می‌دهند ثبت می‌کنند. البته ثبت و ضبط اعمال آدمی توسّط فرشتگان، از متشابهات است (آل عمران/۷) و لزوماً ازطریق نگارش (همچون انسان‌ها) نمی‌باشد.

بعید نیست که گفتار و اعمال انسان‌ها در دستگاه خلقت، به نوعی توسّط نیروهای ملکوتی، ثبت و ضبط گردد و به هنگام محاکمه‌ی آنها در روز رستاخیز، آشکار شود. چنانکه قرآن از این مقوله مکرّر سخن گفته و ازجمله در سوره‌ی کهف آیه‌ی ٤٩ می‌فرماید: «**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنَا مَا لِهذَا الْكِتَابِ لايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لاكَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ...** = و پرونده‌ی اعمال درمیان نهاده شود و گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن (کتاب) آمده بیمناکند و گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ(کار)کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر که آن را برشمرده است».

(۱۲) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ .

« آنچه را می‌کنید می‌دانند »،

آیه‌ی شریفه در تکمیل وصف فرشتگان إلهی است و می‌رساند که سهو و غفلت در کار آن ضابطین نیست و با نظارت و توجّه دقیق، به ثبت اعمال آدمیان می‌پردازند چنانکه فرموده «**هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** = این کتاب ماست که به حق بر(ضدِ) شما سخن می‌گوید؛ همانا ما (توسّط فرشتگان) از آنچه می‌کردید نسخه برمی‌داشتیم» (جاثیه/۲۹)

(۱۴و۱۳) إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ . وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ .

« همانا نیکوکاران در نعمت‌اند » « و بی‌گمان بدکاران در دوزخ‌اند »،

آیات شریفه در بیان سرانجام انسان‌ها پس از محاکمه است؛ محاکمه‌ای براساس پرونده‌هایی دقیق که برای خود به بار آورده‌اند. به بیان دیگر، نتیجه و فرجام ثبت و حفظ اعمال آدمیان توسّط فرشتگان، این است که نیکان در آخرت به بهشت می‌روند و بَدها به دوزخ. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید «**فاجِر**» کسی است که پرده‌ی دینداری را پاره می‌کند.

(۱۶و۱۵) يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ . وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ .

« روز جزا به آن وارد شوند » « و از آن (عذاب) **غائب** (و برکنار) **نمانند »،**

یعنی کیفر بدکاران ـ دوزخ ـ که روزجزا به آن وارد می‌شوند، لحظه‌ای نیست و تداوم می‌یابد. جمله‌ی «**وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ** = از آن غایب نتوانند شد» عطف تفسیری بر آیه‌ی پیشین است که دوزخیان از دوزخ غایب و رهیده نمی‌شوند. «**يَصْلَوْنَهَا** = به آتش آن (دوزخ) می‌سوزند».

(۱۸و۱۷) وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ . ثُمَّ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ .

« و تو چه می‌دانی روز جزا چیست؟ » « و باز چه دانی روز جزا چیست؟ »،

آیات شریفه برای نشان دادن عظمت موضوع و متوجّه ساختن افراد به اهمّیّت فوق‌العاده‌ی روز جزا ، دو بار پیامبر[ص] را مخاطب قرار داده است؛ چنانکه برای نشان دادن اهمّیّت و جدّیّت عالم عذاب، خطاب به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان او) فرموده «**وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ** = تو چه می‌دانی که دوزخ چیست (و چگونه است) ؟»

(مدثّر/۲۷) و همانگونه که آنجا متعاقباً وضعی از جهنّم ارائه می‌دهد، آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی انفطار نیز وصفی از اساس روز جزا را بیان می‌دارد:

(۱۹) **يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا ۖ وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ .**

«**روزی که هیچ‌کس ـ به هیچ وجه ـ امر دیگری را در اختیار ندارد و فرمان در آن‌روز، فقط از آنِ خداست**»، یعنی روز جزا روزی است که هیچ‌کس برای دیگری کارسازی نتواند کرد؛ فرمان به طور مطلق دست خداست و اوست که سرنوشت هرکس را تعیین می‌کند. آیه‌ی شریفه به وضوح شفاعت‌های بی‌سند و خیالی و موهوم را ردّ می‌کند و نشان می‌دهد که حتّی فرشتگانِ مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان‌ها، اختیاری در تعیین سعادت یا شقاوت آنها را ندارند و تنها خداست که براساس پرونده‌ها ـ و نه بی‌دلیل و بی‌سند ـ آدمی را به محاکمه کشیده و فرمان نیک‌بختی یا تیره‌بختی او را با توجّه به مشیّتی که دارد، رقم می‌زند.

سوره‌ی مُطَفِّفین

توضیحات کلّی در اطراف سوره

در این سوره ابتدا از «مُطَفِّفین = **کم‌فروشان**» بحث شده و نشان می‌دهد که این موضوع، از جمله انحرافات مردم مکّه در آن‌روزگاران بوده است. کما اینکه امروزه نیز خیانت در اموال و حقوق عمومی، در جوامع کم نیست و بسیاری افراد ـ در طمع دنیا ـ به این گناه بزرگ تن درمی‌دهند. بدین‌ترتیب آیات اوّلیّه‌ی سوره به پایمال کنندگان حقوق مردم پرداخته از نادرستی بینش این‌گونه افراد سخن می‌گوید که آیا به **محاسبه‌ی اعمال** در-آخرت توجّه ندارند؟! بدین‌صورت آیات شریفه نشان می‌دهد که چگونه احساس مسئولیّت دربرابر خداوند و باور آخرت ـ سوای بهره‌مندی‌های اُخروی ـ حتّی دراصلاح زندگی دنیای مردم مؤثّر است.

متعاقباً آیات ـ به تناسب ذکر آخرت ـ از اهل دوزخ و پرونده‌ی سیاه آنان سخن آورده ویژگی‌های منکران قیامت را توضیح می‌دهد. سپس درمقابل، آیات شریفه به اوصاف مؤمنان در دنیا اشاره داشته دستاوردشان را در آخرت ذکر می‌کند.

آیات پایانی سوره نتیجه‌گیری و دلداری به مؤمنان است که در دنیا با پرهیزکاری و اعتقاداتی که داشتند مورد استهزاءِ منکران قرار می‌گرفتند ومی‌فرماید درآخرت، وضعیّت معکوس می‌شود وگرفتاری متکبّران دنیوی، مایه‌ی خنده‌ی مؤمنان خواهد بود.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶)؛ **هشدار به پایمال کنندگان حقوق مردم**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۷)؛ **سرانجام تکذیب کنندگان در آخرت**

بخش سوّم (آیات ۱۸ تا ۲۸)؛ **فرجام نیکوکاران در عالم باقی**

بخش چهارم (آیات ۲۹ تا ۳۶)؛ **مواجهه‌ی مجرمان و مؤمنان در آخرت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(هشدار به پایمال کنندگان حقوق مردمان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَيۡلٌ لِّلۡمُطَفِّفِينَ .**

« وای بر کم‌فروشان »،

«**وَيْل**» وای لفظی برای تهدید است. آیات قرآن همچون گلستانی متنوّع است و به صور مختلف آغاز می‌شود؛ برخی با سوگند، بعضی با حروف مقطّعه، گاهی با اعلام زمان (**إِذَا**) و در مواردی همچون همین سوره یا سوره‌ی هُمَزَة، با کلمه‌ی «**وَيْل**».

آیه‌ی شریفه اعلام خطرمی‌کندکه کاهندگانِ حقّ مردم ـ درهرموضع ومقام ـ سرانجام بدی درپیش دارند. البتّه تصریح آیه بر کم‌فروشی است که یادآور مبارزات شُعَيْب ع با قومش در این انحراف می‌باشد (هود/۸۴) و همچنین حاکی از آن است که انحراف مزبور در زمان نزول آیه در مکّه هم شایع بوده، چنانکه در سوره‌ی مکّی اسراء (آیه‌ی ۳۵) می‌خوانیم «**وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَ زِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا** = و چون پیمانه می‌کنید، پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش فرجام‌تر است». امّا حوزه‌ی کم فروشی فقط به بقّال و سبزی‌فروش و پارچه فروش و امثال آنها محدود نمی‌شود، بلکه هرکسی را در هر شغل و جایگاهی که قرار دارد، دربر می‌گیرد. چه کم‌فروشی در دَکاکین و چه برداشت از حقّ بیماران در بیمارستان‌ها یا محصّلین در مدارس و غیره؛ بنا به «وحدت ملاک» آیه‌ی شریفه همه‌ی این‌گونه موارد را شامل می‌شود (واژه‌ی «**مُطَفِّفِين** = کم‌فروشان» برگرفته از مصدر «**تَطْفِيف**» به معنی «کم فروشی» است که بنا به قولی، نام دیگر سوره می‌باشد).

(۲و۳) **ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ . وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ .**

« آنها که چون (جنسی) **به پیمانه از مردم ستانند، تمام ستانند » « و چون** (جنسی) **به پیمانه یا به وزن به ایشان دهند، کم می‌گذارند »،**

لفظ «**إذا**» ظرف زمان آینده است که فعل ماضی را معنًا به مضارع تبدیل می‌کند. «**إِذَا اكْتَالُواْ** = هرگاه از دیگری پیمانه بگیرند» که در اینجا منظور از ذکر «ظرف» اراده‌ی «مظروف» است؛ یعنی مقصود از دریافت پیمانه،

خود پیمانه نیست، بلکه محتویات آن است. آیات شریفه در بیان عمق زشتی کار کم‌فروشان است که چون خود خریدار باشند، حقّشان را دربرابر پولی‌که می‌پردازند تمام و کمال می‌خواهند ولی آنگاه که فروشنده‌اند، به قول معروف «سرخالی می‌فروشند»! بنابراین، برداشت‌کنندگان یا کاهندگان از حقّ مردم، به زشتی کارشان واقفند و مَعَ‌ذَلِک باز به آن عمل ناحق دست می‌زنند. چنانکه شاعر در همین مضمون سروده:

ببری مـال مسلمـان و چـو مالت ببرنـد

بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست!

(٤) أَلَا يَظُنُّ أُوْلَـٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ .

« آیا گمان نمی‌برند که آنان همانا برانگیخته خواهند شد؟ »،

در اینجا خداوند وجدان آن‌خودخواهان را مخاطب قرار داده که آیا گمان نمی‌برند که روزی باید برای کارشان نزد خدا جواب پس دهند؟ قُبح خیانت را خدا در دلِ همه گذاشته و فطری است. بنابراین آنان باید حدّأقل گمان بَرَند که روزی باید پاسخ عمل قبیح خود را بدهند. برخی «ظَنّ» را در این آیه به معنای علم و یقین دانسته‌اند درحالی‌که حتّی گمان (احتمال قوی) درباره‌ی آخرت نیز باید مانع از تجاوز به حقوق مردم شود.

(٥و٦) لِيَوۡمٍ عَظِيمٍ . يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَالَمِينَ .

« در روزی عظیم » « روزی که مردم در برابر خداوند جهانیان (به پاسخگویی اعمالشان) **می‌ایستند »،**

پس از تصریح بر فـرا رسیـدن روز بزرگِ پاسخگویی اعمال، عظمت آن روز را متعاقباً توضیح داده است و می‌فرماید آن روز، روز ختم همه‌ی مجادلات است؛ آدمی یکّه و تنها، بی‌هیچ پشتوانه، در پیشگاه خداوندش ایستاده و درباره‌ی آنچه کرده، حکم می‌گیرد؛ و همان حُسن و قُبحِ عقلی و ندای فطری که در وجدان آدمی نهاده شده (روم/۳۰) می‌رساند که آن‌روز خواهد آمد:

اثبات بهشت و دوزخت آسان است

زیرا که گـواه هردو در انســان است

شرمنده چرا از ستمی، شاد ز داد؟

آیا نه مگر هرچه کنی یکسان‌است؟![1]

البته مقصود از«**ایستادن دربرابر خدا**» حضور درمحکمه‌ی عدل إلهی در آخرت است، چنانکه شبیه این بیان در سوره‌ی نازعات (آیه‌ی ٤٠) آمده وتوضیحش را داده‌ایم. همچنین در هشدار نسبت به کاهندگان حقوق مردم فرموده «**وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلّا تَطْغَوا فِى الْمِيزَانِ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لاَتُخْسِرُوا الْمِيزَانَ** =(خداوند) آسمان را برافراشت ومیزان(عدالت) را بنهاد تا شما دربرابر میزان تعدّی نکنید و توزین را به عدالت بسنجید و از سنجش نکاهید» (رحمن/۷ تا ۹).

(۱) ـ اشعار از استاد مصطفی حسینی طباطبایی است.

بخش دوّم

(سرانجام تکذیب کنندگان در آخرت)

(۷) كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ .

« چنین نیست؛ همانا کتاب بدکاران در سجّین است »،

با توجّه به آیات قبل، زمخشری در توضیح واژه‌ی «**كَلّا**» طی تفسیر آیه، آورده که چنین نیست که متجاوزانِ به حقوق مردم گمانِ به قیامت برند و دست از أعمال سوءِشان بردارند، بلکه اینان از توجّه به معاد و محاسبه‌ی کردارشان غافلند.

منظور از واژه‌ی «**كِتاب**» را در اینجا اکثراً «نامه‌ی أعمال» دانسته‌اند. امّا برخی «**كِتاب**» را به معنی «سرنوشتِ قطعی» گرفته‌اند، چنانکه این مفهوم در اعراف/۳۷ و انفال/۶۸ آمده و قول اوّل قوی‌تر است.

(۸و۹) وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سِجِّينٌ . كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ .

« و تو چه دانی که سجّین چیست؟ » « کتابی است که (اعمال در آن) **ثبت شده است »،**

در اینجا کلمه‌ی «**سِجّين**» به «**كِتَابٌ مَرْقُومٌ**» تعبیر شده و این تعبیر ما را از هر تفسیر دیگری بی‌نیاز می‌کند و مراد آن است که نامه‌ی اعمال هر شخص بدکاری در **دیوان بزرگ** اعمال انسان‌ها رقم خورده و ثبت شده است، چنانکه از آن کتاب عمومی به: «**كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا**»(جاثیه/۲۸) تعبیرگردیده، یعنی«هراُمَّتی به کتابش فرا خوانده می‌شود» و شاید تعبیر «**سِجّين** از مادّه‌ی سجن به معنای زندان» برای آن آمده که نشان دهد در آن دیوان، حُکم زندان (دوزخ) بدکاران هم ثبت شده است.

(۱۰و۱۱) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ . ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ .

« وای بر تکذیب‌کنندگان در آن‌روز » « همآنان که روز جزا را تکذیب می‌کنند »،

مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» می‌گوید «تکذیب روز جزا بندهای مسئولیّت‌های فطری و قانونی را در انسان ازهم می‌گسلد و استعدادها را فاسد می‌گرداند». آیات شریفه هشدار می‌دهد که تکذیب‌کنندگان روز جزا در آن‌روز که خود را در محکمه‌ی عدل إلهی ببینند، چه حال و روز بدی خواهند داشت؟!

(۱۲) وَمَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ .

« و (هیچ‌کس) **جز هر متجاوز گُنه‌پیشه، آن را تکذیب نمی‌کند »،**

ضمیر «**بِهِ**» در آیه‌ی شریفه به «**يَوْمِ الدّينِ** = روز جزا» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد یعنی تکذیب روز جزا توسّط

انسان معقولی که از گناهان دوری می‌کند پیش نمی‌آید، بلکه گناهکارانند که به چنین انکاری رسیده‌اند. آری، تکذیب حسابرسیِ اعمال توسّط بشری که غرایز و حرص مال ومنفعت‌طلبی‌ها در اوست، موجب گناه و تجاوز می‌شود. ایمان به آخرت انسان را محدود می‌سازد و فقدان آن آدمی را «**مُعْتَدٍ أَثِيم** = متجاوز و گناهکار» می‌کند که حدّ و مرزها را می‌شکند و تجربه نشان داده که عقل بی‌سپر ایمان، نمی‌تواند از عهده‌ی وساوس نفس برآید و در برابر خواسته‌های نفس به صُوَر گوناگون شکست می‌خورد.

(۱۳) **إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ .**

« (همو که) **چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است** »،

آیه‌ی شریفه در وصف تکذیب کنندگان قیامت است. می‌فرماید از خصوصیّات این افراد «نَخوت و تکبّر» است، نخوتی که نمی‌گذارد در برابر آیات خدا خاضع شوند و هر حقیقتی را درجهت تثبیت هوس‌ها و خواسته‌هایشان به نوعی توجیه می‌کنند، ازجمله اینکه تمامی آیات قرآن را «افسانه» قلمداد کرده، می‌گویند: چیزی جز همان افسانه‌هایی که قبلاً می گفتند نیست (انعام/۲۵، انفال/۳۱، نحل/۲٤، مؤمنون/۸۳ ، فرقان/۵، نمل/٦۸، احقاف/۱۷و قلم/۱۵).

(۱٤) **كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ .**

« **نه چنین است، بلکه آنان را اعمالی که انجام می‌دادند زنگار دلهاشان شده است** »،

واژه‌ی «**رَانَ**» در آیه‌ی شریفه به معنی ماده‌ای است که بر چیزی چیره می‌شود، مانند زنگ آهن که بر آهن نشسته خواصّ آن را می‌پوشاند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید چنین نیست که بنا به گفته‌ی تکذیب‌کنندگانِ آخرت، قرآن «**أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِين**» باشد! چگونه می‌توان این مجموعه‌ی پر از اندرز و حکمت و هشدار نسبت به مسئولیّت‌های انسانی را چنین بی‌مقدار ساخت؟ بلکه آن تکذیب کنندگان را گناهانشان همچون زنگاری بر دل‌هاشان نشسته و در نتیجه پاکدلی از کفشان رفته و «حقیقت» نمی‌تواند بر دل‌هاشان نشیند.

(۱۵) **كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ .**

« **نه چنین است** (بلکه) **همانا آنها در آن‌روز، از خداوندشان قطعاً محجوبند** »،

واژه‌ی «**كَلَّا** = چنین نیست» در آغاز آیه، تأکید مجدّد بر نفی گفته‌ی تکذیب کنندگان آخرت در آیات پیشین است که قرآن را «**أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِين**» توصیف می‌کردند. می‌فرماید صاحبان چنین روحیّه‌هایی، روز قیامت قطعاً از خداوندشان در حجاب (پوشیده) خواهند بود. دراین‌که مقصود از «در حجاب ماندن» منکران روز قیامت در برابر خدای تعالی چیست؟ مفسّران دو قول آورده‌اند که در تفسیر طبری منعکس شده است. طبری از قول قَتاده آورده که مقصود از «**إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُون**» این‌است که «خداوند روزقیامت به آنها توجّه نمی‌کند و تزکیه‌شان نمی‌نماید و برایشان عذابی دردناک است». سپس طبری قول حسن بصری را نقل‌می‌کند که یعنی «آنها ـ برخلاف مؤمنین ـ روز قیامت از رؤیت خداوندشان محرومند». طبری عقیده دارد که از آنجا که

دلالتی بر تأیید هیچ‌یک از دو قول در آیه نیامده، بهتراست که ما هر دو را محتمل بدانیم و گوییم که مقصود آیه‌ی شریفه این‌است که روز قیامت منکران از رؤیت خدا محروم بوده و مورد لطف خدا نیز نیستند، برخلاف مؤمنان که هم خدا را خواهند دید وهم مورد لطف او قرار خواهند گرفت. امّا دو قول مزبور در عالَم اسلام نشر یافته و هریک طرفداران و مخالفانی پیدا کرده است. به طورکلّی مفسّرانِ اشعری مذهب و سلفی‌ها (قاضی بیضاوی، ابن تیمیّه و دیگران) بر این رأی رفته‌اند که بنا به آیه‌ی شریفه، مؤمنان روزقیامت خدا را می‌بینند ولی منکران از این نعمت محروم خواهند بود. امّا دیگر مفسّران (به طورکلی معتزله) بر این قولند که مقصود آیه‌ی شریفه این‌است که منکران روز قیامت از رحمت و عنایت خدا دور و محجوبند.

از نظر ما همان قول دوّم رجحان دارد زیرا اگر مراد، عدم رؤیت خدا روز قیامت توسّط منکران بود، تقابل قرآنی[1]حکم می‌کرد که عکس مطلب درمورد مؤمنان در آیات بعد بیاید درحالی‌که چنین نیست. بنابراین بهتراست گفته شود مقصود آیه‌ی شریفه همان دور بودن منکران از لطف و رحمت إلهی است.

(۱٦) **ثُمَّ إِنَّهُمۡ لَصَالُواْ ٱلۡجَحِيمِ .**

« **سپس بی‌گمان آنها به جهنّم درآیند** »،

واژه‌ی «**صَالُوا**» در آیه‌ی شریفه در اصل «صَالُونَ = وارد شوندگان» بوده که با اضافه شدن به «**جَحِيم**» نونِ آن حذف شده است.

آیه‌ی شریفه نتیجه‌ی دور بودن از لطف خدا را روز قیامت، بیان می‌دارد که شخص را راهی دوزخ می‌کند. البتّه تعلیل مطلب در آیه‌ی١٤ آمده که فرمود «گناه گناهکاران بر دل‌هاشان زنگار می‌زند». بدین ترتیب آیات شریفه روی‌هم‌رفته می‌فرماید که جزای گناهکاران که دل‌هاشان زنگار برمی‌دارد، این‌است که روز قیامت از لطف خدا محروم بوده به جهنم می‌روند. بنابراین درآخرت نیز قانون «عِلّیّت» جاری‌است وهرکس به سبب پیشینه‌اش به سرانجام خاصّی می‌رسد (هرچند اشاعره می‌گویند خدا گرفتار عِلّیّت نیست، بلکه خودش فوق علّت‌هاست. امّا معتزله دربرابر آنها، مدّعی‌اند که اگرچه خدا فوق علّت‌هاست، ولی عادل و حکیم نیز هست و ظلم نمی‌کند).

(۱۷) **ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ .**

« **آنگاه** (به ایشان) **گفته شود: این‌است آنچه تکذیبش می‌کردید** »،

واژه‌ی «**اَلَّذِي**» در آیه‌ی شریفه به معنی «**ما** = چیزی» به کار رفته و این دو واژه در قرآن هریک، هم به معنی

---

(۱) ـ رسم قرآن این است که صنعت تقابل را به کار می‌برد ومثلاً دربرابر «**بشارت**»، «**إندار**» را می‌آورد و پس از ذکر شرح و وضع منکران در جهنّم معمولاً به وصف حال مؤمنان در بهشت می‌پردازد، چنانکه در همین سوره‌ی مطفّفین نیز این تقابل مشاهده می‌شود.

«کسی» و هم به معنی «چیزی» استعمال شده است.[1]

به طور کلّی آیات شریفه مشعر بر آن‌است که چیزی که منکران در قیامت با آن روبرو خواهند شد، همان دوزخ است، چنانکه فرموده «**لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ** = همانا دوزخ را می‌بینید و آنگاه به رؤیت یقینی آن را خواهید دید» (تَکاثُر/۷و٦).

---

(۱) ـ چنانکه می‌خوانیم: **وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا. وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا. و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا** (شمس/۷←۵) که در این آیات شریفه کلمه‌ی «**ما**» به معنی «**اَلَّذی** = کسی» به کار رفته است.

بخش سوّم

(فرجام نیکوکاران در عالم باقی)

(۱۸) **كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ .**

« نه چنین است؛ همانا کتاب نیکان در عِلّیّین است »،

در آیه‌ی قبل فرمود که به منکران قیامت در آستانه‌ی ورود به جهنّم، گفته می‌شود: این است آنچه در دنیا تکذیبش می‌کردید. اینک در آیه‌ی فوق، خاطرنشان می‌سازد که در مورد نیکان چنین نیست، بلکه «**کِتاب** = پرونده‌ی اعمال نیکان» در «**عِلِّیِّین**» است. به قول زمخشری، واژه‌ی «**کَلّا**» در اینجا «تکذیب» را دوباره نفی و دفع می‌کند (به عبارت دیگر «**چنین نیست**» مؤکّد است)

واژه‌ی «**عِلِّیِّین**» از ریشه‌ی «عِلّیّ = والامقام» است و مفسّران درباره‌ی آن اقوال گوناگون آورده‌اند. برخی گفته‌اند مقصود بهشت است و حتّی بعضی آن را به معنی نفس متعالیه که اعمال نیک در آنجا نقش می‌بندد، تأویل کرده‌اند. در تفسیر طبری آمده که ابن عبّاس از کعب (یهودی مسلمان‌شده) پرسید که «**عِلِّیِّین**»کجاست؟ و او پاسخ داد که آسمان هفتم است و ارواح مؤمنین آنجا به هم ملحق می‌شوند. امّا خود ابن عبّاس این قول را تضعیف کرده و می‌گوید مقصود از «**کِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّین**» این است که پرونده‌ی نیکوکاران در بهشت است و البتّه خود آنها نیز در آنجا به پرونده‌شان ملحق می‌شوند. هرچند طبری اظهار نظر می‌کند که خدا در اینجا دلالتی بر «بهشت» نیاورده و بهتراست که ما همین‌قدر بگوییم پرونده‌ی نیکوکاران در مقامات رفیع قرار دارد. امّا با توجّه به تقابل آیات، از آنجا که قبلاً فرمود پرونده‌ی گناهکاران در«**سِجّین**» است (و خود آنها هم به دوزخ ملحق می‌شوند)، از آیه‌ی فوق نیز باید نتیجه گرفت که پرونده‌ی نیکوکاران متعلّق به بهشت است.

(۱۹) **وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ .**

« و تو چه دانی که عِلّیُّون چیست؟ »،

واژه‌ی «**عِلِّیُّون**» درحال رفعی و با واو و نون جمع بسته شده و آیه‌ی فوق، تأکید و بزرگ نمایاندن شأن «**عِلِّیِّین**» است، به معنی امری بسیار بلندمرتبه. آیه‌ی شریفه در اشاره به پرونده‌ی مهمّی است که صاحبش به بهشت اَعلیٰ وارد می‌شود.

(۲۰) **كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ .**

«کتابی است که (نیکی‌ها در آن) **ثبت شده است »،**

گفته شده: اگر «**عِلِّیِّین**» را به نفس متعالیه‌ی نیکان که اعمال نیک آنها در آن نقش می‌بندد تأویل کنیم، آیه‌ی

شریفه به دست می‌دهد که صالحان، مقدّمات بهشت اُخروی را در زندگیِ دنیوی در درون دارند؛ چنانکه عکسِ مطلب در مورد گناهکاران صادق است و آنان نیز مبنای «**سِجِّینِ**» اُخرویِ خود را در دنیا تدارک می‌بینند (البتّه این رأی به نوعی از تأویل و تطبیق برمی‌گردد نه تفسیر آیه‌ی شریفه).

(۲۱) يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ .

« **مقرّبان** (إلهی) **گواهش دهند** »،

این مقرّبان، همان «**كِرَامًا كَاتِبِين**» (انفطار/۱۱) هستند که مأمور ثبت أعمال بوده‌اند؛ هرچند در مورد پرونده‌ی گناهکاران وصف مزبور را نیاورده و از این‌رو اختصاص وصف به پرونده‌ی مؤمنان، نوعی تجلیل از آنها به شمار می‌آید.

(۲۲) إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ .

« **همانا نیکوکاران در** (انواع) **نعمت‌اند** »،

پس از وصف «پرونده‌ی» نیکوکاران، به احوال صاحبان پرونده پرداخته و می‌فرماید آنها در بهشت، غرق در نعمت‌هایند («**أبْرار** جمع «بارّ» به معنی «نیک، نیکوکار»؛ «**نَعِيم** = نعمت فراوان»).

(۲۳و۲۴) عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ . تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ .

« **بر تخت‌ها** (تکیه زده به مناظر بهشت) **می‌نگرند** » « **طراوت نعمت‌ها را در چهره‌هایشان درمی‌یابی** »،

نیکوکاران در بهشت با چهره‌های پر طراوت از نعمت‌ها، هرجا می‌نگرند نعمت و شکوه می‌بینند؛ آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر[ص] است، ولی درواقع توصیف صحنه از دیدگاه هر ناظری است («**أَرَائِك**» جمع «أَرِيكَة = تختِ فاخر»).

(۲۵) يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ .

« **از باده‌ای مُهرشده نوشانده می‌شوند** »،

مقصود از «**رَحِيق مَخْتُوم** = باده‌ی مُهرشده»، باده‌ی پاک و دست نخورده است که وصفش در آیات مختلف آمده: «**شَرَابًا طَهُورًا** = شرابی پاک» (انسان/۲۱) که «**لايُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لايُنزِفُون** = نه از (نوشیدن)اش سردرد گیرند و نه مستی آرند» (واقعه/۱۹) آیات ٤٧ و ٤٦ سوره‌ی صافّات نیز در همین مضمون است.

(۲۶) خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ ۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ .

« (باده‌ای که) **مُهر آن مُشک است؛ و حق است مشتاقان در این**(نعمت‌ها) **بر یکدیگر سبقت جویند** »،

مقصود از «**خِتَامُهُ مِسْك**» یعنی سربند باده‌ی بهشتیان معطّر و مُشک‌آمیز است (که در نتیجه پس از نوشیدنش دهان نوشنده بوی مُشک می‌گیرد، برخلاف شراب‌های دنیوی که بوی ناخوشایندی در دهان نوشندگان می‌نهند).

واژه‌ی «**یَتَنَافَس**» در بخش بعدی آیه، از مصدر «**تَنافُس**» به معنی «رقابت با یکدیگر برای به دست آوردن چیز نفیس» است؛ امّا در اینجا ـ به قرینه‌ی مقام ـ به معنی «پیشی گرفتن» آمده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید برای رسیدن به این نعمت‌هاست که باید نیکوکاران در دنیا ـ با اعمال نیک ـ از یکدیگر پیشی گیرند چنانکه فرموده «**سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ** = (ای مردم) به سوی آمرزشی از خداوندتان و بهشتی‌که وسعت آن همچون پهنای آسمان و زمین است ـ و برای مؤمنان به خدا و پیامبرانش آماده شده ـ بشتابید» (حدید/۲۱). بخش دوّم آیه‌ی۲۶ به صورت «پرانتزی» آمده و دو آیه‌ی بعد در تکمیل بخش قبلی درارتباط با توصیف باده‌ی بهشتیان می‌باشد.

(۲۷و۲۸) **وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ . عَيۡنًا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ .**

« **و ترکیب آن** (باده) **از** (چشمه‌ی) **تسنیم است** » « **چشمه‌ای که مقرّبان**(خدا) **از آن نوشند** ».

بنا به فرهنگ‌نامه‌ی اَلْمُنْجِد، واژه‌ی «**تَسْنِیم**» از مادّه‌ی «سَنام = کوهان شتر» به معنی «جای بلند» است و گفته‌اند که مقصود، آبی است که از بلندی سرازیر می‌شود (آبشار).

بنابراین به نظر می‌رسد که «**تَسْنِیم**» سرچشمه‌ای است که از طبقات بالای بهشت جاری می‌شود (و البتّه در بهشت چشمه‌سارها و نهرهای مختلف وجود دارد ـ انسان/۱۸ و۱۷ و۶ و۵ و محمّد/۱۵). واژه‌ی «**مِزاج**» به معنی «آمیزه، ترکیب» آمده و دقّت در آیات۲۸←۲۵ به دست می‌دهد که مقرّبان إلهی از سرچشمه‌ی «تَسنیم» می‌نوشند و باده‌ی «**أَبْرار** = نیکان» «**رَحِیق مَخْتُوم**» است که آمیزه‌ای از «تَسنیم» می‌باشد و بنابراین برخی نتیجه گرفته‌اند که مقام «**مُقَرَّبان**» فراتر از «**أبرار**» است.

بخش چهارم

(مواجههی مجرمان و مؤمنان در آخرت)

(۲۹) إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضْحَكُونَ .

« **همانا مجرمان** (در دنیا) **بر مؤمنان** (به تمسخر) **میخندیدند** »،

در آیات گذشته از گرفتاری کافران پس‌از مرگ و همچنین از سرانجام خوش مؤمنان در آخرت سخن رفت تا آنجا که فرمود مؤمنان از آمیزه‌ی سرچشمه‌ی «**تَسنیم**» می‌نوشند. اینک در آیات پایانی سوره، به موضوعی پرداخته که امروز هم فراگیراست. می‌فرماید منکران در دنیا، چون مؤمنان را پایبند به ایمان و دیانتشان می‌دیدند، آنها را مسخره می‌کردند («**کانُوا ... یَضْحَکون**» در آیه‌ی شریفه با ماضی استمراری وضع دنیوی منکران را پیش‌از قیامت، نشان می‌دهد. همچنین درمورد منکران، لفظ «**مُجرمان**» را به کار برده، بدین‌معنی‌که نشان می‌دهد آنها فقط منکر ایمانی نبودند، بلکه با زشتکاری‌هایشان ـ از جمله تمسخر مؤمنان ـ مجرم بودند).

(۳۰) وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ .

« **و چون بر ایشان میگذشتند** (از سر استهزاءِ آنان) **به یکدگر چشمک میزدند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی وصف کار مجرمان است. می‌فرماید زمانی‌که از کنار مؤمنان رد می‌شدند با چشم آنان‌را به یکدگر نشان داده از سر استهزاء چشمک می‌زدند. واژه‌ی «**یَتَغَامَزُون**» در «کلمات الْقرآن» اثر حسنین محمد مخلوف استاد جامع الأزهر مصر بدین‌صورت معنا شده که «یُشِیرُونَ إِلَیْهِمْ بالأعْیُنِ اسْتِهْزَاءً = از سر استهزاء، با چشم‌ها به ایشان اشاره می‌کردند». دیگر مفسّران در این زمینه آورده‌اند که «**یَتَغَامَزُون**» تفاعل از «غَمْز» است که اشاره به پلک و ابروست؛ یعنی کافران با اشارات چشم و ابرو به یکدیگر، به استهزاءِ مسلمان‌ها می‌پرداختند و می‌گفتند به این گروه که خود را به رنج افکنده‌اند بنگرید؛ لذّات دنیا را بر خود حرام می‌شمرند به امید ثواب واهی آخرت!

(۳۱) وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ .

« **و آنگاه که به سوی کسان خود بازمیگشتند؛ شادمان** (از کار خویش) **بازمیگشتند** »،

یعنی کافران از استهزاءِ مؤمنان احساس ظفر می‌کردند و به قول معروف بین خود می‌گفتند چه خوب امروز این مسلمان‌ها را دست انداختیم! (از واژه‌ی «**انقلاب**» در فارسی به حرکت تند اجتماعی تعبیر می‌شود، ولی در عربی به معنی «رفت و آمد» است. «**فَکِهِین**» از مادّه‌ی «فکاهت» به معنی «شادمانی» است، همان مضمون

«فکاهی» که در فارسی لازمه‌ی معنا را گرفته از آن به مفهوم مطلبی که افراد را می‌خنداند (خنده‌آور) تعبیر می‌کنند).

(۳۲) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ .

« **و هرگاه مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: اینها همان گمراهانند** »،

یعنی کافران ـ بعد از ریشخند و تمسخر و تحقیر مؤمنان (آیات قبل) ـ به تصریح آمده چون مؤمنان را ببینند، علناً می‌گویند اینها مردمانی گمراه و پس مانده (فناتیک)اند!

البتّه مفسّران برای این آیات شأن نزول و مصادیقی ذکر کرده‌اند که محدودیّت‌آور است. هرچند آیات شریفه نامی از کسی نبرده، بلکه صفاتشان را ذکر نموده که قابل تطبیق با بسیاری رفتارهای منکرانه در هر زمان و مکان می‌باشد.

(۳۳) وَمَآ أُرۡسِلُواْ عَلَيۡهِمۡ حَٰفِظِينَ .

« **و حال آنکه آنها را نگهبان** (و متولّی اعمال) **مؤمنان نفرستاده بودند** »،

یعنی، مگر آن منکران قیّم مؤمنان بودند که پیگیرشان می‌شدند؟! خداوند فرشتگانی را ناظر و کاتب کردار مردم قرار داده (انفطار/۱۰) امّا نه این‌که افرادی را متولّی امور افراد دیگر که عاقل و بالغند، بگرداند! چگونه کسانی به خود حق می‌دهند که دخالت در کار دیگران کرده کسانی را با عقیده و راه و روش متفاوت، به سخریّه گیرند (تا چه رسد به طرد و سرکوب)؟!

(۳٤) فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ .

« **و**(لی) **امروز** (روز رستاخیز) **مؤمنان به کافران می‌خندند** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد تا انتهای سوره ـ پس از وصف مواجهه‌ی منکران با مؤمنان در دنیا ـ به عرصه‌ی آخرت بازگشته و از شرایط دو دسته در آن موقعیّت سخن دارد. در قرآن می‌فرماید «**يَوْمَ تَأْتِى كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَفْسِهَا** = روزی خواهد آمد که هر نفسی از خود دفاع می‌کند» (نحل/۱۱۱). چه بسا دفاع کافران از خودشان روز قیامت (علاوه بر احوال عاجزانه‌ی آنها) مایه‌ی خنده‌ی مؤمنان خواهد بود. همچنین در این زمینه فرموده «**وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** = و بهشتیان دوزخیان را ندا می‌دهند: ما آنچه را خداوندمان به ما وعده داده بود درست یافتیم؛ آیا شما (نیز) آنچه را خداوندتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ گویند: آری؛ پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد» (اعراف/٤٤).

(۳۵) عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ .

« (در حالی‌که) **بر تخت‌های فاخر** (نشسته) **نظاره می‌کنند** »،

فاعل «**يَنظُرُونَ**» در آیه‌ی شریفه «**ٱلَّذِينَ آمَنُواْ**» در آیه‌ی قبل می‌باشد. یعنی مؤمنان در همان حالی‌که بر تخت‌ها تکیه زده به مناظر بهشت می‌نگرند (آیه‌ی۲۳) بر حال و روز کافران متبسّمانه تأسّف می‌خورند. تفسیر مجمع البیان می‌گوید «مؤمنان درحالی‌که بر تخت‌ها تکیه زده در آرامش بسرمی‌برند، به وضع عذاب و گرفتاری کافران می‌نگرند». البتّه در اینکه چگونه مؤمنان در بهشت گرفتاری کفّار را نظاره می‌کنند، آیه‌ی شریفه ساکت است، ولی امروزه ما می‌توانیم با وسائل جدید کسانی را از فرسنگ‌ها راهِ دور مشاهده کنیم. پس، در آخرت نیز ممکن است این امر به نحوی رخ دهد و ساکنان یک منطقه، نظاره‌گر احوال افراد در منطقه‌ی دیگر شوند.

(۳۶) **هَلۡ ثُوِّبَ ٱلۡكُفَّارُ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ .**

« آیا کافران به پاداش آنچه می‌کردند رسیدند؟ ».

واژه‌ی «**ثُوِّبَ**» در آیه‌ی شریفه به طعنه به مفهوم «جزاء» آمده و دو تفسیر برای آیه آورده‌اند:

اوّل آنکه برخی آن را متعلّق فعل «**يَنظُرُونَ**» در آیه‌ی قبل دانسته و گفته‌اند روز قیامت مؤمنان درحالی‌که در بهشت بر تخت‌های خود نشسته‌اند، بر کافران که در عذاب دوزخند نگاه می‌کنند و گویند «**هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**، آیا خدای متعال کافران را به سبب اعمال ناشایست و ریشخندی که در حقّ ما روا می‌داشتند کیفر می‌دهد؟» و گفته‌اند این استفهام به معنی تقریر است، یعنی آری و حقّاً که این سزای آنهاست.

دوّم آنکه این سخن قول خداوند است و می‌فرماید آیا با این وصف، کافران به کیفر اعمالشان رسیده‌اند؟ (یعنی البتّه به کیفر خود می‌رسند و عدالت إلهی در حقّشان اجراء می‌گردد) و این قول قوی‌تر است.

سوره‌ی اِنشقاق
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره چنانکه گفته‌اند، آخرین سوره‌ی نازل شده در دوران **مکّه** می‌باشد که قاطع‌ترین اتمام حجّت‌ها را به انسان در رابطه با قیامت و حسابرسی اعمال او ارائه داده است. نام سوره «**اِنْشِقاق** = شکافته شدن» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که از به هم ریزی فضای کیهان در هنگامه‌ی آخرت سخن دارد. سپس به تحوّلات زمین در آن‌شرایط اشاره داشته، بلافاصله انسان را مخاطب قرار می‌دهد که به خود آی! به سوی خداوندت در حرکتی و به عکس العمل کامل اعمالت خواهی رسید. آنگاه به فرجام نیکوکاران و بدکاران پرداخته سرانجام هردسته را به اجمال ذکر می کند.

آیات پایانی سوره در تأکید مجدّد بر وقوع آخرت و هشدار به تکذیب‌کنندگانِ پیام‌إلهی ـ قرآن ـ است که تکذیب‌ها گرفتارشان خواهد کرد و آخرین آیه، مؤمنان و نیکوکاران را به **پاداشی** «**قطع نشدنی**» بشارت می‌دهد.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵) **؛ به هم ریزی نظام آسمان و زمین در سرانجام دنیا**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۵) **؛ احوال انسان در قیامت**

بخش سوّم (آیات ۱۶ تا ۲۵) **؛ اتمام حجّت به ناباوران.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(به هم ریزی نظام آسمان و زمین در سرانجام دنیا)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتْ .

« آنگاه که آسمان بشکافد »،

در آیه‌ی فوق و چهار آیه‌ی بعد (به قرینه‌ی آیه‌ی٦) به طور فشرده و سربسته، به حوادث شگرف پایان عمرِ جهان و آغاز رستاخیز اشاره رفته است. البتّه بر طبق باورِ آن دوران، اجرام فَلَکی هرگز گسست و شکستی ندارند، ولی بر طبق آیات قرآن، همه‌ی اجرام سماوی روزی متلاشی خواهند شد[1](سوره‌ی تکویر/توضیح آیه‌ی ۱).

واژه‌ی «**اِنْشِقاق**» در آیه، به معنی «پراکنده شدن وازهم گسستنِ اجزاء یک امتدادِ به هم پیوسته» است. نشان می‌دهد که یکی از مظاهر قیامت ازهم گسستگی نظام به هم پیوسته‌ی کیهانی است. آسمانی‌که همه‌ی اجزائش با هم همکاری داشته و ستارگان و کُرات مختلفی‌که تحت تأثیر نیروهای جاذبی، هریک مدار خود را می‌پیمایند و ظاهراً نظام به هم پیوسته‌ای است، به یکباره گسسته گردیده و کُرات منفجر می‌شود. در سوره‌های مختلفِ

---

(۱) ـ شکّ نیست که قرآن برای ساکنان کُره‌ی زمین در منظومه‌ی شمسی نازل شده است امّا ساکنان دیگر کُرات در دیگر منظومه‌ها (که ما تا به امروز هیچ آگاهی از آنها نداریم) ضوابط و سرانجام خود را دارند که بر ما مکشوف نیست. در این زمینه احتمالاً آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی رحمان ـ که منظری از احوال گناهکاران جنّ و انس را در صحنه‌ی قیامت ترسیم می‌نماید ـ ره‌گشاست. مفاد آیه حاکی از آن است که در آن موقعیّت، به گناهکاران مزبور گفته می‌شود «**يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَاتَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ** = ای گروه جنّ و انس! اگر توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس ردّ شوید (ولی) گذر نمی‌کنید، مگر به سلطه‌ای (که ندارید)». از آیه‌ی شریفه برمی‌آید که احتمالاً منظور گروه گنهکار مزبور، این بوده که به سوی فضاهایی‌که هنوز قیامتی در آنها رخ نداده بگریزند که آیه می‌فرماید این خیال باطلی است. بنا بر این برداشت، می‌توان گفت که شرح تحوّلات قیامت مربوط به کره‌ی زمین و آسمان‌های اطراف آن است و سایر کُرات در دیگر منظومه‌های دوردست چه بسا تابع ضوابط و تحوّلات دیگری باشند.

قرآن به این موضوع اشاره شده و مثلاً فرموده «**فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ** = و آنگاه که آسمان بشکافد و به مانند گُل سرخ می‌گردد همچون روغن‌جوشان» (رحمن/۳۷) یعنی این بُعد مستقیم فضا ازهم پاشیده و انفجارهای گوناگون، رنگ آن را قرمز می‌نماید. کلمه‌ی «**سَماء**» در آیه‌ی شریفه به صورت مفرد آمده، زیرا کلِّ فضای طبقه‌بندی شده و فضای کیهانی را، به صورت نظام واحد درنظر گرفته است و ممکن است مراد، اتمسفر زمین باشد.

(۲) **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ .**

« و فرمانِ خداوندش را بَرَد و سزاوار است »،

امر إلهی و فیض خداوند، درحال حاضر، به تمام ذرّات و موجودات عالم می‌رسد که نتیجتاً حیاتی و نظامی دارند. ولی آنگاه که قدرت آفریدگار عالم اراده‌ی درهم‌ریختن کند، عالم مطیع است؛ جاذبه‌ها گسسته گردیده و کُرات درهم می‌ریزند.

(۳و٤) **وَإِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ . وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ .**

« و آنگاه که زمین کشیده گردد » « و آنچه را که در آن است برون ریزد و تهی شود »،

واژه‌ی «**مَدّ**» در آیه‌ی شریفه به‌معنی «کشیده‌شدن و گسترده‌شدن» است و اشاره به تسطیح زمین دارد. با ازبین رفتن نیروهای جاذبی درتحوّلات آخر زمان، زمین، طی زلزله‌های متعدّد، کلّیّه‌ی مواضع و کوه‌ها را ازدست داده و همه‌ی معادن و خزائن و دفینه‌های آن از درونش برون می‌ریزد، چنانکه فرموده: «**إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا** = آنگاه که زمین به سختی بلرزد و بارهای سنگینش را بیرون افکند» (آیات ۱و۲ سوره‌ی زلزال). سپس بر طبق آیات قرآن زمین به دشتی صاف و هموار مبدّل گردد (طه/۱۰۷←۱۰۵).

(۵) **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ .**

« و فرمانِ خداوندش را می‌برد و سزاوار است »،

آیه‌ی شریفه تذکّر مجدّدی است بر حکومت إلهی بر نظام عالم که همان را نیز مقدّمه‌ی تأکید بر وقوع رستاخیز قرار داده و حسابرسی عملکرد مردمان را در آیات بعد بیان فرموده است (**حُقَّتْ** = محقّق شد، سزاوار گشت).

بخش دوّم

(احوال انسان در قیامت)

(۶) يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ .

«ای انسان! همانا تو به اُفتان و خیزان سوی خداوندت در حرکتی و به ملاقات او خواهی رسید »،

انسان، با تمام علم و اختیاری که دارد، در پاره‌ای از امور ناگزیر و مجبور است. مجبور است که امتداد زمان را طی کرده و به مرگ رسد (و سپس به قرینه‌ی آیات بعد رستاخیز را دریابد و سرانجام او روشن شود). این قانون إلهی نه فقط بر نظام آسمان و زمین (چنانکه در آیات قبل آمده، بلکه) بر انسان هم جاری است. هرچند این مطلب بدیهی را انسان‌ها با زندگانی در عالم محسوس و استغراق در لذّات یا گرفتاری‌ها، به غفلت می‌سپرند؛ آیه‌ی شریفه بنا دارد تا با این‌گونه نهیب‌ها ـ که در متن آیه آمده ـ آدمی را از خواب غفلت بیدار کند.

کلمه‌ی «**کَدْح**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «**تلاشی توأم با اُفت و خیز**»، اشاره به مراحلی دارد که انسان از تولّد تا مرگ طی می‌کند. کودکی، جوانی، غلیان‌های بلوغ، اضطرابات عمر، شکست و موفّقیّت‌ها، بیماری‌های مختلف، و بالأخره پیری وافسردگی و مرگ، همه‌ی این‌ها را مردمان، به طور کلی، پشت سر می‌گذارند تا به ملاقات خدای خویش نائل آیند. لفظ «ملاقات خدا» را آیه‌ی شریفه برای عموم انسان‌ها أعمّ از کافر و مؤمن، گناهکار و نیکوکار، به کار برده که معلوم می‌شود این امر به صورت یک فضیلت معنوی و خاصِّ صالحان نیست، بلکه همه‌ی افراد را شامل می‌شود. همگان، چه منکر باشند و چه مؤمن، به ملاقات خدا (حضور در محضر عدل إلهی) خواهند رسید و عدّه‌ای با نعمت پاداش خدا و برخی با قهر و غضبش روبرو خواهند شد، چنانکه فرموده «**وَ أَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی** = پایان (کار) به سوی خداوند توست» (نجم/٤٢).

(۷←۹) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ . فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا . وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا .

« و امّا آنکه نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دهند » « پس رسیدگی حساب او سریع و آسان خواهد بود »

« و شادمانه به سوی کسان خود (یا همفکرانش) **بازمی‌گردد »،**

باحضور درصحنه‌ی عدل إلهی، انسان‌ها دو دسته می‌شوند و آیات فوق در اشاره به کسانی‌است که نامه‌ی اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند. «دستِ راست» ظاهراً کنایه از راست‌روی در زندگانی‌است؛ راه راست رفتند، پرونده‌ی خود را هم در دست راست می‌گیرند. اینان وضعیّتشان چنان روشن است که محاسباتشان سریع انجام می‌شود و به زودی شاداب و مسرور، به کسانی که در دنیا همفکر و همراهشان بودند ـ راست رُوان دیگر که ممکن است خویشان نسبی‌شان هم بوده باشند ـ ملحق می‌شوند.

(۱۲←۱۰) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ . فَسَوْفَ يَدْعُواْ ثُبُورًا . وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا .

« و(لی) **آن کس که نامه‌ی اعمالش را** (از چپ و) **از پشت سر گیرد** » « **زودا که هلاکت** (خویش) **آرزو کند** » « **و در آتشی افروخته درآید** »،

کسانی‌که چپ رفتند و خلاف حق قدم برداشتند (دسته‌ی دوم). واژگونه حرکت کردند، شرح کارهایشان را از پشت سر، به دست چپشان می‌دهند. انسان بودند و با فطرت خداشناس و هدایت‌های إلهی و بکارگیریِ عقل، حق این بود که به سوی خدا حرکت می‌کردند، ولی کج رفتند و عقب‌گرد کرده، از خدا دور شدند و حال، حساب کار خود را هم از چپ و پشت سر می‌گیرند. اینان ازشرمندگیِ بدکاری‌ها و ترس کیفری که در انتظارشان است، می‌خواهند نابود شده و در صحنه نباشند، امّا فائده‌ای ندارد؛ به فرجام بدکاری‌هایشان می‌رسند («**ثُبُور**= نابودی و هلاکت»؛ «**سَعِیر**= آتش فروزان»).

(۱۵←۱۳) إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا . إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ . بَلَىٰٓ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرًا .

« **همو که با اهلش** (همفکرانش) **شادمان می‌بود** » « **همانا می‌پنداشت که هرگز بازگشتی نخواهد بود** » « (ولی) **آری** (او بازمی‌گردد) **بی‌تردید خداوندش به**(احوال)**او بیناست** » ،

همان کسی‌که در زندگی دنیا سرمست و مغرور از انکار حق، دست دردست هم‌مسلکانش، به هرچه اخلاق و معنویّت بود می‌خندید و خدا و آخرت را به مسخره می‌گرفت و معتقد بود که هرچه هست همین زندگی فانی دنیاست و دیگر هیچ؛ همان استهزاءگرِ دیروز ـ که تصوّر می‌کرد حساب و کتابی در کار نخواهد بود ـ در صحنه‌ی بی‌تردیدِ بازخواست خدا حاضر شده و در احاطه‌ی بصیرت إلهی نسبت به آنچه گفته و کرده است، قرار می‌گیرد.

واژه‌ی «**یَحُور**» از مصدر «حور» به معنی «تردّد و رفت و آمد» است. واژه‌ی «مُحاوره» نیز ـ به معنی «مبادله‌ی اندیشه و گفتگو» ـ از همین ریشه است. راغب اصفهانی در مفردات از ابن عبّاس آورده که «من معنی «**لَن یَحُورَ**» را نمی‌دانستم تا آنکه روزی شنیدم زنی از صحرانشینان به دخترک خود می‌گوید «حُوری، حُوری = بازگرد، بازگرد»!

بخش سوّم

(إتمام حجّت به ناباوران)

(۱۶←۱۸) فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلشَّفَقِ . وَٱلَّيْلِ وَمَا وَسَقَ . وَٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ .

« **پس سوگند به سرخی شامگاه** » « **و به شب و آنچه دربر گیرد** » « **و قسم به ماه چون کامل گردد** »،

این سوگندها که تماماً به پدیده‌های طبیعی و مشهودات آفاقی یاد شده[1] زمینه‌ای بر اثبات معاد است.

می‌فرماید سوگند به سرخی بعد از غروب و به شب که بعد از غروب می‌آید ـ و با ورودش همه‌ی موجوداتی که در روز پراکنده بوده‌اند، آنگاه به خانه‌ها و استراحتگاه‌های خود درمی‌آیند ـ وسوگند به ماه که عمر خود را از هلالی آغاز کرده و به بدر کامل می‌رسد. («**إِذَا اتَّسَقَ** = کامل شود»، منظور روشنایی ماه است که در شب چهاردهم به طور کامل در ماه انباشته شده و ماه به صورت قرص تمام درمی‌آید). سوگند به همه‌ی اینها:

(۱۹) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ .

« **که هرآینه** (شما انسان‌ها) **از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر منتقل می‌شوید** (تا به ملاقات خدا رسید) »،

مفاد آیه همان مضمون آیه‌ی٦ است که به الفاظ دیگر آمده است. «**لَتَرْكَبُنَّ** = حتماً سوار می‌شوید»؛ «**طَبَق** = هرچیزی که مطابق با دیگری باشد» مانند طبقات زمین که باهم مطابقت دارند؛ امّا در اینجا به قرینه‌ی مقامیّه (چون سخن از انسان است) منظور، احوال مختلفی است که انسان به آنها درمی‌آید. به عبارت دیگر «رکوب طَبَق اندر طَبَق» به مراحلی اشاره دارد که انسان بعد از تولّد از آنها عبور می‌کند: حیات، مرگ، برانگیختن.

ملاحظه می‌شود که محتوای قسم (آیات قبل) که سه قسمت دارد با جواب آن متناسب است. گویی هرفرد إلهی وقتی به نظام عالم می‌نگرد، باید این پیام‌ها را بیابد؛ در هر پراکندگی و گردآمدنی، قیامت را مشاهده کند. در بهارِ به دنبال خزان، زندگیِ پس از مرگ را ببیند و در وجدان و نفسِ سرزنشگر خویش محکمه‌ی عدل إلهی را احساس نماید.

آری انسان، در طول عمر، ازحالی به حال دیگر می‌رود و سوار بر اریکه‌ی حالات روزگار، وی را از مراحل مختلف می‌گذرانَد و به ملاقات خدا می‌رسد. اختیارِ انسان در این پدیده‌ی طبیعی هیچ‌کاره است، فقط

---

(۱) ـ در مورد نقش «**لا**»ی نافیه در آیه‌ی شریفه به توضیح آیه‌ی۱ سوره‌ی قیامت نگاه کنید.

چگونه بودنش دراختیار اوست:

من ماهی ضعیفم و در سیل تندرو　　　در عین اختیار مرا اختیار نیست

سیل حوادث ما را به جلو می‌راند، توقّف ممکن نیست، فقط چگونه شناکردنمان، با خودِ ماست.

(۲۰) فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ .

« پس چیست آنان را که ایمان نمی‌آورند؟! »،

جمله، استفهام توبیخی‌است، انسان را نسبت به کسب ایمان تحریک می‌کند؛ چه جای ایمان نیاوردن است؟! با آنکه آدمی آثار صنع و حکمت خدا را در آفاق و انفس می‌بیند و با آنکه شمع عقل و خورشید وحی راهِ هدایت و رستگاری را به او نشان می‌دهد، عجیب است که باز ایمان نمی‌آورد؟! ظاهراً این نیست مگر دلبستگی و شیفتگیِ بی‌حدّ به ظواهر دنیا که عقلِ بی‌سپر ایمانی، از عهده‌ی تعدیل و اداره‌ی آن برنمی‌آید.

(۲۱) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ۩ . (سجده‌ی مستحب)

« و چون قرآن برآنها خوانده شود به سجده درنمی‌آیند (خاضع نگردند)؟! »،

در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «سَجده» آمده که حاکی از وصف حالِ دلِ مؤمن دربرابر آیات خداست؛ سجده‌ی ظاهری تجلّی بیرونیِ آن حالت است. پس از سوگند به پدیده‌های طبیعی، خداوند منکران را برمی‌انگیزد که از چه روی به خود نیایند؟ و دربرابر پیام‌های خدا خاضع نشوند و چرا به خود ظلم می‌کنند و خود را برای ملاقات خداوندشان آماده نمی‌سازند؟

(۲۲و۲۳) بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ . وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُوعُونَ .

« بلکه کفرورزان تکذیب می‌کنند » « و خدا به آنچه در دل نگاه می‌دارند داناتر است »،

یعنی مردم معاند نه تنها درمقابل خدا خاضع نمی‌شوند، بلکه منکر حق وحقایق عالم‌اند! واژه‌ی «**کافر**» به معنی انسان حق‌پوش است (به توضیح آیه‌ی ٦ سوره‌ی بقره نگاه کنید). واژه‌ی «**يُوعُونَ** = حفظ می‌کنند» از ریشه‌ی «وَعی» و مصدر «إیعاء» به معنی «چیزی را در ظرفی قرار دادن و حفظ کردن» است؛ یعنی کافران هرچه در ظرف ضمیر و دل و درونشان است، خداوند از خود آنها به آن آگاه‌تر است.

(۲۴و۲۵) فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونِۭ .

« پس ایشان را به عذابی سخت بشارت ده » « مگر کسانی که ایمان آورده کارهای شایسته کردند که برایشان پاداشی قطع‌نشدنی است »،

آیات شریفه تهدید کافران ستیزه‌جو و مژده به مؤمنان نیکوکار است. اگر استثناء را در آیه‌ی آخر «متّصل» بگیریم، منظور از «کسانی‌که ایمان آوردند» کافرانی است که به راه ایمان و اسلام گرویدند. امّا اگر استثناء را

«منقطع» بگیریم، منظور بیان سعادت مطلق مؤمنان دربرابر کافران می‌باشد. با توجّه به فلسفه‌ی هدایت إلهی و این‌که راه نجات همواره برای همگان باز است، استثناءِ «متّصل» به نظر مناسب‌تر می‌آید.

«**أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**» را در آیه‌ی آخر سوره عدّه‌ای «پاداش بی‌منّت» ترجمه کرده‌اند که چندان معنای درستی ندارد، بلکه پاداش مداوم (برخلاف خوشی‌های زودگذر دنیوی) مراد است. از این‌رو از نظر ما «پاداش قطع‌نشدنی» ترجمه‌ی بهتری برای «**أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**» می‌باشد، زیرا: **اوّلاً** «مَنَّ الْحَبْل» به معنی «قَطَعَهُ» در اصل لغت آمده است. **ثانیاً** در آیات متعدّد قرآنی تصریح شده که خداوند بر خلق منّت نهاد، مثل «**لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** . . . » (آل‌عمران/١٦٤) و یا «**بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُم أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمَانِ**» (حجرات/١٧). بنابراین «پاداش بی‌منّتِ» خدا، با این دسته از آیات ناسازگاری دارد. امّا چنانچه عبارت فوق به معنای «پاداش بی‌منّت» هم گرفته شود، باید توجّه داشت که «منّت نهادن» خدا با خلق قابل قیاس نیست. به‌رغم اوّلی که در قرآن صراحتاً آمده، دوّمی طی آیات مختلف نهی گردیده‌است، مثل آنکه می‌فرماید «**لاتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ** ...= صدقات خود را با منّت-گذاری باطل نکنید» (بقره/٢٦٤). منّت مخلوق بریکدیگر متضمّن تحقیر افراد و قطع نیکی‌ها است، ولی منّت نهادن خدا، از باب بزرگداشت نعمت و اظهار لطف به مخلوق می‌باشد. به عبارت دیگر «منّت خدا» همان لطف اوست.

سوره‌ی بُروج

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده ونام آن «بُروج = برج‌ها» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که خداوند طی آن، به آسمان و ستارگانش به عنوان یکی از آثار قدرت و عظمت خود، سوگند یاد کرده‌است. سوگند خدا در دو آیه‌ی بعد نیز ـ به ترتیب به روز موعود (قیامت) و گواهی برآن ـ ادامه می‌یابد. آنگاه از برخورد ظالمانه‌ی قومی (**اصحاب اُخدود**) سخن به میان آمده که **مؤمنان** را فقط به خاطر ایمانشان به خدا، **شکنجه** می‌کردند و آنها و امثالشان (قوم فرعون) را طی آیات بعد به عذابی سخت بشارت می‌دهد که این مطلب، درواقع، پاسخ قسم‌ها در آیات آغازین سوره به شمار می‌رود. همچنین به تناسب، از سرانجام نیک نیکوکاران یاد شده وسوره را با تأکید بر صدق اخبار قرآن و منشأ إلهی و وحیانی آن، به پایان می‌برد.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۱) **؛ تأکید خداوند بر سرنوشت شوم متعدّیان به حقوق مؤمنان**

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۲۲)**؛ مشیّت غالب خداوند بر احوال جهان و جهانیان و قداست قرآن.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تأکید خداوند بر سرنوشت شوم متعدّیان به حقوق مؤمنان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلۡبُرُوجِ .

« **سوگند به آسمانِ دارای برج‌ها** (ستارگان) »،

واژه‌ی «**بُرج**» به‌لحاظ ریشه‌ای، به‌معنی چیزی است که ظاهر و آشکار است و درصورت فعلی (بَرَجَ) به معنی «نمودار شد» می‌آید، چنانکه خطاب به زنان پیامبر ص فرموده: «**وَ لَاتَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** = مانند جاهلیّتِ پیشین به خودنمایی نپردازید» (احزاب/۳۳). از این‌رو در تفسیر طبری آمده که مفسّران قدیم واژه‌ی «**بُرُوج**» را با ستارگان درخشان آسمان که نمایانند، تطبیق می‌دادند. چنانکه طبری از مجاهد و قَتاده نقل می‌کند که گفته‌اند: بُرُوجُها، نُجُومُها. یعنی، برج‌های آسمان همان ستارگانش هستند[۱]. و در قرآن نیز شواهدی بر این معنا هست (حجر/۱٦، فرقان/٦۱ و صافّات/٦). مضافاً در قرآن کلمه‌ی «بُرج» به اعتبار شیءِ بلند و نمایان، برای ساختمان‌های زمینی نیز به‌کار رفته و اختصاص به آسمان ندارد (نساء/۷۸).

بدین‌ترتیب، آیه‌ی شریفه به آسمان و ستارگان درخشانش، به عنوان یکی از آثار عظمت خداوند، سوگند یاد کرده است.

---

(۱) ـ البتّه بعدها اهل هیأت کلمه‌ی «**بُرج**» را برای منازلی که خورشید و ماه و ستارگان در هیأت بطلمیوسی طی می‌کنند، به‌کار بردند که به هرمنزلی «بُرج» گفته می‌شد و جمعاً ۱۲ منزل یا «بُرج» بود که ناظران زمینی هریک از آنها را به‌صورت یکی از موجودات زمینی تخیّل می‌کرده‌اند و بدین قرار نامیده می‌شدند: حَمَل (برّه، مطابق فروردین)، ثَوْر(گاو، مطابق اردیبهشت)، جَوزا (دو پسربچه درحال گردوبازی، خرداد)، سرطان (خرچنگ، تیر)، اسد (شیر، مرداد)، سنبله (خوشه گندم، شهریور)، میزان (ترازو، مهر)، عقرب (کژدم، آبان)، قوس (کمان، آذر)، جَدی (بُز، دی)، دَلْوْ (سطل، بهمن)، حوت (ماهی، اسفند). در قُرونِ وُسطیٰ خواسته‌اند «بُرج» را در آیه‌ی شریفه با برج های دوازده‌گانه در هیئت بطلمیوسی تطبیق دهند، چنانکه در تفسیر مجمع‌البیان این معنا آمده و گفته شده که خورشید هر برج را یک‌ماهه طی می‌کند و بنابراین هریک سال یک دور تمام حرکت خورشیدی این برج‌ها، پیموده می‌شود. ولی از قرآن کریم چنین مطلبی برنمی‌آید و بهتر است «**بُرُوج**» را در آیه‌ی شریفه شامل همه‌ی ستارگان بدانیم و آن‌را فقط به‌صورت‌های فلکی محدود نکنیم.

(۲) وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡمَوۡعُودِ .

« و روز موعود (قیامت) »،

این سوگند دوّم است. در تفسیر طبری از قول رسول‌خدا[ص] آمده که مراد از «**اَلْيَوْمِ الْمَوْعُود**» همان روز رستاخیز است. چنانکه خطاب به مؤمنان ـ روز قیامت ـ می‌فرماید «**هذا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** = این است همان روزتان که وعده داده می‌شدید» (انبیاء/۱۰۳ و یس/۵۲).

بدین‌ترتیب خداوند پس از سوگند به یکی از آثار عظمتش (آسمان و ستارگان)، به روز رستاخیز قسم خورده است.

(۳) وَشَاهِدٍ وَمَشۡهُودٍ .

« و سوگند به شاهد و مشهود »،

در سوّمین سوگند از «**شاهِد**» و «**مَشهود**» سخن آورده شده است. در اینکه منظور از «**شاهِد** = گواه» در آیه‌ی شریفه چیست، رجوع به قرآن نشان می‌دهد که از پیامبر[ص] به‌عنوان شاهد یاد شده (گواه بر این‌که آخرین هدایت‌ها و اتمام حجّت إلهی به مردم رسید) چنانکه می‌خوانیم «**يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا** = هان ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده و بیم‌رسان فرستادیم» (احزاب/٤٥). امّا در مورد «**مَشْهُود** = مورد گواهی یا مشاهده» آیات قرآن حاکی از آن است که مقصود روز رستاخیز می‌باشد، چنانکه می‌فرماید «**ذلِکَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ** = آن روزی است که مردم در آن گرد آیند و آن روزی است که (همه) آن را مشاهده می‌کنند» (هود/۱۰۳). تفسیر طبری نیز همین قول را درمورد «**مَشهود**» از امام حسن (ع) نقل کرده است.

بدین‌ترتیب جمع سه آیه‌ی فوق می‌گوید: «سوگند به آسمان و ستارگان درخشانش و سوگند به روز رستاخیز و سوگند به پیامبری که بر وقوع آن روز گواهی داد و روزی که همه آن را مشاهده خواهند کرد».

امّا جواب قسم ظاهراً در آیه نیست و باید آن را در تقدیر گرفت و به نظر می‌رسد که با مطالب بعدی سوره در ارتباط باشد. در این زمینه دو قول در تفاسیر مشاهده می‌شود:

یک قول: می‌گوید « خداوند در این سوره پاسخ قسم را به تأخیر افکنده و ابتدا داستان «**اصحاب اُخدود**» را ـ که مؤمنان را شکنجه می‌کردند ـ آورده و سپس جواب قسم را با توجّه به داستان مزبور، در آیه‌ی ۱۲ می‌دهد که «**إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِيدٌ** = همانا عذاب خداوندت سخت است».

قول دیگر جواب قسم را محذوف دانسته ولی باز به همان معنا می‌رسد . چنانکه تفسیر مجمع البیان می‌گوید پاسخ قسم در تقدیر آیات چنین است که: «اِنَّ الأمْرَ حَقٌّ فِى الْجَزَاءِ عَلَى الأعْمَال = همانا امر (رستاخیز) در جزای اعمال حق است».

(٤و٥) قُتِلَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأُخۡدُودِ . ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلۡوَقُودِ .

« کشته باد صاحبان آن خندق‌ها » « (افروزندگان) **آن آتش پُرهیمه »،**

در پی سوگندهای سه‌گانه در آغاز سوره، در اینجا آیات شریفه به شرح واقعه‌ای تاریخی پرداخته که چگونه قوم ستمگری مردمانی را فقط به خاطر دیانتشان، بی‌رحمانه به آتش کشیده و فجیعانه کشتند. بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد که پاسخ سوگندها در واقع، اعلام حتمیّت عذاب و سرانجام شوم چنان اقوامی بوده است.

واژه‌ی «**قُتِلَ** = کشته باد» در آغاز آیه از باب لعن و نفرین و دور بودن از رحمت خدا آمده، و إلاّ طبیعی است که جان هرکسی دست خداست و خداوند هرلحظه اراده کند می‌تواند جان هرکسی را بگیرد (به توضیح آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی عَبَسَ نگاه کنید). از «**أُخْدود**» به «شکاف ژَرف، گودال یا خندق» تعبیر می‌شود. «**اَصحاب** = صاحبان، برپاکنندگان»؛ «**نار**= آتش»؛ «**ذات** = دارنده، صاحب»؛ «**وَقود** = آتشگیره، هیزم».

درمورد «**أصحاب أُخْدود**» روایات مختلف در منابع و تفاسیر آمده که مشهورترینش به طور خلاصه این است که «ذُونُواس» یکی از پادشاهان یمن که همعصر خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی بود، بر آئین یهود می‌زیست و مردمانش نیز از او پیروی می‌کردند. تا این‌که به او خبر دادند در نَجْران (واقع در شمال یَمَن) عدّه‌ای مسیحی بسرمی‌برند. پس «ذونُواس» با لشکریانش به نجران وارد شد و از مسیحیان خواست تا به آئین یهود درآیند و چون نپذیرفتند، آنان را در گودالی پرآتش زنده سوزاند. تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی می‌گوید در یک روز دوازده هزار مسیحی را سوزاندند.

(۶و۷) **إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ . وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ .**

« **آنگاه که آنها به دور آن نشسته بودند** » « **و خود بر آنچه بر** (سر) **مؤمنان می‌آوردند نظاره‌گر بودند** »،

ضمیر در «**عَلَيْها**» در آیه‌ی شریفه به گودال‌های پُرآتش برمی‌گردد و می‌فرماید آن ظالمان (**اصحاب اُخدود** = یهودیان جنایتگر) در اطراف آنها به تماشای زنده‌سوزی مسیحیان بی‌گناه می‌نشستند؛ یعنی این چنین جانی و قسیّ‌القلب بودند («**قُعُود**» جمعِ «قاعد = نشسته»). در مقابل از مسیحیان به عنوان «**مؤمنان**» یاد کرده که توضیحش در آیه‌ی بعد آمده است.

(۸) **وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ .**

« **و آنها** (آتش‌افروزان) **هیچ‌کینه و دشمنی با ایشان** (به آتش‌افکنده شدگان) **نداشتند، مگر آنکه به خدای شکست‌ناپذیر و ستوده ایمان داشتند** »،

آیه‌ی شریفه می فرماید «آنها (اصحاب اُخدود)، ایشان (مسیحیان) را عذاب نمی‌کردند مگر به خاطر اینکه به خدای عزیز حمید ایمان داشتند

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه بیانگر بی‌گناهی آن مسیحیان و قساوت بی‌حدِّ آن یهودیان است. مسلّماً یهودیان مزبور به تصوّر ثواب و خدمت به دینشان ـ دینی‌که قبلاً مورد تأیید خدای تعالی بوده ـ دست به کشتار مسیحیان زدند، مَعَ‌ذلِک خداوند کار آنها را جنایتبار دانسته و اِجبار افراد را به تغییر عقیده، محکوم می‌شمرد. از سوی دیگر مقطع آیه نشان می‌دهد که مسیحیان اوّلیّه اهل تثلیث نبودند و دیانتشان توحیدی بود.

(۹) ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ .

« همو که سلطنت آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و خدا بر همه چیز گواه است »،

بخش اوّل آیه «**عزیز** = غالب» بودن خدا را در آیه‌ی قبل توضیح می‌دهد؛ آن قدرت لایَزال که فرمانروای آسمان‌ها و زمین است. بخش دوّم آیه تهدید ظالمان و بشارت بر مظلومان است که خداوند مظالمِ ظالمان و بی‌گناهی و صدق مؤمنان را می‌بیند و هیچ چیز از دیدگاه او مخفی نخواهد ماند. دو آیه‌ی بعد، پیام‌آور کیفرِ ظالمان وپاداش مؤمنان است.

(۱۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُوا۟ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا۟ فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ .

« همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را به فتنه افکنده و سپس توبه نکردند، عذاب جهنّم ایشان راست و برایشان عذابی سوزان است »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بین آن مؤمنان مسیحی که زنده سوزانده شدند (آیات ۷←۵) زنان نیز بودند. هرچند سخن آیه کلّی است و اصلی را در مورد چنان ظالمانی در همه‌ی اعصار بیان می‌دارد.

فرهنگ اَلْمُنْجِد چند معنا برای واژه‌ی «**فتنه**» ذکر می‌کند: آزمایش، بلا و آسیب، مرض و جنون، عذاب، عبرت‌آموزی، اختلاف بین مردم که به جدال کشیده شود، شکنجه و آشوب به پاکردن برای اینکه کسانی را از دینشان برگردانند (که این معنا درسوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۱۷ آمده و می‌فرماید: فتنه بالاتر از قتل است و این همان کاری است که آن یهودیان جانی با مسیحیان بی‌گناه می‌کردند).

امّا آیه‌ی شریفه امکان رسیدن به رحمت خدا را حتّی از چنان جانیانی برنمی‌دارد و نوید می‌دهد که اگر توبه کرده باشند، از عذاب خدا معاف خواهند شد. ولی ـ ازنظر احکام دنیوی ـ چگونه می‌توان فهمید که شکنجه‌گران واقعاً توبه کرده‌اند؟ شاید پاسخ این سؤال را بتوان از آیه‌ی ۳٤ سوره‌ی مائده استخراج نمود که می‌فرماید «**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيم** = مگر کسانی که قبل از آنکه بر ایشان مسلّط شوید توبه کنند (در این صورت) بدانید که خدا آمرزگاری مهربان است».

مقطع آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در جهنّم عذاب‌های مختلف هست کـه یکی از آنهـا «**عذاب حریق**» می‌باشد.

(۱۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ .

« بی‌تردید کسانی که ایمان آورده کارهای شایسته کردند، آنان را باغستان‌هایی است که نهرها از زیرِ (درختان) **آن جاری است؛ این همان رستگاری بزرگ است »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن مسیحیان (توضیح آیات ٤ و ۵) هم اهل ایمان و هم اهل عمل صالح بودند، ولی آیه فراتر رفته و به طور کلّی همه‌ی مؤمنان و نیکوکاران را نوید بهشت داده است.

بخش دوّم

(مشیّت غالب خداوند بر احوال جهان و جهانیان و قداست قرآن)

(۱۲) **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ .**

« **همانا عذاب خداوندت بسی سخت است** »،

آیه‌ی شریفه بنا به قولی، پاسخ قسم‌های مذکور در ابتدای سوره است که بعد از شرح مظالم «**اصحاب اُخدود**» آمده است (توضیح آیه‌ی۳). ضمناً آیه‌ی شریفه در حقیقت پاسخی به وجدان انسانی است که انتظار دارد چنان جنایاتی بی‌پاسخ نماند و به جانیان عالم ـ در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ـ اعلام می‌دارد که بدانند عذاب سخت إلهی در انتظار آنهاست. واژه‌ی «**بَطْش**» در آیه‌ی شریفه به قول زمخشری به تنهایی، به معنی «گرفتنِ به شدّت» است و آنگاه که با واژه‌ی «**شدید**» همراه شود، معنایش مضاعف می گردد.

(۱۳) **إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ .**

« **اوست که** (آفرینش را) **آغاز می‌کند و بازمی‌گرداند** »،

«**یُبْدِئُ** = می‌آفریند بدون نمونه‌ی قبلی»؛ «**یُعِیدُ** = بازمی‌گرداند». خداست که او «ابتدا» می‌کند و «إعاده» نیز همو کند. او که اوّل بار آفرید دگر بار هم می‌تواند بازآفریند، پس «معاد روز قیامت» استبعادی ندارد و حتمی است؛ و عذاب سخت جنایتکاران «روز بازگشت» به وقوع خواهد پیوست. چنانکه فرموده «**وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ** = اوست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس (آفریدگان) را بازمی‌گرداند و این بر او آسان‌تر است» (روم/۲۷). همچنین واقعه/٦۲، عنکبوت/۱۹ و یس/۷۹ .

(١٤) **وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ .**

« **و او آمرزنده دوستدار** (مؤمنان) **است** »،

یعنی چنین نیست که رفتار خداوند عالم یکسره خشم و خشونت باشد، بلکه مهربانی‌اش نسبت به مظلومان و توبه‌کنندگان نیز جریان خواهد داشت.

(۱۵) **ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ .**

« (خداوند) **صاحب عرش و بلندمرتبه** »،

باتوجّه به آنکه واژه‌ی «**اَلْمَجِیدُ**» در آیه‌ی شریفه مرفوع است، صفتِ صاحب عرش (خداوند) محسوب می‌شود (اگر کسره داشت صفتِ عرش می‌بود). «خداوندگار عرش» یعنی آن مقامی‌که بر تخت فرمانروایی جهان

حکومت می‌کند و بدکاران را تعذیب و نیکوکاران را پاداش می‌دهد (در مورد مفهوم «**عَرش**» به سوره‌ی اعراف، توضیح آیه‌ی ٥٤ نگاه کنید).

(۱٦) **فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ .**

«**هرچه اراده کند به انجام می‌رساند** »،

یعنی هیچ نیرویی توان مقابله با خدا را ندارد. زمخشری می‌گوید به این اعتبار به خداوند صفت «**فعّال**» (صیغه‌ی مبالغه) نسبت داده شده، زیرا اعمال او در نظام عالم کثیر است.

(۱۸و۱۷) **هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْجُنُودِ . فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ .**

« **آیا ماجرای آن سپاهیان به تو رسید؟** » « (ماجرای) **فرعون و ثمود؟** »،

زمخشری در کشّاف آورده که «**فِرعَون**» به لحاظ إعراب، بدل از واژه‌ی «**الْجُنُود**» و «**ثَمُود**» عطف بر فرعون است. بنابراین مقصود از فرعون، سپاه فرعون (فرعونیان) و مقصود از ثمود نیز، سپاه ثمود (ثمودیان) می‌باشد. البتّه واژه‌ی «**جُنُود**» در لغت، به معنی «گروه همکار» است. بنابراین همه‌ی آنها که در قوم «**ثمود**» برای کشتن آن شتر معجزه‌ی خداوند همداستان شدند، در واقع سپاهی از ثمودیان بودند که بر این طریق رفتند.

حالت استفهامی آیات از نوع استفهام تقریری است؛ یعنی تو ای پیامبر (بنا به آیات ۹ تا ۱۳ سوره‌ی فجر که پیش از سوره‌ی بروج در دوران مکّه نازل شده است) از آنچه بر سر فرعونیان و ثمودیان رفت با خبری و می‌دانی که دست خدا در دنیا هم برای عذاب ستمکاران باز است.

آیات شریفه، پس از تأکید بر عذاب سخت ظالمان در آخرت، شاهدی از تاریخ آورده که چه بسا ستمگران در همین دنیا نیز به نوعی جزا دیده و کیفرشان تماماً موکول به آخرت نشود.

(۱۹) **بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي تَكْذِيبٍ .**

« (امّا نه) **بلکه کُفرورزان** (یکسره) **در تکذیب‌اند** »،

یعنی چنین نیست که مردم معاند از آن ماجراها (آیات قبل) عبرت آموزند و درصدد اصلاحِ عمل برآیند، بلکه آنها کماکان بر دروغ‌شماری هشدارهای پیامبران پافشاری دارند و وعده‌های عذاب إلهی را انکار می‌کنند.

(۲۰) **وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطٌ .**

« **وخدا از هرسو بر ایشان احاطه دارد** »،

یعنی کافران تصوّر نکنند که می‌توانند از احاطه‌ی خدا بگریزند، بلکه خداوند حساب تکذیب‌هایشان را دارد و به موقع به انکارها و اعمال سوءِشان پاسخ می‌دهد (واژه‌ی «**وَراء**» به معنی «پیش رو» و «پشت سر» هردو است).

(۲۲و۲۱) **بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ . فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ .**

« **بلکه این، قرآن ارجمندی است** » « **در لوحی محفوظ** (جای داشته) **است** »،

یعنی آنچه مردم معاند تکذیب می‌کنند سزاوار تکذیب نیست، بلکه قرآن شریف و والامرتبه‌ای است که شأن إلهی داشته و از «**لَوْحٍ مَحفوظٍ**» خدا نشأت یافته است.

دراین‌که مقصود از «**لَوح محفوظ**» چیست؟ چنانکه برخی مفسّران گفته‌اند، لوح محفوظ، لوحی در آسمان هفتم است که مطالب قرآنی در آن نقش بسته است. ممکن است گفته شود که «**لَوح محفوظ**» عالمی روحانی است؛ عالم علم و نقشه‌کشی‌های خداوند. در این‌صورت می‌توان گفت که ریشه واساس این قرآن با آن جهانِ روحانی ارتباط دارد و نه این‌که لزوماً هرکلمه‌ی قرآن در آنجا با خطوط بشری ثبت شده باشد! به عبارت دیگر در«**لَوح محفوظ**»، نقشه‌های خداوند برای سعادت بشر و اراده‌ی او بر اجرای عدالت بین انسان‌ها منعکس است. چنانکه در سوره‌ی زخرف (آیه‌ی٤) از «لوح محفوظ» به لفظ «**أُمّ الْکِتاب**» یاد کرده و می‌فرماید «**وَ إِنَّـهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیـم** = همانا این (کتاب) نزد ما در اُمُّ الْکِتاب جایگاهی والا و سرشار از حکمت دارد». یعنی قرآن به لحاظ معنا در عالم علم إلهی بوده و از آنجا قالب الفاظ گرفته ـ تا در خور فهم و تعقّل انسان‌ها شود ـ و سپس توسّط فرشتگان به عالم انسان نازل شده است. ذکر این موضوع در پایان سوره از آن‌رو آمده که نشان دهد سخنان قرآن، حقّ است و منشأ إلهی و آسمانی دارد.

سوره‌ی طارِق
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره **مکّی** است ونام‌آن «**طارق** = آنچه به هنگام شب درآید» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که خداوند به سبک برخی سوره‌های مکّی[(۱)] برای جلب توجّه به توانایی و عظمت خویش، به اجرام آسمانی سوگند خورده است. در پاسخ این سوگند، به انسان و اعمال وی اشاره شده تا آدمی بداند همان قدرتی که نظام آسمانی را پدید آورده و اداره می‌کند، بر انسان و اَعمال او نیز حاکمیّت دارد. بر این مبنا متعاقباً از آفرینش انسان و بازگشت او در روز رستاخیز سخن به میان می‌آورد، روزی که تمام رازها آشکار شده و آدمی هیچ‌یاوری جز خدا نخواهد داشت. آنگاه مجدّداً به سوگندها بازمی‌گردد و این بار به آسمان و باران و زمینی که گیاهان از آن می‌رویند قسم یاد می‌کند و پاسخ این سوگندها را متوجّه قرآن می‌سازد واز حقّانیّت قرآن سخن می‌گوید. آیات پایانی سوره نشان می‌دهد که **نیرنگ کافران** دربرابر قرآن به جایی نرسیده (و پیروزی از آنِ جبهه‌ی ایمانی است).

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۰)؛ **عظمت خدا (ازجمله) متجلّی در تولّد انسان**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۷)؛ **خبر رستاخیز قطعی است.**

---

(۱) ـ به طورکلی سوگندهایی که در سوره‌های مکّی آمده، در سوره‌های مدنی کمتر پیدا می‌شود. سوره‌های مکّی عموماً به اعتقادات پرداخته انسان را متوجّه خدا، نظام هستی و آخرت می‌کند، درحالی‌که سوره‌های مدنی علاوه برآن، به نظامات حقوقی و برخی قوانین اجتماعی توجّه دارد. البتّه قسم‌های خدا در سوره‌های مکّی ـ چنانکه در سورهٔ فوق مشاهده می‌شود ـ همه برای بیان مقاصدی است. خداوند در سوگند به آسمان و عوامل موجود در آن، نشان می‌دهد که عالم حساب و کتابی دارد و به‌عکس تصوّرات مادّی، پوچ و بی‌فرجام نیست و درحقیقت به انسان پیام می‌دهد که پا در چنین عالمی نهاده و حقاست که مراقب اعمال خود باشد. شاعر دراین‌باره می‌گوید :

ازچه این شمس و ضحا را خواست دوست
از بـــرای ایـــن کـــه از آیـات اوست
ور نـــه بر فانـی قسم‌خـوردن خطاست
خـود فنـا چـــه لایـق گفـت خداســـت.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(عظمت خدا (ازجمله) متجلّی در تولّد انسان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ .

« **سوگند به آسمان و طارق** »،

«**طارِق**» در لفظ به معنی «وارد شونده در شب» آمده است، چنانکه شیخ محمّد عَبْدُه در تفسیر «المنار» می‌گوید «کُلُّ ما أتَاکَ لَیْلاً = هرچه شب به سوی‌تو آید». از این‌رو به مهمانی‌هم که شب بی‌خبر از راه می‌رسد، «طارِق» می‌گویند. ولی بنا به توضیح آیات بعد، به دست می‌آید که مُراد از «**طارِق**» ستاره‌ی درخشانی است که شب ظاهر می‌شود. البتّه قرآن از نظر نشان دادن اهمّیّت موضوع است که سوگند را به این سبک آورده، و إلاّ از ابتدا می‌توانست بگوید سوگند به ستاره‌ای که شب طلوع می‌کند.

(۲و۳) وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ . ٱلنَّجۡمُ ٱلثَّاقِبُ .

« **و تو چه دانی که طارق چیست؟** » « **همان ستاره‌ی درخشان** »،

واژه‌ی «**ثاقِب**» به لحاظ لغوی به معنی «نفوذ کننده» است. مراد از «**ستاره‌ی ثاقِب**» ستاره‌ای است که نورش سیاهی‌شب را می‌شکافد ودر آسمان نورافشان است. از این‌رو برخی مفسّران خواسته‌اند تا «**طارِق**» را با ستاره‌ی خاصّی تطبیق دهند. عدّه‌ای مقصود از آن را ستاره‌ی ثُرَیّا (پروین) و بعضی زُحَل (کیوان) دانسته‌اند[۱]، ولی دلیل روشنی بر این اقوال نیست و شاید مقصود از «**طارِق**» مجموعه‌ی ستاره‌های درخشنده باشد که خداوند به عنوان بخشی از آثار عظمت خود به آن سوگند خورده و پیام اصلی آیه همان است که به عنوان جواب قسم، در آیه‌ی بعد آمده است.

(٤) إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ .

« (که) **هیچ نفسی نیست مگر آنکه بر او** (فرشته‌ای) **نگهبان است** »،

---

(۱) ـ می‌گویند **زُحَل** از سیّارات منظومه‌ی شمسی است که بسیار پُرفروغ بوده و دارای حلقه‌های نورانی متعدّد است که یکی از پدیده‌های اعجاب‌انگیز آسمانی به‌شمار می‌رود.

یعنی همان قدرتی‌که ستارگان را بر نظمی قرار داده که روزها پنهان و شب‌ها ظهور می‌کنند و بر این نظمشان نگهبان است (چنانکه عرب ۱٤۰۰ سال پیش به روشنی این نظم و حفاظت را درک می‌کرد)، همان قدرت لایزال بر شما انسان‌ها نیز ـ که از عقل و اختیار و وجدان برخوردارتان ساخته ـ نگاهبانانی گمارده که اعمالتان را ثبت می‌کنند (که مبنای داوری درباره‌ی شما در دادگاه قیامت خواهد بود). بنابراین مراقب اعمال خود باشید و کج نروید. بدین‌ترتیب واژه‌ی «**حافِظ**» در آیه‌ی شریفه نه به معنای محافظی است که انسان را از خطرات و آسیب‌ها حفظ می‌کند، بلکه به معنی حافظ و محاسبه‌گر اعمال انسان است، چنانکه فرموده «**وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِين** = همانا بر شما نگهبانانی گمارده شده که نویسندگانی ارجمندند» (انفطار/ ۱۱و۱۰) (به توضیح آیات مزبور نگاه کنید). شیخ محمّد عَبْدُه در تفسیر آیه می‌گوید «انسان مهمل رها نشده، بلکه همان خدایی که نظام کیهان را پدید آورده، مراقب اعمال اوست (و از اعمالش پرسش خواهد شد)».

(٦و٥) **فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ .**

« **پس آدمی باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟** » « **از آبی جهنده آفریده شده** »،

چه بسیار امور دقیقی که در اثر تکرار، در منظر انسان‌ها کم اهمّیّت آمده و بی‌تفاوت از کنارشان می‌گذرند. مثلاً توجّه نمی‌کنند که انسان، این میوه‌ی بزرگ آفرینش، نشأت یافته از آب ناچیزی است، چنانکه فرموده: «**أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِن مَاءٍ مَهِين** = مگر شما را از آبی ناچیز نیافریدیم؟» (مرسلات/۲۰). خداوند از انسان دعوت می‌کند که در مسیر خلقت خود تأمّل نماید و هدفداری را در کار خدا ببیند و آنگاه به این نتیجه برسد که مهمل و بیهوده آفریده نشده است. مراد از «**مَاءٍ دافِق** = آب جهنده» در آیه‌ی فوق ترشّحات جنسی مرد است که اگر جهنده نبود، چه بسا به سهولت به اعماق رحم زن نفوذ نمی‌کرد و جریان خلقت با کندی روبرو می‌شد. در اینجا منشأ خلقت انسان ترشّحات جنسی مرد در نظر گرفته شده هرچند درآیات دیگر، به نقش ترشّحات جنسی زن نیز درایجاد نطفه‌ی آدمی اشاره داشته و به لفظ «**نُطْفَةٍ أَمْشَاج** = نطفه‌ای درهم‌آمیخته» (انسان/۲) از آن یاد کرده است.

(۷) **يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ .**

« (که) **از میان کمر و استخوان‌های سینه برون می‌آید** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف «**ماءٍ دَافِق** = آب جهنده (ترشّحات جنسی مرد)» در آیه‌ی قبل می‌باشد. «**صُلْب** = بخش زیرین ستون فقرات»؛ «**تَرَائِب**» جمع «**تَرِيبَة**» به معنی «استخوان‌های سینه».

از ظاهر سیاق آیه به وضوح برمی‌آید که منظور این است که ترشّحات جنسی مرد از جایگاهی، محصور بین حدوداً تیره‌ی کمر و استخوان‌های سینه‌ی او، خارج شده به درون رحم زن می‌ریزد. یعنی منشأ نطفه‌ی انسان در جایگاهی قرار دارد که در اطرافش جدارهای مستحکم استخوانی واقع شده و جایگاهی محفوظ است.

بدین ترتیب مرجع ضمیر «**يَخْرُجُ**» در آیه‌ی شریفه، به «**ماءٍ دَافِقٍ**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد و «**صُلْب** و **تَرَائِب**» از آنِ مرد شمرده می‌شود.

امّا **مفسّران دیگر**، تصوّرکرده‌اند که مقصود آیه‌ی شریفه این‌است که نطفه‌ی آدمی ـ که مجموعه‌ای از ترشّحات جنسی مرد و زن است ـ بخشی از «صُلْبِ» مرد و بخش دیگر از ناحیه‌ای نزدیک استخوان‌های سینه‌ی زن بیرون می‌آید. از این‌رو شیخ محمّد عَبْدُه در تفسیر می‌گوید «در این آیه راجع به دو موضوع به طور اشاری سخن رفته: **یکی** راجع به مرد که از او با کلمه‌ی "**صُلْب**" تعبیر شده و**دیگری** زن که از استخوان‌های سینه‌اش یاد کرده و می‌خواهد بگوید آدمی از میان زن و مرد پدید می‌آید». درصورتی‌که واژه‌ی «**مَاءٍ دافِقٍ**» در آیه‌ی قبل به وضوح مربوط به ترشّحات جنسی مرد بوده و این مطلب تفسیر مزبور را به کلّی تضعیف می‌کند.

می‌توان احتمال داد که ضمیر مستتر در فعل «**يَخْرُجُ**» در آیه‌ی شریفه ـ در هماهنگی با ضمیر متّصل در «**رَجْعِهِ**» درآیه‌ی بعد ـ به انسان (آیه‌ی۵) برمی‌گردد. بدین‌ترتیب خداوند می‌فرماید که انسان از آبی‌جهنده (ترشّحات جنسی مرد ـ آیه‌ی قبل) سرزده و از بین «**صُلْب** و **تَرائِب**» یا شکم مادرش خارج می‌شود، چنانکه فرموده: **وَ اللّهُ أَخْرَجَكُم مِن بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ** (نحل/۷۸).

(۸) **إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ** .

« **همانا او** (خداوند) **به یقین بر بازگرداندنش تواناست** »،

یعنی خداوند که آدمی را آن‌چنان آفرید، مسلّماً بر تکرار این آفرینش و زنده سازی انسان پس از مرگ نیز، توانایی دارد. سپس به شرح آن روز موعود ـ رستاخیز ـ می پردازد.

(۹) **يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ** .

« **روزی که باطن‌ها برملا گردد** »،

واژه‌ی «**سَرائِر** = نیّت‌ها و رازها» در آیه‌ی شریفه به معنی «مکنونات قلبی» است. «**تُبْلَى**» که از بَلاء مشتق شده در اصل به معنی «آزمایش» آمده، ولی چون در آزمایش حقیقت امور آشکار می‌گردد، به معنی «آشکار شدن» نیز آمده است. یعنی انسان ـ در رستاخیز هرچه در باطن داشته، برون می‌ریزد و نمی‌تواند، به مانند دوران دنیا، ظاهری متفاوت از باطن برای خود دست و پا کند. چنانکه فرموده «**يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ** = (آن‌روز) بزهکاران ازسیمایشان شناخته می‌شوند» (رحمان/۴۱) «**وَ حُصِّلَ مَا فِى الصُّدُور** = اسرار سینه‌ها مشخّص و عیان گردد» (عادیات/۱۰).

شایان ذکر اینکه از آنجا که واژه‌ی «**يَوْم**» در آیه‌ی شریفه ظرف زمان است، منصوب آمده و فعلی را در تقدیر دارد که ممکن است «**أُذْكُرْ** = به یاد آر» باشد، و یا می‌توان گفت «**يَوْمَ**» متعلّق به «**رَجْعِهِ**» در آیه‌ی قبل است.

(۱۰) فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ.

« پس او را هیچ نیرو و یاری کننده‌ای نخواهد بود »،

یعنی در روز ظهور باطن‌ها اگر قرار بر عذاب کسی باشد، نه او خود می‌تواند آن عذاب را دفع کند و نه کسی می‌تواند در این راه، یاری‌اش کند. بر این‌مبنا، واژه‌های «**قُوَّة**» و«**ناصِر**» در آیه‌ی شریفه، به ترتیب، به نیروی داخلی و قوای خارجی اطلاق می‌گردد چنانکه فرموده «**يَوْمَ لاتَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** = روزی‌که هیچکس برای کسی اختیاری ندارد و در آن روز فرمان از آنِ خداست و بس» (انفطار/۱۹).

بخش دوّم

(خبر رستاخیز قطعی است)

(۱۱) وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجۡعِ .

« قسم به آسمانِ بازگردنده »،

در این آیه و آیه‌ی بعد ـ مانند آغاز سوره ـ خداوند سوگندهایی یاد کرده است. سوگندهای اوّلین، به نظم آسمان وستاره‌ی درخشان بود و پاسخ قسم اینکه همان خدایی‌که آن نظم و شکوه را برقرار کرده، بر انسان نیز نظارت داشته و به حساب اعمال او می‌رسد. آنگاه ـ در اثبات این امرـ به آفرینش آدمی اشاره نمود و خاطرنشان ساخت که خدای خالق، بر بازآوردن انسان پس‌از مرگ (و حسابرسی او) تواناست.

دراین رشته‌ی دوّم از سوگندها، خداوند به آسمان بارنده و زمین روینده ـ که هردو نمایانگر مَعادند ـ سوگند یاد کرده و در پاسخ قسم تأکید می‌فرماید که آن گفته‌های مربوط به معاد انسان و حسابرسی اعمال او، سخن قاطعی است و شوخی‌بردار نیست (آیه‌ی۱۳و۱٤).

آیه‌ی فوق به صورت تحت اللّفظی، به معنی «آسمان صاحب بازگشت، بازگرداننده» آمده؛ یعنی آسمانی‌که پی در پی به حالت بارندگی بازمی‌گردد (آب حاصل از تبخیر دریاها و رودخانه‌ها به آسمان می‌رود و پس از تشکیل ابرها، دوباره به صورت باران به زمین بازمی‌گردد و این پدیده‌ی طبیعی پیوسته برقرار است).

(۱۲) وَٱلۡأَرۡضِ ذَاتِ ٱلصَّدۡعِ .

« و سوگند به زمینِ برشکافته »،

واژه‌ی «**صَدْع**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شکاف» است و شکاف زمین نیز ـ چنانکه می‌دانیم ـ در اثر رویش گیاه می‌باشد؛ چنانکه طبری آورده مقصود از «**اَلْأرْض ذَات الصَّدْع** = زمین صاحب شکاف» زمینی است که به رویش گیاه شکاف برمی‌دارد. گیاهان با بارش باران سر از خاک برمی‌دارند و سپس بعد از چندی، خشک می‌گردند و باز با تحوّل طبیعت، زنده شده به سبزی و طراوت می‌رسند. انسان نیز شبیه همین مسیر را، طی می‌کند.

(۱۳و۱۴) إِنَّهُۥ لَقَوۡلٌ فَصۡلٌ . وَمَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ .

« که این، سخن قاطعی است » « و آن شوخی‌بردار نیست »،

آیات شریفه پاسخ سوگند در آیات قبل می‌باشد. خداوند پدیده‌ی محسوس معاد زمین و گیاهان را شاهد آورده و آن را «**قَوْل فَصل** = سخن قاطع» شمرده تا انسان‌ها بدانند که پس از مرگ زنده شـده و پاسخگوی اعمالشان خواهند بود.

البتّه برخی مفسّران «**قَوْلٌ فَصْل**» را در آیه‌ی شریفه «قرآن» دانسته‌اند ولی از نظر ما «**قول فصل**» در باره‌ی همان مطلب قرآنی است؛ یعنی رستاخیز انسان که در آیات قبل با سوگندها بر آن تأکید داشت، چنانکه طبری نیز بر این قول رفته و می‌گوید «إِنَّ هَذَا القَوْلَ وَ هَذَا الْخَبَرَ لَقَوْلٌ فَصْلٌ = همانا این گفته و خبر (درباره‌ی قیامت و معاد انسان) گفتاری قاطع است (و شوخی‌بردار نیست)».

(۱۵) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا .

« **همانا اینان** (کافران) **دست به نیرنگ می‌زنند، چه نیرنگی!** »،

ضمیر «**هُمْ** = اینان» در آیه‌ی شریفه، مربوط به «کافران» است. به عبارت دیگر، ضمیر در «**إِنَّهُمْ يَكِيدُون**» به انسان بازمی‌گردد، یعنی انسان کافرکیش‌که باوجود همه‌ی نعمت‌های إلهی راه انکار پیش می‌گیرد؛ و ظاهراً نیرنگ کافران این بوده (و هست) که در قبال آیات محکم قرآن که مردم را به معاد هشدار می‌داده، می‌گفتند (ومی‌گویند)که اینها گفته‌های پریشانی است که فقط به درد مردم خیالباف می‌خورد؛ و بدین‌ترتیب در پی تضعیف و تحقیر دین بوده‌اند.

(۱٦) وَأَكِيدُ كَيْدًا .

« **و من نیز نیرنگ آرم، چه نیرنگی!** »،

خداوند می‌فرماید نیرنگ‌های کافران را به خودشان بازگردانده بی‌اثر می‌سازد. در این آیه صنعت «مشاکله» به کار رفته که در عربی رایج است، چنانکه فرموده «**وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا** = جزای بدی، بدی مثل آن است» (شوری/٤٠) که البتّه مجازات بدکاران، کار بدی نیست، امّا از نظر تأکید در لزوم تساوی مجازات با جُرم، هر دو را به یک لفظ آورده است. در آیات فوق نیز می‌فرماید کافران نیرنگ می‌کنند تا با هر دسیسه‌ای مردم را از دین خدا بگردانند و خداوند این دسیسه ها را نقش بر آب می‌سازد (به طوری‌که علی‌رغم همه‌ی وساوس، دیانت همچنان برقرار و پیروان خود را می‌یابد و منکران حیله‌گر، چه بسا خوار و بی‌مقدار گردیده‌اند).

(۱۷) فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا .

« **پس کافران را مهلت ده، اندکی آنها را مهلت ده** (و به حال خود گذار) ».

خداوند به پیامبر ص (و همه‌ی پیروان راه او در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها) تسلّی می‌دهد که اندکی صبر کنید و آنگاه ببینید که چگونه وعده‌های خدا محقّق می‌شود. مفسّران غالباً آیه‌ی فوق را مربوط به آخرت دانسته و گفته‌اند که یعنی با کمی مهلت، قیامت فرامی‌رسد و آنگاه خواهید دید که ما چگونه این کافران را عذاب می‌کنیم. ولی ممکن‌است آن «مهلت» مربوط به دنیا هم بوده باشد که مؤمنان بدانند نیرنگ‌های کافران عَلَيْهِ دین جز موعد معیّنی ندارد و دیری نمی‌گذرد که همگی آنها بی‌اعتبار شده حقّانیّت حق روشن می‌گردد. چنانکه طبری از ابن زید آورده که «این مهلت مربوط به دنیاست که با اندکی مهلت، پیروزی پیامبر ص و یارانش در جبهه‌ی حق فرا می‌رسد و نیرنگ کافران نقش بر آب می‌شود».

سوره‌ی أعلیٰ
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره که در دوران **مکّه** نازل شده، با **تسبیح** و تنزیه خدا آغاز می‌شود؛ همان خدایی که عالم را آفرید، طرح و اندازه بخشید و هر چیزی را بر طبق نیازش هدایت کرد. در پی این بیان توحیدی، آیات سوره از وحی محمّدی[ص] سخن می‌گوید و گویی بنا بر آن بوده که خداوند ـ با همه‌ی قدرت و ظرافت‌هایی که در کار خلقت دارد ـ از طریق وحی نیز به مردم معرّفی شود. در عین حال آیات شریفه خاطرنشان می‌سازد که فقط کسانی از این پیام بهره‌مند خواهند شد که از وجدان بیدار و روحی منصف برخوردار باشند و طبعاً مردم مرده‌دل و لجوج که دنیا و لذائذ آن را به آخرت و معنویّت ترجیح می‌دهند، گوش دل به این سخنان نخواهند سپرد و رو به اَعمالی می‌روند که به ناچار با کیفر اُخروی روبرو خواهند شد. آنگاه متذکّر می‌گردد که **رستگار** کسی است که خود را از زشتی‌ها **پاک** دارد و با یاد خدا و نماز، وجدانش را محکم و آرام سازد. تصریح می‌دارد که این معنا (رستگاری در پرتو پاکی نفس) از آموزش‌های همه‌ی پیامبران (ع) بوده و ویژه‌ی قرآن کریم نیست و ازجمله در صُحُف ابراهیم[ع] و تورات موسی[ع] نیز آمده است.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)؛ **توصیف خدا در طبیعت**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۹)؛ **پیامبر[ص]، خواننده‌ی وحی؛ و پندپذیران و معاندان.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(توصیف خدا در طبیعت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى .

« نام خداوند برترت را به پاکی بستای »،

واژه‌ی «**أَعْلیٰ**» به معنی «برتر و والاتر و مهم‌تر از همه چیز» است و واژه‌ی «**سَبِّح** = پاک و منزّه شمار» در معنای «عاری شمردن از هرنقص و کاستی و به هرکمالی متّصف دانستن» آمده است. این‌که می‌فرماید «نام» خدا را به پاکی بستای، منظور ستایش خدا از «طریق» نام اوست[1] و إلاّ خضوع در برابر «اسم»، معنا ندارد و چه بسا به اسم‌پرستی تعبیر شود (حتّی در مواردی که واژه‌ی «اسم» نیامده و مثلاً می‌فرماید «**سُبْحَانَ رَبِّکَ**» (صافّات/۱۸۰) باز منظور ستایش خدا به پاکی از طریق نام اوست، زیرا «**رَبّ**» خود نامی از نام‌های خداست) چنانکه در حدیث، نزدیک به این مضمون آمده: «مَن عَبَدَ الاسْمَ دُونَ الْمُسَمّی فَقَدْ کَفَرَ = به تحقیق هرکه اسم (خدا) را سوای مُسَمَّیٰ به عبادت[2] گیرد، کافر است وَ مَن عَبَدَ الاِسْمَ وَ الْمُسَمَّی فَقَد أشْرَکَ بِالله = و هرکه اسمِ (خدا) و مُسَمَّیٰ را باهم پرستش[3] کند مشرک است، وَ أمّا مَن عَبَدَ الْمُسَمّی بِذِکْرِ اسْمِهِ فَهُوَ الْمُوَحِّد = آنکه با یاد نام خدا، او را می‌پرستد، موحّد است». «اسم‌پرستی» از جمله اوصافی‌است که قرآن به مشرکان عرب نسبت داده و می‌فرماید: «**إِنْ هِـيَ إِلَّا أَسْمـاءٌ سَمَّيْتُمُـوها** = شما جُز نام‌هایی را نمی‌پرستید» (نجم/۲۳)، یعنی اینکه مثلاً می‌گفتند «عُزّیٰ = با عزّت و شکست‌ناپذیر» و «لات = معبود حقیقی» ـ که شیفته و بیقرارشان بودند ـ چون بر چیزهایی اطلاق می‌شده که نمی‌توانستند مصادیق آن نام‌ها باشند، صرفاً نام‌های بی مُسَمَّیٰ بودند و نتیجتاً شور و هیجانات برای «عُزّیٰ» و «لات»، فقط نام‌پرستی بوده است. به همین‌ترتیب باید گفت که نام «**اَللّه**» که افراد از آن مدال‌ها ساخته برخود می‌آویزند، کسی را حفظ نمی‌کند، بلکه فقط آن علم و قدرت حاکم بر هستی، یعنی مُسَمّای «اَللّه» و فرستنده‌ی قرآن است که می‌تواند به حال انسان مؤثّر بوده او را از مخاطرات برهاند.

---

(۱) ـ معرّفی خدا با نام‌های نیکو (اَلأسماء الْحُسنی) که درحقیقت بیان صفات اوست، در آخر سوره‌ی حشر آمده است.

(۲) و (۳) ـ منظور از «عبادت» آن روحیّه‌ی تسلیم محض و طاعت و توکّل و خضوع کامل است که باید فقط نسبت به خدا داشت.

بدین‌ترتیب اوّلین آیه‌ی سوره می‌فرماید آن معبود حقیقی و برتر و والاتر از همه چیز و همه‌کس را از طریق نام‌هایش (که نمونه‌ای از آنها در آخر سوره‌ی حشر ارائه شده) به پاکی بستای؛ و این ستایش خدا یعنی او را از هر نقصی منزّه شمردن و به کمال مطلق متّصف دانستن. منزّه می‌شماریم خدا را از این‌که چون ما انسان‌ها عزیزان بی‌دلیل داشته و به مانند ما آدمیان، کسانی را بی‌هیچ دلیلی، معزّز شِمُرَد. منزّه می‌شماریم خدا را از این‌که از طریق شفاعت شخصیّت‌ها (هرچند والامقام) در درگاهش بدون اذن او، بتوان به نتائجی رسید و منزّه بدانیم آفریننده‌ی عالم را از اینکه با «کلاه‌شرعی»ها راهی برای عمل به منهیّات او بیابیم، یا به مانند پادشاهان بشود او را با چاپلوسی بدون عمل، راضی و خشنود ساخت! آری، منزّه می‌شماریم خدایمان را از همه‌ی این نوعِ نقائص که انسان‌ها، بنا به روحیّه‌ی خاصِّ خود، به خدای عالم نسبت داده‌اند تا جایی‌که یهودیان و مسیحیان حتّی برای ذات کبریائیش فرزند تراشیده‌اند! و برعکس و ماوراء همه‌ی این کاستی‌ها، خدا را متّصف می‌دانیم به حقّانیّت و عدالت محض، آمرزش به حق، رحمانیّت بی‌انتها، حکمت عالیه و بالأخره تمام وجوه کمالیّه به طور مطلق.

آیه‌ی شریفه بدین‌سان آموزش می‌دهد و می‌خواهد که مردمان خدا را این‌گونه بشناسند و چنین معنا و معرفتی را از آفریننده‌ی هستی در زندگانیشان استوار بخشیده پیروی کنند.

شایان توجّه این‌که سوره با تسبیح خدا آغاز شده و از همین آیه است که جمله‌ی «**سُبْحانَ رَبِّیَ الأعلیٰ**» که هنگام سجود در هر نماز خوانده می‌شود و «**سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ**» که در رکوع می‌آید، از آیه‌ی «**فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**» (حاقّه/۵۲) أخذ شده است.

(۲و۳) **اَلَّذِی خَلَقَ فَسَوَّیٰ . وَٱلَّذِی قَدَّرَ فَهَدَیٰ .**

« **همان**(خدایی)**که آفرید و هماَهنگی** (و اعتدال) **بخشید** » « **و همان**(خدایی)**که تقدیر کرد و راه بنمود** »،

در پی فرمان به «تنزیه» خدا از هرنقص و کمبود و کاستی، آیات شریفه خداوند را به چهار صفت «اثباتی» معرّفی کرده است.

به طور کلّی «**آفرینش**» در مفهوم فیزیکی، به مجموعه‌ی مراحل (۱) پدید آوردن موجود از مقطع عناصر اوّلیّه و (۲) خلق اعضا و برقراری و هماهنگی بین آنها، اطلاق می‌شود. در آیه‌ی ۲، چون آفرینش جدای از «**فَسَوَّیٰ**» از مادّه‌ی «**تسویه** = تعدیل و هماَهنگی» ذکر شده، مراد از آن صرفاً تهیّه‌ی موادِّ اوّلیّه و ساخت اعضاء می‌باشد و سپس ایجاد هماَهنگی را بین اعضاء در آیه‌ی۲ ذکر می‌کند.

واژه‌ی «**قَدَّرَ**» در آیه‌ی ۳ به معنی فراهم آوردن موجبات تغذیه و معیشت است و کُلِّ زمینه‌هایی را که خداوند برای امکان‌پذیری و استمرار حیات موجودات در کُره‌ی زمین پدید آورده (آب، اکسیژن، نباتات، معادن و . . .) دربرمی‌گیرد؛ چنانکه فرموده است: «**وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا** = (خدا) در زمین لنگرها (کوه‌ها) پدید آورد و در آن برکت نهاد و خوردنی‌ها تقدیر کرد» (فُصِّلَت/۱۰). نهایتاً در مقطع آیه‌ی ۳ می‌فرماید «**فَهَدَیٰ**». یعنی پس از خلقت موجود و ایجاد هماَهنگی بین اعضایش (آیه‌ی۲) و فراهم ساختن موجبات تغذیه و معیشت او در محیط، وی را به سمت آن زمینه‌های مناسب حیات «**هدایت**» کرد که ممکن

است مقصود هدایت‌های غریزی باشد؛ چنانکه مثلاً ریشه‌ی نبات به سمت آب می‌رود و حیوانات بنا به غریزه به سوی غذای مناسب خود می‌روند و انسان‌ها نیز با غرائز لازم تجهیز شده‌اند که انتظار می‌رود تحت فرمان عقل ــ عقل حفاظت شده با ایمان ــ از غرائز بهره‌برداری نمایند.

(۴ و ۵) وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ . فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ .

«و همو که چراگاه را برون آورد» «سپس آن را خشک و تیره گردانید».

یعنی، چنان نیست که موجودات پس از خلق و فراهم‌آوری موجبات بقایشان در محیط، فناناپذیر باشند، بلکه خداوند برای هرموجودی، بعد از تولّد، مرگی مقرّر داشته، چنانکه خشکی مراتع پس از خرّمی آنها، یکی از مصادیق تولّد ومرگ در جهان است. گویی آیات شریفه اعلام می‌دارد که هر آغازی را پایانی است [«**مَرْعَىٰ** = چراگاه»، «**غُثَاء** = خس و خاشاک»؛ «**أَحْوَىٰ**» از مادّه‌ی «حُوَّة» به معنی «رنگ سیاه (پس از خشک شدن گیاه)»].

بخش دوّم

(پیامبر^ص خواننده‌ی وحی؛ و پندپذیران و معاندان)

(٦) **سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ .**

« **زودا که** (آیات خود را) **بر تو خوانیم** (تو را خوانا می‌کنیم) **پس** (آنها را) **فراموش نمی‌کنی** »،

یعنی همان خدایی که عاری از هر نقص و متّصف به هرکمال و برای همه‌ی موجودات آغاز و پایانی قرار داده (آیات قبل) برعهده گرفته است که آیات وحی را بر تو(ای محمّد!) بخواند و تو را خوانا کند؛ یعنی چنان آیات وحی را بر قلب و روح و حافظه‌ات نشاند که بتوانی آنها‌را بخوانی و هیچگاه فراموششان نکنی[1]. (گویند سوره‌ی «اَعلیٰ» در سال دوّم بعثت بر پیامبر ص نازل شد).

(٧) **إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ .**

« **مگر آنچه را خدا خواهد؛ همانا او آشکار و پنهان را می‌داند** »،

یعنی هیچ‌یک از عوامل طبیعی (مصائب، پیری، ضعف مزاج و ...) قرآن را از حافظه‌ی پیامبر ص نخواهد زدود، مگر اراده‌ی خدا تعلّق گیرد که خداوند نیز چنین مشیّتی ندارد. چنانکه فرموده است «**وَ لَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی اَوحَیْنَا اِلَیْکَ** = اگر بخواهیم آنچه را برتو وحی کرده‌ایم (از خاطرت) می‌بریم» (إسراء/٨٦)، ولی روشن است که خدا هیچ‌گاه چنین چیزی نخواست. برخلاف تصوّر برخی از مفسّرین آیه در مقام استثنائی بر آیه‌ی قبل نیست، بلکه در تأکید لطف خدا مبنی بر«خوانا» نگهداشتن پیامبر ص در زمینه‌ی وحی (قرآن) می‌باشد. این‌معنا از مفسّرین اوّلیّه نیزگزارش شده چنانکه طبری می‌گوید: «برخی از عربی‌دان‌ها (درباره‌ی آیه‌ی فوق) گفته‌اند که خدا به هیچ‌وجه نخواسته پیامبر ص مطلبی از وحی را فراموش کند و این سخن (که می‌فرماید « **مگر آنچه را خدا بخواهد**») مانند آن است که فرمود "بهشتیان همواره دربهشت‌اند ـ مگرخدا بخواهد ـ و این اعطایی است قطع‌نشدنی(هود/١٠٧)" (یعنی جز خدا کسی نمی‌تواند بهشتیان را از بهشت خارج کند و خدا نیز این نعمت را برای آنها قطع نشدنی قرار داده است).

---

(١) ـ ازجهتی شبیه آیات سوره‌ی عَلَق است که فرموده همان خدای آفریننده که بشر را از مایع ناچیزی آفرید و بخشنده‌ترین کریمان است، به انسان استعداد نگارش اعطا کرد. در سوره‌ی اَعلیٰ نیز می‌فرماید همان خدای منزّه از هرنقص و متّصف به هرکمال که برای هرموجودی آغاز و فرجامی مقرّر داشته، تو را ای محمّد! خوانای وحی قرار داد؛ و تاریخ گواه است که (برخلاف شعرا و نویسندگان که معمولاً هیچگاه تمام آثارخودرا عیناً به صورت اوّلیّه در حافظه ندارند) پیامبر اکرم ص تمام قرآن را، تا پایان عمر، دقیقاً در حافظه داشت و به‌تناسب، در هرموقعیّتی، آیاتی خوانده مردم را ارشاد می‌نمود.

در مورد مقطع آیه‌ی۷، طبری می‌گوید بدان معنی است که پیامبر^ص (و در واقع هر انسانی) با چنین خدایی روبروست و باید برحذر بوده، در آشکار و پنهان، کاری خلاف رضای خدا انجام ندهد.

طبرسی می‌گوید مقطع آیه‌ی۷ بدان معنی است که خدا، با علم به آشکار و پنهان، قادر است که آیات وحی را چنان بر قلب و روح پیامبر[ص] بنشاند که هیچ‌گاه فراموش نکند.

(۸) وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ .

« **و** (کار را) **بر تو آسان گردانیم، به آسان‌ترین** (راه) »،

طبری می‌گوید آیه بدین معنی است که ای محمّد! ما برای عمل خیر(تبلیغ و دعوت به دین) تو را ثبات قدم می‌بخشیم و مشکلات را ازپیش راه تو برداشته کار را بر تو آسان می‌کنیم.

ظاهراً در آغاز بعثت این‌نگرانی‌ها برای پیامبر[ص] بوده و چه بسا با خود می‌گفته که ممکن است آیات وحی را فراموش کنم و با مشکلات عدیده در دعوت مردم مواجه شوم؟ آیات سوره می‌فرماید خدای منزّه از هرنقص و متّصف به هرکمال که آغاز وفرجام موجودات دردست اوست، به‌عهده گرفته که آیات قرآن را تو ای پیامبر فراموش نکنی و گره‌های کار تبلیغ برایت گشوده گردد.

(۹) فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ .

« **پس پند ده؛ اگر تذکّر سود بخشد** »،

برخی مفسّران گفته‌اند که آیه بدان معنی است که ای محمّد (حال که خدا تو را خوانای وحی قرار داده و به عهده گرفته است که مشکلات را ازپیش پایت بردارد) با قدرت و اطمینان به پند وهشدار بپرداز، ولی آنانی را که لجاج و عناد داشته پندپذیر نیستند، رها کن. امّا این‌معنا چندان درست نمی‌نماید زیرا اگر چنین مقصودی مراد بود، می‌فرمود «فَذَكِّرْ مَن نَفَعَتْهُ الذِّكْرَىٰ = پند ده کسی را که تذکّر سودش دهد». بنابراین، به نظر ما آیه می‌فرماید پند ده و البتّه تذکّر و اندرز سود می‌بخشد و در عبارت «**إن نَفَعَتِ الذِّكرىٰ**= اگر تذکّر سود بخشد» لفظ «**إن**» در اینجا از باب تأکید در تأثیر تذکّر است. طبرسی نیز بر این نظر رفته و می‌گوید «این سخن به‌مانند آن است که گویند از دانشمندان بپرس اگر پرسش از دانشمندان مفید است و مراد آن‌است که: البتّه پرسش از دانشمندان مفید است».

(۱۰) سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ .

« **هرآنکه** (دربرابر خدا) **بیم دارد، پند خواهد پذیرفت** »،

در پی آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد «تقسیم‌بندی مردم به معاندین و پندپذیران» آمده است. در آیه‌ی فوق لفظ «**مَن يَخْشَىٰ**» به کار رفته و مراد کسی است که وجدان بیدار و منصف وجویای حق دارد و دربرابر خدا احساس مسئولیّت می‌کند. می‌فرماید: ای پیامبر، مردمان را پند ده (آیه‌ی قبل) و هرآنکه منصف و جویای حق وخداترس باشد، پند خواهدگرفت.

(۱۱) وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى .

« **و سخت‌دل‌ترین** (مردم) **از این** (پیام) **کناره گیرند** »،

واژه‌ی «**أَشْقىٰ**» به کسی اطلاق می‌شود که ازنظر مبادی روحی، سنگدل و به لحاظ عاقبت، بدفرجام است. می‌فرماید آنها که دلهاشان از انصاف به دور افتاده و «سخت‌دل» شده‌اند، دوری‌گزینان از پیام خدا هستند و متعاقباً فرجام این‌گونه افراد را در آیات بعد توضیح می‌دهد.

(۱۲) ٱلَّذِى يَصْلَى ٱلنَّارَ ٱلْكُبْرَىٰ .

« **همو که در آتشی بزرگ‌تر درآید** »،

سخت‌دلان و معاندان، در این دنیا نیز ـ به لحاظ درونی ـ گرفتارند ولی عذاب و آتشِ بزرگترشان در سرای آخرت است.

(۱۳) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ .

« **آنگاه نه در آن بمیرد و نه زندگی کند** »،

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید منظور آن است که جهنّمیان نه می‌میرند تا راحتی یابند و نه می‌توانند در عالم عذاب به ادامه‌ی زندگی برسند. طبری نیز همین‌معنا را برای آیه آورده که حاکی از تداوم گرفتاری بدکاران در دوزخ است؛ همانگونه که آنها در دنیا همواره بر سبیل بدکاری‌ها بودند. در جای دیگر می‌فرماید «**لَاتُبْقِی وَ لَاتَذَرُ** = (دوزخ) نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند» (مدّثّر/۲۸).

(۱٤) قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ .

« **رستگار آن کس شد که پاکی ورزید** »،

در آیات قبل فرمود که چه کسانی مغبون و در دنیا و آخرت گرفتارند و حال توضیح می‌دهد که «خوشبخت» کیست؟

مراد از «**تَزَكَّىٰ**» مسلّماً پاکیزگی جسمانی نیست، زیرا این امر هرچند مطلوب و ازجمله آداب دینی است، ولی «**رستگاری**» نمی‌آورد. برخی از مفسّران گفته‌اند که منظور، پرداخت زکات است و عدّه‌ای به قرینه‌ی آیه‌ی بعد که بحث نماز در آن پیش آمده و معمولاً در عید فطر پیش از نماز، فطریّه می‌پردازند، تصوّر داشته‌اند مقصود اَدای فطریّه است! هرچند سوره مکّی‌است و بعید می‌نماید که آن زمان، احکام فطریّه و زکات آن نازل شده باشد. از نظر ما بنا به آیه‌ی۳۲ سوره‌ی نجم که می‌فرماید «**فَلاتُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى** = پس خود را پاک مشمرید، خدا به متّقیان آگاه‌تر است»، به دست می‌آید که مراد از «**تَزَكَّىٰ**» تهذیب نفس و تقواست.

«**فَلاح**» را معمولاً «نجات» ترجمه می‌کنند که معنی آن «خلاصی از آزار» است. امّا ابعاد «فَلاح» وسیع‌تر از این‌مقوله بوده و علاوه بر رهایی از سختی‌ها، رسیدن به مطلوب است که از این مضمون در فارسی به «خوشبختی» یا «رستگاری» تعبیر می‌شود.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه می‌فرماید «خوشبخت» کسی‌است که در دنیا، خود را از آلودگی‌ها حفظ کرد و تقوا پیشه نمود. آن سعادتی که مردم به دنبالش هستند، در این است که خود را به لحاظ اخلاقی پاک کنند و پاک نگه دارند. به عبارت دیگر، دست نزدن به کارهای آلوده‌کننده مورد اشاره است که این یک بُعدِ «خوشبختی» است و بُعد دیگر (جنبه‌ی ایجابی) است که در آیه‌ی بعد مطرح شده است.

(۱۵) وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ .

« و نام خداوندش را یاد کرد و نماز گزارد »،

یاد خدا و نماز مسلّماً انسان را به کارهای خیر نیز برمی‌انگیزد و کار خیر وجدان را مُصَفّا و رفعت می‌بخشد. در نتیجه آدمی با دوری از گناهان (آیه‌ی۱٤) و یاد خدا، منظّماً بر سرمایه‌ی باطنی خود می‌افزاید که جواز ورودِ او به بهشت برین است.

(۱٦) بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا .

« (امّا نه) **بلکه شما** (مشرکان) **زندگی دنیا را برمی‌گزینید »،**

خطاب آیه به آن کسانی است که سرنوشت اُخرویشان را در آیات ۱۲ و ۱۳ ترسیم فرمود. این‌که در فارسی گفته شده «سیلی نقد به از حلوای نسیه است»، ضرب المثل درستی نیست و نمایانگر روحیّه‌ی مردمان عجول و سطحی‌نگر است. چه بسا نسیه از نقد پربارتر باشد. انسان عاقل کسی‌است که عاقبت را دیده و خودرا به لذّت‌های زودگذر نفروشد («**تُؤْثِرُونَ** = مقدّم می‌دارید» از مصدر «ایثار»).

(۱۷) وَ ٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰٓ .

« حال آن‌که آخرت بهتر و پایدارتر است »،

یعنی انتخاب مردم کافرپیشه که لذائذ گذران را به خوشبختی پایدار می‌فروشند (و نه در این دنیا به آسایش خاطر می‌رسند و نه در آن زندگی اُخروی به سعادت می‌رسند) انتخاب اَصْلَح و اَعلا نیست، بلکه گزینش اَفْسَد و اَدنیٰ است.

(۱۸) إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ .

« همانا این (حقیقت) **در نامه‌های نخستین آمده است »،**

ازنظر ما اسم اشاره‌ی «**هذا** = این» در آیه‌ی شریفه، به آیات ۱٤ و۱۵ سوره اشاره دارد (**قَد أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى . . .**) که اساس سخن و زیربنای همه‌ی مسائل است. می‌فرماید راه خوشبختی، دوری از گناهان و یاد خدا و حفظ رابطه با اوست (اگرچه مشرکان نقدطلب بوده و خود را به دنیای زودگذر می‌فروشند، درحالی‌که آخرت برتر و پایدارتر است) و این پیام ویژه‌ی اسلام نبوده و در کتب پیشین نیز آمده است.

(۱۹) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ .

« صحیفه‌های ابراهیم و موسی ».

از کتب آسمانی پیش از قرآن دو نمونه آورده شده است: (۱) صحیفه‌ی ابراهیم و (۲) تورات موسی. به همین گونه در آیات۳۶ و۳۷ سوره‌ی نجم (که آنهم سوره‌ای مکّی است) می‌فرماید: «**اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَى وَ اِبرَاهِيمَ الَّذِى وَفَّى** = آیا خبر نشد از آنچه که در کتاب موسی آمده است و (همچنین در کتاب) ابراهیم که حقّ پیمان با خدا را ادا کرد؟». به نظر می‌رسد که در آغاز دعوت اسلام، قرآن کریم به دو مأخذ مورد قبول همگان (آئین ابراهیم که حتّی برای مشرکان مورد احترام بود، و تورات موسی که مسیحیان علاوه بر یهود به آن اعتقاد داشتند) استناد می‌فرموده، ولی روح پیام مشخّص است که رستگاری در پرتو تزکیه‌ی نفس و تذکار نام خدا و حفظ رابطه با اوست و این تعالیم از اصول مشترک همه‌ی أدیان إلهی می‌باشد.

سوره‌ی غاشیه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی** است ونام آن «**غاشیه** = فراگیرنده» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. محور اصلی سوره ـ مانند غالب سوره‌های مکّی ـ حادثه‌ی قیامت و هشدار به مردمان نسبت به سرانجامشان در آخرت می‌باشد.

ابتدا بیان حال گروهی است که به سبب اعمالی که در دنیا انجام دادند، در آخرت خوار و ذلیل خواهند بود؛ هرچند در پیشبرد آن اعمال تلاش فراوان کرده و حتّی متحمّل رنج بسیار شده بودند.

سپس گروهی را مطرح می‌سازد که برعکس، در زندگی دنیا به کوشش‌های ارزنده پرداختند و از نتائج کارشان درآخرت مسرورخواهندبود؛ جایگاهشان بهشتی است که در آن سخنان بیهوده نمی‌شنوند و از نعمت‌های مختلف بهره‌مند خواهند شد.

آنگاه برای آنکه نشان دهد خداوند بر ایجاد چنان عالمی تواناست، مردمان را به تأمّل در پدیده‌های طبیعی فرا می‌خواند تا از مشاهده‌ی آثار عظمت إلهی، به توانایی او در بازآفرینی انسان پس‌از مرگ و برپایی آخرت، پی‌ببرند و در این‌باره استبعاد نورزند.

آیات آخرین سوره روی خطاب به پیامبر[ص] دارد و تأکید می‌نماید که تو فقط وظیفه داری با این تذکّرات، مردم را از غفلت برون آری ولی هرگز مسلّط بر آنها نیستی و قبول یا ردّ دعوتِ تو به عهده‌ی خود آنهاست و سرانجام به سوی خدای خویش بازگشته و خداوند به حسابشان رسیدگی خواهد کرد.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۶)**: گناهکاران و نیکوکاران در آخرت**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۲۶)**: تأمّل در آثار خدا در طبیعت؛ خدا قادر به بازآفرینی و حسابرسی مردمان در آخرت است.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(گناهکاران و نیکوکاران در آخرت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ** .

« **آیا خبر آن** (حادثه‌ی) **فراگیر به تو رسیده است؟** »،

واژه‌ی «**غاشِيَة**» در آیه‌ی شریفه از فعل «غَشِيَ، يَغْشَى» است که در قرآن به اشکال گوناگون آمده است، چنانکه می‌خوانیم: «**يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ** = شب را با (فرارسیدن) روز می‌پوشاند» (اعراف/٥٤) و «**عَلَى أَبْصَارِهِم غِشَاوَةٌ** = و بر دیدگانشان (کفّار) پرده (پوششی) است (بقره/۷) و «**إِذَا غَشِيَهُم مَوْجٌ** = زمانی‌که موجی آنان‌را فراگرفت» (لقمان/۳۲) که درتمام این‌موارد واژه‌ی مزبور به معنی «فراگرفتن و پوشاندن» آمده است.

در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**غاشِيَة**» به مفهوم حادثه‌ای فراگیر که همه چیز را دربرمی‌گیرد، به عنوان یکی از اوصاف قیامت، به کار رفته‌است. چنانکه فرموده «**وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** = و همگی را برانگیزیم وهیچ‌یک از آنان (مردمان) را فرونگذاریم» (کهف/٤٧). البتّه زمخشری کاربرد واژه‌ی «**غاشِيَة**» را در آیه، در اشاره به حوادث شدید وعذاب‌هایی می‌داند که در قیامت شامل حال بدکاران می‌شود و جنبه‌ی تهدیدی آیه نیز چنان معنایی را نشان می‌دهد. زمخشری در اثبات این برداشت، آیه‌ی «**يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ** = روزی که عذاب آنان را فرامی‌گیرد» (عنکبوت/۵۵) را شاهد آورده است. هرچند آیات بعدی سوره (آیات ۸ تا ١٦) از مؤمنان و پاداش آنها نیز سخن گفته ولی ممکن است ـ به قول زمخشری ـ بیان جنبه‌ی کیفری قیامت در آیه‌ی شریفه، بیشتر مورد نظر بوده است.

سبک سخن آیه که استفهامی و خطاب به پیامبر^ص می‌باشد (**هَلْ اَتَاکَ؟**) از جهت جلب توجّه مخاطب است و قرآن این نحوه‌ی بیان را در بازگفتن برخی مطالب برگزیده تا بیشتر جلب نظر کند (چنانکه فرموده: **هَل اَتَاکَ حَدِيثُ الْجُنُودِ** = آیا خبر آن سپاهیان به تو رسیده است؟ ـ بروج/۱۷) و إلاّ مسلّم است که پیامبر[ص] و مؤمنان در زمان نزول این سوره، از احوال قیامت با خبر بودند.

(۲) **وُجُوهٌ يَوۡمَئِذٍ خَٰشِعَةٌ** .

« **چهره‌هایی در آن روز** (خوار و) **زبونند** »،

پس از اشاره به حادثه‌ی فراگیر قیامت که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن بگریزد می‌فرماید احوال مردمانی در آن روز، ذلّت‌بار است (زیرا در زندگی دنیا به اعمالی دست زدند که نتیجه‌اش ذلّت اُخروی است) و شایان توجّه اینکه در اینجا به «چهره‌ی» مجرمان اشاره شده، زیرا خواری و حسرت و یا شادمانی و سرور، بیش از هرجا در رخسار آدمی جلوه‌گر می‌شود، چنانکه فرموده «**خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّة** = چشم‌ها را از شرم به زیر افکنده‌اند و ذلّت و خواری آنها را فراگرفته است»(قلم/٤٣ ومعارج/٤٤).

(۳) عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ .

« (آنها که) **تلاش‌گر بوده رنج** (بیهوده) **برده‌اند** »،

در آیه‌ی قبل فرمود از چهره‌هایی در قیامت ذلّت می‌بارد؛ در آیه‌ی فوق عملکرد آن افراد را در دنیا وصف می‌کند. می‌فرماید این نبود که آنها کار و تلاشی نداشته باشند، بلکه برعکس بسیار زحمت کشیده و حتّی به رنج افتادند، ولی همه در پی اهداف نفسانی و متاع ناپایدار دنیا. عبارت «**عَامِلَةٌ ناصِبَة**» مصداق همه‌ی دنیازدگانی است که بی‌هیچ نتیجه‌ی حقیقی و ارزشمند، در دنیا تلاش می‌کنند. چنانکه فرموده «**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالأَخْسَرِينَ أعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُم فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** = بگو: آیا شما را از زیانکارترین (مردم) خبر دهیم؟ آنان که کوشششان در زندگی دنیا به گمراهی رفته درحالی‌که گمان کنند نیکوکارند» (کهف/١٠٤و١٠٣). امّا برخی از مفسّران «**عَامِلَةٌ ناصِبَة**» را مربوط به عذاب رنج‌آور کافران در آخرت دانسته‌اند. ازعلی عَلَیهِ‌السَّلام گزارش شده که خوارج را از مصادیق آیه‌ی شریفه معرّفی فرموده است؛ آنان که در عبادت خدا در دنیا سختکوش بودند ولی به بیراهه می‌رفتند. (همچنین از جمله مصادیق این‌گونه افراد می‌توان کسانی را در نظر گرفت که هزینه‌های بسیار برای به پا داشتن جلساتی صرف می‌کنند که نتیجه‌اش جُز ترویج شرک و خرافات در جامعه و کج‌فکری و انحراف مردم نیست، ولی تصوّر می‌کنند که نیکوکارند و به صواب رسیده‌اند).

(۴و۵) تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً . تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ .

« **به آتشی سوزان درآیند** » « **از چشمه‌ای جوشان نوشانده می‌شوند** »،

قرآن نشان داده که عذاب‌ها یا نعمت‌های اُخروی، جلوه‌هایی از اعمال بد یا نیک انسان‌ها در دنیاست که در جهان آخرت به ظهور می‌رسد. بنابراین می‌توان گفت که افراد مورد اشاره در آیات فوق، کافران و افرادی هستند که در دنیا دل‌هایی را می‌سوزاندند و با اعمال زشت و ستمگرانه، گویی آتش به جان مردم می‌افکندند و ازاین‌رو نهایتاً به چنان سرانجامی دچار می‌شوند. چنانکه فرموده: «**إنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أمْوالَ الْيَتامَى ظُلْمًا إنَّمَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نارًا** = به راستی آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جُز این نیست که آتش در شکم‌های خود فرومی‌برند» (نساء/١٠).

(۶و۷) لَيۡسَ لَهُمۡ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ . لَايُسۡمِنُ وَلَايُغۡنِي مِن جُوعٍ .

« **طعامی جُز خار خشک ندارند** » « (که) **نه فربه می‌کند و نه از گرسنگی بازمی‌دارد** »،

آیا نصیب کسانی که مردمان را به فقر و گرسنگی کشیدند تا خود در دنیا از همه‌ی مواهب بهره‌مند باشند، جُز این است که در عاقبت کار، از خوردنی‌های رنج‌آور تغذیه کنند که نه فربه می‌سازد و نه رفع گرسنگی می‌کند؟ همچنین با بسط معنا، همه‌ی آنها که در دنیا از طریق حرام ارتزاق کردند، در عالم آخرت از چنان طعام ناگواری برخوردار خواهند بود. در واقع خوراکی‌هایی‌که به نحو حرام به دست می‌آید، باطنشان همان «**ضَرِيع** = گیاه پُرخار» است، لیکن در نشئه‌ی دنیوی باطن زشتشان آشکار نمی‌گردد.

(۸) وُجُوهٌ يَوۡمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ .

« (امّا) **چهره‌هایی در آن روز شاداب**(و با طراوت)**اند** »،

در تقابل با آیات قبل در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، از نیکوکارانی سخن به میان می‌آورد که در آخرت متنعّم‌اند. زمخشری واژه‌ی «**ناعِمَة**» را در آیه‌ی شریفه به معنای «دارای حُسن و شادمانی» دانسته و در تفسیری که آورده از این آیه کمک گرفته که فرموده «**تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ النَّعِيمِ** = طراوت و خرّمیِ نعمت را در چهره‌هاشان می‌بینی» (مطفّفین/۲٤).

(۹←۱۱) لِسَعۡيِهَا رَاضِيَةٌ . فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ . لَاتَسۡمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً .

« **از کوشش**(های) **خود خشنودند** » « **در بهشتی برین** (جای دارند) » « **سخن لغو** (و بیهوده) **در آنجا نمی‌شنوند** »،

آیات شریفه وصف سرانجام نیکوکاران در آخرت است. می‌فرماید برعکس گروه قبلی که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا هدر رفته و جُز حسرت و ندامت چیزی در آخرت برایشان به بار نمی‌آورد (آیه‌ی۳و٤) این عدّه (آیات ۱۱←۹) از نتائج کوشش‌هایشان در دنیا راضی و خشنود خواهند بود. آنگاه از علوّ مرتبه و والایی جایگاه آنان (در بهشت) سخن به میان می‌آورد که در درجه‌ی اوّل مراتب معنوی است؛ می‌فرماید هرچه در آنجا می‌شنوند حکمت و معرفت إلهی است، نه سخنان لغو و گنه‌آلود؛ چنانکه در آیه‌ی دیگر نیز فرموده «**لَايَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا وَ لَا تَأۡثِيمًا** = سخن بیهوده و گناه‌آلود نمی‌شنوند» (واقعه/۲۵).

(۱۲←۱۶) فِيهَا عَيۡنٌ جَارِيَةٌ . فِيهَا سُرُرٌ مَّرۡفُوعَةٌ . وَأَكۡوَابٌ مَّوۡضُوعَةٌ . وَنَمَارِقُ مَصۡفُوفَةٌ . وَزَرَابِيُّ مَبۡثُوثَةٌ .

« **در آن** (بهشت) **چشمه‌ای** (با آب) **روان است** » « **تخت‌های بلند در آنجاست** » « **و تُنگ‌های نهاده شده** » « **و تکیه‌گاه‌هایی** (بالش‌هایی) **کنار هم چیده شده** » « **و فرش‌های** (فاخر) **گسترده** »،

پس از اشاره به مواهب معنوی بهشتیان (آیه‌ی قبل) در آیات فوق، دورنمایی از رفاه و آسایش مادّی اهل بهشت ارائه داده است. آیات شریفه جایگاهی را در نظر مجسّم می‌سازد که تخت‌های بلند در آنجا نهاده و

مواضع مفروش در کنار چشمه‌ای قرار داشته و تکیه‌گاه‌ها بر آن چیده‌اند که در انتظار ورود و جلوس پرهیزکاران می‌باشد.

البتّه در قرآن از چشمه‌های متعدّد در بهشت سخن رفته که مشخّصاً در سوره‌های مُرسلات/٤١، حجر/٤٥، دخان/٥٢ و ذاریات/١٥ (نازل شده در دوران مکّه قبل از سوره‌ی غاشیه) و مطفّفین/٢٨ (نازل شده در دوران مکّه بعد از سوره‌ی غاشیه) و سوره‌های مدنی رحمان/٦٦و٥٠ و انسان/١٨ و٦، ملاحظه می‌شود. به نظر می‌رسد که چشمه‌ی مذکور در آیه‌ی ١٢ سوره‌ی غاشیه، به نوعی به قول معروف چشمه‌ی «کنار دست» باشد که فضای جلوس بهشتیان را (که چه بسا گروه‌های مختلف و متعدّد باشند) مصفّا می‌سازد («**أَکْوَاب**» جمعِ «کوب = سبو، تُنگ، کوزه»؛ «**زَرَابِیّ**» جمع «زَربیَّه = فرش فاخر»؛ «**مَبْثُوثَة** = گسترده شده»).

بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد که در آیه‌ی ١٢ سوره‌ی غاشیه و نظائر آن، از موقعیّت‌های «اجتماعِ» اهل بهشت سخن رفته باشد و به لحاظ زندگی «خصوصی»، آیاتی‌که از اختصاص غرفه‌هایی به ایشان گفتگو کرده (فرقان/٧٥، عنکبوت/٥٨، سبأ/٣٧ و زُمَر/٢٠) بیانگر موضوع می‌باشد.

به علاوه، از بسیاری آیات و از جمله آیات سوره‌ی رحمان (٦٢ و٤٦) به دست می‌آید که برای بهشتیان، باغ‌های متعدّد هست که می‌توانند به آنها آمد و رفت داشته باشند (به توضیح آیات مزبور نگاه کنید).

بخش دوّم

(تأمّل در آثار خدا در طبیعت؛ خدا قادر به بازآفرینی و حسابرسی مردمان در آخرت است)

(۱۷) أَفَلَايَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ .

« آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ »،

به دنبال آیات قبل که در ارتباط با صحنه‌ی آخرت و کیفر بدکاران و پاداش نیکوکاران بود، متعاقباً قرآن، سلسله آیاتی را که قدرت و عظمت خداوند در آنها تجلّی کرده، برشمرده است تا نشان دهد همان قدرت و حکمتی که چنان مواهبی را آفریده ـ و نیرو و تدابیر بیکران خود را در آنها نشان داده است ـ بر بازآفرینی انسان و ایجاد عالم آخرت، توانایی دارد. به عبارت دیگر پس از اشاره به حادثه‌ی فراگیر قیامت (آیه‌ی۱) و شرح وضع وحال افراد مختلف در آخرت (آیات ۲ تا ۱٦) از منکران و مخالفان می‌پرسد: آیا آن قدرت و عظمتی که نظام موجودات زنده و آسمان و زمین و کوه‌ها را آفریده، بر بازآفرینی انسان پس از مرگ وحسابرسی اعمال وی توانمند نیست؟ (آیات ۱۷ تا ۲۰)[1].

در آیات مذکور بیشتر از مواردی سخن رفته که در دایره‌ی توجّهات عربِ زمان بوده (حیوان صحرائی، آسمان، زمین، کوه‌ها). هرچند نشانه‌های دانش و توانمندی خداوند در هر زمان و مکان و در ارتباط با هر جنبه‌ای از آفرینش، فراوان است. البتّه شتر در نظر اعراب به لحاظ نقش مهمّی که در زندگانیشان داشته، از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار بوده است. این حیوان می‌تواند آب و چربی‌ها را در بدنش ذخیره کرده و بدون نیاز به آب و غذا چندین شبانه‌روز در صحرا بگردد.

(۱۸←۲۰) وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ . وَإِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ . وَإِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ .

« و به آسمان که چه سان برافراشته گردیده؟ » « و به کوه‌ها که چگونه نهاده شده؟ » « و به زمین که چگونه گسترده گردیده است؟ »،

آسمان بلند و پهناور که منبع نزول باران و رزق است و کوه‌هایی‌که عظمتشان نظر هر مشاهده کننده‌ای را جلب می‌کرده و دشت‌های هموار و صحراهایی‌که از آنها عبور می‌کردند؛ خداوند عرب‌ها (و هر مخاطبی) را به

(۱) ـ برخی خاورشناسان این سبک قرآنی را ـ در بیان مقاصد ـ تشخیص نداده‌اند و آنگاه در ارتباط بین آیات مربوط به بهشت و دوزخ با آیات مرتبط با آفرینش آسمان و زمین در سوره‌ی غاشیه، دچار حیرت شده‌اند. چنانکه ریچارد بل (Richard Bell) قرآن پژوه انگلیسی در کتاب «درآمدی بر تاریخ قرآن» (ترجمه‌ی آقای بهاءالدّین خرّمشاهی، ص۱۵۶) می‌نویسد «بحث ما این است که آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره‌ی غاشیه پیوندی با آیات قبلی یا بعدی ندارد و ازنظر سجع و قافیه نیز متمایزاست. لذا دشوار می‌توان دانست که این آیات چگونه در اینجا قرار داده شده‌است؟! ».

تفکّر در این آثار فراخوانده و در واقع می‌پرسد آیا دست توانای آفریننده را در برپایی این نظام نمی‌بینند؟ پس از چه روی ایمان نمی‌آورند و قیامت را باور ندارند؟ البتّه مقصود از مسطّح بودن زمین در آیه‌ی شریفه، مسطّح بودن کره‌ی زمین نیست، زیرا با توجّه به عبارت «**أَ فَلایَنْظُرُونَ** = آیا نمی‌نگرند» در آغاز آیه‌ی ۱۷، روشن است که قرآن نمی‌توانسته انتظار داشته باشد که مخاطبین از کره‌ی ارض خارج شده و شکل آن را تماشا کنند!! بلکه مقصوداز «**إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ**» دشت‌هایی است که در کنار کوه‌ها جای دارند و خداوند ناظران را به تأمّل در کوه‌ها و سرزمین‌های اطرافشان ـ که هردو در زندگانی انسان نقش دارند ـ فرا خوانده است. به ویژه که آیه‌ی شریفه «**أَرض**» را در برابر «**جِبال**» آورده است.

(۲۱و۲۲) فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ. لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ.

« پس پنده ده که تو فقط پند دهنده‌ای » « مسلّط بر آنها نیستی »،

در اینجا به پیامبر(ص) دستور داده می‌فرماید شأن تو فقط این‌است که به مردم تذکّر دهی و آنان را از استغراق در غفلت‌ها بیم رسانی؛ تسلّطی برافراد نداری که به زور وادارشان سازی ایمان بیاورند، چنانکه فرموده «**وَ مَاعَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** =بر عهده‌ی رسول جُز رساندن آشکار پیام (چیزی) نیست» (نور/٥٤ و عنکبوت/ ١٨) و «**وَ مَاأَنْتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ** = و تو وادارکننده‌ی ایشان (به ایمان) نیستی، پس با قرآن کسی‌را که از هشدار من بیم دارد، تذکار ده» (ق/٤٥) و «**لاإِكْرَاهَ فِي الدِّين** = هیچ اجباری در دین نیست» (بقره/٢٥٦).

(۲۳و۲۴) إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ. فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَكۡبَرَ.

« مگر (لیکن) **آن‌که روی برتافت و کفر ورزید » « پس خدا او را به عذاب بزرگتر معذّب گرداند »،**

واژه‌ی «**إلّا**» در آیه‌ی شریفه استثناءِ منقطع، به معنی «لٰکِن» می‌باشد. یعنی ای پیامبر، تو نمی‌توانی مردم را به زور وادار به ایمان سازی (تا از آخرت بترسند و حساب کار خود را بکنند) ولی هرکس نپذیرفت و عناد ورزید، به کیفر خداوند مبتلا می‌شود که او را به عذابی بزرگتر از رنج دنیوی‌اش، گرفتار می‌کند (اَعلیٰ/١٢).

(۲۵و۲۶) إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم.

« همانا بازگشتشان به سوی ماست » « آنگاه حسابشان (نیز) **بر عهده‌ی ماست ».**

متأسّفانه خلاف آیات فوق در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده که گوینده، خطاب به أئمّه (ع) می‌خواند: «وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ = بازگشت خلق به سوی شما (أئمّه) و حساب ایشان نیز برعهده‌ی شماست» که این معنا صریحاً با آیات شریفه مخالفت دارد، چنانکه بازهم به تأکید فرموده: «**مَاعَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِن شَيْءٍ وَ مَامِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِن شَيْءٍ** = حساب ایشان به هیچ‌وجه با تو نیست و حساب تو نیز بر عهده‌ی آنها نیست» (انعام/٥٢).

سوره‌ی فَجر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره دردوران **مکّه** نازل شده ونام آن « **فَجْر** = سپیده‌دم» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که به‌صورت سوگند آمده و با سوگندهای دیگری دنبال شده است. سوگندها ـ همچون قسم‌هایی که در سایر سُوَر مکّی مشاهده می‌شود ـ بر شواهدی از آیات آفرینش است و با توجّه به شرحی که از اقوام مُفسد متعاقباً آمده، به دست می‌آید که خداوند به آیات خویش در آفرینش، سوگند می‌خورد که مُفسدان عاقبت به خیر نخواهند شد. بر این مبنا، مضمون آیه‌ی ١٤ «**إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَاد** = همانا خداوند تو در کمین (بدکاران) است» احتمالاً پاسخ قسم‌ها در نظر گرفته می‌شود.

آنگاه خدا انسان را ملامت می‌کند که چون نعمتی نصیبش می‌گردد، آن را مایه‌ی کرامت خود می‌پندارد و چنانچه روزگار بر او تنگ آید، تصوّر می‌کند خداوند بر او اهانت روا داشته است. سپس توضیح می‌دهد که آنچه موجب خشم خدا می‌شود، عملکرد شما انسان‌هاست که رو به تجاوز نسبت به یکدیگر می‌روید. امّا حیات آدمیان بدین‌صورت خاتمه نمی‌پذیرد، بلکه در ازای اعمالی که مرتکب می‌شوند، بهشت و دوزخی برای مردمان هست که سرنوشت نهایی آنها را شکل می‌دهد.

آیات پایانی سوره به نحو زیبایی از احوال بهشتیان سخن گفته و «**نفس مطمئنّ**» آنها را یادآورمی‌شود که به **رضای خدا** و **بهشت** برین می‌پیوندد.

آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۴)**؛ اعلام قطعی خدا که مفسدان سر به سلامت نخواهند بُرد**

بخش دوّم (آیات ۱۵ تا ۲۰)**؛ ملامت انسان**

بخش سوّم (آیات ۲۱ تا ۳۰)**؛ اعمال مردمان، نقش‌آفرین در سرانجام آنها.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(اعلام قطعی خدا که مفسدان سر به سلامت نخواهند بُرد)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَٱلۡفَجۡرِ.**

« **سوگند به سپیده‌دم** »،

در آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد، خداوند به چند پدیده‌ی محسوس طبیعی، به عنوان نمونه‌ای از آثار عظمت خود در خلقت، سوگند یاد کرده و پاسخ قسم‌ها احتمالاً در آیه‌ی ۱٤ آمده که خداوند در کمین مفسدان بوده و آنها را به سزای اعمال خود خواهد رساند (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید).

واژه‌ی «**فَجْر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شکافتن» است وچون نورصبحگاهی چادر سیاه شب را می‌شکافد، از «**فَجْر**» به طلوع صبح یا سپیده دم تعبیر شده است. این پدیده‌ی عظیمی است که در آفرینش پیش‌بینی شده، هرچند به علّت تکرار، أهمّیّتش از نظر ما محو شده است. ولی خداوند با این‌گونه سوگندها، می‌خواهد آدمیان را به عظمت آفرینش و نظامی‌که در آن قرار گرفته‌اند، توجّه دهد تا از غفلت به در آمده و دریابند که وجود بیهوده‌ای نیستند و با حساب و کتابی روبرو می‌باشند.

(۲) **وَلَيَالٍ عَشۡرٍ.**

« **و** (قسم به) **شب‌های دهگانه** »،

در این سوگند غالب مفسّران آن را بر ده شبی دانسته‌اند که برای نزول احکام و آوردن الواح تورات و آزمایش بنی‌اسرائیل، بر میعادِ سی شبه‌ی موسی^ع اضافه شد و ذکرش در آیه‌ی ۱٤۲ سوره‌ی اعراف رفته است. مُؤیّد این نظر آن است که به کوه طور نیز که محلِّ بعثت و اوّلین گفتگوی خدا با موسی^ع بوده هم سوگند یاد شده است (تین/۲). برخی مفسّران نیز گفته‌اند که مقصود، ده شب اوّل ذیحجّه بوده و آن را مقارن با ده شبی دانسته‌اند که بر میعاد موسی^ع یعنی شب‌های موعود، افزوده شد.

(۳) **وَٱلشَّفۡعِ وَٱلۡوَتۡرِ.**

« **و** (سوگند به) **جفت و طاق** »،

«جفت» و «طاق» مظهری از ذهن ریاضی انسان است. خداوند به قوّه‌ی کمّیّت‌شناسی که در فطرت آدمیان نهاده

شده، سوگند خورده است که محتاج هیچ آموزشی نیست و انسان‌ها در حقیقت با شناخت زمینه‌ی أعداد متولّد می‌شوند و اگر این نبود، محدودیّت بسیار در زندگی بشر پیش می‌آمد. هرچند مفسّران قرآن، جفت و طاق را با مصادیق گوناگونی همچون خدا (که فرد است ـ بقره/۱۶۳) و خلق (که زوج آفریده شده‌اند ـ ذاریات/ ٤۹) یا نمازهای وتر و شفع و امثال این‌ها، تطبیق داده‌اند.

(٤) **وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَسۡرِ** .

« **و** (قسم به) **شب چون می‌گذرد** »،

واژه‌ی «**يَسْرِ**» درآیه‌ی شریفه در اصل «يَسْرى» بوده وکسره‌ی راء، عوض از یاءِ محذوف است.

واقعاً این پدیده که شب، رفته رفته می‌رود و به صبح می‌پیوندد، پدیده‌ی عجیبی است که در مکان‌هایی که شب و روز پیاپی به ظهور نمی‌رسند (مانند شمال اسکاندیناوی و قطب شمال در تابستان‌ها) قدر آنها دانسته می‌شود.

(٥) **هَلۡ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٞ لِّذِي حِجۡرٍ** .

« **آیا در این‌ها برای خردمند جای سوگند هست؟** »،

واژه‌ی «**حِجْر**» در آیه‌ی شریفه در اصل، به معنی «منع کردن» است و چون عقل نیرویی است که انسان را از کژی‌ها منع می‌کند از «**ذِيحِجْر**» به «صاحب عقل» تعبیر شده است.

به طور کلّی ملاحظه می‌گردد که در سوگندهای انجام شده در آیات پیشین، ظاهراً رابطه‌ای بین سوگندهای مذکور نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که مقصود خداوند این نبوده که مخاطب با تکلّف، رابطه‌ای بین سوگندها در ذهن خود برقرار کند، بلکه صرفاً به تنوّعی از آیات، سوگند خورده شده و نعمت‌های گوناگون را برشمرده است. آنگاه در آیه‌ی فوق می‌پرسد که آیا خردمند اهمّیّت این سوگندها را درک می‌کند؟ زیرا هر عاقلی می‌فهمد که موارد مذکور در سوگندها چه نقش مهمّی در زندگانی بشر دارند.

(٦) **أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ** .

« **آیا ندیدی** (ندانستی) **که خداوندت با** (قوم) **عاد چه کرد؟** »،

از اینجا تا آیه‌ی ۱۳ از اقوامی یاد شده که از نعمت‌های خدا در خلاف جهت رضای خدا استفاده کرده و دچار عذاب شدند. سه قوم را ذکرکرده است که دو قوم اوّل (عاد و ثمود) از اقوام بائِده (از بین رفته) بوده و بین عرب‌ها شناخته شده بودند و قوم سوم (فرعون و سپاهش) را اهل کتاب می‌شناختند. ازاین‌رو مقصود از «**أَ لَمْ تَرَ؟**» در آیه‌ی شریفه نه رُؤیت عینی (مشاهده‌ی چشمی)، بلکه رؤیت علمی است و قطعاً مخاطبان قرآن در زمان نزول، از ماجرای عاد و ثمود ـ که ذکرش در اشعار عرب رفته بود ـ آگاهی داشتند و سرنوشت فرعون و سپاهش نیز (در این حدّ که پادشاه ظالمی بوده و با سپاهش در دریا غرق شد) چه بسا از سوی یهودیان مدینه به آنها رسیده بود.

درمورد سرانجام عادیان آیات مختلف قرآن گویاست که «با تندبادی سرد و سخت و سرکش، هلاک شدند» (حاقَّه/٦ تا ۸) و (قمر/۱۹ و ۲۰). .

(۷و۸) **إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمَادِ . ٱلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي ٱلْبِلَادِ .**

« (ساکنان شهر) **اِرَم که** (بناهای مرتفع با) **ستون‌های بلند داشت** » « **که نظیرش در** (سایر) **شهرها ساخته نشده بود** »،

آیات شریفه در توصیف محیط زندگی عادیان است که در شهری با ساختمان‌های بلند و ستون‌های مرتفع ـ بی‌نظیر در آن‌دوران ـ سُکنیٰ داشتند. البتّه برخی مفسّران گمان کرده‌اند که واژه‌ی «**اِرَم**» در آیه‌ی شریفـه به لحاظ نحوی، بَدَل از عاد است. ولی عاد، نام قوم بوده و «اِرَم» به قرینه‌ی «**ذاتِ الْعِماد** = دارای ستون‌ها» نام شهر و ساختمان‌های آن است. به عبارت دیگر، آیات شریفه از تمدّن قوم عاد سخن می‌گوید که در آن روزگار اعجاب‌انگیز بود، چنانکه در افسانه ها آمده که «اِرَم» را شدّاد (فرزند عاد) در تقلید از بهشت در نزدیکی عدن (در یَمَن) ساخت که به «بهشت شدّاد» معروف بود.

(۹) **وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا۟ ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ .**

« **و** (قوم) **ثمود، آنها که تخته‌سنگ‌ها را در آن درّه می‌بریدند** (و برای خانه‌سازی می‌تراشیدند) »،

ثمود در حوالی حجاز و شامات (اردن، فلسطین و سوریّه‌ی کنونی) اقامت داشتند. «**واد**» در اصل همان «**وادی**» است؛ به معنی «درّه و کوهپایه» و به سرزمین ثمود «وادی القُریٰ» گفته می‌شد. آنها قطعه سنگهای بزرگ را از کوه‌ها به «وادی» برده و می‌بریدند و می‌تراشیدند و برای خانه سازی استفاده می‌کردند و در خانه سازی، به تبحّر رسیده بودند (شعراء/۱٤۹) مَعَ‌ذلِک به علّت بدکاری‌ها و مفاسدی که داشتند، به عذاب خدا گرفتار آمدند و صاعقه‌ای آنها را فراگرفت (حاقَّه/۵ و فُصِّلَت/۱۷).

(۱۰) **وَفِرْعَوْنَ ذِي ٱلْأَوْتَادِ .**

« **و فرعون صاحب سپاهیان** (یا اهرام) »،

واژه‌ی «**أَوتاد**» در آیه‌ی شریفه، جمع «وَتَد» به معنی «میخ» است. «**ذِی** = دارنده، صاحب»، «**ذی الأوتاد** = صاحب میخ‌ها». در این‌که چرا فرعون (فرعون زمان موسی[ع] ـ بقره/٤۹) را به این صفت متّصف ساخته‌اند، مفسّران چند قول آورده‌اند (۱) فرعون دارای جنود یا ارتش عظیمی بود و در سراسر مصر خیمه‌های نظامیانش که با میخ‌ها بر زمین استوار می‌شد، برپا بود (۲) یکی از شکنجه‌های رایج دوره‌ی فرعون به صلیب کشیدن و میخکوب کردن مخالفان بود (شعراء/٤۹) و (۳) سیّد رضی که در تلخیص البیان به زبان استعاره، فرعون را دارای فرمان مُطاع معرّفی کرده است. از سوی دیگر: أهرام مصر شباهت به کوه‌های زمین دارند که در قرآن از آنها به «**أَوتاد**» تعبیر شده (**وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا** ـ نَبَأ/۷) از این‌رو احتمال دارد که مراد آیه همان فرعون صاحبِ اَهرام باشد.

(۱۱←۱۳) اَلَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ . فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ . فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ .

« همآنان که در شهرها طغیان کردند » « و در آنها فساد بسیار به بار آوردند » « پس خداوندت تازیانه‌ی عذاب را بر آنها فرود آورد »،

یعنی شکوه و اقتدار اقوام دربرابر اراده‌ی خدا ناچیز است و اگر رو به فساد روند، خدایی‌که «در کمین بدکاران است» (آیه‌ی بعد)، چون اراده کند، بساط آنها را درهم می‌ریزد (**أَكْثَرُوا** = زیاده‌روی کردند).

در آیات شریفه «طغیان» و «فساد» مترادف آمده که نشان می‌دهد طغیان انسان‌ها، همان چیزی است که مناسبات انسانی را درهم می‌ریزد که چون به «حدّ أکثر» برسد، خداوند عکس‌العمل نشان می‌دهد. در این ارتباط واژه‌ی «**صَبَّ**» در آیه‌ی شریفه ـ در اصل ـ به معنی «فرو ریخت» می‌باشد (عَبَسَ/۲۵) و چون «**سَوْط** = تازیانه» از بالا به پایین می‌آید، و مقام خداوند هم مقامی والاست ـ **وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ** (الأنعام/٦١)ـ از این‌رو عذاب إلهی به تازیانه‌ای تشبیه شده که از بالا به پایین می‌آید. هرچند لازم نیست که عذاب لزوماً آسمانی باشد و ممکن است به صورت «**خَسْفُ الأرض**» زمینی باشد (قصص/۸۱، عنکبوت/۴۰) یا در این روزگاران به صورت مصائب اجتماعی یا بیماری‌ها و ازهم پاشیدگی‌های اقتصادی بروز کند.

(١٤) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ .

« همانا خداوند تو در کمین (بدکاران) **است »**.

در آیه‌ی شریفه تشبیه و مجاز به کار رفته زیرا مسلّم است که خداوند در جایی کمین نکرده، بلکه نظارت دقیق خود را بر خلق ـ با تشبیه فوق ـ به تصویر کشیده است؛ می‌فرماید خداوند آماده است که چنانچه طغیان و فساد انسان‌ها از حدّ بگذرد، عکس‌العمل نشان دهد[1] (**مِرصاد** = کمینگاه).

---

(۱) ـ آیات شریفه نشان می‌دهد که حوادث جهان زیر نظر خدا قرار دارد و به عبارت دیگر تاریخ، تصادفی نیست و هرکه منحرف شود به گرفتاری و اضمحلال می‌رسد. همانگونه که در فرهنگ چپ از «دترمینیسم تاریخی» یاد شده، منتها قرآن می‌فرماید جبر، حاکم بر افراد نیست، انسان‌ها می‌توانند به راه‌های ناصواب نروند و دچار بلایا نگردیده در مسیر صحّت حرکت کنند و به نتائج مترتّب از آن برسند.

بخش دوّم

(ملامت انسان)

(۱۵) فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكْرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَكْرَمَنِ .

« و امّا آدمی ـ چون خداوندش او را بیازماید ـ و گرامی‌اش بدارد و نعمتش بخشد، گوید: خداوندم مرا عزیز داشت »،

آیه‌ی شریفه با لفظ «فاء» به آیه‌ی قبل معطوف است. یعنی «**خداوند در کمین** (بدکاران) **است**» (آیه‌ی قبل) ولی انسان‌ها چون خدا نعمت و فراخی به آنها بخشید، گمان می کنند که از مقرّبان بوده و خداوند آنان را محترم داشته است! درحالی‌که آن نعمت و گشایش دلیل احترام نیست، بلکه «**ابتلاء**» (مایه‌ی آزمایش) است. چنانکه فرموده: «**أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَالٍ وَ بَنِینَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الخَیْرَاتِ بَل لایَشْعُرُون** = آیا می‌پندارند که مددی‌که به وسیله‌ی مال و فرزندان به آنها می‌رسانیم برای آن است که در خیرات به آنها سرعت می‌ورزیم؟ (خیر) بلکه (وسیله‌ی آزمون است و آنها) درک نمی‌کنند» (مؤمنون/٥٦ و٥٥). یعنی انسان‌ها در برخورداری از «نعمت» در آزمایشند که چگونه از آن مال و ثروت استفاده می‌کنند؟ در راه خشنودیِ خدا ـ به نفع جامعه ـ یا فقط برای لذایذ گناه‌آلود شخصی؟ در صورت اوّل است که مورد اکرام خدا قرار خواهند گرفت.

(١٦) وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَهَٰنَنِ .

« و أمّا چون (خداوندش باز) **او را بیازماید و روزی‌اش را بر او تنگ گرداند، گوید: خداوندم مرا خوار کرد » ،**

یعنی سختی و تنگی‌ها نیز لزوماً، دلیل بر خواری انسان نزد خدا نیست، بلکه چه بسا برای آن‌است که آدمی با صبر و تلاش، محکم و استوار گردد. چنانکه فرموده «**وَ لَنَبْلُوَنَّکُم بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ** = و شما را به شمّه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و کسان و ثمرات می‌آزماییم و پایداران را بشارت ده» (بقره/۱۵۵).

(۲۰←۱۷) كَلَّا ۖ بَل لَّا تُكْرِمُونَ ٱلْيَتِيمَ . وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ . وَتَأْكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا . وَتُحِبُّونَ ٱلْمَالَ حُبًّا جَمًّا .

« چنین نیست، بلکه شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید » « و یکدگررا بر اطعام بینوا برنمی‌انگیزید » « و میراثِ (ضعیفان) **را** (چپاولگرانه و) **یکجا می‌خورید » « و** (جمعِ) **مال را حریصانه دوست می‌دارید ».**

یعنی، چنین نیست که انسان‌ها اگر از مظاهر نعمت برخوردار شـدند مورد تکریم خدا قرار گیرند و اگر در

تنگی افتادند در خواری خدا باشند، چنانکه فرموده «**وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُوسٌ كَفُورٌ. وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاء بَعْدَ ضَرَّاء مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّى إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُور** = و اگر انسان‌را رحمتی از سوی خویش بچشانیم و سپس آن رحمت را از او بازستانیم، نومید و ناسپاس می‌شود. و اگر او را پس‌از زیان‌هایی‌که به وی رسیده نعمت‌هایی بچشانیم، گوید: بدی‌ها از من برفت و شادمان و مغرور می گردد» (هود/۱۰و۹). به عبارت دیگر نه نعمت بخشی خدا دلیل کرامت اوست و نه سلب نعمت دلیلی بر اهانت و خواری شخص ازجانب او. بلکه تقرّب به خدا در پرتو حفظ ارزش‌هایی است که به یک‌سو افکنده می‌شوند، این‌که یتیمان فراموش شده گرامی داشته نمی‌شوند، مردمان در تقلاّی دستیابی به مواهب، محرومان را از یاد می‌برند و به پُرکردن جیب و شکم‌هایشان از اموال عمومی جامعه پرداخته‌اند و هرحقّی (چون میراث دیگران) را پایمال می کنند. هرچند محبّت مال ناپسند نیست، امّا نه اینکه آنقدر بدان دل ببندند که ارباب آدمی شود و آدمی محکوم عاملی شود که باید وسیله‌ی دست انسان برای پیشروی به سوی خیر و جلب رضایت خدا باشد.

بخش سوّم

(أعمال مردمان نقش‌آفرین در سرانجام آنها)

(۲۱) كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا .

« چنین نیست؛ آنگاه که زمین سخت درهم کوبیده شود »،

واژه‌ی «**کَلّا** = چنین نیست» درآیه‌ی شریفه، ظاهراً درتعقیب «**کَلّا**» درآغاز آیه‌ی ۱۷ می‌باشد و همان پندار مذکور در آیات ۱۵ و ۱۶را رد می‌کند که برخورداری‌ها یا تنگی‌های شما انسان‌ها دلیل کرامت یا اهانت خدا در حقّتان نیست (به توضیح آیات مزبور نگاه کنید).

آیه‌ی فوق و آیات بعد سرانجام انسانی را ذکر می‌کند که در دنیا یتیم‌نواز نبوده، نسبت به محرومان جامعه بی‌تفاوت زیسته و عمری را به مال‌دوستی گذرانده است (آیات ۲۰←۱۷). نشان می‌دهد که آن اوصاف، چه آثار و عواقبی را به بار می‌آورد؛ و شرح عاقبت اُخروی این‌گونه افراد را از حادثه‌ی قیامت آغاز کرده است، زمانی‌که با «درهم کوبیده شدن زمین» (و سایر حوادثی‌که در دیگر آیات آمده: انفجار دریاها، خاموشی ستارگان و غیره) زندگی این دنیا برهم می‌خورد و عالم دیگری آغاز می‌شود.

(۲۲) وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا .

« **و** (فرمان) **خداوندت بیاید و فرشتگان** (آماده‌ی اجرای أوامر) **به صف آیند** »،

آیه‌ی شریفه برپایی صحنه‌ی محشر را ـ پس‌از به هم‌ریزی نظام این عالم ـ در نظر مجسّم می‌سازد.

در مورد واژه‌ی «**جَاءَ رَبُّکَ** = خداوندت بیاید» سلفی‌ها عقیده دارند که خداوند سبحان آمده و در صحنه‌ی محشر حاضر می‌شود. امّا معتزله و شیعیان به حق می‌گویند که مقصود، فرا رسیدن امر خداست واین‌معنا از آیات حشر/۲ ، انعام/۱۵۸ و نحل/۳۳ به روشنی به دست می‌آید؛ چنانکه اصولاً عرب وقتی می‌گوید «أَتَاهُمُ اللهُ» یا «جَائَهُمُ اللهُ» (خدا سراغشان آمد) مقصود آمدن عذاب خدا است.

(۲۳) وَجِاْيٓءَ يَوۡمَئِذِۢ بِجَهَنَّمَۚ يَوۡمَئِذٖ يَتَذَكَّرُ ٱلۡإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكۡرَىٰ .

« و دوزخ در آن روز آورده شود؛ انسان در آن روز بیدار می‌شود، ولی چه جای این بیداری برای اوست؟ »،

مقصود از «**انسان**» در اینجا، انسان کافرکیش است؛ همان انسانی که مورد اشاره‌ی آیات ۲۰←۱۷ بوده است و همان اوصاف است که دوزخ را پیش می‌آورد. می‌فرماید در آن موقعیّت، انسان به خود می‌آید و از خواب غفلت بیدار می‌شود، امّا دیگر چه سود؟ آنجا زمانِ به خود آمدن و جبران مافات نیست (که «جبران» در

شرایط «جبری» کمال آور نیست)، چنانکه فرموده «**وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً** =و روزی‌که ستمگر (از حسرت) دستانش را (با دندان) می‌گزد و گوید: ای کاش با رسول(خدا) رَه می‌سپردم» (فرقان/۲۷).

(۲٤) **یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِی .**

« **همی‌گوید: ای کاش ازپیش، برای** (این)**زندگانی‌ام** (خیری) **فرستاده بودم** »،

یعنی آن روز قیامت انسان حسرت می‌خورد که ای کاش در دنیا فقط برای «دنیا» زندگی نمی‌کرد و با گذشت و کمک به دیگران و قدمی در راه حق، پس‌اندازی برای زندگی اُخروی خود فراهم می‌ساخت.

(۲۵و۲۶) **فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٌ . وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٌ .**

« **پس در آن‌روز هیچ‌کس همسان عذاب او** (خداوند) **عذاب نکند** » « **و هیچ‌کس چون در بند کشیدن او، در بند نکشد** »،

واژه‌ی «**وَثاق**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ریسمان و زنجیری است که دست و پای اسیران را با آن می‌بندند». «**لَایُوثِقُ** = به بند نمی‌کشد».

برای آیات فوق دو تفسیر هست:

اوّل آنکه مقصود این است که هیچ‌کس همچون خدا از واقعیّات اعمال آدمی با خبر نبوده و درنتیجه نمی‌تواند عذابی چنانکه شایسته‌ی انسان بدکار است، برای او پیش آورد.

دوّم آنکه آیات شریفه در مقایسه‌ی عذاب اُخروی با عذاب‌های دنیاست و می‌فرماید آن عذاب و گرفتاری که برای انسان بدکار درآخرت پیش می‌آید، قابل مقایسه با مشکلاتی‌که دیگران برای او در دنیا فراهم می‌آورند، نیست؛ واین وجه، بهتر وصحیح‌تر است. خلاصه آن‌که همان سان که خدا در عطای ثواب و اکرام، بی‌همتاست، در دادن عذاب نیز بی‌نظیر و بی‌بدیل است.

(۲۷) **یٰٓا أَیَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ .**

« (أمّا تو) **ای نفس آرام!** »،

در آیات پایانی سوره خداوند انسان صالح را مخاطب قرار داده به سرانجام او اشاره دارد. برخلاف مردمان کافرکیش که از آنها به صورت «غایب» سخن گفته شد (آیات قبل) مؤمنان با لطف تمام، مورد «خطاب» قرار گرفته‌اند. می‌فرماید ای آنکه با دلایل ایمانی و یا ذکر خدا به اطمینان کامل رسیدی! چنانکه فرموده است «**اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِ اللهِ أَلا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** = آنان‌که ایمان آورده ودل‌هاشان به یاد خدا آرام پذیرد؛ بدانید که با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد» (رعد/۲۸). (کلمه‌ی «**نَفْس**» در آیه‌ی شریفه مؤنّث مجازی است و از این‌رو درآیه، کلماتِ «**اَیَّتُهَا**» و «**مُطْمَئِنَّة**» به صورت تأنیث ذکرشده‌اند.)

(۲۸) اِرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرۡضِيَّةً .

« به سوی خداوندت ـ در حالی‌که تو از او خشنود و او از تو خشنود است ـ بازگرد »،

«**رَاضِيَة** = خشنود (از پاداش خدا)»؛ «**مَرْضِيَّة** = مورد رضایت (کسی‌که اعمال او مورد رضایت خدا بوده است)» «**اِرْجِعِي إِلَى رَبِّک**، بازگشت به سوی خدا» را در آیات بعد توضیح داده است.

(۲۹) فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي .

« **پس در** (زمره‌ی) **بندگان من درآی** »،

دعوت به پیوستگی به رضا و رضوان إلهی، همراه شدن با نیکان و صالحان و اولیاءِ خدا که «بهشت معنوی» است و ذکرش پیش از «بهشت موعود» (آیه‌ی بعد) رفته است.

(۳۰) وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي .

« **و به بهشت**(موعودِ)**من وارد شو** ».

چنانکه فرموده « **طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب** =خوش باد ایشان را و چه نیکوست فرجامشان» (رعد/۲۹). امّا این ندا را کِی به انسان مؤمن می‌دهند؟ ظاهراً در همان لحظه‌ی قبض روح، محتضرِ مؤمن حدّأقلّ وعده‌اش را می‌شنود، چنانکه می‌خوانیم «**اَلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُون** = آنان که چون فرشتگان جانشان را می‌گیرند، درحالی‌که پاک روان‌اند (فرشتگان به آنها) گویند: سلام برشما باد، به (پاداش) اعمالی‌که انجام می‌دادید به بهشت درآیید» (نحل/۳۲).

سوره‌ی بَلَد

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های مکّی است و مانند بسیاری از سوره‌های آن‌دوران، با سوگند آغاز می‌شود. جواب قسم، به قولی عنایت خدا به خلقت انسان است. آنگاه از انسان مؤمن از یک سو و ناسپاسی افراد در برابر خدا از سوی دیگر، سخن رفته و ویژه‌گی‌های انسانِ سپاس‌گزار و سرنوشت انسان کُفرپیشه را یادآور شده است.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) **؛ خلقت انسان و عنایت خدا به آدمی**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۲۰) **؛ فرجام انسانِ راه‌یافته و سرانجام معاندان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(خلقت انسان و عنایت خدا به آدمی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ .**

« سوگند یاد می‌کنم به این شهر »،

واژه‌ی «**لا**= نه» درابتدای آیه، نَفی قَسَم نیست، بلکه به منظور تأکید قَسَم است (قیامت/توضیح آیه‌ی ۱)، قَسَمی که پاسخ آن در آیه‌ی ٤ آمده و با اشاره به دقّتی‌که در خلقت انسان به‌کار رفته، اعلام می‌دارد که چنین موجودی بیهوده آفریده نشده، بلکه برای او مسئولیّت و آخرتی هست (به توضیح آیه‌ی ٤ نگاه کنید). «**هَذَا الْبَلَدِ**» اشاره به شهر مکّه دارد که خداوند امنیّتش را در طول تاریخ ـ علی‌رغم همه‌ی مخاطرات ـ حفظ نموده و فرموده است «**وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** = سوگند به این شهر أمن» (تین/۳).

(۲) **وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ .**

« و تو در این شهر جای داری »،

«**حِلّ** = وارد شدن و جای گرفتن» به مانند «حلول» مصدر است امّا در اینجا به معنی وصفی آمده، «وارد شونده و اقامت کننده» و عطف توجّه به شهر مکّه در اینجا، به واسطه‌ی وجود پیامبر خدا^ص^ است. هرچند تفسیر دیگری نیز برای واژه‌ی «**حِلّ**» گفته شده؛ به معنی کسی‌که حرمتش را نگه نمی‌دارند و آزارها درباره‌اش روا می‌دارند. با توجّه به این وجه، لحن آیه توبیخ‌آمیز می‌شود؛ سوگند به این شهر مکّه که تو ای پیامبر! در آنجا این‌همه آزار می‌بینی! امّا در تفسیر طبری از قول ابن عبّاس آمده که مراد از آیه‌ی شریفه، آزادی عمل پیامبر^ص^ در فتح مکّه بوده تا هرآنکه را می‌خواسته به کیفر عملش بکشد و هرکه را می‌خواسته ببخشد! و پیامبر اکرم^ص^ فرمان به عفو صادر فرمود و گفت «**اِذهَبُوا أَنْتُمُ الطُّلَقاء** = بروید که شما آزادید»؛ ولی سوره‌ی بلد در اوائل بعثت نازل شده و آن‌رویداد (فتح مکّه) مربوط به سال‌ها بعداز آن می‌باشد و از این‌رو تفسیر مذکور موجّه نیست.

از نظر ما آیه‌ی شریفه از یک سو به یکی از وجوه ایمنی شهر مکّه در آن‌زمان اشاره دارد که حضور

پیامبر گرامی اسلام^ص و حرمت حضور او در آن شهر باشد (انفال/۳۳) و از سوی دیگر به وجه احترام آن که با ظهور ابراهیم^ع و تجدید بنای کعبه در آن شهر پیوند دارد؛ چنانکه آیه‌ی بعد را می‌توان در هماهنگی با همین معنا در نظر گرفت.

(۳) **وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ .**

« **و** (سوگند) **به پدر و آن کس را که پدید آورد** (فرزند) »،

طبری از قول ابن‌عبّاس آورده که منظور از «**والِد** = پدر» در آیه‌ی شریفه «آدم» و مقصود از «**ما وَلَد**»، «فرزندان آدم» است. ولی این تفسیر به نظر درست نمی‌آید زیرا در بین فرزندان آدم^ع جنایتکاران فراوانی نیز بوده‌اند و منطقی نیست که خداوند به گروهی سوگند خورَد که در میان آنها کافران و جنایتکاران فراوانی وجود داشته‌اند.

از نظر ما آیه‌ی شریفه ـ در تداوم آیه‌ی قبل ـ به ابراهیم و سلسله انبیاءِ برخاسته از او اشاره دارد و روی‌هم‌رفته سه آیه‌ی اوّلینِ سوره، مُشعر بر این معناست که: قَسَم به این شهر، شهری‌که تو (ای محمّد) درآنی و قَسَم به ابراهیم^ع (نوساز کعبه) و فرزندان یکتاپرست او؛ و پاسخ قسم متعاقباً در آیه‌ی بعد می‌آید. [شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**ما** = آنچه» در آیه‌ی شریفه، به معنی «**اَلّذِی** = آن‌کس» آمده و این دو واژه در قرآن هریک، هم به معنی «آن‌کس» و هم به معنی «آنچه» به کار رفته است. چنانکه می‌خوانیم: **وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا. وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا. و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا** (شمس/۷←۵) که در این آیات شریفه کلمه‌ی «**ما**» به معنی «**اَلّذی** = آن‌کس» به کار رفته است. همچنین «**كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُواْ هَذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ** = (اهل بهشت) چون میوه‌ای از آن روزی‌شان شود؛ گویند این همان است که قبلاً روزی ما شده بود» (بقره/۲۵) و «**ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ** = آنگاه به ایشان گفته شود: این است آنچه تکذیبش می‌کردید» (مطفّفین/۱۷) که در این آیات «**اَلّذی**» به معنی «**ما** = آنچه» به کار رفته است].

(٤) **لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ .**

« **همانا** (ما) **انسان را در اعتدال** (یا رنج) **آفریدیم** »،

واژه‌ی «**کَبَد**» از ماده‌ی «مُکابده» به معنی «رنج و سختی» هم آمده است؛ به همین لحاظ عدّه‌ای از مفسّران بر این معنا رفته‌اند و آیه‌ی بعد را شاهد گرفته‌اند که آدمی در ضعف وسختی آفریده شده است پس گمان نکند که کسی بر او قدرت ندارد و مسلّط نیست! ولی در عربی لغت «**کَبَد**» برای بیان وسط و اعتدال نیز به کار برده شده است[۱] باتوجّه به این معنا، مراد آن است که ما: انسان را موجودی معتدل و با نظام هماهنگ آفریدیم (**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيم** ـ تین[۲]) و (**الَّذِی خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ** ـ انفطار/۷) و با اعطای این نعمت

---

(۱) ـ چنانکه می‌گویند: الشَّمْسُ فی کَبَدِ السَّماء یعنی خورشید در «میانهٔ» آسمان است.

(۲) ـ در اینجا به اعتدال انسان بر پایه‌ی اعضا و ساختار او اشاره شده، ولی این امر مانع از آن نیست که تحمّل آدمی دربرابر حوادث محدود بوده و تاب قوانین سخت را نداشته باشد، چنانکه می‌فرماید «**يُرِيدُ اللهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُم وَ خُلِقَ الإنسانُ ضَعِيفًا** = خدا اراده‌ی تخفیف بر شما دارد وانسان ضعیف (و با طاقت محدود) آفریده شده است».

به او، وظیفه‌ی سپاسگزاری بر عهده‌اش گذاردیم تا خلقت خدا را بزرگ شمارد و با اطاعت از حق، راهِ تعالی و خوشبختی را بسپرد.

(۵) **أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ .**

« **آیا** (انسان) **می‌پندارد که کسی بر او چیره نخواهد بود؟! »**،

یعنی آیا انسانی‌که چنین درباره‌ی او دقّت و عنایت شده (آیه‌ی قبل)، تصوّر می‌کند که به خود رها شده و کسی توانا بر او نیست که به حسابش برسد و به عکس‌العمل کامل اعمالش برساند؟! یا مراد این است که گمان نکند خدا بر او سلطه و قدرتی ندارد و به کیفرش نمی‌رساند؟!

(۶) **يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا .**

« **می گوید که مال بسیاری را تباه کردم** »،

یعنی انسان کُفر پیشه همواره غمِ «اموال» دارد، نه «أعمال»! غصّه می‌خورد که چه اموال فراوانی را از دست داده و نمی‌داند که با اعمالی‌که مرتکب شده چه بلایی بر سر خودش آورده است! تفسیر دیگر می‌گوید که انسان‌ها غرّه به مال بوده و با تفاخر از إتلاف آن سخن می‌گویند و چه بسا انفاق را اتلاف می‌شمرند؛ ولی اگر در فکر آخرت بودند این تفاخر را نکرده و انفاق را نه اتلاف، بلکه سرمایه‌گذاری برای سرانجام اخرویِ خود به حساب می‌آوردند.

(۷) **أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ .**

« **آیا می‌پندارد که احدی او را ندیده است؟** »،

یعنی آیا انسانی که چنان در غفلت است، تصوّر می‌کند هیچ‌کس نظاره‌گر او نیست و آن خدایی که او را در «نظام أحسَن» آفریده، وی را به هنگام اعمال ناپسندش ندیده است؟ مسلّماً آن مقامی که قدرت حاکم بر انسان (و طبیعت) است، ناظر و حسابگر اعمال آدمی نیز خواهد بود.

(۸) **أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ .**

« **آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟!** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد به بخشی از مهم‌ترین نعمت‌های مادّی و معنوی خدا که به آدمی عطا شده اشاره دارد تا بدین‌طریق انسان را به تفکّر در خلقت خویش برانگیزد. می‌فرماید آن قدرتی‌که انسان را بینا کرده قطعاً خود بیناتر بوده و ناظر وحسابگر اعمال مردمان خواهد بود.

(۹) **وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ .**

« **و زبانی و دو لبی؟** »،

در آیه‌ی قبل به وسائل رؤیت انسان اشاره داشت و در اینجا به لوازم نطق او؛ زبان و دو لب که هردو مکمّل یکدیگرند. سپس قوای باطنیِ ارزانی شده به انسان را در آیه‌ی بعد تذکّر می‌دهد.

(۱۰) وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ .

« **و اورا به دو راه** (خیر و شر) **راه نمودیم** »،

یعنی قدرت تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا و مفید و مضرّ به انسان داده شده است. بنابراین انسان، هم بر انجام امور خیر و سازنده توانا است و هم بر انجام امور شرّ و گزینش‌های تخریبی. هرچند فطرت آدمی متمایل به نیکی‌ها و مشمئز از بدی‌ها پرداخته شده است.

این آیات همه به صورتی، توضیح دهنده‌ی «**كَبَد**» و آفرینش انسان در «اعتدال» است (آیه‌ی ٤ ـ تفسیر دوّم) و در واقع می‌گوید آن قدرتی‌که چنان قوای ظاهری و باطنی را به انسان بخشیده، ناظر بر احوال و حسابگر اعمال او است.

بخش دوّم

(فرجام انسانِ راه یافته و سرانجام معاندان)

(۱۱) **فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ .**

« **پس** (آدمی) **به آن گردنه** (تکلیف) **درنیامده است** »،

«**لَا اقْتَحَمَ** = نگذشته است» از مصدر «اِقتِحام» به معنی «دخول با سختی و فشار»؛ «**عَقَبَة** = گردنه»؛ پس «**اِقتحام عقبه**» روی‌هم‌رفته، استعاره از اموری است که انجام آنها مستلزم پذیرش سختی‌هایی است. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه اشاره دارد که حق این است که انسان‌ها در برابر خدا احساس مسئولیّت کنند و تکالیفی را که به نظرشان با دشواری همراه است، برای نیل به سعادت بپذیرند (هرچند تکلیف دینی، فوق طاقت نیست و اگر با ایمان همراه شود تا حدّ زیادی از آن رفع مشقّت می‌شود).

(۱۲) **وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ .**

« **و تو چه می‌دانی که آن گردنه چیست؟** »،

قبلاً فرمود که پیمودن راه نیک و کمال مانند عبور از گردنه است پس باید از «گردنه»ها گذشت که مستلزم («نه گفتن» به یک سلسله خواسته‌ها و لذّت‌های نفسانی و) تن دادن به یک رشته وظائف و تکالیف است. البتّه «أولویّت» تکالیف، بنا به شرایط زمان و مکان متفاوت است و آیات بعد أولویّت مزبور را با توجّه به نیازها و فوریّت‌های زمان و محیط نزول برمی‌شمرد.

(۱۳) **فَكُّ رَقَبَةٍ .**

« **رها کردن گردنی** (از رقّیّت) »،

«**فَكّ** = بازکردن؛ رها ساختن»؛ «**رَقَبَة** = گردن» منظور از «**فَكُّ رَقَبَة**» رها کردن برده است. در عربستان پیش از اسلام، برده‌داری معمول بود و چنانچه کسی در جایی پیدا می‌شد که به قبیله‌ای تعلّق نداشت، به بردگی گرفته می‌شد. سوره‌ی بلد سی و پنجمین سوره در ترتیب نزول سوره‌ها در دوران مکّه است که مربوط به اوائل بعثت می‌باشد و آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که آزادی بردگان ازجمله اوّلین احکام نازل شده بر پیامبر^ص بوده است. بر این مبنا کسانی از مسلمان‌ها که برده‌ای داشتند در همان دوران اوّلیّه‌ی اسلام آزاد ساختند (یا برده در دست دیگران را خریده و آزاد می‌ساختند) به طوری‌که در سیره‌ی ابن هشام که صورت و نام مسلمانانِ مهاجر به مدینه را نشان می‌دهد، وجود یک برده‌هم در بین آنها مشاهده نمی‌شود. کسانی‌که بعدها در جریان

جنگ‌ها در اختیار مسلمان‌ها قرار گرفتند ـ أعمّ از زن و مرد ـ همان «**ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ** =افراد تحت قیمومیّت» یا اسیران جنگی بوده‌اند که در این زمینه نیز آیه‌ی٤ سوره‌ی محمّد[ص] رهگشاست.

(۱۶←۱۴) **أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ . يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ . أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ .**

« **یا غذا دادن در روز گرسنگی** (قحطی) » « **به یتیم خویشاوندی** » « **یا مسکین به خاک‌نشینی** »،

«**ذِی**=دارنده»؛ «**مَسْغَبَة** = گرسنگی»؛ «**ذِی مَسْغَبَة** = گرسنه»؛ «**مَقْرَبَة** = خویشاوندی»؛ «**ذَا مَقْرَبَة** = خویشاوند»؛ «**مَتْرَبَة** = خاک نشینی»؛ «**ذَا مَتْرَبَة** = خاک نشین» یعنی، به هرصورت، انسانِ طالب کمال، باید از تعلّقات خود بگذرد و اگر امکان آزادی هم‌نوعانش را ندارد، درصدد رفع احتیاجاتِ غذایی آنها برآید به خصوص در کمبودها و در درجه‌ی اوّل محتاجان خانوادگی را فراموش نکند.

این‌گونه آیات نشان می‌دهد که سلیقه‌ی إلهی در خشنودی از بندگان در چه اموری است؟ و حاکی از آن است که خداوند فداکاری و ازخودگذشتگی بندگان را نسبت به هم، دوست می‌دارد.

(۱۷) **ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ .**

« **آنگاه** (او) **از کسانی‌که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش کردند، باشد** »،

یعنی اگر کسی همه‌ی آن امور (آیات ۱٦←۱۳) را از سر اخلاص و ایمان به خدا انجام دهد ـ نه فقط در پیروی از غریزه‌ی «محبّت» و یا در مقام تفاخر ـ و به علاوه سایرین را درمشکلات و در برابر مظالم، به پایداری و امیدواری به رحمت و گشایش‌های إلهی فرا خواند، در این‌صورت او در زمره‌ی مؤمنان است و بدین‌ترتیب، از «گردنه‌ی تکلیف» گذر می‌کند.

(۱۸) **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ .**

« **اینان دست راستیان**(سعادتمندان)**اند** »،

«**مَيْمَنَة** = فرخندگی و مبارکی» از ریشه‌ی «يُمْن». مقرون بودن به برکات وعنایات إلهی درآخرت در «راست» تجلی می‌کند، چنانکه شومی و دوری از الطاف خدا در قیامت در «چپ» نشان داده شده است (انشقاق/ ۱۲←۷، إسراء/۷۱، حاقّه/۳۲←۱۹ و واقعه/١٤←۷). از این‌رو برخی منظور از «**میمنه**» را «دستِ راستیان» دانسته‌اند.

(۱۹) **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ .**

« **و کسانی‌که در برابر آیات ما عناد ورزیدند، آنان تیره‌روزانند** »،

«انکارِ بدون عناد و از راه بی‌اطّلاعی» کُفر نیست؛ بلکه گمراهی است. آنچه خدا از آن نمی‌گذرد، «**عناد**» است که اشخاص نوعی دشمنی روحی با حق پیشه کنند و به خاطر خشم‌ها و بدبینی‌ها و تعلّقات نفسانی، به جدل با حق بپردازند (**کُفر**). همین یک خصوصیّت کافی است که انسان را به عذاب إلهی گرفتار کند، در حالی‌که درمورد مؤمن نیز صِرف ایمان مؤثّر نهایی در نجات نیست، بلکه برای این‌منظور باید از «گردنه‌ی

تکلیف» (آیات قبل) گذشت. «عناد» انسان را در جاده‌ای قرار می‌دهد که سرانجامش کیفر إلهی است. (**أَصحاب مَشأَمَة** = اهلِ نکبت، تیره‌روزان).

(۲۰) **عَلَيۡهِمۡ نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ**.

« **آتشی دربسته** (گریزناپذیر) **بر ایشان است** ».

یعنی مردم معاند نمی‌توانند در آخرت از عذاب خدا بگریزند (چنانکه در این دنیا نیز، به لحاظ درونی، از کج‌نگری و بدخواهی دور نبوده‌اند ـ «**مُؤْصَدَة** = دربسته و گریزناپذیر). به بیان دیگر، همان بدخواهی‌ها و بد کردن‌هایی که معاندان در دنیا داشتند، به صورت «آتش گریز ناپذیر»شان در آخرت تجلّی می‌کند.

سوره‌ی شمس
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در دوران مکّه نازل شده و نام آن «**شَمْس** = خورشید» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است.

در آیات اوّلینِ سوره، خداوند به برخی عوامل طبیعی به‌عنوان آثار عظمت خود سوگند یاد کرده و گویی آن آثار را شاهد آورده که به همین وضوح، مردم بدانند که «**بی‌شک رستگار شد آن که نفس خود را پاک گردانید و به تحقیق ناکام گشت آن که نفس خویش را** (با گناه) **پوشاند.**» (آیات ۱۰ و ۹).

متعاقباً آیات شریفه، به شاهدی تاریخی از قوم ثمود اشاره داشته پیامبر آن قوم و پیروانش را به عنـوان مظهر «پاکی نفس»، در برابر سردسته‌ی مخالفان و دار و دستـه‌اش به‌عنوان مظهر «کفر و شقاوت» قرار داده است. آیات پایانی سوره بیانگر سرانجام آن قوم می‌باشد که چون با راه خدا مخالفت ورزیده پیرو بدترین فرد خود گردیدند، دچار کیفر شدند.

با توجّه به موارد مذکور، آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) ؛ **انسان رستگار و بشر ناکام**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۵) ؛ **اشاره‌ای به ماجرای قوم ثمود.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(انسان رستگار و بشر ناکام)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا .**

« **سوگند به خورشید و تابندگی‌اش** »،

آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، مشتمل بر یک رشته سوگندها به آیات آفاقی و أنفسی إلهی است که در زندگانی بشر تأثیر دارند و سپس جواب قسم‌ها، در آیات ۱۰و۹ آمده است. لفظ «**واو**» در ابتدای آیه‌ی اوّل، «واوِ» قسم است و «**واو**»های بعدی ـ در آغاز آیات ۲ تا ۷ ـ واوهای عطف می‌باشد.

واژه‌ی «**ضُحیٰ**» در لغت، به معنی «بروز نور خورشید» است که رفته رفته به «زمان» آن اطلاق شده که این زمان ـ موسوم به «چاشتگاه» ـ از آغاز گستردگی آفتاب تا نزدیک ظهر در نظر گرفته می‌شود، چنانکه می‌خوانیم: «**قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ أَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى** = (موسی[ع] به فرعون) گفت موعدتان روز زینت (عید) باشد؛ آن (زمان) که آفتاب گسترده و مردم (برای اوّل روز) گرد می‌آیند» (طه/۵۹).

(۲) **وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا .**

« **و** (قسم به) **ماه چون در پی آن** (خورشید) **درآید** »،

واژه‌ی «**تَلا**» در «**إِذَا تَلَاهَا** = آنگاه که در پیِ آن آید»، از مصدر «تُلُوّ» به معنی «در پی آمدن و به دنبال وارد شدن» است. وقتی خورشید در یک سمت غروب می‌کند، ماه (که از خورشید کسب نور می‌کند) از سمت دیگر برمی‌آید و این مضمون را منوچهری به زیبایی سروده است:

نماز شب نزدیک است و اینک	مَـه و خورشید را بینـم مقابل
ولیکـن مـــاه دارد میـل بـالا	فرو شد آفتـاب از کـوه بابِـل
چنان دو کفّـه‌ی سیمین ترازو	که یک کفّه شـود زان کفّه مایل
من و تو غافلیم و ماه وخورشید	در این‌گردون گردان نیست‌غافل

(۳) وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا .

« **و** (سوگند به) **روز چون آن** (خورشید) **را جلوه‌گر سازد** »،

مفسّران در این‌که ضمیر «**ها**» در «**جَلّاهَا**» به چه چیز برمی‌گردد، اختلاف کرده‌اند؛ **برخی** گفته‌اند ضمیر مزبور به «زمین» برمی‌گردد، ولی پیش از آن ذکری از زمین نرفته است! **بعضی** دیگر گفته‌اند که ضمیر «**ها**» به «خورشید» برمی‌گردد، چنانکه ما در ترجمه‌ی آیه آورده‌ایم. هرچند گفته‌اند که روز، خود نتیجه‌ی ظهور خورشید است، پس چگونه روز باعث آشکار شدن خورشید می‌شود؟ ولی در آیه‌ی شریفه مقصود، بیان «علّت» نیست که کدام عامل باعث بروز عامل دیگر می‌گردد؛ بلکه بیان نظام عالم و ازجمله هنگام روز و زمان جلوه‌ی خورشید، منظور نظر بوده است.

(٤) وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا .

« **و** (قسم به) **شب چون آن** (خورشید) **را فروپوشد** »،

البتّه برگرداندن ضمیر «**ها**» در «**يَغْشَاهَا**» به «خورشید» در اینجا، نوعی إسناد مجاز است زیرا تاریکی شب بر خورشید احاطه‌ی ندارد و در واقع بر زمین چیره می‌شود که نتیجه‌ی آن، پوشش خورشید است.

از سوی دیگر آیات ٤و۳ را می‌توان نوعی اشاره به حرکت زمین درنظر گرفت. زیرا این جوِّ زمین است که طی حرکات انتقالی و وضعی، خورشید را آشکار کرده و می‌پوشاند، و إلاّ خورشید در منظومه‌ی شمسی مرکزیّت دارد. به عبارت دیگر پدیداری روز و شب (طلوع و غروب خورشید) همه نتیجه‌ی حرکت زمین می‌باشد.

(٥) وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا .

« **و** (سوگند به) **آسمان و آن‌کس که بنایش کرد** »،

واژه‌ی «**سَمَاء** = آسمان» در آیه‌ی شریفه مفرد آمده که شاید مراد، مجموعه‌ی لایه‌های تشکیل دهنده‌ی جوّ زمین باشد و در اشاره به «**مَا** = آنکه» آسمان را بنا کرد و طبقات برایش قرار داد، خداوند در واقع، به ذات خود سوگند خورده است. البتّه واژه‌ی «**مَا**» در اصل به معنی «آنچه» می‌باشد ولی در قرآن در موارد متعدّد به جای «**الّذی** = کسی‌که» به کار رفته است، چنانکه می‌خوانیم: «**و لاتَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم مِنَ النِّساء** = و با آنچه (زنانی) که پدرانتان ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید» (نساء/۲۲ ـ بلد/توضیح آیه‌ی ۳).

(٦) وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا .

« **و** (قسم به) **زمین و آن‌کس که آن را بگُسترد** »،

دربرابر آسمان (آیه‌ی قبل) آیه‌ی شریفه به زمین پرداخته است و اشاره به خداوند شده که زمین را بسط داد (**طَحىٰ**= گستراند) و محلّ مناسبی برای زندگی انسان قرار داد. مسلّماً اگر زمین سراسر از کوه‌ها تشکیل

شده بود، جای مناسبی برای زیست انسانی نبود. بر این‌مبنا مقصود از «**گستردگی زمین**» وجود دشت‌ها در برابر کوه‌هاست، نه آنکه تغایری در کُرَوی بودن زمین ابراز شده باشد (چنانکه برخی منحرفان چنان معنایی از این‌گونه آیات قرآن اشاعه داده‌اند ـ به توضیح آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره‌ی غاشیه نگاه کنید).

زمین شناسان در مورد «پیدایش و گستردگی زمین» گفته‌اند که زمین در آغاز زیر آب بود و به تدریج آب‌ها در گودال‌ها و شیارهای زمین فرونشست و خشکی‌ها سر برآورده و زمین گسترش یافت؛ پدیده‌ای که از آن در قرآن به «**دَحْوِ الأرض** = گسترش زمین» تعبیر شده است (نازعات/۳۰)

(۷) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا .

«**و** (سوگند به) **نفس** (آدمی) **و آن‌کس که سامانش بخشید**»،

واژه‌ی «**نَفس**» در آیه‌ی شریفه با تنوین آمده که ظاهراً برای تفخیم و نشان دادن اهمّیّت نفس آدمی است. البتّه انسان‌ها جنایت هم می‌کنند؛ ولی سوگند آیه‌ی شریفه به نفس انسان در آغاز آفرینش اوست، زمانی‌که خداوند قوّه و استعدادهای مختلف در او نهاده (**سَوَّاهَا** = سامانش داد) و راهی دنیایش می‌سازد؛ و خصوصاً به بخش مهمّی از آن قوا در آیه‌ی بعد تصریح می‌نماید.

(۸) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا .

«**پس بزهکاری و تقوایش را به او الهام کرد**»،

در آیه‌ی شریفه لفظ «إلهام» به معنی «علم فطری» آمده، علمی‌که با آفرینش انسان در او عجین می‌شود (**فُجور** = بدکاری، گناه). یعنی خداوند قوّه‌ی تشخیص «درست» از «غلط» را به انسان داد و تمییز «حُسن» از «قُبح» را در فطرت آدمی نهاد. از این‌رو شیعه و معتزله قائل به حُسن و قُبح عقلی در انسان‌اند و می‌گویند دیانت ـ در احکام تأسیسی ـ حُسن و قبح‌های عقلی را (که عاری از تصرّفات نفسانی عاید می‌گردند) تأیید و تحکیم بخشیده است. ولی اشاعره ـ متأسّفانه علی‌رغم مدلول روشن آیه‌ی فوق ـ می‌گویند عقل، تشخیص حُسن و قُبح نمی‌دهد و فقط خداست که آن را تعیین می‌کند.

(۹) قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا .

«**بی‌شک رستگار شد هرکس که آن** (نفس) **را پاک گردانید**»،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد پاسخ قسم‌هاست. برای یازده قسم متوالی در آیات قبل (که تنها مورد از این نوع در قرآن است) چنان پاسخی آمده که نشان می‌دهد موضوع سعادت یا شقاوت آدمی از اهمّیّت بسیار بالایی برخوردار است. به زبانی، گویی شب و روز و آسمان و زمین و ماه و خورشید، همه مقدّمه و در انتظارند تا معلوم شود که انسان با حُسن وقُبح عقلی خود چه می‌کند؟ البتّه مقصود از «**زَكَّاهَا**» در آیه‌ی شریفه، این نیست که انسان قبلاً نفس آلوده‌ای داشته که باید پاکش کند، بلکه آیه‌ی شریفه در حقیقت می‌فرماید رستگار

شد آن کس که نفس‌اش را پاک نگه داشت. البتّه برخی، فاعل را در «**زکّاها**» خدای‌تعالی دانسته‌اند که نفوس را تزکیه می‌فرماید که در اینجا خلاف ظاهر است.

(۱۰) **وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا** .

« و بی‌تردید ناکام گشت هرکس که آن(نفس) **را به گناه آلود »،**

واژه‌ی «**خَابَ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «خَسِرَ = به مطلوب نرسید و زیان دید» است. واژه‌ی «**دَسّاهَا**» در قرآن به معنی «مخفی کردن و پوشاندن» آمده (نحل/۵۹) و آیه‌ی شریفه انسانی را شماتت می‌کند که با مغالطه‌ها و تبعیّت از نفسانیّات، وجدان تشخیص دهنده‌ی حُسن و قُبح خود را می‌پوشاند و مانع از حرکت طبیعی عقل می‌شود. چنانکه در حدیث آمده «سُئِلَ رَسُولُ اللهِ (ص) عَنِ الْبِرِّ وَ الإِثْمِ ؟ فَقالَ: اسْتَفْتِ نَفْسَکَ وَ لَوْ أَفْتاکَ الْمُفْتُون = از رسول‌خدا (ص) از خوبی و گناه پرسیدند، فرمود: از نفس (وجدانت) بپرس هرچند مفتیان، (خلافش را) فتوا دهند» (نهج الفصاحه، حدیث ۲۸٤ ، ص ٥٦).

بخش دوّم

(اشاره‌ای به ماجرای ثمود)

(۱۱) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ .

«(قوم) **ثمود به طغیان‌شان** (پیامبر خود را) **تکذیب کردند** »،

به دنبال ذکر «قاعده» که هرکه حفظ نفس کرد رستگار شد و هرکه سراغ آلودگی‌های نفسانی رفت به خسران رسید، در اینجا خداوند مصداقی تاریخی آورده است. پیامبر خدا (صالح[ع]) و پیروانش مظهر پاکی و رستگاری (**زَکَّاهَا** ـ آیه‌ی ۹) و مخالف او (و دار و دسته‌اش) مظهر شقاوت (**أشْقَاهَا** ـ آیه‌ی ۱۲) بوده‌اند. می‌فرماید قوم ثمود (که منظور رهبر تکذیب کنندگان و هوادارانش می‌باشند) برخلاف آن تشخیصی که خداوند با حُسن و قُبح عقلی به آنها بخشیده بود، عمل کردند و از هدایت پیامبری که به سویشان آمده بود، سر باز زدند و پیرو شقی‌ترین فرد قومشان گردیدند.

(۱۲) إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشْقَىٰهَا .

« آنگاه که شقی‌ترین‌شان به پا خاست »،

«**ثَمُودُ**» در لغت به معنی «کم آب» است (اعراف، ذیل آیه‌ی۷۷، پاورقی۲ و قمر/توضیح آیه‌ی۲۸). ثمودیان از قبائل قدیم عرب بودند که پس از هلاکت قوم عاد به وجود آمدند. شرح ماجرای آنها در سُوَر مختلف قرآن ازجمله در سوره‌ی اعراف آیات ۷۹←۷۳ آمده که توضیحش را داده‌ایم. آنها به لحاظ معماری تمدّن پیشرفته‌ای داشتند و خداوند از بینشان صالح[ع] را برای هدایت آنها به پیامبری برگزید که معدودی به وی گرویدند ولی اکثرشان به تحریک و تحت رهبری فردی که گفته‌اند نام او «قُدار بن سالف» بوده، در جبهه‌ی مخالفت و ضدّیّت با صالح[ع] قرار گرفتند. خداوند می‌فرماید نامبرده برای مقابله با صالح[ع] «**اِنبَعَثَ** = برانگیخته شد» و او را فردی «**أَشقَىٰ** = شقی‌ترین و بی‌رحم‌ترین» توصیف می‌کند که علّت این امر در آیات بعد آمده است.

(۱۳) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقْيَٰهَا .

« **پس فرستاده‌ی خدا به آنها گفت: ماده شتر خدا و** (نوبت) **آب‌خوردنش را** (حرمت نهید) »،

توضیح بیشتر مطلب در سوره‌ی شُعَراء آمده است. ظاهراً شتری به صورت معجزه‌آسا بین ثمودیان پدیدار شده بود که آیه‌ی شریفه او را «**نَاقَةَ اللهِ** = مادینه شتر خدا» توصیف می‌کند که می‌رساند شتر مزبور، شتر معمولی نبوده، بلکه آیتی از خدا به شمار می‌آمده است (اضافه‌ی «**ناقة**» به «**اَللّه**» اضافه‌ی تشریفی است).

پیامبرشان صالح به‌آنها «**قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُوم** = گفت: این ماده شتری است که سهمی از آب (چشمه) دارد و روز معیّنی (از هفته) هم سهم شماست» (شُعَراء/۱۵۵).

(١٤) **فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا .**

« **پس او را تکذیب نمودند و آن** (شتر) **را پی کردند** (و کشتند) **و خداوندشان به** (کیفر) **گناهشان بر آنها عذاب فرستاد که همگی‌شان را** (یکسان) **فراگرفت** ».

هرچند ثمودیان کم‌آب بودند، ولی پیامبرشان درخواست کرد که نوبتی‌هم از آب چشمه به آن شتر بدهند. ظاهراً ثمودیان مدّت محدودی با آن شتر در این باره همراهی کردند ولی سرانجام خروشان شده با سردمدارشان قُدار (توضیح آیه‌ی۱۲) که داوطلب کشتن شتر شده بود، همراهی نمودند و بدین‌ترتیب «**كَذَّبُوهُ** = او (پیامبرشان صالح) را تکذیب کردند». شایان توجّه این‌که هرچند کشنده‌ی شتر یک نفر بوده، ولی چون قوم به آن راضی شدند، فعل کشتن را به صیغه‌ی جمع آورده است؛ می‌رساند که هرکس به کاری راضی شد، در آن کار شریک است. وای به حال جامعه‌ای‌که «شقی‌ترین» فرد آن (توضیح آیه‌ی۱۲) رهبر شود! ظاهراً ثمودیان ـ به جز صالح[ع] و معدود پیروانش (هود/۶۶ و نمل/۵۳) ـ با زلزله‌ای (اعراف/۷۸) توأم با صاعقه (فُصِّلَت/۱۷ و ذاریات/٤٤) و بانگ شدید (هود/۶۷) از بین رفتند چنانکه می‌خوانیم: «**فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ** = پس زلزله‌ای ایشان را فراگرفت و در خانه‌های خود فرو افتاده مُردند» (اعراف/۷۸).

(١٥) **وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا .**

« **و** (خدا) **از پیامد آن بیم نکرد** ».

درمورد این آیه دو قول تفسیری هست :

قول **اوّل** می‌گوید واژه‌ی «**لَايَخَافُ** = نترسید» در آیه، به آن فرد شقیّ که مردم را به کشتن شتر خدا تحریک کرده بود (آیه‌ی۱۲) برمی‌گردد که از عاقبت کارش نترسید (ولی مرجع ضمیر دور است).

قول **دوم** «**لَايَخَافُ**» را به خدا برمی‌گرداند که برعکس حُکّام مستبد که از مخالفان بیم دارند، خدای دادگر و توانا در مجازات خائنان از کسی بیم ندارد. از نظر ما این قول أولیٰ است، چنانکه فرموده «**لَايُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ** = (خداوند) از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود و آنها (بندگان) پرسیده می‌شوند (مسئولند)» (انبیاء/۲۳).

سوره‌ی لَیل

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی** است و نام آن «**لَیْل** = شب» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. بر طبق معمولِ سوره‌های مکّی، این سوره نیز با چند قَسَم آغاز شده و جواب قَسَم درارتباط با سرانجام متفاوتی است که انسان‌ها مطابق با اعمالشان می‌یابند. ازاین‌رو اساس متن سوره، درباره‌ی دو دسته از انسان‌هاست : (۱) آنها که اهل انفاق و تقوا بوده مصدِّقِ «وعده‌ی آخرت» اند و (۲) کسانی که بخل ورزیده، خود را بی‌نیاز از حق می‌شمرند و مکذِّبِ «وعده‌ی آخرت» اند. آیات شریفه اعلام می‌دارد که دسته‌ی أخیر، برخلاف دسته‌ی اوّل، عاقبت هلاکتباری دارند وسرانجامِ نیکو از آنِ کسانی است که در راه خدا وبرای تزکیه‌ی نفس ـ بی‌هیچ چشم‌داشتی ـ انفاق می‌کنند.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۳) **؛ به یقین هر کس به نتیجه‌ی اعتقادات و اعمالِ خود می‌رسد**

بخش دوّم (آیات ۱۴ تا ۲۱) **؛ اتمام حجّت به بخیلان و بشارت به انفاق کنندگان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(به یقین هر کس به نتیجه‌ی اعتقادات و أعمال خود می‌رسد)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱ و ۲) وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ . وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ .

« **سوگند به شب چون** (اشیاء را) **می‌پوشاند** » « **و** (قسم به) **روز چون جلوه‌گر می‌شود** »،

«واو» بر سر «**لیل**» «واو» قسم است؛ بقیّه‌ی «واو»ها تا آیه‌ی ٤ «واو» عطف است.

آنچه در آیات قسم در این سوره جلب نظر می‌کند، «زوج بودن» قسم‌هاست؛ شب را در برابر روز ذکر می‌کند و در آیه‌ی بعد، از آفرینش نر و ماده سخن دارد. در پی جواب قسم (آیه‌ی٤) و در متن سوره نیز، همچنان این روش ادامه دارد و از سرانجام عمل «بد» در برابر عاقبتِ کار «نیک» سخن می گوید.

واژه‌ی «**يَغْشَىٰ**» در آیه‌ی شریفه فعل «متعدّی» است و نفرموده که شب چه چیزی را می‌پوشاند؟ چون موضوع روشن است ومعلوم است که شب بر همه‌ی اشیاء ظلمت می‌آورد. این، ازجمله سبک‌های قرآن است که چون مفعولِ فعل روشن باشد، گاهی آن را حذف می‌کند. امّا در مورد روز فعل «لازم» به کار برده و از جلوه‌گری و روشنایی آن سخن گفته است.(۱)

(۳) وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ .

« **و** (سوگند به) **آن‌که نر و ماده را آفرید** »،

واژه‌ی «**مَا**» در آیه‌ی شریفه به معنی «**مَنْ** = کسی‌که» آمده است، چنانکه نظیرش را قبلاً دیده‌ایم (شمس/۵). در این‌که مراد از «نر» و «ماده» چیست، تفسیر مجمع البیان دو قول آورده: (**۱**) آدم و حوّا و (**۲**) هر نر و ماده‌ای (که شامل انسان وغیرانسان می‌شود) که به نظر ما این قول، جامع‌تر است.

---

(۱) - در تفاسیر شیعی همچون تفسیر صافی اثر فیض کاشانی آمده که « **وَ اللَّيْلِ إذا يَغْشَى**» قسم به حکومت غاصب همچون حکومت ابوبکر و عمر است؛ چنانکه می‌خوانیم «از امام باقر (ع) نقل شده که مراد از "شب" در این آیه حکومت خلیفه‌ی دوم است که دولت علی(ع) را پوشاند و علی(ع) صبر کرد تا دولت اینها به اتمام رسد، و مراد از "نهار" (روز) دولت قائم است که چون ظهور کند، دولت باطل مغلوب می‌شود» (تفسیر صافی، جلد۲، ص۸۲۴). هرچند صاحب تفسیر غفلت داشته از این که حکومت غاصب قابل احترام نیست و در شأن حق‌تعالی نباشد که به امری باطل که درخور احترام نیست سوگند یاد کند (آیا خدای سبحان به حاکمان غاصب ـ از دیدگاه شیعه ـ قسم می‌خورَد؟!).

در اینجا خداوند درحقیقت، به ذات خود سوگند یاد کرده، زیرا خالق «نر و ماده» در جهان کسی جز خدا نیست، چنانکه فرموده «**سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَايَعْلَمُون** = پاک و منزّه (از هر عیب و نقص) آن کسی(خداوندی)که همه‌ی اصناف موجودات را نر و ماده آفرید؛ از آنچه زمین می‌رویاند و از نفوس آدمیان و از چیزهایی‌که نمی‌دانند» (یس/۳۶ ـ به توضیح آیه نگاه کنید). اصولاً اصلِ «زوجیّت» در عالم که در آیات قرآن به آن اشاره شده (رعد/۳ ، ذاریات/٤۹ و دیگر آیات) از جنبه‌های شگفت و حکمت‌آمیز جهان خلقت است.

(٤) **إِنَّ سَعۡيَكُمۡ لَشَتَّىٰ** .

« (که) **همانا تلاش‌های شما** (انسان‌ها) **مختلف است** »،

واژه‌ی «**شَتَّىٰ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «متفرّق شدن و ازهم جدا شدن دو یا چند چیز» است. در آیه‌ی فوق با توجّه به مدلول آیات بعد، «**شَتَّىٰ**» به معنی «مختلف بودن» است. یعنی چنان نیست که اعمال آدمیان با هم تفاوتی نداشته و هرچه کنند مهم نباشد، بلکه برخی اعمال به سرانجام نیک وبرخی به‌سرانجام بد می‌انجامند.

آیه‌ی شریفه پاسخ سوگندهای پیشین است. خداوند سوگند خورده که به همان وضوح که شب و روز ازهم نمایانند و به همان قدرت و حکمت لایَزال که اصل «زوجیّت» را در جهان بنا نهاد، اعمال شما آدمیان نیز به لحاظ عاقبت و آثار، مختلف است. به بیان دیگر، همانگونه که به فرد دروغگویی گاهی گفته می‌شود، مثل روز روشن دروغ می‌گویی! اینجا نیز گویی خدا گواهی می‌دهد که چنان نیست که هرآنچه شما مردم انجام دهید اهمّیّتی نداشته باشد، بلکه درست مثل شب و روز و نر و ماده که هریک ماهیّت متفاوتی داشته نتایج مختلف به بار می‌آورند، اعمال شما انسان‌ها نیز به سرانجام متفاوت می‌رسد. آیات بعد در ارتباط با دو رشته اعمال مختلف انسان‌هاست که نتایج هریک را توضیح می دهد.

(۵←۷) **فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ . وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ . فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ** .

« **پس آن‌کس که بخشش نمود و تقوا پیشه کرد** » « **و** (آن امر) **نیکوتر را تصدیق داشت** » « **پس به زودی** (راه را) **بر او آسان‌تر کنیم** »،

«**أَعطَىٰ** = بخشید، ارزانی داشت». در اینجا خداوند متعلّق عطا را نگفته ولی آنچه در ذهن پیشی می‌گیرد کمک مالی در راه خدا به نیازمندان است و برخی گفته‌اند که مقصود، بخشش در همه‌ی عرصه ها و زوایای زندگی بشری است؛ بخشش مالی، فرهنگی، دینی و جمیع امکانات مادّی و معنوی که شخص در اختیار داشته و می‌تواند در آن زمینه‌ها، رفع نیاز از دیگری کند.

واژه‌ی «**حُسۡنَىٰ**» مؤنّث «أحسَن = نیکوتر» است. خداوند صفتی ذکر کرده و موصوف را نگفته است. احتمال دارد که مقصود، نیکوترین سخن «توحید» باشد (اَلْكَلِمَةُ الْحُسنَى) یعنی «صَدَّقَ بلاإِلَهَ إِلاَّ الله = تصدیق کرد که جُز خدا معبودی نیست» ولی غالباً مراد از «**حُسۡنَىٰ**» را وعده‌ی بهشت دانسته‌اند که از پاداش‌های دنیوی

به‌مراتب بالاتر است (حجر/۱۵). واژه‌ی «**یُسْرَیٰ**» نیز مؤنّث است و مقصود آیه‌ی شریفه این است که کسی‌که اهل بخشش و تقوا باشد، خداوند به‌لحاظ درونی و بیرونی، راه را بر او آسان‌تر می‌کند تا به موفقیّت‌های بیشتری نایل آید (**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى** = در مسیر آسان‌تر قرارش می‌دهیم) پدیده‌ای که نیکوکاران از نظر درونی، به‌طور طبیعی در زندگی دنیا احساس می‌کننـد و خداوند این قانـون طبیعی را ـ به‌عنوان صاحب و واضع همه‌ی قوانین طبیعت ـ به خود نسبت داده است. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه همان مضمون «از تو حرکت از خدا برکت» را بیان می‌دارد که در ارتباط با رفع مشکلاتِ تبلیغ برای پیامبر[ص] نیز تذکّر داده‌است (**وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى** ـ اعلی/۷).

(۸←۱۰)**وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ . وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ . فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ .**

« و امّا آن‌که بخل ورزید و خود را بی‌نیاز (از حق) **شمرد » « و آن**(وعده‌ی) **نیکوتر را به دروغ گرفت » « پس راه**(هدایت)**او را دشوارتر می‌سازیم »**،

آری، این نیز قانون طبیعی است که خداوند در مقام واضع همه‌ی قوانین هستی به خود نسبت داده؛ این‌که نیکوکاری و بخشش برای افراد بخیل و مستکبر، سخت است [گفته‌اند طریقه‌ی «**عُسْر**» همان راه نفس و عمل برخلاف رضای حق است «**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ**، در مسیر دشوار (نفس) رهایش می‌کنیم»]. به بیان دیگر قبول ایمان و عمل صالح برای بخل‌ورزان منکر، چنان سخت است که بنا به قرآن، گویی می‌خواهند از آسمان بالا روند (**كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ** ـ انعام/ ۱۲۵).

(۱۱) **وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ .**

« و مال او ـ آنگاه که به هلاکت افتد ـ کارسازش نمی‌شود »،

یعنی بخیلان بدانند که به قول معروف « چیزی از مالشان را با خود از این دنیا نمی‌برند» و آن زمان‌که «جان به گلوگاه رسد» (واقعه/۸۳ ومنافقون/۱۰و۱۱) آنچه‌را دردنیا اندوخته‌اند کارسازشان نخواهد بود (**إِذَا تَرَدَّىٰ** = چون به هلاکت افتد». .

(۱۲و۱۳) **إِنَّ عَلَيۡنَا لَلۡهُدَىٰ . وَإِنَّ لَنَا لَلۡأٓخِرَةَ وَٱلۡأُولَىٰ .**

« همانا هدایت برعهده‌ی ماست » « و بی‌گمان دنیا و آخرت از آنِ ماست »،

یعنی «هدایت»را خدا برعهده گرفته، هرکه قدم پیش گذارد و راه ایمان و نیکوکاری وتقوا را قصد کند، خداوند او را به هدایت می‌برد و راه را برایش آسان‌تر می‌کند (آیات ۵←۷) و هرکه پشت کند و آخرت را شوخی پنداشته به مال‌اندوزی و دنیاپرستی پردازد، روز به روز دربرابر نیکی‌ها مقاوم‌تر شده از «هدایت»خدا دورتر می‌شود (آیات ۸←۱۰). سعادت و نیکبختی در دنیا و آخرت به دست خداست و از آنِ کسانی است که راه او را بروند. توضیح آنکه در آیه‌ی شریفه «آخرت» به لحاظ اهمّیت مقدّم بر «**أُولَىٰ** = دنیا» آورده شده است.

بخش دوّم

(اتمام حجّت به بخیلان و بشارت به انفاق کنندگان)

(۱٤) فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ .

« **پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد، بیم می‌دهم** »،

آیه‌ی شریفه با فاء آیات قبلی را تعقیب می‌نماید. در آیات قبل خداوند به آیات خویش در آفاق و انفس سوگند خورد که سرانجام اعمال مختلف انسان‌ها ـ از بد و خوب ـ یکسان نیست و آنگاه خاطرنشان ساخت که «هدایت» را خدا به‌عهده گرفته؛ هرکه پا پیش گذارد راه را برایش آسان‌تر می‌گرداند و هرکه پا پس نهد و در جهت خلاف رضای خدا قدم بردارد، دچار سختی بیشتر در عمل به خیر خواهد شد. در آیـه‌ی فوق می‌فرماید حال که چنین است، مردمان از آن عذاب وآتش هولناکی که حاصل برخی اعمال است (**تَلَظّیٰ** = زبانه می‌کشد، پُر لهیب) برحذر باشند (به توضیح آیه‌ی بعد نگاه کنید).

(۱۵) لَا يَصْلَىٰهَآ إِلَّا ٱلْأَشْقَى .

« **جز** (مردم) **شقاوت‌پیشه به آن درنیاید** »،

در آیه‌ی شریفه، واژه‌ی «**أَشْقَی**» به معنی «شقی‌تر» است؛ ولی واژه‌ی مزبور دربرابر «**أَتْقَی** = پرهیزکارتر»[۱] در آیه‌ی ۱۷ آمده و بنا به آیات متعدّد قرآن، پرهیزکاران از خطرات آخرتی دورند و نه فقط «پرهیزکارترینِ» افراد. بنابراین «**أَشْقَی**» در آیه‌ی شریفه نیز به همان معنی وصفی یعنی «شقی= شقاوت‌پیشه» باید باشد و این‌گونه استفاده از صفت تفضیلی به جای صفت وصفی، در عربی مرسوم است، چنانکه تفاسیرمجمع البیان وشیخ ابوالفتوح رازی بر این‌قول رفته‌اند.

بدین‌ترتیب «**نَارًا تَلَظَّی**» در آیه‌ی قبل، به نوعی با اعمال افراد رابطه دارد. آنها که در این دنیا قساوت‌ها داشته به اعمال جنایتبار دست زدند (و در عین برخورداری از نعمت‌ها به فضل إلهی، خِسَّت به خرج دادند) و تکذیب خدای یکتا و آخرت کردند عاقبتشان این است که در آخرت، با آتش هولناکی که زبانه می‌کشد قرین خواهند بود.

(۱٦) ٱلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ .

« **همو که** (آیات خدا را) **دروغ شمرد و روی برتافت** »،

---

(۱) ـ در تفاسیر أهل سنّت کلمه‌ی «**أَتْقَی**» را به معنای با تقواتر با ابوبکر تطبیق داده‌اند زیرا در اوایل اسلام از مال خود برای رضای خدا بسیار انفاق می‌کرد. شیعیان با استدلال براینکه «**أَتْقَی**» به معنی مطلق «پرهیزکار» آمده، (نه به معنای اَفعَلِ تفضیلی) مانند اَشقی به معنای شقی؛ سخن سنّیان را رد کرده‌اند، ولی به هرحال نمی‌توان منکر بود که ابوبکر می‌تواند (در زمینه‌ی انفاق) یکی از مصادیق آیه باشد.

آیه‌ی شریفه ازجمله مبانی قساوت و خِسّت را در روح آدمی بیان می‌دارد که همانا تکذیب حق و پشت کردن به خدا و آیات اوست؛ چنانکه موسی (ع) به فرعون می‌گوید «**إِنّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَ تَوَلَّى** = همانا به ما وحی شده است که بر کسی‌که تکذیب (حق) کرده پشت نماید، عذاب است» (طه/ ٤٨).

(۱۷و۱۸) **وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلْأَتْقَى . ٱلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ .**

« **و تقواپیشه از آن** (آتش) **دور داشته خواهد شد** » « **هموکه مالش را می‌دهد تا پاک** (و پیراسته) **گردد** »،

متّقیان ـ درحالی‌که نیّتشان صرفاً کسب خشنودی خداست ـ از اموال خود به مستمندان می‌بخشند. قرآن این صدقه و بخشایش را از جانب مؤمن، مایه‌ی پاکی و صفای نفس او می‌شمرد، چنانکه فرموده «**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بِهَا** = از اموالشان صدقه‌ای بگیر تا بدین‌وسیله پاکشان کنی» (توبه/۱۰۳). نکته اینکه فعل مستقبل مجهول (**سَيُجَنَّبُهَا**) نشان می‌دهد که خدا آنها را به سبب اعمالشان از آتش محفوظ می‌دارد.

(۱۹و۲۰) **وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ . إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ .**

« **و حال آنکه هیچ‌کس را نزد او نعمتی نیست که پاداش داده شود** » « **جُز آنکه در طلب خشنودی خداوند برترِ خود** (می‌بخشد) »،

یعنی بخشش مؤمن فقط محدود به پاسخی نسبت به نیکی‌هایی که دیده ـ که نوعی نزاکت اجتماعی است ـ نیست، بلکه فراتر ازآن رفته و چه از کسی نیکی دیده و چه ندیده باشد، رضای خدا را در بخشش‌هایش می‌جوید. چنانکه زمخشری می‌گوید «لایُؤتِی مالَهُ إلاّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ لا لِمُکافأةِ نِعْمَةٍ = مالش را ـ مگر در طلب رضای خداوندش ـ به کس نمی‌بخشد، نه برای پاداش دادن و جبران نعمتی (که از دیگران دریافت داشته است)». جالب است که می‌فرماید بخشندگی مؤمن تاجرگونه نیست و حتّی به خاطر جبران نعمت یا پاداشی که از کسی کسب کرده نمی‌باشد، بلکه فقط در طلب رضا و خشنودی خداست. شایان توجّه اینکه در آیه‌ی ۲۰ نیز از «**وَجْهِ رَبِّهِ**» به رضا و خشنودی خدا تعبیر شده است.

(۲۱) **وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ .**

« **وقطعاً به زودی خشنود خواهد شد** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر سرانجام مؤمنی است که هدف او در زندگی دنیا، طلب رضای خدا بوده است؛ می‌فرماید او به زودی طایر آن خوشبختی مطلق را در آغوش خواهد کشید. البتّه در اینجا از اوصاف متّقیان، به صورت کلیدی، صفتِ گذشت و بی‌توقّعی از کسی جُز طلب رضای خدا را مطرح کرده، هرچند متّقیان اوصاف دیگری نیز دارند، چنانکه فرموده «**اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّة** = به راستی کسانی که ایمان آورده اعمال شایسته انجام دادند بهترین (و خوشبخت‌ترین) آفریدگانند» (بیّنه/۷).

سوره‌ی ضُحیٰ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی** است و ازجمله سوره‌های نازل‌شده در اوائل بعثت می‌باشد. نام آن «ضُحیٰ = روشنایی روز» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که همراه با آیه‌ی بعدی، دو آیه‌ی قَسَم در آغاز سوره می‌باشند.

به‌طور کلّی محتوای سوره را می‌توان در**دو قسمت** درنظر گرفت. **قسمت اوّل** نشان می‌دهد که مدّتی نزول وحی بر پیامبر[ص] قطع شده بود و دشمنان شروع به شایعه‌پراکنی کرده می‌گفتند «خدایش او را رها کرده و به دشمنی گرفته است»! خداوند به این یاوه‌سرایی پاسخ داده می‌فرماید نه تنها چنین نیست، بلکه فرجام بالاتری برای پیامبر[ص] در دنیا و آخرت درپیش است. **قسمتِ دوّم** سوره در ابتدا، بیان نعمت‌هایی است که خداوند پیش از بعثت به پیامبر[ص] ارزانی داشته و سپس تذکّراتی به آن‌حضرت در باب **شکرگزاری** و ابلاغ رسالت آمده است.

امّا در این‌که چرا مدّتی نزول وحی بر پیامبر قطع شد، مفسّران اقوال گوناگون آورده‌اند. ازجمله سیوطی، از مُسلِم و بخاری در کتاب «لُباب النُّقول فی أسباب النُّزول» نقل می‌کند که پیامبر[ص] مریض شد و یکی دو شب برای نماز شب برنخاست و اُمِّ جمیل زن ابولهب آمده گفت: ای محمّد! می‌بینم که شیطانت ترکت کرده است!

این‌گونه اقوال چندان درخور اعتماد نیست (مگر زن ابولهب هرشب کشیک می‌داده که پیامبر نمازشب می‌خوانَد یا نه؟!)؛ هرچند آیات سوره، نشان می‌دهد که فَترتی در وحی پیش آمده بود؛ و لزومی ندارد که ما در پی علل‌یابی و کنکاش از مطلبی که قرآن درباره‌اش سکوت کرده، برآییم.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)**؛ فترت وحی**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۱)**؛ تذکّر مراحم إلهی به پیامبر[ص] و فرمانِ پیگیری رسالت.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل
(فَترت وحی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) وَٱلضُّحَىٰ .

« **سوگند به روشنایی روز** »،

در مورد واژه‌ی «**ضُحیٰ**» و تفاوت آن با «**فَجْر**» قبلاً توضیح داده‌ایم (شمس/۱). به طور کلّی «**فَجْر**= سپیده دم» زمان ظهور روز شرعی است، امّا «**ضُحیٰ**» به زمان گستردگی روز گفته می‌شود که قبل از ظهر می‌باشد و به آن، «زمان چاشت یا چاشتگاه» نیز گفته‌اند.

(۲) وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ .

« و (قسم به) **شب چون آرام گیرد** »،

مفهوم «**سَجیٰ**» در آیه‌ی شریفه «سکون وآرامش» است؛ مقصود زمانی است که تاریکی شب به نهایت رسیده و فراگیر شده و سکون و آرامش همه جا را فرا گرفته است.

(۳) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ .

« (که) **خداوندت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است** »،

آیه‌ی شریفه جواب قسم در آیات پیشین است. گویی می‌فرماید ای پیامبر! به جهان بنگر؛ آفتاب می‌تابد و جهان را روشن می‌کند؛ سپس رو به زوال رفته تاریکی فرا می‌رسد. امّا چنان نیست که دنیا در تاریکی متوقّف بماند؛ بلکه باز روشنی روز پدید می‌آید. وحی به تو نیز ای پیامبر! چنین است، اگر انقطاعی یافته (به توضیحات کلّی درباره‌ی سوره نگاه کنید) دلیل رویگردانی خدا از تو نیست؛ انوار وحی در پی فرا خواهد رسید.

(٤) وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ .

« **و بی‌تردید سرای بازپسین برای تو، بهتر از دنیاست** »،

یعنی نه تنها ای پیامبر^ص^ در دنیا از حمایت‌های خدا برخورداری، بلکه آخرتت بهتر از دنیایت خواهد بود. هرچند برخی واژه‌ی «**آخِرت**» را در آیه‌ی شریفه به‌معنی «پایان» و به تَبَع آن «**أُولیٰ**» را به معنی «آغاز» گرفته گفته‌اند

که مقصود این است‌که ای پیامبر[ص]، فرجام کارت بهتر از آغاز آن‌است. ولی در عرف قرآنی، مراد از «**آخِرت**»، بیشتر جهان بازپسین است.

(۵) **وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ** .

« **و به‌زودی خداوندت به تو** (نعمت‌ها) **می‌بخشد که خشنود خواهی گشت** »،

در آیه‌ی شریفه مفعول ـ از نظر أهمّیّت ـ حذف شده‌است. خداوند به پیامبر[ص] چه عطا خواهد کرد؟ تاریخ گواهی می‌دهد که تمامی عربستان به آئین او درآمد و سپس آن آئین، فرهنگ و تمدّنی گسترده در سطح جهان به بار آورد. امّا نعمت‌های اُخروی که بیشتر مورد عنایت آیه‌ی شریفه است، فوق این امور و بالاتر از تصوّر ما است. برخی از مفسّران در تفسیر آیه گفته‌اند که آن نعمتی‌که پیامبر[ص] را از هرجهت راضی و خشنود می‌کند این است که اُمّتش در آخرت، با شفاعت او، همگی به بهشت می‌روند! چنانکه در تفسیر مجمع البیان آمده مقصود آیه این است که «وَ سَیُعْطِیکَ رَبُّکَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الشَّفاعَةِ وَأَنْواعِ الْکَرامَةِ فِیکَ و فِی اُمَّتِکَ ما تَرضَی بِهِ = به زودی (ای پیامبر) خداوندت در سرای آخرت، شفاعت و انواع کرامت‌ها نصیب تو و امّتت می‌گرداند تا خشنود شوی». جالب است که ابن‌عقیل (از فقهای حنابله) گفته «این دعوی بر پیامبر[ص] که همه‌ی اُمّتش را مشمول کرامت خدا می‌کند، باطل است، زیرا پیامبر[ص] شرابخواران اُمّت را لعن کرد، پس چگونه راضی می‌شود که آنها به بهشت روند» [به کتاب تلبیس ابلیس (نقد العلم و العلماء) اثر ابن جوزی بغدادی نگاه کنید].

بخش دوّم

(تذکّر مراحم إلهی به پیامبر[ص] و فرمان پیگیری رسالت)

(۶) **أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَـَٔاوَىٰ** .

« **مگر تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟** »،

در اینجا خداوند از نعمت‌هایی که پیش از بعثت به پیامبر[ص] ارزانی داشته یاد می‌کند. می‌فرماید ای پیامبر! به سابقه‌ی زندگیت نگاه کن و به یادآر که تو یتیم بودی و خداوند سرپرستی‌ات را به عهده گرفت؛ پس حتّی پیش از آنکه نبی باشی، مورد عنایت خداوند بودی. واضح است که ضمیر فاعلی در «**أَلَمْ یَجِدْکَ**» به «**رَبُّکَ**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. در عربی «**یَتیم**» به کسی گفته می‌شود که پدرش در کودکی او فوت شده باشد و از این‌رو آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر[ص] ـ پیش از بلوغ ـ پدرش (عَبدُ الله) را ازدست داده بود.

(۷) وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ .

« و راه نایافته‌ات یافت؛ پس هدایت کرد؟ »،

گفته‌اند که واژه‌ی «**ضالّ**» در اینجا به معنی راه نایافته یا حیران است. یعنی پیامبر^ص^ می‌دید که اقوام عرب در جاهلیّت به گمراهی رفته‌اند، ولی به درستی نمی‌دانست که راه هدایت چیست؟ ازاین‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**فَهَدَیٰ**» یعنی خدا تو را ای پیامبر از حیرانی به در آورد و آن هدایت خاصّه را از طریق وحی به تو بنمود و در اختیارت گذاشت. چنانکه فرموده است «**وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ماكُنتَ تَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَ لَاالْإِيمَانُ وَلكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِی بِهِ مَن نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِيم** = و این چنین بر تو (ای پیامبر!) با ارسال روحی از جانب خود وحی کردیم، تو (پیش از آن) نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما آن (کتاب) را نوری قرار دادیم که هرکس از بندگانمان را که بخواهیم (ولایق بینیم) بدان هدایت می‌کنیم و به راستی تو (مردمان را) به راهی راست رهنمایی می‌کنی» (شوری/۵۲). متأسّفانه تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه روایتی آورده مبنی بر این‌که پیامبر^ص^ به هنگام کودکی در درّه‌های مکّه گم شده بود و ابوجهل او را دید و دستش را گرفت و نزد پدربزرگش عبدالمطّلب بُرد! («**ضالّ**» و «**هدی**» را در آیه‌ی شریفه این‌چنین دیده‌اند!).

(۸) وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ .

« و نیازمندت یافت؛ پس بی‌نیاز گرداند؟ »،

در آیات گذشته خداوند دو نکته از سابقه‌ی پیامبر^ص^ نقل فرمود (یتیم بودی، خدا پناهت داد. سرگشته بودی، خدا هدایتت کرد). درآیه‌ی فوق ـ به عنوان سوّمین نکته ـ می‌فرماید نیازمند بودی، خدا همسری موافق و همراه و ثروتمند (خدیجه) نصیبت کرد.

(۹) فَأَمَّا ٱلْيَتِيمَ فَلَاتَقْهَرْ .

« **پس** (تو نیز) **یتیم را خوار مکن** »،

یعنی، ای پیامبر ! تو مزه‌ی یتیمی را چشیده‌ای، پس یتیم را خوار و تحقیر مکن (بلکه با لطف و مهربانی با وی رفتار کن) که این شکر نعمت پروردگارت خواهد بود. البتّه آیات قرآن، روی سخن با پیروان پیامبر نیز دارد وتأکیدی به آنهاست که «**وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِم ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَ لْيَقُولُوا قَولاً سَدِيدًا** = سرپرست یتیمان بترسند که هرآینه خود فرزندان ناتوانی به جای می‌گذاشتند (چه حالی داشتند؟) پس از خدا بترسند و (با یتیمان) سخن به درستی و شایستگی گویند» (نساء/۹) .

(۱۰) وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَاتَنْهَرْ .

« و بر پرسشگر فقیر بانگ مزن »،

البتّه متکدّیان سمجی که معمولاً در کوی و برزن‌ها به گدایی می‌ایستند، از دیدگاه قرآن «**سائل قرآنی**» درنظر گرفته نمی‌شوند. «**سائِل**» را خداوند این‌چنین تعریف می‌کند «**لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ اُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللهِ لَايَسْتَطِيعُونَ ضَربًا فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَايَسْئَلُونَ النّاسَ إِلْحَافًا** = (صدقات برای نیازمندان است) همآنان که در راه خدا گرفتار شده و قدرت مسافرت نیز ندارند و کسانی‌که بی‌خبران از احوالشان می‌پندارند که ایشان ـ از شدّت خویشتن‌داری ـ بی‌نیازند. تو (ای پیامبر) آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسی، هرگز چیزی به اصرار از مردم نمی‌طلبند» (بقره/۲۷۳). البتّه به نظر نمی‌رسد که پیامبر[ص] که به وصف قرآن دارای «**خُلق عظیم**» بوده (قلم/٤) بر چنان کسانی «بانگ» می‌زده و دستور اخلاقی مذکور را باید بیشتر متوجّه اُمّت دانست.

(۱۱) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ .

« و امّا به نعمت خداوندت سخن بازگو ».

منظور از «**نِعْمَةِ رَبِّکَ** = نعمت خدایت» در اینجا همان نعمت هدایت و وحی و نبوّت است (نساء/۱۱۳). آخرین آیه‌ی سوره پس از رفع نگرانی‌ها از پیامبر[ص] و اطمینان خاطر به آن‌حضرت که تحت حمایت إلهی قرار دارد، می‌فرماید نعمت خدایت را حدیث کن، یعنی از آن سخن بگوی و آیات قرآن را بر مردم بخوان و از وحی خدا به آنان متذکّر شو که «**إِنَّکَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيم** = تو در مسیر درستی گام برمی‌داری» (زخرف/٤۳). در آیات فوق، صنعت «**لفّ و نَشر**» به کار رفته یعنی دربرابر یتیمیِ پیامبر، یتیم‌نوازی را به او سفارش فرموده است و دربرابر فقر وی رعایت حال سائل را توصیه نموده و در برابر ره نایافتگی آن‌حضرت پیش از نزولِ وحی، هدایت مردم را از او خواسته است.

سوره‌ی شرح (اِنْشِراح)
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، پس ازسوره‌ی ضُحیٰ، در دوران **مکّه** نازل شده ونام آن «**شَرْح** = گشودن و باز کردن» بر گرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. در سوره‌ی **ضُحیٰ** خداوند، پس از رفع نگرانی از پیامبر[ص] در مورد فَترتِ وحی و اطمینان خاطر به او که خدایش رهایش نساخته، آن حضرت را به تبلیغ نعمت بزرگی که ارزانی‌اش داشته ـ قرآن و نبوّت ـ فراخواند (**وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**). در این سوره خداوند به علّت اهمّیّت موضوع، از «**شَرْحِ صَدْر** = گشودگیِ سینه»ی پیامبر[ص] به سوی حقیقت از طریقِ وحی و برداشتن بارهای گران فکری وروحی از او، سخن گفته و عنایات خود را در حمل مسئولیّتی که آن‌حضرت به عهده دارد، خاطرنشان ساخته است. ساختار سوره مشتمل بر هشت آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ .

« آیا سینه‌ات را برای تو نگشودیم؟ »،

از «**شرح صدر**= گشودن سینه» مجازاً به «بسط روح و پذیرش حق و حلّ شدن مشکلات فکری و صبر و استواری دربرابر ناملایمات» تعبیر می‌شود. دربرابر آن «ضیق صدر= تنگی سینه» است که به مفهوم «انکار و بی‌حوصلگی دربرابر حق و محدودبینی مسائل و امور» می‌آید.

پیامبر اسلام^ص درس نخوانده بود ولی افکار او از آنچه در اطرافش می‌دید، فراتر می‌رفت و چون راه روشنی به حقیقت نمی‌یافت، آشفته و افسرده می‌گردید که خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید (با نزول وحی و هدایت إلهی) آن تنگی سینه و آشفتگی‌ها از پیامبر^ص برفت و سینه‌اش رو به حقایق گشوده شد[1]، چنانکه فرموده «**وَ وَجَدَکَ ضَالّا فَهَدَی** = (خدایت) تو را راه‌نایافته یافت، پس هدایت کرد» (ضُحَی/۷). همچنین با آن «**شرح صدر**» که پیامبر^ص به توفیق خدا یافت، توانست دربرابر انواع کج‌مداری‌ها، عنادها و کارشکنی‌هایی که از جانب کافران ـ خصوصاً در اوائل بعثت ـ می‌دید (حجر/۹۷) مقاومت ورزیده و با صبر و متانت بگذرد.

در تفاسیر نیز بعضاً مطالبی آمده که از جهاتی رَه گشاست، چنانکه در تفسیر مجمع البیان درمورد آیه‌ی شریفه آمده است: «خدا به پیامبر^ص فرمود آیا قلب و وجدان تو را به نبوّت و دانش نشکافتم و توسعه ندادم تا آنکه به أداءِ رسالت پرداختی و برسختی‌ها شکیبایی ورزیدی و توانستی آزارها را به جان بخری و بر ایمان مطمئن شوی وسینه‌ات‌را ازعلم و حکمت پُر کردم و قرآن و شرایع اسلام را بر تو ارزانی داشتم». همچنین در تفسیر مجمع البیان آمده که از رسول‌خدا^ص پرسیدند آیا «**شرح صدر**» علامتی دارد که به آن شناخته شود؟ فرمود: آری «التَّجافی عَن دارِ الْغُرُورِ وَ الإِنابَةُ إلی دارِ الْخُلُودِ و الإِعْدادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ = کناره گیری از سرای فریب و توجّه به سرای جاوید و آمادگی برای مرگ قبل از پیش آمدنش».

امّا روایات خرافه آمیز نیز درباره‌ی آیه‌ی شریفه در مآخذ دیده می‌شود چنانکه ابن اسحاق در سیره‌ی رسول‌خدا^ص آورده که «پیامبر^ص فرمود: من آنم که در قبیله‌ی بنی سعد شیرخوارگی کردم و آن جایگه مرا

---

(۱) ـ مواهب إلهی در مرتبه‌ی الهام، گاهی نصیب برخی دانشمندان و مردم عادی نیز می شود. چنانکه درشرح حال «ماکس پلانک» فیزیکدان خداباور و بزرگ آلمانی مذکوراست که او مدّتها در ارتباط با تئوری کوانتوم سرگردان بود و افکار و محاسباتش رَه به جایی نمی‌برد. تاآنکه شبی دردفتر کارش، خواب کوتاهی او را درربود و درحالتی شبیهِ خواب و بیداری «راه حل» به نظرش رسید و با إعمال آن، همه چیز به جای خود نشست و روابط بر او مکشوف شد.

پروراند. روزی بزغاله‌ای چند می‌چراندم. ناگاه دوشخص درآمدند که جامه‌های سفید دربر داشتند؛ جبرئیل و میکائیل. در دست ایشان طشتی زرّین بود و آن طشت پُر از برف رحمت بود. آنگاه مرا بگرفتند و بخوابانیدند و شکمم را بشکافتند و دلم را بیرون آوردند و گوشت‌پاره‌ای سیاه از آن بیرون کردند و به دور افکندند. سپس دل مرا در آن طشت نهادند و به آب رحمت بشستند و بعد از آن باز جای خود نهادند و دلم را باز دوختند».
برخی از مفسّرین این حدیث را در تفسیر آیه‌ی «**أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ**» آورده‌اند که با آیات قرآنی نمی‌سازد زیرا وقتی خدا در قرآن می فرماید «**فَمَن يُرِدِاللهُ أن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلام** = پس کسی که خدا (لایق دیده) اراده‌ی هدایتش را بنماید سینه‌اش را رو به اسلام می‌گشاید» (انعام/۱۲۵) یعنی حالت قبول دربرابر اسلام به او می‌دهد، نه آنکه فرشتگان را می‌فرستد تا سینه‌اش را ـ با هدف پاکسازی قلبش ـ جرّاحی کنند! همچنین آنجا که موسی[ع] به درگاه خدا دعا می‌کند که «**رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی** = خدایا سینه‌ام را بگشای» (طه/۲۵) مسلّماً مقصودش این نبوده که فرشتگان إلهی سینه‌اش را بشکافند و قلبش را بشویند! حتّی در قرآن «**شَرح صدر**» به کفر نیز نسبت داده شده، چنانکه می‌فرماید « **مَن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ الله** = هرکه سینه‌اش را به کفر بگشاید (یعنی پذیرای کُفر شود) پس خشم خدا بر ایشان است» (نحل/۱۰۶).

(۲) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ .

« **و بار گرانت را از تو برداشتیم** »،

واژه‌ی «**وِزْر**» در آیه‌ی شریفه در اصل لغت، به معنی«بار گران» است؛ هرچند به معنی «گناه» نیز به کار رفته است. آن بار گران پیامبر[ص] که خدا از او برداشت چه بوده؟ ابوالفتوح رازی در تفسیرآیه آورده که یعنی «بار گران رسالت را بر تو آسان کردیم». ولی از نظر ما آیه‌ی شریفه به دوران پیش از رسالت پیامبر[ص] اشاره دارد که بار گران او در آن زمان، همان سردرگمی‌های فکری و فشارهای روحی‌اش در جستجوی حقیقت بوده است. چنانکه بزرگترین بارگران هرفرد حق‌طلب، همان مشکلات فکری و روحی او در ارتباط با حقایق هستی می‌باشد. آیه‌ی فوق می‌فرماید که خداوند آن بارِ گران را با نزول وحی و روشن‌سازی حقایق، از پیامبر[ص] برداشت.

(۳) اَلَّذِیٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ .

« **همان** (باری) **که پشتت را شکسته بود** »،

واژه‌ی «**أَنْقَضَ** = شکست» از مصدر «**إنقاض**» به معنی «شکستنی که از آن صدا برخیزد» می‌آید. امّا در آیه‌ی شریفه صنعت مَجاز به کار رفته است. زیرا پیامبر[ص] بار سنگین ظاهری حمل نکرده بود که پشتش را درهم شکنند! بلکه همان فشارهای روحی درباره‌ی سرنوشت و هدف زندگی و این قبیل امور ـ که پیامبر[ص] مدّت‌ها با آن درگیر بود و پاسخی در محیط و مذاهب اطراف خود برای آنها نمی‌یافت ـ سخت وی را به لحاظ روحی آزرده وبه زبان مَجاز، کمرش را شکسته بود تا اینکه به توفیق خدا به شرح صدر رسید و در شعاع

وحی إلهی حقایق هستی و شیوه‌ی درست زندگانی بر او آشکار گشت. بدین‌ترتیب همانگونه که در توضیح آیه‌ی قبل گذشت، آیه‌ی شریفه به شرایط پیامبر^ص پیش از بعثت اشاره دارد، نه اینکه ـ به پندار برخی مفسّران ـ سختی‌های دوران رسالت او را مطرح نماید. مرحوم شیخ محمّد عَبْدُه نیز در تفسیر آیه آورده «اینکه خدا می‌گوید آن بار گران را که بر پشت تو سنگینی می‌کرد از تو برداشتیم، یعنی آن‌مشکلات فکری که قبل از آنکه انوار وحی بر تو بتابد و روشنت کند تو را می‌آزرد، از تو برداشتیم.» (به تفسیر جزءِ آخر قرآن از شیخ (ره) رجوع شود).

(٤) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ .

« و آوازه‌ات را برایت بالا بردیم »،

البتّه در زمان نزول آیه ـ اوایل بعثت ـ پیامبر[ص] بلندآوازه نبود. بنابراین فعل ماضی «**رَفَعْنا**» در آیه‌ی شریفه به احتمال قوی، حاکی از آینده‌ی محقّق الوقوع است و آیه‌ی فوق در حقیقت می‌فرماید که ای پیامبر نام تو رفیع خواهد شد. برخی مفسّران گفته‌اند که مقصود ذکر «**أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله**» است که در اَذان بعد از شهادت به وحدانیّت خدا (**أشْهَدُ أن لاإلهَ إلّا الله**) می‌آید. به عبارت دیگر،گفته‌اند که آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که ای پیامبر تو شهره‌ی آفاق خواهی شد و کارت به جایی خواهد رسید که هرکه از یکتایی خداوند یاد کند، نام تو را نیز بر زبان می‌آورد. هرچند اَذان در دوران مدینه وضع شد و هنگام نزول آیه، مطرح نبود.

(٥و٦) فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا . إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا .

« پس همانا با دشواری آسانی است » « (آری) **مسلّماً با سختی آسانی است** »،

مقصود از «باهم بودن سختی و آسانی» این است که به دنبال هم می‌آیند و در پی سختی آسانی‌است، آن‌چنانکه گویی ملازم هم هستند. همچنین گفته‌اند که : «**الْعُسْر**» معرفه است که نشان از مفرد بودن دارد، یعنی در هر دو آیه به معنی یک دشواری اشاره می‌نماید ولی «**یُسْرًا**» در هر دو آیه نکره است و بنابراین بر تعدّد آسانی دلالت دارد. چنانکه یکی از اُدَبای عرب به نام «فَرّاء» می‌گوید «إنَّ الْعَرَبَ تَقُولُ إذا ذَكَرْتَ نَكَرَةً ثُمَّ اَعَدْتَها نَكَرَةً مِثْلَهَا صارَتَا اثْنَتَيْنِ = همانا عرب می‌گوید زمانی‌که اسم نکره‌ای را آوردی و سپس نکره را تکرار کردی بدون آنکه معرفه‌اش سازی، این‌کار اشاره به دو امر جدا از یکدیگر دارد (نه یک امر).

آیه‌ی شریفه در مقام دلداری به پیامبر[ص] است که همانگونه که خداوند بار مشکلات گذشته‌ات را از تو برداشت، بدان که بعد از سختی‌هایی(هم که در آینده خواهی دید) آسانی دو برابر خواهد آمد؛ چنانکه در تفسیر طبری آمده که چون این آیه نازل شد، پیامبر اکرم[ص] فرمود: «**لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ** = هرگز یک سختی بر دو آسانی غلبه نخواهد کرد». از سوی دیگر آیات شریفه، درموضع نتیجه‌گیری از آیات قبلی است و اصلی را بیان می‌دارد که روال کار عالَم این نیست که نیکان، همواره سختی پشت سختی ببینند و در بن‌بست سختی‌ها بمانند، بلکه با «تکرار» تأکید می‌نماید که در پی سختی آسانی است؛ و از آنجا که معمولاً شدّت سختی‌ها به

گونه‌ای است که آسانی مضاعف می‌طلبد، آیات‌شریفه یک «**عُسْر** = تنگی وسختی» را (که با «الف و لام» مشخّص شده) دربرابر دو «**یُسْر**= گشایش و آسانی» نهاده است. چنانکه درسوره‌ی صف (آیات ۱۳←۱۰) در برابر مجاهده‌ی مسلمان‌ها در راه خدا و مشکلات آن، دو پاداش (دنیوی و اُخروی) ذکر می‌کند که پاداش اُخروی را از نظر اهمّیّت مقدّم بر پاداش دنیوی آورده است.

(۷) **فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنصَبْ .**

« **پس چون** (از کار خود) **فراغت یافتی، به طاعت کوش** »،

آیه‌ی شریفه پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان او) را رهنمود می‌دهد که چون از فعّالیّت‌های لازم زندگی (یا تبلیغ دین) فارغ شدی، با عبادت پروردگارت به خودسازی بپرداز. چنانکه در سوره‌ی مُزَّمِّل (آیات ٦ و۷) خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید«**إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْءًا وَ أَقْوَمُ قِيلاً إِنَّ لَكَ فِی ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا** = همانا لحظه‌های شب به فراغت خاطر نزدیکتر و (برای) گفتار (قرائت قرآن و راز و نیاز با خدا) مناسب‌تر است. همانا در روز برای تو فعّالیّت‌های دور و درازی است».

امّا در تفاسیر شیعی آیه‌ی شریفه را به نصب امام علی[ع] به ولایت منتسب ساخته و گفته‌اند مقصود آیه‌ی شریفه این است که «فَإِذا فَرَغْتَ مِن نُبُوَّتِکَ فَانْصب عَلِیًّا = پس چون از (کار) نبوّتت فارغ شدی علی را (به خلافت) نصب کن» (تفسیرصافی، اثر فیض کاشانی ـ ذیل آیه‌ی فوق). ولی **اوّلاً** اگر مراد در آیه‌ی شریفه نصب کسی به مقامی می‌بود، باید می فرمود «فَانْصِبْ» به کسر صاد، نه «فَانْصَبْ» به فتح . **ثانیاً** اگر مقصود نصب امام علی[ع] به خلافت به امر إلهی بوده، این امر نیز می‌بایستی جزءِ رسالت و نبوّت پیامبر[ص] باشد، نه آنکه به هنگام فراغت ازنبوّت به آن دست زند. **ثالثاً** سوره مکّی است و در آن زمان بحث خلافت مطرح نبوده است. **رابعاً** در تفسیر مجمع البیان از قول امام باقر[ع] و امام صادق[ع] مفهوم آیه بدینصورت روایت شده که ای پیامبر چون از فعّالیّت‌های رسالت فارغ شدی، شب‌ها به عبادت و طاعت پروردگار پرداز.

(۸) **وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَب .**

« **و** (تنها) **به سوی خداوندت روی آور** ».

آیه‌ی شریفه توصیف «**فَانصَبْ**، کوشش در طاعت» در مقطع آیه‌ی قبل می‌باشد. در این راستا **اوّلاً** به عبادت إلهی با رغبت و اشتیاق تصریح شده، نه به صورت امری تکلیفی و از سر ناچاری (چنانکه روش عبادی بسیاری از ما مسلمان‌هاست) و **ثانیاً** جار و مجرور (**إلی رَبِّکَ**) مقدّم بر فعل آمده که افاده‌ی حصر می‌کند، یعنی در مقام بندگی ـ ای پیامبر ـ فقط به سوی خداوندت روی آور (که در درگهِ معبود طلب غیر، حرام است حرام).

سوره‌ی تین
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره (چنانکه اسم اشاره‌ی «**هَذا**» در ابتدای آیه‌ی سوم می‌نماید) در دوران **مکّه** نازل شده و سه آیه‌ی اوّل آن آیات قسم است که خداوند به‌ترتیب به «**تین** = انجیر»، «**زیتون**» و «**شهر أمن مکّه**» سوگند یاد کرده است. سپس جواب قسم، درباره‌ی «آفرینش انسان در بهترین ساختار» آمده که متعاقب آن، انسان‌ها دسته‌بندی می‌شوند: **(۱)** آنها که ایمان آورده به اعمال شایسته می‌پردازند **(۲)** کسانی‌که تکذیب روز جزا کرده (پیرو هوس‌ها می‌شوند). آنگاه سرانجام هر دسته را به اجمال ذکر می‌کند. سپس ـ در مقام برهان بر حقّانیّت روز جزاء و ضابطه‌ی کیفر و پاداش إلهی ـ به داوری خداوند تکیه داشته و می‌پرسد که آیا خدا «**أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ**» نیست؟ یعنی آیا ممکن است خداوند نسبت به نیک و بد انسان‌ها بی‌تفاوت باشد؟ قطعاً خیر، بلکه چنان روزی، روز داوری خدا ـ که همگان به عکس العمل کامل اعمالشان برسند ـ بی‌تردید به وقوع می‌پیوندد.

محتوای سوره متشکّل از هشت آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱←۳) **وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيْتُونِ . وَطُورِ سِينِينَ . وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ .**

« **سوگند به انجیر و زیتون** » « **و** (قسم به) **کوه سینا** » « **و** (سوگند به) **این شهر أمن** (و أمان) »،

در اینکه مقصود از «**انجیر**» و «**زیتون**» چیست؟ دو قول تفسیری هست:

عدّه‌ای گفته‌اند مقصود همان میوه‌های خوردنی است که خداوند در مقام بیان عنایات خود نسبت به انسان، دو میوه‌ی سودمند را که ارزانی بشر داشته، شاهد آورده است و سپس در دو آیه‌ی بعد، به ذکر نعمت‌های معنوی و هدایتی خود می‌پردازد؛ «**کوه سینا**» از این‌رو که مَهبط وحی به موسی^ع بوده و «**شهر أمن مکّه**» از این‌جهت که جایگاه نزول وحی بر ابراهیم^ع و پیامبر اسلام^ص و همواره ـ حتّی پیش از اسلام ـ به برکت وجود مسجد الحرام و خانه‌ی کعبه، از امنیّت کامل برخوردار بوده است.

مفسّران دیگر مقصود از «**انجیر**» و «**زیتون**» را به قرینه‌ی آیات بعد، در اشاره به دوکوهی دانسته‌اند که حضرت داود^ع و عیسی^ع برای دعا و مناجات به آنجا می‌رفته‌اند و بدین‌ترتیب این دسته از مفسّران، هرچهار سوگند را در ذکر نعمت‌های معنوی و هدایتی خدا نسبت به انسان درنظر گرفته‌اند. چنانکه می‌دانیم در قرآن به کوهی که داود نبی^ع برای مناجات به آنجا می‌رفته اشاره شده و فرموده است «**وَ لَقَدْ آتَيْنَا داوُدَ مِنَّا فَضْلاً يا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ . . .** = و همانا داود را ازسوی خود فضلی بخشیدیم (وگفتیم:) ای کوه‌ها با او (در تسبیح خدا) همصدا شوید . . . » (سبأ/۱۰) و در انجیل مذکور است که عیسی^ع برای دعا به کوه زیتون می‌رفت (مؤمنون/ توضیح آیه‌ی ۲۰). در تأیید این نظر تفسیر مجمع البیان از قَتاده نقل می‌کند که گفت «**تین** کوهی در دمشق و **زیتون** کوهی در بیت المقدّس است» و همچنین از عکرمه گزارش شده که گفت «**تین** و **زیتون**» نام دو کوه است که درختان مزبور برآن روییده می‌شوند. چنانچه این تفسیر درست باشد، احتمالاً ترتیب مواضع به اعتبار قُرب و بُعد آنها نسبت به مکّه انتخاب شده‌اند (دمشق ← بیت المقدّس ← مکّه). البتّه روشن است که اهمّیّت آن اماکن به اعتبار حوادثی است که در آن کوه‌ها رخ داده است.

کوه طور به دو صورت «**طُورِ سَيْنَاء** ـ مؤمنون/۲۰» و «**طُورِ سِينِين**» در قرآن آمده است (به مانند «**إلياس**» و «**إلياسين**» ـ صافات/۱۲۳ و ۱۳۰) و گفته‌اندکه «**سِينِين**» واژه‌ی حبشی بوده که به معنی «مبارک» آمده است. همچنین «**بَلَدِ أَمِين**» سرآغاز درخواست ابراهیم^ع از خداوند بود «**رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا . . .**» (ابراهیم/۳۵ ← آل‌عمران/۹۷ و عنکبوت/٦٧).

(٤) لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ .

« (که) **به تحقیق آدمی را در بهترین ساختار آفریدیم** »،

آیه‌ی شریفه پاسخ سوگندها در آیات پیشین است و «محور» خلقت انسان را درنظر می‌گیرد که چگونه قوای مختلف در این خلقت تعبیه و هماهنگ شده است. در آیه‌ی شریفه سخن از «**أَحْسَنِ تَقْوِيم** = نیکوترین قوام» رفته و «قوام» هرشیء همه‌ی آن‌چیزهایی است که شیء با آن‌ها تحقّق می‌یابد. بدین‌ترتیب خدا می‌فرماید که تحقّق خلقت انسان، با نشاندن بهترین قوای درونی وبیرونی در مناسبترین ساختار بوده است.

(٥) ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ .

« **سپس او را به پست‌ترین پست تران بازگردانیم** »،

در آیه‌ی شریفه واژه‌ی « **رَدَدْنا**» فعل ماضی است (بازگرداندیم) که از نظر بیان آینده‌ی محقّق الوقوع آمده است.

در اینکه مقصود از «**أَسْفَلَ سافِلِين**» چیست؟ عدّه‌ای گفته‌اند مقصود دوران پیری است که آدمی به ضعیف‌ترین شرایط از نظر قُوای درونی و بیرونی می‌رسد. امّا این برداشت درست به نظر نمی‌رسد، زیرا متعاقباً مؤمنان مُصلح را استثنا فرموده و چه بسا پیرانی‌که مؤمن و صالح‌اند. بنابراین منظور از «**أسفل سافلین**» جهنّم اُخروی است که بنا به آیه‌ی بعد، اگر انسان‌ها خود را ـ علی رغم آنکه در «**بهترین تقویم**» آفریده شده (و هدایت بیرونی توسّط انبیاء نیز نصیبشان شده است) ـ با ایمان و عمل صالح نسازند، با چنان عاقبتی روبرو خواهند شد. به عبارت دیگر، نحوه‌ی بیان نشان می‌دهد که انسان‌ها سخت در معرض خطرند مگر آنکه با ایمان و عمل صالح خود را نجات دهند.

(٦) إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ .

« **مگر کسانی‌که ایمان آورده کارهای شایسته کردند و برایشان پاداشی قطع‌ناشدنی است** »،

یکی از روش‌های استدلال قرآنی ـ چنانکه مکرّر دیده‌ایم ـ استفاده ازسوگند برای اثبات اهمّیّت آن‌چیزی است که به آن سوگند یاد شده است. خداوند در این سوره سوگند یاد کرده که انسان‌را در«**نیکوترین قوام**» آفرید، ولی او را به «**پست‌ترین پست تران**» خواهد رساند، مگر آنکه آدمی اهمّیّت خود را دریابد و با ایمان و عمل صالح، بهشت جاودان برای خویش فراهم آورَد و آنجا در پرتو الطاف إلهی، به پاداشی مستمرّ برسد (مقصود از «**أَجْرٌ غَيْرُمَمْنُون**» چنانکه قبلاً اشاره داشته‌ایم، پاداشی پایدار و قطع‌ناشدنی است ـ سوره‌ی قلم، توضیح آیه‌ی ۳).

(۷و۸) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ . أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ .

« **پس چه چیز تو را** (ای انسان) **بعد**(از این) **به تکذیب روز جزا می‌برد؟** » « **آیا خدا حاکم‌ترین** (نیکوترین) **داوران نیست؟** ».

آیات شریفه در مقام «استدلال» بعد از «اتمام حجّت» در آیات پیشین است.

در قرآن مذکور است که مشرکان عرب، خداوند را قبول داشتند (آیات ۸۸ ← ٨٤ سوره‌ی مؤمنون).

در آیات پایانی سوره‌ی تین خداوند استدلال نموده: آیا از مقامی‌که **أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ** و برترین داور است، انتظار می‌رود که مردمانی با عقاید و اعمال بد و خوب همه را بمیراند و تمام آنها به یک عاقبت منتهی شوند (نیستی محض!)؟ انسان‌ها در وجدان طبیعی‌خود انتظار ندارند که به قول معروف «خشک و تر باهم بسوزند» آن وقت آیا از خدایی که آفریننده‌ی آن وجدان‌ها و بهترین داور است، انتظار نمی‌رود که صحنه‌ای را بیاورد که «نیک» و «بد» به عکس‌العمل کامل اعمالشان برسند؟ پس ازچه روی کافران روز جزا را تکذیب می‌کنند؟ چنانکه فرموده است «**أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّار** = آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟! آیا پرهیزکاران را همانند تباهکاران به شمار آریم؟» (ص/۲۸) همین‌گونه: «**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُم وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** = آیا کسانی‌که به اعمال زشت پرداختند پنداشتند که آنها را همطرازمؤمنان نیکوکار قرارمی‌دهیم؟ به‌گونه‌ای که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟ (زهی خیال باطل) چه بد داوری می‌کنند» (جاثیه/۲۱). «**وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ** = و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید (که چگونه خداوند شما را از فقدان به حیات آورد؛ قطعاً چنین خدایی به زنده کردنتان پس‌از مرگ تواناست) پس چرا سر پند گرفتن ندارید؟» (واقعه/٦٢).

سوره‌ی عَلَق
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و دقّت در آیات آن، می‌رساند که ۵ آیه‌ی اوّل در یک موقعیّت و از آیه‌ی ۶ به بعد با فاصله‌ی زمانی و در شرائط دیگری نازل شده است. گفته شده که بین ۵ آیه‌ی اوّل و آیات بعدی، سوره‌ی **حمد** نازل گردیده است.

نحوه‌ی بیان مطلب در ۵ آیه‌ی اوّل، آغاز «جریانی» را می‌رساند و به قول زمخشری مفهوم «**اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ**» (آیه‌ی اوّل) این است که «**اِقْرَأْ مُبْتَدِئًا بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ**»، یعنی «به نام خدایی که (انسان را) آفرید قرائت (قرآن را) آغاز کن». بنابراین می‌توان گفت که ۵ آیه‌ی اوّل سوره، سرآغاز وحی به پیامبر[ص] بوده است. این موضوع از مجرای نقل نیز تأیید شده و مورّخان و سیره‌نویسانی چون طبری (تاریخ طبری، چاپ بیروت، جلد۲، ص۳۰۰) و ابن اسحاق (سیره‌ی ابن هشام، جلد۱، ص۱۵۴) آورده‌اند که **نخستین آیات نازل شده** بر پیامبر[ص] پنج آیه‌ی اوّل از سوره‌ی علق بوده است.

امّا این که در کجا ۵ آیه‌ی اوّل سوره‌ی علق بر پیامبر[ص] نازل شد، مورّخان غار «**حِرا**» را نشان داده‌اند، هرچند قرآن در این‌مورد ساکت است. گویی زیاد مهم نبوده که کجا بر پیامبر[ص] وحی شود؛ در خانه یا در غار حرا! امّا موضوع زمان نزول آیات مزبور بنا به قرآن، در یکی از «شب‌های ماه **رمضان**» بوده است (بقره/۱۸۵، دخان/۳ و قدر/۱). از این‌رو روزه‌ی ماه رمضان برای شکرگزاری از نعمت نزول قرآن در آن ماه در نظر گرفته شده است (بقره/ ۱۸۵← ۱۸۳). به عبارت دیگر ماه رمضان، «بهار قرآن» است و مسلمان‌ها درحقیقت، با روزه گرفتن در این‌ماه، علاوه برآنکه به شستشوی روحی می‌پردازند، بهار قرآن را در انتهای آن (عید فطر) جشن می‌گیرند.

همچنین آغاز نزول وحی به پیامبر[ص] را باید سرآغاز پیامبری و بعثت رسول اکرم[ص] درنظر گرفت. چنانکه در کتاب «عُیونُ أَخبارِ الرّضا» اثر شیخ صدوق در روایت فضل بن شاذانِ نیشابوری، که معاصر حضرت رضا[ع] بوده، آمده است که ازآن‌حضرت سؤال شد چرا خداوند

ماه رمضان را برای روزه‌داری تعیین فرمود ؟ و حضرت پاسخ داد : «**لاَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِی اَنْزَلَ اللهُ تَعَالَی فِیهِ الْقُرْآنَ ... وَ فِیهِ نُبِّیءَ مُحَمَّدٌ** = زیرا که ماه رمضان ماهی است که خدای‌تعالی قرآن را در این‌ماه نازل فرمود و در این ماه محمّد(ص) به نبوّت رسید» (عیون اخبار الرّضا، چاپ سنگی، ص۲۶۱). امّا **۲۷** رجب را که برخی مسلمان‌ها آغاز بعثت پیامبر(ص) می‌دانند، می‌توان مقدّمات بعثت در نظر گرفت که بنابه حدیثی ازعایشه، با رؤیاهای صادقه‌ای که پیامبر(ص) می‌دید، آغاز شد (سیره‌ی ابن هشام، جلد اوّل، ص**۱۵۳**).

با توجّه به آنچه گفته شد،آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۵)**؛ سرآغاز وحی نبوی**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۹)**؛ طغیان انسان ناسپاس.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(سرآغاز وحی نبوی)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ .

« بخوان به نام خداوندت که آفرید »،

آیه‌ی شریفه مناسبترین جمله برای آغاز کتاب آسمانی است. با واژه‌ی «**اِقْرَأْ**» که با قرآن هم‌ریشه است، به پیامبر برگزیده دستورخواندن می‌دهد که: ای پیامبر! به نام خدایی‌که آفریدگار توست، قرائت کتابی را که از جانب اوست آغاز کن.

امّا برخی از مفسّران گفته‌اند که مقصود از واژه‌ی «**خَلَقَ**» در آیه‌ی فوق، خلقت کلّ هستی بوده و این «دلالت عام» در آیه‌ی بعد «وجه خاص» یافته خلقت انسان را تصریح می‌کند. ولی مقایسه‌ی آیات ۱و۲ با آیات ٤ و٥ نشان می‌دهد که همانگونه که مفعولِ فعلِ «**عَلَّمَ**» در آیه‌ی ٤ بنا به قرینه‌ی آیه‌ی ٥ «**انسان**» است، به احتمال قوی، مفعول «**خَلَقَ**» نیز در آیه‌ی اوّل، بنا به قرینه‌ی آیه‌ی۲ «**انسان**» باید باشد (نه کلِّ هستی).

(۲) خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ .

« آدمی را از آویزه‌ای آفرید »،

مفسّران گذشته «**عَلَق**» را «خون بسته» ترجمه کرده‌اند. امّا دانشمند اسلامی «دکتر بوکای[1]» تصریح دارد که «**عَلَق**» همریشه با «علاقه و بستگی» به معنی «چیزی است که آویخته می‌شود» و همین معناست که با بذر نطفه‌ی انسان در رحم مادر که بر جدار زِهدان می‌چسبد، تطبیق می‌شود و می‌توان آن را نوعی «جَنین ابتدایی» درنظر گرفت و با «خون بسته» به نظر دکتر بوکای، مناسبت ندارد (به توضیح آیات حج/٥، مؤمنون/١٤، غافر/ ٦٧ و قیامت/٣٨ نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه، نقش خدا را در ظهور انسان ترسیم می‌کند. آن مایع ناچیز که بر دیواره‌ی رحم می‌آویزد، نقطه‌ی اوّل تولّد آدمی است (انسانِ بالْقُوّه) که آفریدگار توانا (**اَلَّذِی خَلَقَ**) در آن تأثیر گذارده و در نهایت به صورت نوزادی (انسانِ بِالْفِعْل) از رَحِم مادر خارج می‌شود.

---

(۱) ـ کتاب «مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف دکتر بوکای فرانسوی، ترجمه‌ی ذبیح الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.

(۵←۳) اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ . ٱلَّذِى عَلَّمَ بِٱلْقَلَمِ . عَلَّمَ ٱلْإِنسٰانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .

« **بخوان و خداوند تو کریمترین** (کریمان) **است** » « **همو که به**(وسیله‌ی) **قلم آموخت** » « **به انسان، آنچه را که نمی‌دانست آموخت** » ،

خداوند کرامت‌ها نسبت به انسان روا داشته به طوری که آدمی به قول معروف «صفرکیلومتر» پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذارد، بلکه با استعدادها و قُوای گوناگون که در فطرت او نهاده شده، مجهّز است و یگانه موجودی است که می‌تواند نگارش آموخته و نویسنده شود. شاید مهمترین کرامت خدا در حقّ انسان، همین آشناسازی او با قلم و اعطای استعداد نگارش به وی بوده است. آری، انسان تنها موجودی است که قدرت نگارش دارد و اگر این قابلیّت در او نبود، هرنسلی معلوماتش را با خود می‌بُرد و ارتباط بین نسل‌ها و امکان انتقال علوم و تجارب از نسلی به نسل دیگر، گُم می‌شد و در نتیجه، تکامل علوم و تجارب بشری، متوقّف می‌ماند. هم ازاین‌روست که متعاقباً می‌فرماید آنچه را آدمی نمی‌دانست ـ یعنی این علم وسیع و گرانقدر بشری را ـ خدا از راه نگارش به انسان آموخت؛ به عبارت دیگر امکان تحقّقش را فراهم ساخت، زیرا علم و دانش بشر درحقیقت حاصل تکمیل دانسته‌ها از طریق انتقال علوم و تجارب بین نسل‌ها است که زمینه‌ی اکتساب آن با اعطای استعداد نگارش به آدمی، فراهم آمده است.

بخش دوّم

(طغیان انسان ناسپاس)

(٦) كَلَّآ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَيَطْغَىٰٓ .

« **چنین نیست** (که آدمی سپاس نعمت بدارد، بلکه) **همانا انسان طغیان می‌کند** »،

در آیات قبل سخن از کرامت‌های خدا در حقّ انسان رفت که آدمی را از مایع ناچیزی آفرید و استعداد نگارش به او داد که اساس شکوفایی و ارتقاءِ شیوه‌ی زندگی بشر را فراهم آورد. اینک در آیه‌ی فوق، سرزنش می‌کند که ولی چنین نبوده که انسان‌ها سپاسگزار نعمت‌های خداداد باشند و از آنها در جهت رضای مُنعِم استفاده نمایند، بلکه دست به طغیان و سرکشی می‌زنند. آری، انسان‌ها با نعمت دستیابی به علوم و قوانین طبیعت چه کرده‌اند؟ یا سلاح‌های مخرّب ساخته و به جان یکدگر افتاده‌اند و یا آنها را در جهت تهیّه و تدارک موجبات لذّات حسّی و حیوانی به کار گرفته‌اند. کمتر کسی است که در نعمت‌ها یاد خدا کند و از آنچه ارزانی‌اش شده در راه رضای خداوندش استفاده نماید. واژه‌ی «**طغیان**» به معنای «از حدّ گذشتن» است. می‌فرماید انسان در نعمت «طغیان می‌کند»، یعنی ازحدود بندگی خدا و پیروی از سنّت‌ها و رضای إلهی درمی‌گذرد و به کارهایی می‌پردازد که شأن انسان صالح نیست. شبیه این‌گونه آیات در قرآن زیاد است؛ چنانکه می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ** = ای انسان ! چه چیز تو را در برابر خدای کریمت فریب داد؟ همان خدایی که تو را آفرید و نیروهایت را متعادل قرار داد؟» (انفطار/٦ و٧).

(٧) أَن رَّءَاهُ ٱسْتَغْنَىٰٓ .

« **از آن‌رو که خود را بی‌نیاز دیده است** »،

پیرو آیه قبل آیه‌ی شریفه، در تعلیل طغیانگری انسان است که چون خود را بی‌نیاز دید، سر به طغیان برمی‌دارد. آری، انسان‌ها هنگامی‌که در پریشانی و درد به سر می‌برند دست به دعا برمی‌دارند، ولی همین‌که به آسایش و رفاه رسیدند خدا را فراموش می‌کنند! چنانکه در همین مورد فرموده: «**وَ إِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ** = وچون به انسان زیان (آسیب) رسد خداوندش را ـ درحال بازگشت به سوی او ـ می‌خواند، سپس چون (خداوندش) نعمتی ازجانب خود به او عطا کند، آنچه را که پیش از این می‌خواند فراموش می‌کند» (زُمَر/٨). به گونه‌ای‌که انسان‌ها، غالباً به «اسباب» دل می‌بندند و «مُسَبِّب الأسباب» را از یاد می‌برند!

در ارتباط با ترجمه‌ی آیه، شایان توجّه است که ضمیر «**هُ**» در «**رَآهُ**» مفعول اوّل فعل «**رَءَا**» است کـه به

خود انسان برمی‌گردد و «**اِسْتَغْنَىٰ**»= بی‌نیاز شد» نیز مفعول دوّم آن است. پس «**أَن رَآهُ اسْتَغْنَى**» روی‌هم‌رفته، یعنی «خود را بی‌نیاز دید».

(۸) **إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ .**

« **بی‌تردید بازگشت** (همگان) **به سوی خداوند توست** »،

مقصود این است که برای انسان محاکمه‌ای در پیش است. به عبارت دیگر انسان طغیانگر(آیات قبل) را متوجّه این معنا می‌سازد که اگربه فرض تمام عمر را هم در بی‌نیازی و رفاه بسربرد، به‌زودی صحنه‌ای پیش می‌آید که از اعمال او پرسیده خواهدشد: «**لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيم** = در آن‌روز حتماً از نعمت‌ها پرسیده می‌شوید» (تکاثر/۸).

شایان توجّه است که در آیه‌ی شریفه از بازگشت انسان به سوی «خدای تو (محمّد)» سخن رفته و بدین‌صورت طغیان‌ها را بر محور مخالفت با پیامبر ^ص^ و آئین او متمرکز ساخته است. بدین‌ترتیب ذکر «مبدأ» و «معاد» و «نبوّت» هر سه در آیات سوره رفته است.

(۹و۱۰) **أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يَنْهَىٰ . عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰٓ .**

« **آیا دیدی** (توجّه کردی؟ مرا خبر ده از) **کسی که بازمی‌داشت** » « **بنده‌ای را چون نماز می‌گزاشت؟** »،

در پی آیات قبل ـ متعاقب ملامت «انسان» به‌طور أعمّ ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد، سرزنش‌ها را متوجّه یک انسان خاص ساخته است. امّا نامی از کسی برده نشده و صرفاً از «انسان طغیانگر» و رفتار او، مصداقی ارائه گردیده‌است.

لفظ «**أَ رَأَيْتَ** = آیا دیدی؟» در اینجا و آیات بعدی، در سیاق جلب توجّه آمده و به قول مفسّران، به معنی«أخْبِرنی = مرا خبر ده» می‌باشد. واژه‌ی «**عَبْدًا** = بنده‌ای» هرچند نکره و نامعیّن است، ولی به‌قرینه‌های فراوان معلوم می‌شود که جز شخص رسول اکرم ^ص^ کسی نیست و اگر به صورت نکره آمده، به لحاظ «تفخیم = بزرگداشت» است؛ به عبارت دیگر تنوین «**عَبْدًا**» تنوین تعظیم و تفخیم می‌باشد. مفسّران گفته‌اند که چون پیامبر ^ص^ در آن محیط پر از شرک و واسطه‌تراشی، برای خدا به نماز می‌ایستاد و ندا سرمی‌داد که «**إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ** = خدایا تنها تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوییم»، ابوجهل (از سَردَمداران قریش، «انسان طغیانگر») به مخالفت برمی‌خاست و نماز پیامبر ^ص^ (و پیروانش) را به تمسخر می‌گرفت[1].

(۱) ـ بدین‌ترتیب مورّخان و مفسّران متّفق‌القول‌اند که بخش اخیر از آیات سوره‌ی عَلَق، با فاصله‌ی زمانی نازل شده و بعد از نزول ۵ آیه‌ی اوّل، سوره‌ی حمد و آئین نماز به پیامبر ^ص^ ابلاغ گردید که بر آن پایه آن‌حضرت در کعبه به نماز می‌ایستاد و آنان‌که خدا را به عنوان خالق هستی پذیرفته ولی در واقع سرسپرده و عبادتگر بت‌ها بودند، تاب و تحمّل این عبادت خالصانه را برای خدا نداشتند و به ستیزه‌جویی با پیامبرخدا ^ص^ می‌پرداختند که از آیه‌ی ۶ تا انتهای سوره، خداوند در ارتباط با یکی از این افراد (به قول مفسّران ابوجهل) سخن می‌گوید.

(۱۱و۱۲) أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلْهُدَىٰٓ . أَوْ أَمَرَ بِٱلتَّقْوَىٰٓ .

« **چه پنداری که اگر** (آن بنده) **بر**(طریق) **هدایت باشد** » « **یا فرمان به تقوا دهد** (آن بازدارنده چه کیفری خواهد داشت؟) »،

در این آیات خداوند عمل زشت انسان طغیانگررا با کردار نیک پیامبرش که بر راه راست رفته و دعوت به ترک شرک می‌نمود می‌سنجد تا زشتی کار ابوجهل و امثال او آشکارتر شود. آدم عاقل در هر موضع و مرام، حدّ اقل این احتمال را می‌دهد که ممکن است سخن و اقدامش غلط بوده و حق با طرف مقابل بوده باشد و اگر چنین شود، چه سرانجامی در انتظار او خواهد بود؟ ولی متأسّفانه منکرانِ سراپا خشم و عناد، از اینگونه واقع بینی‌ها و صبر در امور، محرومند.

(۱۳و۱۴) أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ . أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ .

« **آیا توجّه کردی** (مرا خبر ده) **که اگر او** (پیام خدا را) **تکذیب کرده و روی‌گرداند** (چه عقوبتی خواهد داشت؟) » « **آیا ندانسته که خدا** (او را) **می‌بیند؟** » ،

به حکم «تقابل»، آیه‌ی شریفه رهنمود می‌دهد که در ارشاد افراد، اعمال بد آنها را با اعمال نیک (امر به تقویٰ) سنجیده عواقب اعمال سوء را یادآور شویم. یاد خدا و توجّه به این‌که هرآنچه گفته و انجام شود خدا آن را می‌بیند، بازدارنده‌ای است که مؤثّرترین مهار کننده‌ی زشتی‌هاست.

(۱۵و۱۶) كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًۢا بِٱلنَّاصِيَةِ . نَاصِيَةٍ كَٰذِبَةٍ خَاطِئَةٍ .

« **زنهار! اگر** (از کارش) **بازنایستد** (او را) **به موی پیشانی خواهیم گرفت** » « (موی) **پیشانی دروغگوی خطاکار را** »،

مفسّران نوشته‌اند که ابوجهل تصمیم گرفت وقتی پیامبر^ص در نماز به سجده می‌رود پا روی گردن او نهد؛ ولی چون آهنگ این‌کار کرد، اشباحی دیده از ترس عقب رفت و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد. در آیه‌ی شریفه، به حمایت از پیامبر^ص در آغاز رسالت وی، تصریح شده تا با استقامت و پایداری راه را ادامه دهد.

«**لَنَسْفَعًا** = با شدّت می‌گیریم» از مصدر «سَفْع» به معنی «گرفتن و با شدّت کشیدن». «**ناصِيَةِ** = پیشانی، موی جلوی سر، زلف». گرفتن زلف و به شدّت کشیدن آن، تعبیری مجازی است و در جایی به کار می‌رود که کسی را با خواری به سوی مقصدی نامعلوم کشان کشان ببرند و او مقهور قدرت قاهر بوده هیچ کاری برای خود نتواند کرد. البتّه به طور طبیعی و تکوینی، موی پیشانی همه‌ی انسان‌ها (اختیار تکوینی همه) در دست خداست؛ ولی آیه درمقام قهر و تهدید است و مقدّمات عذاب را بیان می‌کند.

(۱۷) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُۥ .

« **پس** (بگو) **انجمن خود را** (به یاری) **خوانَد** ».

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که طغیان‌گران در برابر حق، تنها نیستند و در طغیانشان به حامیانی تکیه دارند. می‌فرماید آن طغیان کننده برود همه‌ی همفکران و پیروانش را خبر کند. مراد از «**نَادِي**» در متن آیه، «اهل مجلس» است؛ مصاحبان و یاران.

(۱۸) سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ .

«**ما** (نیز) **به زودی دوزخ بانان را فراخوانیم**»،

یعنی ای طغیان‌کننده در نعمت که به یارانی تکیه داشته خود را از همه چیز بی‌نیاز می‌پنداری! بدان که دربرابر خدای قاهری قرار داری که هرلحظه اراده کند در دنیا و یا به زودی در آخرت، مأمورین عذابش را سویت خواهد فرستاد. («**زَبَانِيَة**» جمع «زِبْنِيَة» به معنی «فرشته‌ی مأمور دوزخ»).

(۱۹) كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب۩ . **(سجده‌ی واجب)**

«**زنهار! او را فرمان مَبَر و** (خداوندت را) **سجده کن و** (به او) **نزدیک شو** ».

یعنی ای پیامبر، اهل باطل تو را از پیگیری راه حق بازندارند؛ در راه بندگی و عبادت خالصانه‌ی خدا مستقر باش و با سجده‌ها راه تقرّب به خدا را بجوی. آیه‌ی شریفه می‌رساند که سجده، خاصِّ خداست و از هر ذکر و عبادتی نسبت به غیرخدا باید در سجده‌ها احتراز جست. طبرسی در مجمع البیان از امام صادق[ع] آورده که چهار سوره در قرآن سجده‌ی واجب دارند که عبارتند از سجده/۱۵، فُصِّلَت/۳۷، نجم/۶۲ و آیه‌ی آخرینِ همین سوره. بقیّه‌ی سجده‌های قرآنی مستحبّ است (**اِقْتَرِبْ** = نزدیکی و تقرّب بجوی).

سوره‌ی قدر
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره به ظاهر ـ باتوجّه به آیات کوتاه و موزونی که دارد ـ مکّی است؛ خصوصاً آنکه در تدوین قرآن آن را بعداز سوره‌ی «**اِقْرَأْ**» آورده‌اند که در سوره‌ی «اِقْرَأْ» نخستین آیات وحی (۵ آیه‌ی اوّل سوره‌ی مزبور) آمده و دراینجا زمان نزول‌را فرموده که «شب قدر» می‌باشد. هرچند بعضی‌ها گفته‌اند که سوره‌ی قدر در مدینه نازل شد، که قول ضعیفی است.

محتوای سوره درباره‌ی نزول قرآن در شب قدر است و از آن‌شب بسیار تجلیل شده که شب نزول فرشتگان و رحمت و اَلطاف إلهی ـ تا سپیده‌دم ـ باشد.

ساختار سوره متشکّل از پنج آیه‌ی به‌هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِنَّآ أَنزَلۡنَاهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ.

« همانا ما آن (قرآن) **را در شب قدر فروفرستادیم »،**

در توضیح آیه‌ی شریفه نکات زیر شایان توجّه است:

یکم واژه‌ی «**قَدْر**» به معنی «اندازه» و «بزرگی و عظمت» آمده که این هر دو معنی با شب قدر مناسب می‌آید، زیرا گفته‌اند که (**۱**) در آن شب امور خلایق تقدیر و تعیین می‌شود و (**۲**) شب قدر بسی بلندمرتبه و عظیم است (دُخان/٤←١).

دوّم خداوند آیه‌ی شریفه را با ضمیر «**إِنَّا**» شروع کرده که برای اظهار عظمت آمده است؛ می‌فرماید ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. امّا دراین‌که مقصود از ضمیرِ «**هاء**» در «**أَنْزَلْنَاهُ**» چیست؟ قول عمومی آن‌است که مقصود «**قُرآن**» است و عرب مرجع ضمیر را وقتی‌که معلوم باشد، گاهی حذف می‌کند. چنانکه فرموده «**وَ جَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا**» (فرقان/٥٢) که در اینجا با توجّه به آنکه سوره‌ی فرقان مکّی است، مقصود از «**جِهاد**» جهاد فرهنگی می‌باشد و ضمیر در «**بِهِ** = با آن» به قرآن برمی‌گردد (به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید). از سوی دیگر ـ باتوجّه به آنکه تمام قرآن در شب قدر نازل نشده و فقط بخشی از آن نازل شده است[1] ـ می‌توان

---

(۱) ـ این‌که آیه‌ی شریفه می‌فرماید «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» معنایش این نیست که همه‌ی قرآن در آن‌شب نازل شد، بلکه به قول شَعْبِی مقصود، ابتدای نزول قرآن ـ با ۵ آیه‌ی اوّل سوره‌ی عَلَق ـ بوده است. چنانکه آیات صریح قرآن حکایت از نزول تدریجی قرآن دارد: «**وَ قُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَى النَّاس عَلَى مُكْثٍ** = و قرآنی‌که به‌تدریج نازل ساختیم تا بر مردم به‌تأمّل بخوانی» (إسراء/۱۰۶). همچنین فرموده: « **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ** = کافران گفتند: چرا این‌قرآن یکباره براو نازل نشد؟ (بگو:) این چنین تا قلبت را (درکشاکش حوادث) محکم سازیم» (فرقان/۳۲). امّا عدّه‌ای ازمفسّران گفته‌اند که قرآن دو بار بر پیامبر(ص) نازل شد، بار اوّل به صورت «مجموعه» و باردوّم «تدریجاً». ولی این نظریّه صحیح نیست واگر بپذیریم‌که قرآن پیش‌از نزول تدریجی به طور مجموعه هم بر پیامبر(ص) نازل شده بود، دچار اشکالات فراوان می‌شویم. زیرا مثلاً آن آیاتی که می‌فرماید: «**لِمَ أَذِنْتَ لَهُم** = (ای پیامبر) چرا (به کسانی‌که برای نیامدن به جنگ عذرمی‌آوردند) اجازه‌ی (معافیت از جهاد) دادی؟» (توبه/۴۳) و یا: « **يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرضَاتَ اَزْوَاجِكَ** = ای پیامبر چرا به خاطر خشنودی همسرانت حلال خدا را بر خود حرام می‌سازی» (تحریم/۱)، اگر این آیات قبلاً در نزول یکباره‌ی قرآن به پیامبر(ص) رسیده بود، آیا ممکن بود باز هم در موقعیّتی‌که پیش آمد، خلاف آنها رفتار نماید؟ در همین رابطه شیخ مفید درکتاب «تصحیح الاعتقاد» بر شیخ صدوق که رأی بر نزول یکباره‌ی قرآن پیش‌از نزول تدریجی داده، انتقاد نموده و گفته است در این‌صورت ممکن است مطرح شود که دربرخی از آیات قرآن، دروغ راه یافته است! مثلاً

←

گفت‌که ممکن‌است مرجع ضمیر «**هُ**» در «**أَنْزَلْنَاهُ**» اشاره به آغاز نزول قرآن یعنی همان ۵ آیه‌ی اوّل سوره‌ی «**اِقْرَأْ**» باشد (به سوره‌ی عَلَق، توضیحات کلّی در اطراف سوره، نگاه کنید.)

سوّم آیه‌ی شریفه با تأکید می‌گوید نزول قرآن در «شب قدر» واقع (یا آغاز) شده است. در سوره‌ی بقره آیه‌ی۱۸۵ نیز فرموده «**شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ** = ماه رمضان که قرآن در آن فرو فرستاده شد». بنابراین به دست می‌آید که «شبِ قدر» یکی از شب‌های ماه رمضان است؛ امّا کدام شب؟ قرآن در این‌باره سکوت نموده، لیکن در اخبار و روایات سخن پیرامون آن بسیار رفته است. برخی گفته‌اند در همه‌ی شب‌های این ماه احتمال «شب قدر» می‌رود. امّا جمهور علمای فریقین بر این قول رفته‌اند که «شب قدر» یکی از شب‌های دهه‌ی سوّم ماه رمضان می‌باشد. اکثر علمای امامیّه شب‌های بیست و یکم و بیست و سوّم ماه رمضان را شب قدر می‌دانند و اکثر علمای اهل سنّت شب‌های بیست و سوّم و بیست و هفتم را؛ و از صدر اوّلِ اسلام نیز سنّت بر این بوده که شب‌های محتمل قدر را إحیاء بگیرند. به هرحال «**لَیْلَةُ الْقَدْرِ** = شبِ قدر» با توجّه به کُرَوی بودنِ زمین، در تمامی نقاط دنیا یکسان نیست و مثلاً آنگاه که در عربستان شب بوده، در نقطه‌ی مقابل کره‌ی ارض روز بوده است و بنابراین «شب قدر» را باید شبی طولانی درنظر گرفت که از ابتدایی‌ترین آفاق تا آخرین اُفُق، ادامه داشته است.

(۲) وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ.

« و تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ »،

واژه‌ی «**مَا أَدْرَاکَ**» در آیه‌ی شریفه خطابی تفخیمی است. برای تعظیم امری گاهی چنین تعبیری می‌آورند. به عبارت دیگر بحث این نیست که پیامبر[ص] نمی‌دانسته آن‌شب چه شبی بوده، مسلّماً پیامبر به عنوان کسی که

←
آنجا که می‌فرماید: «**قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا** = (ای پیامبر) خدا سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو (گفتگو و) مجادله می‌کرد شنید» (مجادله/۱) مسلّماً در نزول یکباره‌ی قرآن، آن زن هنوز نیامده و شکایتی نکرده بود و ابراز چنین مطلبی در قرآن دروغ شمرده می‌شود که ساحت قرآن منزّه از آن است.

حقیقت این است که چون در آیاتی از قرآن سخن از نزول «قرآن» رفته، نمی‌توان رأی به اطلاق داده گفت مراد، نزول «تمام قرآن» در آن زمان بوده است. زیرا در قرآن به «بخشی از قرآن» نیز «قرآن» گفته شده و مثلاً آنجا که می‌فرماید: «**وَ إِذَا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا** = و زمانی‌که قرآن خوانده می‌شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید» (اعراف/۲۰۴)، لازم نیست‌که کسی تمام قرآن را بخواند تا مستمع خاموش بنشینند. یا هنگامی‌که می‌فرماید: «**وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا** = و زمانی‌که تو قرآن خواندی میان تو و باورندارانِ آخرت حجابی پوشاننده (نامرئی) قرار دادیم» (اسراء/۴۵)، مسلّماً پیامبر[ص] تمام قرآن را نخوانده بود، بلکه فقط آیاتی در تأکید بر وقوع آخرت خوانده بود که افراد مورد اشاره قبول نداشتند.

عدّه‌ای نیزبحث لغوی پیش آورده‌اند که «**إنزال**» به معنی نزول یکباره و«**تنزیل**» به معنی نزول تدریجی است. ولی قرآن وقتی می‌گوید «**أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً**» (رعد/۱۷) معنایش این نیست که همه‌ی آب باران به یکباره بر زمین می‌ریزد، بلکه قطره قطره می‌بارد.

در جریان آن رویداد بوده از چگونگی و ماجرای آن شب با خبر بوده است، بلکه آیه‌ی شریفه در مقام اظهار عظمت و بزرگی و ارزشمندی آن شب می‌باشد. چرا «**لَیْلَةُ الْقَدْرِ**»آنقدر ارزشمند است؟ زیرا آن شب آغاز حادثه‌ای بود که کلّ بشریّت را ـ تا به روز قیامت ـ از ظلمات می‌رهاند و به نور هدایت می‌بَرَد.

(۳) لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ .

« **شب قدر از هزار ماه بهتر** (برتر) **است** »،

آیه‌ی شریفه، در موضع توصیف «شب قدر» و بزرگداشت آن شب است. واژه‌ی «**أَلْف** = هزار» در قرآن ـ به مانند عدد هفت و هفتاد ـ برای بیان کثرت است. چنانکه فرموده : «**وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَ ماهُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ** = آنها (یهودیان) را حریص‌ترین مردم به زندگی دنیا خواهی یافت (حتّی حریص‌تر) از مشرکان، هریک از آنها دوست دارد عمر هزار ساله کند و این او را از عذاب دور نخواهد ساخت» (بقره/۹۶).

امّا متأسّفانه برخی مفسّران مفهوم فوق را از آیه‌ی شریفه درنیافته گفته‌اند مقصود دوران هزار ماهه‌ی بَنی اُمَیّه است. هرچند آیه‌ی شریفه در مقام تجلیل از «شب قدر» می‌باشد و تمام دوران بنی‌اُمَیّه به گواهی تاریخ مقرون به رضای إلهی نبوده است. برخی گفته‌اند شب قدر از هزار ماه که در آن شب قدری نباشد، بهتر است و این بدیهی است.

(٤) تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ .

« **در آن** (شب) **فرشتگان و روح ـ به فرمان خداوندشان ـ برای هر امر**(مقدّر)**ی فرود می‌آیند** »،

مقصود از«**روح**» درآیه‌ی شریفه جبرئیل ـ روح الأمین ـ است چنانکه آیات ۱۹۳ شعراء و ۹۷ بقره می‌نماید. هرچند عدّه‌ای به قرینه‌ی آیه‌ی ۵۲ شوریٰ گفته‌اند که مقصود از «روح» در آیه‌ی فوق وحی می‌باشد. ولی این تعبیر اشتباه است، زیرا درآیه‌ی ۵۲ شوریٰ نیز منظور از «**روحًا**» همان فرشته‌ی بزرگ إلهی است (به توضیح آیه‌ی ۵۱ و۵۲ سوره‌ی شوریٰ نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه می‌فرماید در آن شب قدر، روح الأمین در معیّت مجموعه‌ای از فرشتگان إلهی، فرود آمدند تا مقدّرات إلهی را زمینه‌سازی کنند. این تصویر حادثه‌ای است که در آن شب نزول قرآن، بر پیامبر[ص] اتّفاق می‌افتد. «**مِن کُلِّ أمْر**» یعنی کلّ مقدّرات خداوند. از سوی دیگر احتمالاً می‌توان گفت که فعل مضارع «**تَنَزَّلُ**» که در اصل «**تَتَنَزَّلُ**» بوده در آیه‌ی شریفه، روش عمومی إلهی را می‌رساند (غافر/۱۵) یعنی در شبی که شبِ قدر باشد، خداوند به انبیاءِ برگزیده‌اش وحی می‌کند (شب بعثت عمومی انبیاءِ إلهی). هرچند مفسّران بر این قول نرفته‌اند؛ جز شیخ بزرگوار محمّد عَبدُه مصری.

(٥) سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ .

« (آن شب) **تا سپیده دَم، صلح و سلامت است** »،

شبی است که اراده‌ی إلهی ـ با بعثت پیامبر ص ـ به هدایت بشریّت تعلّق گرفت و ایمان و اخلاق برای انسانها به ارمغان آورد.

بدین‌ترتیب به دست می‌آید که کلّ سوره برای اعلام منزلت قرآن و أهمّیّت شب نزول آن فروفرستاده شده و ظرفیّت نزول را «شب قدر» و به قول مفسّران «شب تقدیرات إلهی» نامیده است. می‌فرماید در چنین شبی بود که فرشتگان با اوامر إلهی، نازل شدند تا سرآغاز دین و شریعت اسلام را ـ از طریق پیامبر ص ـ به بشریّت برسانند. پس مردم قدر این قرآن را بدانند که منشأ بروز فرهنگ‌هاست و شب‌های ماه رمضان به شکرانه‌ی نعمت نزول قرآن، برخاسته در ارتقاء روحی و ایمانی خود بکوشند.

سوره‌ی بَیِّنَه
توضیحات کلّی در اطراف سوره

نام سوره «**الْبَيِّنَة** = برهان روشن» برگرفته از آیات ۱ و ۴ سوره است. سوره‌ای است که در دوران **مدینه** نازل شده زیرا (۱) آیات آن در مقایسه با آیات مکّی که غالباً کوتاه و فشرده‌اند، نسبتاً بلند است و (۲) ذکر **اهل کتاب** و بحث درباره‌ی آنها در سوره هست که در دوران مدینه مطرح بوده‌اند.

محور سوره شماتت اهل کتاب و مشرکین است که پیش از اسلام می‌گفتند از راه خود دست برنمی‌دارند مگر آنکه دلیل روشنی بر آنها بیاید و چون آن دلیل روشن ـ با بعثت نبیّ اکرم (ص) و ابلاغ پیام إلهی ـ آمد، از آن رویگردان شدند. چنین اهل کتاب و مشرکینی را ـ که پس از اتمام حجّت خدا به راه خلاف رفتند ـ در زمره‌ی بدترین خلایق می‌شمرد؛ برعکسِ کسانی از ایشان که پیرو راه هدایت شدند که به بهشت جاودان خدا ملحق خواهند شد.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵) **؛ وصفی از برخی اهل کتاب و مشرکان**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۸) **؛ بیم و بشارت به اهل کتاب و مشرکان بنا به راهی که برمی‌گزینند.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(وصفی از برخی اهل کتاب و مشرکان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ .

« **کافران اهل کتاب و مشرکان** (از راه و رسم خود) **دست‌بردار نبودند تا دلیل روشنی بر آنها بیاید** »،

آیه‌ی شریفه از دو دسته سخن دارد (۱) اهل کتاب و (۲) مشرکان.

درمورد «**اهل کتاب**» واژه‌ی «**مِنْ** = از» بعضیّه است نه بیانیّه. زیرا **اوّلاً** وقتی پیامبر[ص] دعوت خود را اظهار کرد، برخی از اهل کتاب انصاف نشان داده و به او گرویدند که در مورد آنها فرموده «**لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ اَهلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاءَ الَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ . يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ يَأمُرُونَ بِالْمَعْروفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِی الْخَيْرَاتِ وَ اُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِينَ** = اهل کتاب یکسان نیستند (برخی از آنها) امّتی به پا خاسته‌اند که شب‌هنگام آیات خدا را تلاوت می‌کنند و برای خدا سجده می‌آورند و به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، به نیکی‌ها فرمان می‌دهند و از زشتی‌ها بازمی‌دارند و در امور خیر شتاب می‌کنند، آنها در شمار شایستگانند» (آل‌عِمران/١١٤و١١٣).

ثانیاً اکثر اهل کتاب زمان در مدینه (یهودیان بَنی قَیْنُقاع و بَنی‌نَضِیر و بنی‌قُرَیْظَه) علی رغم معاهده‌ای که با پیامبر[ص] بسته بودند، راه خیانت و توطئه و دشمنی دربرابر مسلمانان را پیش گرفتند و به نظر می‌رسد که مقصود از «**کافرانِ اهل کتاب**» در آیه‌ی شریفه، این دسته از یهودیان باشند.[۱]

---

(۱) ـ پیامبر[ص] در بدو هجرت به مدینه با یهودیان از درِ دوستی درآمد و با آنها پیمان بست که هرکس در دین خود آزاد است و دو طرف متعهّد شدند که درصورت یورش دشمن به مدینه، از یکدگر پشتیبانی نمایند (زندگانی محمّد[ص] اثر محمّدحسین هیکل ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده). ولی یهودیان همواره در جهت مخالف عهدنامه گام برمی‌داشتند تا جایی‌که ابتدا یهودیان بنی‌قینقاع اواخر سال دوّم هجری علیهِ مسلمانان دست به جنگ زدند (سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۱۳۳ و ج۳ ص۴۲ و مغازی واقدی ج۱، ص۱۷۷) و یهودیان بنی‌نضیر در سال پنجم هجری پس از شکستِ مسلمان‌ها در اُحُد، موقع را غنیمت شمرده نقشه‌ی قتل پیامبر[ص] کشیدند (سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۵۴ و ج۳، ص ۱۶۵ ـ طبقات کبری، ج۲، ص۵۳). و یهود بنی‌قُریظه در خلال جنگ مسلمانان با مشرکان (جنگ اَحزاب) دست به خیانت زده علناً و آشکارا عَلَیهِ مسلمان‌ها به پا خاستند (سیره‌ی ابن هشام، ج۳،ص۱۸۸ ـ تاریخ طبری، ج۲، ص۵۷۰).

بدین‌ترتیب «**کافران اهل کتاب**» و «**مشرکان**» را آیه‌ی شریفه در یک وصف مشترک جای داده که هر دو دسته ـ سوای توطئه‌ها و دشمنی‌هایی که علیه مسلمان‌ها داشتند ـ محتملاً در برابر ایرادهایی که برخی مسلمان‌ها به کارهایشان می‌گرفتند، می‌گفتند «از راه و رسم خود دست برنمی‌دارند مگر آنکه دلیل روشنی برای آنها بیاید». در برابر این ادّعا آیه‌ی شریفه به نوعی، لحن سرزنش دارد که عقاید و اعمال آنها ـ خودبزرگ بینی‌ها وبت‌پرستی و سایر خلاف‌کاری‌هایی‌که داشتند ـ حتّی بر اساس عقل و فطرت طبیعی آدمی مردود بوده تا چه رسد به آنکه بیّنه‌ی خدا بیاید (و بعد از آن‌هم همچنان برکفر[1] و شرک خود ایستادگی نمودند). در این راستا زمخشری در تفسیر آورده که اهل کتاب پیش از بعثت پیامبراسلام^ص می‌گفتند ما از دین خود جدا نمی‌شویم تا آن نَبیِّ موعود که در تورات به او اشاره شده بیاید (هرچند پیش از ظهور آن نبیِّ موعود نیز می‌توانستند بسیاری از انحرافات خود را تشخیص داده ترک کنند).

(۲) رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُواْ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً .

« **فرستاده‌ای ازسوی خدا که صحیفه‌های پاک را** (برایشان) **تلاوت کند** »،

واژه‌ی «**رَسولٌ**» در آیه‌ی شریفه با توجّه به «**مِنَ الله** = ازجانب خدا» نکره‌ی موصوفه است که می‌تواند بدل از معرفه‌ی «**البیّنة**» در مقطع آیه‌ی قبل باشد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه می فرماید که به هر حال اکنون انتظار کافرانِ اهل کتاب و مشرکان که منتظر «**بیّنه**» بودند تا در راه و روش خود تجدید نظر کنند، به سر آمده و با ظُهورِ رسولی ازجانب خدا که «**يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَة** = صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند» تحقّق یافته است.

در این زمینه آیات ۱٦ ← ۱۳ سوره‌ی عَبَسَ گویاست که توضیحش را داده‌ایم. می‌فرماید پیامبر^ص «از خود» تلاوت نمی‌کند، بلکه آیاتی که برمردم می‌خواند منشأ إلهی داشته نشأت یافته از صحیفه‌هایی است که وحی إلهی درآنجا توسّط فرشتگان ثبت وضبط شده است. باید دانست که آنچه نزد اهل کتاب بوده کاملاً «**مُطَهَّر**» نبود، بلکه با شرک و خرافات مخلوط شده بود و این پیامبر^ص آمد تا آن آلودگیها را از کتب گذشته بزداید.

(۳) فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ .

« (که) **در آنها نوشته‌های استوار هست** »،

یعنی تلاوتی که پیامبر^ص از آن «**صُحُف مُطَهَّره**» ارائه داده ـ قرآن ـ سخنان استوار و خلل‌ناپذیری اسـت که

---

(۱) ـ درمورد «**کُفر**» خدای‌تعالی می‌فرماید: «**و مايَجْحَدُ بِآياتِنا إلَّا الْكافِرُون** = کسی جُز کافران به آیات ما **جَحْد** نمی‌ورزد» (عنکبوت/۴۷). و جَحد و جُحُود در لغت، بر ضدّ «**اقرار**» است وچنانکه لُغَت‌شناس بزرگ، **ابن فارِس** در کتاب «**مَقاییسُ اللُّغَة** ـ ج۱، ص۴۲٦» آورده: «واژه‌ی مزبور تنها به کسی نسبت داده می‌شود که چیزی را با وجود آگاهی از درستیِ آن (از سر لجاج و نفس‌پرستی) انکار نماید و گواه این‌معنی در کتاب خدا آمده است آنجا که فرموده: **وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا** (نمل/۱۴). یعنی: (فرعونیان معجزات موسی ـ عَلیهِ‌السَّلام ـ را) انکار نمودند از راه ظلم و تکبّر درحالی‌که نفوسشان به یقین رسیده بود (مستخرج از کتاب «**بازنگری در معانی قرآن**»، اثر استاد مصطفی حسینی طباطبایی، ص۲۹).

عاری از اباطیل بوده و با گذشت زمان به فرسایش نمی‌رود و ساقط نمی‌شود.

(٤) وَ مَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ .

«و آنها که کتاب آسمانی به ایشان داده شد، متفرّق نشدند، مگر پس از آنکه برهان آشکار بر آنان بیامد»،

آیه‌ی شریفه از «تفرقه‌ی» اهل کتاب سخن می‌گوید وخصوصاً لفظ «**أُوتُوا الْكِتَاب** = به ایشان کتاب داده شده بود» را به کار برده زیرا در کتاب آنها وعده‌ی ظهور پیامبر بعدی داده شده بود و انتظارش را می‌کشیدند ولی با ظهور آن نبیِّ موعود (که انتظار می‌رفت همه متّحداً او را بپذیرند، چنین نشد) اهل کتاب متفرّق شده قلیلی ایمان آوردند وبسیاری رویگردان شدند (و حتّی در برابر کتاب خود هم به فرقه‌ها رفتند) چنانکه می‌خوانیم «**وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الكَافِرِين** = و زمانی که کتابی از جانب خدا به سویشان آمد که آنچه را (از تعالیم إلهی) نزدشان بود تصدیق می‌کرد ـ و ازپیش (بدان) بر کافران پیروزی می‌جستند ـ پس وقتی‌که آنچه را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش نمودند؛ پس دور باد چنین کافرانی از رحمت حق» (بقره/۸۹ ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

(٥) وَ مَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ۚ وَ ذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ .

« و دستور نداشتند جُز این‌که خدا را بندگی کنند ـ درحالی‌که دین را برای او خالص گردانند ـ موحّد باشند و نماز را برپا داشته و زکات دهند و این است دین استوار ».

بخش **اوّل** آیه اشاره به اعتقادات دارد. می‌فرماید اهل کتاب فرمان داشتند که فقط خدا را بندگی کنند درحالی که دین را برای خدا خالص کنند (همه‌ی افکار و اعمال دینی‌شان برای خدا باشد) وتأکید می‌نماید درحالی که «**حَنِيف**» باشند، یعنی مستقیم و بی‌واسطه سوی خدا روند (فُصِّلَتْ/٦) ولی آنها درعوض، بزرگان دینی‌شان را به عبودیّت گرفتند، چنانکه می‌خوانیم «**اِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِن دُونِ اللهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَاأُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهًا واحِدًا** ... = علمای دینی و ترسایان خود را ـ غیرخدا ـ به اربابی گرفتند و نیز مسیح، پسرمریم را (به خدایی) پذیرفتند، با آنکه فرمان نداشتند، جُز اینکه معبودی یگانه را بندگی کنند ...» (توبه/۳۱).

بخش **دوّم** آیه (برپایی نماز و دادن زکات) در زمینه‌ی اعمال دینی است که در عبادت خدا و خدمت به خلق خلاصه شده است.

می‌فرماید این مجموعه‌ی اعتقادات و اعمال، آن دین استواری‌است که همه‌ی پیامبران إلهی به آن دعوت کرده‌اند و مشترکاتی است که همه‌ی ادیان بر آن پایه قرار گرفته‌اند؛ پس انکار رسولی که به این مشترکات دعوت می‌کند، ازسرِ بهانه‌جویی و جاه‌طلبی است نه ازسر تحقیق و حقیقت‌جویی.

بخش دوّم

(بیم و بشارت به اهل کتاب و مشرکان بنا به راهی که برمی‌گزینند)

(٦) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَآ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ .

« همانا کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند و (نیز) **مشرکان، در آتش دوزخند، در آن جاودان باشند، اینان بدترین مردمانند »،**

مَطلع آیه‌ی شریفه دقیقاً ذکر کسانی است که در اوّلین آیه‌ی سوره از آنها نام برده شد ـ کافران اهل کتاب و مشرکین ـ وقسمت بعدی آیه، سرانجام اُخروی آنها را توضیح می‌دهد. می‌فرماید اینها ـ کافران اهل‌کتاب (و نه همه‌ی آنها ـ رجوع به پاورقی بخش اوّل)ـ و مشرکان که دلیل روشن بر آنها آمد و رسول‌خدا نوشته‌های استوار برایشان قرائت کرد و با وجود این، او را ـ از سر آگاهی و معاندت ـ نپذیرفتند و از اخلاص عبادت برای خدا و یگانه‌پرستی و نماز و زکات سر باززدند (مدلول آیات پیشین) در عاقبت عالَم، به دوزخ می‌روند زیرا «**أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّة** = آنها بدترین مردمانند» چون حقیقت برایشان روشن شده و بر ضدِّ آن به جدال برخاستند و طبعاً این راه و روش توابعی دارد و شرور بسیار از آنها متوجّه جامعه می‌شود.

(۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ .

« بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، آنها بهترین مردمانند »،

قرآن معمولاً تهدید را به نوید پیوند می‌زند و ازاین‌رو پس‌از ذکر «**شَرُّ الْبَرِیَّة** = بدترین مردمان» درآیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق از «**خَیْرُ الْبَرِیَّة** = بهترین مردمان»، کسانی‌که از آنها خیر برمی‌خیرد، سخن گفته است. آدمی، بدتر از آن نیست که حقیقت را دانسته و از سر عناد و هوای نفس، انکار کند و انسانی بهتر از آن نیست که دربرابر حقیقت متواضع و خاشع شود. آیه‌ی شریفه دو خصوصیّت برای «بهترین مردمان» ذکر کرده **(۱)** ایمان به خدا و **(۲)** اعمال صالح که از سر ایمان به خدا سرمی‌زند. منتها پاداش آنها را ـ برخلاف جزای «بدترین مردمان» که همراه با ذکرشان در یک آیه آورد (آیه‌ی ٦) ـ طی یک آیه‌ی مستقل، متعاقباً بیان می‌دارد.

(۸) جَزَآؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّـٰتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُۥ .

« پاداش ایشان نزد خداوندشان باغ‌های همیشگی است که نهرها از زیر (درختان)**اش جاری است؛ جاودانه در آنها به سر برند؛ خدا از ایشان راضی و آنها** (نیز) **از او خشنودند؛ این** (مقام) **از آنِ کسی است که از خداوندش خشیت** (و دربرابر او احساس مسئولیّت) **داشته است»،**

می‌فرماید پاداش آن بهترین مردمان «**عِنْدَ رَبِّهِمْ** = نزد خداوندشان» این است که در «**جَنَّات عَدْن** = بهشت پایدار» که نهرها از زیر درختانش جاری است اقامت خواهند گزید ومتعاقباً با «**خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**» مجدّداً بقای آنان را در بهشت تأکید نموده است. سپس در مورد عنایت خدا به آنها و روحیّه‌ی «بهترین مردمان» در سرای اُخروی می‌فرماید «**رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ** = خدا از ایشان راضی و آنها نیز از خدای خود خشنودند»، یعنی آن خوشبختی کامل را که در «رضایت» است آنها آنجا احساس می‌کنند. البتّه در دنیا نیز رضایت‌هایی هست ـ که به زودی قطع می‌شود ـ ولی آن رضایت اُخروی ابدی است. چنانکه فرموده «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّکِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّة** = ای نفس مطمئن به سوی خداوندت بازآی درحالی که تو از او راضی و او از تو خشنود است» (فجر/۲۷و۲۸) و همچنین فرموده «**وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ‌اللهِ اَكْبَرُ ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** = خدا به مردان و زنان مؤمن بهشت‌ها وعده داد که نهرها از زیر درختانش جاری است و در آن جاویدند و همچنین مسکن‌های پاکیزه در بهشت ابدی، و رضایت و خشنودی خدا که از همه برتر است و این است کامیابی بزرگ» (توبه/۷۲). می‌رساندکه آن «بهترین مردمان» در بهشت «**عَدْن**» ورای همه‌ی نعمت‌ها، از «رضوان إلهی» بهره‌مند خواهند بود که تجلّیاتش را این‌چنین می‌خوانیم «**فَلاتَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** = هیچ نفسی نمی‌داند که (درآینده‌ی هستی) چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش اعمال نیکی که انجام دادند، برایشان پنهان شده است» (سجده/۱۷).

مقطع آیه‌ی شریفه تعلیل می‌کند که «**ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ** = این(مقام) از آنِ کسی است که (در زندگی دنیا) از خداوندش خشیت داشته است». مترجمان قرآن غالباً «**خَشْيَت**» را به معنی «خَوْف = ترس» آورده‌اند. در صورتی‌که «خَشيَت» غیر از «خوف» بوده و نوعی تواضع قلبی وخشوع عالمانه است‌که درنتیجه‌ی شناخت حاصل می‌شود و «احساس مسئولیّت» را به دنبال دارد، چنانکه فرموده «**إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** = جُز این نیست که از بندگان خدا فقط دانشمندان (که حکمت‌های آفرینش را درمی‌یابند) از خدا خشیت داشته (دربرابر او احساس مسئولیّت می‌کنند).[1]» (فاطر/۲۸).

---

(۱) ـ صوفیّه معمولاً از «فناءِ فِی الله» سخن می‌گویند. ولی«فناء» در زندگی دنیا نامفهوم است. حقیقت آن‌است‌که آدمی یک «وجود یا هستی» دارد و یک «تَعَیُّن = ماهیّت». مقصود از «فنای فی الله» می‌تواند این باشد که «تعیّن» آدمی در جهت پیشبرد هوس‌ها و خواهش‌های نفسانی او شکل نگیرد، بلکه کلاًّ برطبق رضای خدا صورت پذیرد؛ سخنش، عملش و موضع‌گیری‌هایش در امور مطابق رضای خدا باشد، چنانکه فرموده «**قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَماتِي لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** = بگو : همانا نماز و[سایر] عباداتم، و زندگی و مرگم برای خدا، خداوندگار (مالک) جهانیان است» (انعام/۱۶۲).

سوره‌ی زَلزَله
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده، چنانکه کوتاهی آیات و مضمون آنها که در ارتباط با قیامت است و به سبک آیات مکّی است، می‌نماید. نام سوره ـ زَلْزَلَه یا زِلْزال ـ در اشاره به **حادثه‌ی عظیمی** است که در ابتدای **قیامت** رخ می‌دهد و تمام کره‌ی زمین را دربرمی گیرد.

محتوای سوره در دو بخش است، بخش اوّل راجع به ویرانی عالم و برچیده شدن بساط دنیاست که در قیامت روی می‌دهد و بخش دوّم از رستاخیز (زنده شدنِ مردگان) و رُؤْیت اعمال و پاداش نیک و بد انسان‌ها سخن دارد. با توجّه به این مطلب آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)**؛ فرمان خدا به آغاز قیامت و ویرانی دنیا**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۸)**؛ وقوع رستاخیز و روشن‌شدن سرانجام مردمان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(فرمان خدا به آغاز قیامت و ویرانی دنیا)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) « إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا .

« آنگاه که زمین به لرزش سختش، لرزانده شود »،

واژه‌ی «**إِذَا** = زمانی‌که» در آیه‌ی شریفه ظرف زمان‌است که معنای فعل ماضیِ «**زُلْزِلَتْ**» را به مضارع تبدیل می‌کند. واژه‌ی «**زِلْزَال**» مفعول مطلق است و نه به زلزله‌های معمولی، بلکه به آن تنش خاصّ قیامتی اشاره دارد که کار زمین را به انجام می‌رساند؛ به قول زمخشری همان که پس‌از «**نفخه‌ی اوّل**» (زُمَر/٦٨) روی می‌دهد و در مورد آن فرموده «... **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ** = همانا زلزله‌ی آن ساعت (قیامت) چیزی (حادثه‌ای) بزرگ است» (حج/١).

(۲) وَأَخۡرَجَتِ ٱلۡأَرۡضُ أَثۡقَالَهَا .

« و زمین بارهای گرانش را برون آرَد »،

زمین در آستانه‌ی قیامت، با لرزه‌های سخت همه‌ی آنچه را در درون دارد، بیرون می‌ریزد؛ اموات، اجساد، دفینه‌ها، گنجینه‌ها، معادن، همه و همه را از دل خود بیرون می‌افکند (به حریصان نشان داده می‌شود که این است آنچه به خاطرش آن‌همه زشتی‌ها مرتکب شدند!).

(۳) وَقَالَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَا لَهَا .

« و آدمی گوید آن (زمین) **را چه شده است؟ »،**

برخی مفسّران گفته‌اند که مراد از «**انسان**» در آیه‌ی شریفه، انسان کافر است زیرا انسان مؤمن که آیات خدا را خوانده و باور کرده، می‌داند که آنچه روی می‌دهد مقدّمات قیامت است. چنانکه زمخشری می‌گوید «آن قول کافر است، و إلاّ مؤمن گوید: این است آنچه خدای رحمان وعده داد و پیامبران راست گفتند.»

(۴و۵) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا . بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا .

« **آن روز** (زمین) **اخبارش را بازمی‌گوید** » « **چنانکه خداوندت به آن وحی کرده است** »،

منظور از«**وحی**» در اینجا، همان فرمان إلهی‌است که بر زمین فرود می‌آید (شبیه آنکه فرموده «**أَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَها** = در هر آسمان امرش را وحی کرد» ـ فُصِّلَت/۱۲). مقصود از «**أخبار**» ـ چون سخن در ارتباط با قیامت است ـ اعمال انسان‌هاست‌که طی عمر روی زمین به انجام رسانده و در آن موقعیّت، گزارشش را می‌بینند؛ چنانکه فرموده «**یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ** = روزی که هرکس هر آنچه از نیک و بد انجام داده دربرابر خود حاضر یابد» (آل‌عمران/۳۰). به عبارت دیگر مراد از این‌که می‌فرماید «زمین به فرمان إلهی اخبارش را بازمی‌گوید» همان نشان دادن اعمالی است که توسّط انسان‌ها روی زمین رخ داده است.

بخش دوّم

(وقوع رستاخیز و روشن شدن سرانجام مردمان)

(٦) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ .

« **آن روز مردمان گروه گروه بازگردند** (بیرون آیند) **تا اعمالشان به آنها نشان داده شود** »،

در آیه‌ی قبل فرمود زمین، اخباری را که از اعمال انسان‌ها دارد و در دل و فضای آن پنهان شده، در قیامت به امر إلهی برون می‌ریزد و در آیه‌ی فوق می‌فرماید انسان‌ها گروه گروه ـ هر دسته با اَشباه و اَمثال خود پس از آنکه از دل زمین به بیرون افکنده شدند (آیه‌ی ۲) ـ به أمر إلهی زنده می‌شوند «**لِیُرَوْا اَعْمَالَهُمْ** = تا اعمالشان به آنها نشان داده شود». برخی مفسّران گفته‌اند که مقصود این است که تا مردمان نتیجه‌ی اعمالشان را ببینند، ولی این تعبیر صحیح نیست زیرا بنا به قرآن افراد درصحنه‌ی رستاخیز، ابتدا اعمالشان را می‌بینند و سپس به نتیجه‌اش می‌رسند، چنانکه فرموده: «**وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرَی ثُمَّ یُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفَی** = و به تحقیق عملکرد او به زودی به وی نشان داده می‌شود، آنگاه جزایش را هرچه تمام‌تر خواهد گرفت» (نجم/٤٠ و٤١).

(۸ و۷) فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ . وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ .

« **پس هرکس هموزن ذرّه‌ای** (در دنیا) **کار خیر کرده باشد آن را می‌بیند** » « **و هرکس هموزن ذرّه‌ای بدی داشته آن را می‌بیند** »،

یعنی اعمال هرقدر هم کوچک بوده از نظر «افراد» محو شده باشد، خداوند حساب آن را می‌آورد و عاملان، عملِ خود و عکس‌العملش را به طور کامل می‌بینند. چنانکه لقمان به فرزندش نصیحت کرد «**یا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ** = ای پسرکم، اگر (عملت) هموزن دانه‌ی خردلی در تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را بازمی‌آورد، به راستی خدا بس باریک‌بین و آگاه است» (لقمان/١٦). همچنین به دست می‌آید که خداوند حتّی نیّات انسان‌ها را درنظر می‌گیرد، چنانکه فرموده «**إِن تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَو تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللهُ فَیَغْفِرُ لِمَن یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَ اللهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ** = چه مکنونات دل‌هایتان را آشکار و چه پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه می‌کند و هرکه را (شایسته داند و) خواهد ببخشاید و آن‌کس را که (مستحق دید و) اراده نمود، مجازات نماید که خداوند به هر امری تواناست» (بقره/٢٨٤) و هرکس رهین اعمال خود است، مگر آن کس که با توبه و جبران، آثار شنائت‌ها را از روح خود زدوده باشد (زُمَر/۵۳ و۳۵).

در آثار آمده که مردی نزد رسول‌خدا^ص آمد و از او خواست تا آنچه خدا به وی آموخته بدو بیاموزد. رسول‌خدا^ص او را به یکی از یارانش سپرد و او این سوره را بر وی خواند و چون به آیات ۷ و ۸ رسید آن‌مرد گفت: «**حَسْبِی** = مرا بس است!» رسول‌خدا^ص فرمود: «**دَعُوهُ فَإِنَّهُ قَدْ فَقُهَ** = او را واگذارید که فقیه شد (حقِّ مطلب را فهمید)».

سوره‌ی عادِیات

توضیحات کلّی در اطراف سوره

نام این سوره «**عادِیات**» ـ که از اوّلین کلمه‌ی آن أخذ شده ـ جمع «عادِیَة» (از «عَدَا یَعْدُو عَدْوًا» به معنای جَرَی و رَکَضَ = حرکت کرد و دوید») به مفهوم «تجاوزگر» است. ولی در آیات این سوره «**عادِیات**» با اسب‌های تندرو ـ که مسافت‌ها را به سرعت طی می کنند ـ تطبیق شده است.

برخی از مفسّران این سوره را ـ با توجّه به کوتاهی آیات و ذکر آخرت که در انتهای آن رفته ـ **مکّی** دانسته‌اند و مفسّران دیگر، از این جهت که در آیات اوّلینِ سوره از تاخت و تاز اَسبان در اشاره به جنگ‌های جهادی سخن رفته، آن را **مدنی** دانسته‌اند که این قول با توجّه به ظواهر آیات سوره، قوی‌تر به نظر می‌رسد.

پنج آیه‌ی اول سوره صحنه‌ای را از پیکار سلحشوران مسلمان در راه خدا ترسیم می کند، صحنه‌ای که در آن مجاهدانِ مؤمن ـ سوار بر اسبان تیزرو ـ بر قلب سپاه دشمن می‌زنند و دشمن را محاصره کرده متاع و سلاحش را تصرّف می کنند. ولی آیات شریفه در سوگندهای متوالی، ظاهراً اسبان را مدّ نظر قرار داده است؛ و در پاسخ قسم‌ها در آیه‌ی ششم، گویی نشان می‌دهد که برخلاف اسب که به سبب علوفه‌ی صاحبش، خود را برای او به آب و آتش می‌زند، انسان‌ها دربرابر خدای خویش (با وجود نعمت‌های بیکرانی که به آنها بخشیده) ناسپاسند وآیات آخرینِ سوره درباره‌ی غفلت‌های آدمی از وقوعِ قیامت وحسابرسی اعمالش ـ که پیشِ رو دارد ـ سخن می گوید.

البتّه امروزه جنگ‌ها به روال فوق نیست و صحنه‌ی پیکار حق با باطل به صُوَرِ دیگری در جوامع رخ می‌دهد. بنابراین پیام کلّی آیات را باید درتجلیل از همه‌ی کسانی دانست که به خاطر ارزش‌های إلهی دربرابر مظالم به پا می‌خیزند و با ورود در مهلکه‌ها خود را به خطر می‌افکنند و برعکس آنان، هشدار به همه‌ی آنها که با استغراق در راحت‌طلبی‌ها، یار و یاور ظالمان می‌شوند و روز حساب و محکمه‌ی کبرای إلهی را فراموش می کنند.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۵)؛ **تجلیل از مجاهدان راه حق**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۱)؛ **شِکوِه از انسان ناسپاس.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تجلیل از مجاهدان راه حق)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) وَٱلۡعَٰدِيَٰتِ ضَبۡحًا .

« **سوگند به (اسبان) تیزرو** (که) **نفس زنان می‌دوند** »،

واژه‌ی «**عادِیات**» در آیه‌ی شریفه جمع «**عادِیَة**» به معنی «گروه دوندگان» است که از آن به «اسبان تیزرو» تعبیر شده است. «**ضَبْح** = نفس زدن های تند و هیجان زده‌ی اسب دونده» مصدر است که از نظر «تفخیم = ابراز عظمت» به صورت مفعول مطلق آمده است.

آیه‌ی فوق و چهار آیه‌ی بعد به لحن تقدیر، ترسیمی از حرکت مجاهدان راه حق برای پیکار با دشمن متجاوز است؛ تا جایی‌که خداوند به اسبان دونده‌ی آنها و غبارانگیزی‌ها و اخگرفروزی‌هایی که سُمِ اسبانِ ایشان (در اثر برخورد با سنگ‌ها) داشته‌اند، به عنوان مَظهری از جهاد در راه حق، سوگند یاد کرده است.

برخی از مفسّران برای این آیات، شأن نزولی نقل کرده و ازجمله گفته‌اند که چون رسول‌خدا[ص] از قصدِ حمله‌ی تیره‌ای از قبیله‌ی «بنی‌کنانه» آگاه شد، لشکری برای مقابله با آنها به سرکردگی علی[ع] گسیل داشت که شبانه به راه افتادند و بامدادان بر سپاه دشمن هجوم آورده وآنان را شکست دادند و جمعی را به اسارت گرفتند (تفسیر مجمع البیان و شیخ ابوالفتوح رازی). البتّه موضوع آیات که در تجلیل از مجاهدان راه اسلام است، بر شأن نزولِ مزبور، محدود و منحصر نیست و پیامی همیشگی دارد (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید).

(۲) فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحًا .

« **و** (از ضربات سُم‌هاشان بر سنگ‌ها) **برق می‌جهانند** »،

«**موریات**» جمع «**مورِیَة** = بیرون آورنده‌ی آتش»؛ «**قَدْح** = آتش‌افروختن».

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سوگند آیه‌ی قبل در توصیف گروه اسب‌هاست که با حرکت سریع سُم‌هایشان بر سنگلاخ‌ها، جرقّه‌های آتش‌زا بیرون می‌آورند.

(۳) فَٱلۡمُغِيرَٰتِ صُبۡحًا .

« **و** (راکبانشان) **بامدادان** (سلاح و متاع دشمنان را) **به تاراج می‌برند** »،

مُغِيرَات جمعِ «مُغِيرَة = غارتگر، تاراج کننده»؛ لفظ «**صُبْح**» می‌رساند که مجاهدان در تاریکی شب مسافتی را طی کردند تا بامداد بر دشمن یورش آورند.

بدین‌ترتیب واژه‌ی «**مُغِيرَات**» در آیه‌ی شریفه به سوارکارانی اشاره دارد که سپیده‌دمان ـ درحالی‌که دشمن به خواب غفلت فرورفته ـ بر او هجوم برده سلاح و متاع و ساز و برگش را می‌ستانند، به طوری که فاقدِ تدارکات و عاجز از کارزار می‌شود.

(۴و۵) **فَأَثَرْنَ بِهِۦ نَقْعًا . فَوَسَطْنَ بِهِۦ جَمْعًا .**

« **و به آن**(هجوم) **گرد و غباری برمی‌انگیزند** » « **و با آن** (یورش) **به قلب جمع** (دشمن) **می‌زنند** »،

«**أَثَرْنَ** = برانگیختند، برپا کردند»؛ «**نَقْع** = گرد و غبار»؛ «**وَسَطْنَ** = به وسط رفتند».

آیات شریفه ـ همچنان در تعقیب سوگندها ـ عملکرد اسبان و راکبانشان را در آن جهاد توصیف می‌کنند که از تاخت و تاز اسب‌ها غباری انبوه برمی‌انگیزند و شجاعانه بر جبهه‌ی دشمن هجوم می‌برند.

بخش دوّم

(شِکوهِ از انسان ناسپاس)

(٦) **إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٌ .**

« **به راستی انسان به خداوندش بس ناسپاس است** »،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد جواب قَسَم در آیات پیشین است. می‌فرماید سوگند به اسبان تیزروِ مجاهدان راهِ حق (آیات۱تا ۵) که آدمی نسبت به خداوندش ناسپاس است و نمی‌اندیشد که با هرنَفَسی که برمی‌آورد، گامی به مرگ و منزل آخرت و حسابرسی اعمالش، نزدیک‌تر می‌شود. بدین‌صورت آیات شریفه ـ به قول بعضی ـ در واقع می‌فرماید: اسب که حیوانی بیش نیست، حاضراست که با قدری توّجه و مهربانی، از جانب راکبش، با او هماهنگ گردیده و در جنگ‌های سخت وارد شود (آیات قبل) ولی انسان که آن‌همه خدایش به او لطف کرده، نسبت به آفریدگارِ خویش «**كَنُود** = بسیار ناسپاس» است. در پاره‌ای ازآیات قرآن (ازجمله همین آیه) واژه‌ی «انسان» به طور مطلق، به انسانِ بدکار برمی‌گردد، چنانکه در جای دیگر فرموده «**قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ** = کشته باد انسان چه ناسپاس است او» (عبس/۱۷).

واژه‌ی «**كَنُود**» در اصل به زمینی گفته می‌شود که هیچ گیاهی در آن نروییده است. این واژه به «انسانِ ناسپاس» تعبیر شده، شاید از این‌رو که در روح ناسپاسان هیچ برگ و باری از کمالات اخلاقی به بار نیامده

است و آنان چون زمین بی‌گیاهند!

(۷) **وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ .**

« **و همانا او خود بر این**(حق‌ناشناسی) **گواه است** »،

ضمیر «هاء» در «**إِنَّهُ**» در آیه‌ی شریفه، به «**انسان**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد؛ هرچند عدّه‌ای آن را راجع به «**لِرَبِّهِ**» دانسته‌اند که در این‌صورت ترجمه‌ی آیه چنین می‌شود «همانا خداوند بر این (حق ناشناسیِ انسان) گواه است» ولی این برداشت با توجّه به وحدت سیاق، درست به نظر نمی‌رسد خصوصاً آنکه شبیه آیه با مفهومی که در ترجمه آمده، در قرآن سابقه دارد چنانکه فرموده «**بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** = بلکه انسان بر نفس خویش بس بینا است» (قیامت/١٤).

آیه‌ی شریفه می‌رساند که انسان خود بهترین داور خویش می‌تواند باشد و همه‌ی بدکاران و ناسپاسان اگر منصفانه بیاندیشند، درمی‌یابند که چه جفایی در حقِّ آفریدگارشان می‌کنند! از سوی دیگر مدلول آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که همه‌ی شواهد ـ با این‌همه مفاسد و جنایاتی که از انسان‌ها سرزده ـ حاکی از آن است که انسان «صالح» قلیل است (**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** ـ سبأ/۱۳). علّت این امر را در آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد:

(۸) **وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلْخَيْرِ لَشَدِيدٌ .**

« **و به راستی او سخت شیفته‌ی مال است** »،

یعنی دلیل اصلی مفاسد و تجاوزاتی که از انسان‌ها سرمی‌زند، بیشتر دلبستگی شدید آنها به مال دنیاست (فجر/۲۰). واژه‌ی «**خَيْر**» در قرآن وقتی دربرابر «**شَرّ**» بیاید، امر نیکی را می‌رساند، چنانکه فرموده «**عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** = چه بسا امری را نامطلوب دانید درحالی‌که خیرشما درآن است» (بقره/۲۱٦) ولی «**خَيْر**»، به معنی «مال و ثروت» نیز به کار رفته است، چنانکه می‌خوانیم «**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** = مقرّر شده است بر شما که چون مرگ یکی از شما فرارسید و مالی (از خود) به جای گذاشت، برای پدر و مادر و نزدیکان به شیوه‌ای شایسته وصیّت کند که (این) سزاوار پرهیزکاران است» (بقره/۱۸۰).

البتّه علاقه‌ی به مال وقتی مذموم است که موجب بی‌اعتنایی آدمی به تکالیف إلهی و حقوق دیگران شود. ولی اگر مال و ثروت در راه صلاح و خیر و توشه‌سازی برای آخرت به کار رود، مایه‌ی سعادت می‌شود، چنانکه پیامبر(ص) فرمود: «نِعْمَ الْمالُ الصّالِحُ لِلرَّجُلِ الصّالِحِ = چه خوب است مال حلال، در دست انسان شایسته»؛ و مولوی این مضمون را به زیبایی به نظم درآورده که مال دنیا به خاطر بهره‌گیری از محرّمات دنیا، موجب هلاکت می‌شود ولی استفاده از مال دنیابا هدف شایسته و آخرتی، مایه‌ی نجات است:

چیست دنیا ؟ ازخدا غافل شدن　　　نی طـلا و نقره و فرزنـــد و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نِعْمَ مالٌ صالِحٌ خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پشتی است

(۹) **أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ.**

« آیا آن زمان را که ساکنانِ قبور برانگیخته شوند نمی‌داند؟ »،

این آیه و دو آیه‌ی بعد نسبت به خودفروختگان به دنیا لحنی تهدیدآمیز دارد. خداوند، درمقام متنبّه‌سازیِ انسانِ متجاوز و مال‌دوست، صحنه‌ی قیامت را مطرح کرده است. می‌فرماید آیا انسانی که اینقدر به مال و متعلّقَات دنیا چسبیده، توجّه ندارد که روزی از این دنیا رخت بربسته و فردای قیامت سر از گور برمی‌دارد و پاسخگوی اعمال خود خواهد بود؟ چنانکه فرموده : «**وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ** = و چون گورها زیر و زبر گردند، هرکس از آنچه پیش فرستاده و آنچه (از نیک و بد) باقی گذاشته آگاه خواهد شد» (انفطار/۵ و ٤). امّا بدیهی است که منظور از «گور» تنها همین گور اصطلاحی نیست، بلکه به هرصورت که با جسد آدمی برخورد شده باشد، خدای قادر متعال بر إعاده‌ی او در قیامت تواناست، چنانکه فرموده «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** = همانا جُز این نیست که فرمانِ او چون چیزی را اراده کند، بدو گوید باش، و موجود می‌شود» (یس/۸۲).

(۱۰) **وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ.**

« و آنچه در سینه‌هاست مشخّص گردد؟ »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن درباره‌ی انسان شیفته‌ی دنیاست؛ می‌فرماید آیا او غافل از آن روزی است که اسرارِ سینه‌ها (مکنونات قلبی، نیّات) برملا می‌گردد؟ (**حُصِّلَ** = مشخّص گردید، در اینجا «گردیده شود»).

روشن است که ریشه‌ی حُبِّ مال در درون و ضمیر آدمی است و ازاین‌رو آیه‌ی شریفه به همان پرداخته و از قیامت به عنوان روزی که مکنونات قلبی، یعنی ریشه‌ی اعمال انسان، آشکار می‌شود، یاد کرده است (طارق/۹).

(۱۱) **إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ.**

« همانا در آن‌روز خداوندشان از (احوال) **آنان نیک آگاه است »،**

واژه‌ی «**خَبِير**» در آیه‌ی شریفه، صیغه‌ی مبالغه و به معنی«بسیار آگاه» است. یعنی انسان‌ها در صحنه‌ی آخرت هیچ چیزی از احوال خود را نمی‌توانند کتمان کنند وخداوند با علم بیکرانش، به جمیع افکار وکرداری که بندگان در دنیا داشتند آگاهی دارد (و سرنوشت اُخروی آنها را به تناسب تعیین می‌کند).

سوره‌ی قارِعَه
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در دوران **مکّه** نازل شده ونام آن «**اَلْقارِعَة** = آن کوبنده» برگرفته از اوّلین کلمه‌ی سوره است. محتوای سوره سخن از: (۱) **وقوع قیامت** (۲) **توصیف قیامت** و (۳) **تقسیم‌بندی مردمان** برحسب اعمالشان در دنیا، دارد.

در وقوع قیامت آیات شریفه، از وحشت و پراکندگی انسان‌ها سخن می‌گوید و به هم ریزی کوه‌ها را به عنوان نمونه‌ای از ویرانی عالم ذکر می‌کند. سپس به برپایی قیامت و حسابرسی اعمال اشاره داشته خاطرنشان می‌سازد که هرآنکه اعمال نیکش سنگین آید، زندگانی سعادتمندی را درپیش خواهد داشت و آن‌کس که در سنجش اعمال سبک آید، گرفتار سقوط‌گاه دوزخ خواهد شد.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵) **: حادثه‌ی قیامت و احوال مردم در آن‌روز**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۱) **: سرانجام مردمان برحسب عملکرد دنیوی.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(حادثه‌ی قیامت و احوال مردم در آن روز)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) ٱلْقَارِعَةُ .

« **آن** (رویداد) **کوبنده** »،

واژه‌ی «**قارِعَة**» از ماده‌ی «**قَرْع**» به معنی «به شدّت کوفتن» است، چنانکه می‌خوانیم «**وَ لَایَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُواْ تُصِیبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ** = **و بر کسانی که کفر ورزیدند پیوسته ـ به** (سبب) **اعمالشان ـ** (مصائب) **کوبنده‌ای می‌رسد**» (رعد/۳۱). ولی در سوره‌ی حاقَّه (آیه‌ی ٤) می‌فرماید «**کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقَارِعَة** = ثمود و عاد قارعه را تکذیب کردند» که در اینجا منظور، تکذیب آنها از قیامت می‌باشد. در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی قارعه نیز که «**اَلْقَارِعَة**» به صورت صفتی از موصوفِ محذوف آمده، به حادثه‌ی قیامت اشاره دارد؛ حادثه‌ای که همه چیز را ـ از آسمان و زمین ـ درهم می‌ریزد؛ چنانکه فرموده «**ثَقُلَتْ فِی السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ** = بر آسمان‌ها و زمین سنگین می‌آید» (اعراف/ ۱۸۷). در تفاسیر هم آورده‌اند که از آن‌رو به حادثه‌ی قیامت «**قارِعَه**» گفته شده، زیرا که «**تَقْرَعُ الْقُلُوبَ بِأَحْوَالِها** = دل‌ها را با احوال خود به ترس و طپِش دهشتبار می‌افکند».

(۲و۳) مَا ٱلْقَارِعَةُ . وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ .

« **آن** (حادثه‌ی) **کوبنده چیست؟** » « **و تو چه می‌دانی که آن**(رخداد)**کوبنده کدام است؟** »،

طرح سؤال در اینجا از نظر جلب توجّه مخاطب است. معمولاً وقتی گوینده‌ای می‌خواهد مطلب مهمّی را مطرح کند، سخن خود را با سؤال آغاز می‌کند. در همین راستا متعاقباً از عبارت «**مَا أَدْرَاكَ**» استفاده شده که این نحوه بیان برای نشان‌دادن عظمت موضوع است و در قرآن سابقه دارد (حاقَّه/۳ ← ۱) حادثه‌ای که نظام عالم را درهم می‌ریزد وقلب‌ها را به طپش می‌آورد (تفسیرمجمع البیان).

(٤) يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ .

« **روزی که مردم همچون پروانه‌های پراکنده** (به هرسو گریزان) **باشند** »،

واژه‌ی «**فِراش**» (به کسر فاء) در قرآن به معنی «بستر» است (بقره/۲۲). امّا «**فَراش**» (به فتح فاء) که در آیه آمده، به معنی «پروانه» می‌باشد. پروانگان ـ برعکس دیگر پرندگان ـ تک پروازَند و هیچ‌گاه در یک خطِّ مستقیم حرکت نمی‌کنند، بلکه آشفته وار به این سو آن سو می‌گریزند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که احوال خلایق در قیامت این چنین است؛ از هیبت و جبروت آن روز نمی‌دانند چه کنند و وحشت زده به این طرف و آن طرف پا به فرار می‌گزارند. البتّه در اینجا احوال کسانی توصیف شده که هنگام وقوع قیامت زنده‌اند و إلاّ درمورد مردگان که از گورها به بیرون افکنده شده و برمی‌خیزند، فرموده است «**خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ** = با دیدگان فروافتاده (از هراس) ازگورها ـ همچون ملخ‌های پراکنده ـ خارج می‌شوند» (قمر/۷). از سوی دیگر واژه‌ی «**يَوْم**» در قرآن به معنی مطلق زمان نیز به کار رفته (معارج/٤ ، حج/٤٧ و سجده/۵) و بنابراین منظور آیه‌ی ٤ لزوماً این نیست که مثلاً حادثه‌ی قیامت طی ۱۲ ساعت رخ داده و تمام می‌شود!

(۵) **وَ تَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ .**

« و کوه‌ها همچون پشمِ رنگینِ حلاّجی شده گردند »،

معمولاً لایه‌های رویین کوه‌ها که درمعرض نور آفتاب قرار دارند، رنگی متفاوت از لایه‌های درونی دارند. از این‌رو وقتی کوه‌ها زیر و رو و متلاشی می‌شوند، رنگهای مختلف پدید می‌آید. می فرماید که کوه ها ـ با زلزله‌ها و انفجارهایی که در قیامت پیش می‌آید ـ چنان متلاشی و خورد می‌گردند که گویی«پشم رنگارنگِ حلاّجی شده‌اند»؛ چنانکه فرموده «**وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ** = کوه ها چون پشم زده گردند» (معارج/۹). «**عِهْنِ** = پشم رنگ شده»؛ «**مَنفُوشِ** = پشمی که به وسیله‌ی ابزار حلاّجان زده شده است».

بخش دوّم

(سرانجام مردمان برحسب عملکرد دنیوی)

(۶و۷) **فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوٰزِينُهُۥ . فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ .**

« پس امّا آن‌کس که میزان‌های (اعمال)**اش سنگین آید » « پس او در زندگی رضایتبخشی خواهد بود »**،

در آیات فوق و آیات بعد (تا انتهای سوره) صحنه‌ی حسابرسی اعمال مردم در قیامت ـ ضمن اشاره به سرنوشت نهایی آنها ـ ترسیم شده است. واژه‌ی «**أَمّا**» در آیه‌ی شریفه «**تَفصیلیّه**» است و مطلب را از مطالب

آیات قبل جدا می سازد. به عبارت دیگر اشعار می‌دارد که در مرحله‌ی بعد، به حسابرسی اعمال مردم و دسته‌بندی آنها برحسب اعمالشان، پرداخته می‌شود؛ تفصیل می‌دهد که مردمان «**دو دسته**» می‌شوند (دسته‌ی سوّمی وجود ندارد) و در آیات فوق به شرح دسته‌ی اوّل پرداخته است؛: آنها که «سنجش اعمالشان سنگین آمده‌است»؛ تفسیر مجمع البیان می گوید یعنی حسناتشان از سیّئاتشان پیشی گرفته است. می‌فرماید اینان زندگانی رضایت‌آمیز وخوشی را آغاز می‌کنند؛ و دو نکته درمورد آیات شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه روشن است که عمل «عَرَض» است و «کمّیّت» نیست که با ترازوهایی از نوع آنچه که ما در دنیا می‌شناسیم سنجیده شود؛ بلکه وسیله‌ی سنجش «اعمال» انسان‌ها تکالیف مقرّره و استانداردهای إلهی است که آن‌هم برحسب آگاهی‌ها و امکانات افراد تفاوت می‌کند. ازاین‌رو در آیه‌ی شریفه نه از «میزان» بلکه از «**مَوازین**» سخن رفته و می‌رساند که اعمال هرکس با میزانی مطابق با امکاناتش سنجیده می‌شود و همه به قول معروف «به یک چوب رانده نمی‌شوند» چنانکه فرموده است «**وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا** = ومیزان‌های عدالت را روز رستاخیز (در میان) می‌نهیم؛ پس به هیچ‌کس هیچ ستمی نخواهد شد» (انبیاء/٤٧).

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه واقعیّتی را بیان می‌کند که سعادت انسان در رضایت است. چه بسا کسانی که ثروت فراوان دارند ولی راضی نبوده و بنابراین خوشبخت نیستند و در مقابل چه بسا کسانی که در زندگانی محدودی بسرمی‌برند ولی راضی بوده و در نتیجه خوشبخت قلمداد می‌شوند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید آنها که در آخرت سنجش اعمالشان وزین و با ارزش باشد، «حیات رضایتبخش» خواهند داشت یعنی در خوشبختی کامل به سرخواهند برد (**عیش** = زندگی).

(۸و۹)وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُۥ . فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ .

« **و امّا آن که میزان‌های** (اعمال)**اش سبک آید** » « **پس جایگاهش هاویه است** »،

دراینجا دسته‌ی دوّم مطرح شده‌اند؛ آنها که سیّئاتشان فراتر از حسنات بوده است. می‌فرماید اینان «**أُمّ** = مادر» یعنی مرجعشان، «**هاویه**»است و متعاقباً توضیح می‌دهد که «**هاویه**» چیست؟

(۱۰و۱۱)وَ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا هِيَهْ . نَارٌ حَامِيَةٌۢ .

« **و تو چه می‌دانی که آن**(هاویه) **چیست؟** » « **آتشی سوزنده است** » .

واژه‌ی «**هاویه**» به معنی «سقوط‌گاه» است [چنانکه می‌خوانیم «**وَ النَّجْمِ إذا هَوَى** = قسم به ستاره زمانی‌که فرود آید» (نجم/۱)] و ابتدا در آیه‌ی شریفه از آن سؤال می‌کند تا اهمیّت (ابعاد خوفناکش) را نشان دهد. از «**نارٌ حامِيَةٌ**» به منطقه‌ی عذاب إلهی تعبیر می‌شود و ازاین‌رو به دست می‌آید که «**هاویه**» سقوط‌گاهی در دوزخ (سرزمینِ عذاب إلهی) است که در آخرت مرجع بدکاران خواهد بود.

سوره‌ی تَکاثُر
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره دردوران **مکّه** نازل شده ونام آن «**تکاثر**= تفاخرِ به کثرت» بر گرفته از نخستین آیه‌ی سوره است.

محتوای سوره را می‌توان در سه بخش در نظر گرفت:

بخش اوّل در نقد کسانی است که عمر دنیا را یکسره به تفاخر در فزونی مال و کثرت افراد، بر یکدیگر می‌گذرانند و تا دَم مرگ درپی گردآوری اموال و برخوردهای دنیوی‌اند (آیات ۱ و ۲).

بخش دوّم خطر آخرتی را که در کمین این‌گونه افراد است یادآور می‌شود و خاطرنشان می‌سازدکه اگر آنها به حقیقت آخرت توجّه داشته می‌دانستند که چه سرنوشتی در انتظار آنهاست، چنان به مال‌پرستی روی نمی‌آوردند (آیات **۳** و **۴**).

بخش سوّم تهدید است که اگر مردمان وقوع آخرت را به هدایت انبیاء و نیروی عقل طی عمر درمی‌یافتند، دچار غفلت و تفاخر به مال و منال نمی‌شدند. آنگاه اعلام می‌دارد که به هرحال آنها به زودی ـ پس‌از مرگ ـ با دخول در عالمی که پرده‌های شکّ وتردید ازبرابر دیدگان برداشته می‌شود، گرفتاری اُخروی را به «**عَيْنَ الْيَقِين** = مشاهده‌ی قطعی» درخواهند یافت و در محکمه‌ی عدل إلهی از نعمت‌هایی که خدا به ایشان ارزانی داشته و کفرانش کردند، بازخواست خواهند شد (آیات **۵** تا **۸**).

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ .

« **فزون خواهی** (و تفاخر بر یکدیگر) **شما را غافل داشت** »،

واژه‌ی «**أَلْهَىٰ**» در آیه‌ی شریفه از ماده‌ی «إِلْهَاء» به معنی «غافل کردن» است که این واژه در قرآن به صُوَرِ گوناگون آمده است (منافقون/۹ و نور/۳۷). در آیه‌ی شریفه لفظ «**أَلْهَاكُم**» از فعل و مفعول تشکیل شده و فاعل آن «**تَكَاثُر**» است. آیه‌ی شریفه خطاب به کسانی است که زندگی دنیا را با هدف مال‌اندوزی و تفاخر به یکدیگر می‌گذرانند و می‌فرماید توجّه بسیار به مال ومنال، شما را از حقایق عالم و اطاعت خداوند و حقیقت زندگی غافل کرده است؛ چنانکه زندگی دنیا را به خاطر دنیا، چنین ترسیم نموده و می‌فرماید «**اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ** ... = بدانید که زندگی دنیا جز بازیگری و سرگرمی و تجمّل و تفاخر بین شما و رقابت و خودنمایی به کثرت در اموال و اولاد (چیزی) نیست . . .» (حدید/۲۰). یعنی زندگی دنیا با هدف دنیوی، متشکّل از چنین اموری است **(۱)** «**لَعِب** = بازی» چنانکه کودکان به آن مشغول می‌شوند و **(۲)** «**لَهْو** = امور تفریحی و سرگرم‌کننده» و **(۳)** «**زينت** = رفتن به سوی تجمّل‌ها» و **(۴)** «**تَفاخُر** = فخرفروشی بر یکدیگر» و **(۵)** «**تكاثُر فِى الْأَمْوال و الْأَوْلاد** = رقابت و خودنمایی به کثرت در اموال و اولاد». در سوره‌ی تکاثر می‌فرماید چنین استغراق در دنیا، منجرّ به غفلت از یادِ خدا و فلسفه‌ی حیات می‌گردد.

(۲) حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ .

« **تا آنجا که به دیدار گورها رفتید** (تا بر گذشتگانتان فخر کنید) »،

درمورد این‌آیه شأن نزولی آورده‌اند که دو قبیله درصدر اسلام به چشم وهمچشمی پرداخته هریک می‌گفت که ما مهمتریم و به دنبال این امر به قبرستان رفته مردگانشان را به رخ یکدیگر می‌کشیدند. چنانکه امروزه نیز اینگونه فخرفروشی‌ها و بالیدن به گذشتگان، بین مردمان رایج است و در این ارتباط اَنواعِ اَبنیه و آثار را بر گور گذشتگانشان بنا می‌کنند. همانگونه که از امام علی[ع] در نهج البلاغه (خطبه‌ی۲۲۱) گزارش شده که فرمود شما (مردم) آنقدر به تفاخر رفتید که حتّی مردگان یکدیگر را به رخ هم می‌کشید و بعد از تلاوت آیاتِ سوره‌ی تکاثر فرمود: «**أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ** = آیا به قبور پدرانشان افتخار می‌کنند؟!».

امّا زمخشری در تفسیر کشّاف «**زُرْتُمُ الْمَقَابِر**» را در آیه‌ی شریفه کنایه از مرگ گرفته است؛ بدین معنی

که آیه‌ی شریفه می‌فرماید «شما (مردم دنیاپرست) تا دَم مرگ به دنبال کثرت مال و تفاخر به یکدگر بودید و هیچ‌گاه به خود نیامدید که زندگی برای این امور نیست». .

(۳و۴) **کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ . ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ .**

« **چنین نیست** (که می‌پندارید) **به زودی درمی‌یابید** » « **پس** (باز مؤکّداً بدانید که) **چنین نیست، به زودی خواهید دانست** »

تکرار مطلب طی دو آیه، به خاطر تأکید است و جا دارد برای افرادی که شیفته و دلبسته‌ی مال و منال دنیوی هستند، تأکید شود که اوضاع همیشه به آن روال نمی‌ماند، به زودی مرگ درمی‌رسد و آن‌وقت خواهند دانست که عمر را به چه بیهوده‌ها گذراندند. چنانکه فرموده «**لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** = (مرگ و سپس قیامت فرا می‌رسد و به دنیاپرست گویند) واقعاً از این (حال) سخت غافل بودی و(لی اکنون) ما پرده‌ات را (از جلوی چشمانت) برداشتیم و امروز دیده‌ات تیزبین شده است» (ق/۲۲).

(۵) **کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ .**

« **اگر علم یقین داشتید** (همانا تفاخرها شما را غافل نمی‌کرد) »،

آیه‌ی شریفه آیات قبل را دنبال می‌کند و درحقیقت می‌فرماید اگر شما مردم دنیاپرست، علم یقین (ایمان قطعی) به آخرت داشتید «لَماأَلْهاکُمُ التَّکاثُر = فخرفروشی‌های بر یکدیگر، زندگانیتان را فرا نمی‌گرفت». به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه می‌فرماید دنیاپرستان چون علم یقین به آخرت ندارند، به دنیا چسبیده‌اند! و چنانکه می‌دانیم علم یقین به آخرت از سه راه حاصل می‌شود **(۱)** تفکّر در خلقت و مشاهده‌ی «هدفداری» در کار عالم و اِذعان به اینکه انسان بیهوده خلق نشده وچنان نیست که هرکس هرطور هوس داشت زندگی کند و سپس «**صالح**» و «**فاسد**» هردو به یک سرانجام (نابودی محض) برسند **(۲)** مطالعه‌ی کتب آسمانی و تدبّر در آیاتِ خدا (قرآن) و **(۳)** تهذیب نفس با عبادت و عمل صالح. باید توجّه داشت که جوابِ «**لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ**»، یعنی «لَماأَلْهاکُمُ التَّکاثُر = تکاثر شما را غافل نمی‌کرد»، محذوف است.

(٦) **لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ .**

« **قطعاً دوزخ را مشاهده خواهید کرد** »،

این آیه، نه پاسخ «**لَوْ تَعْلَمُون ...**» در آیه‌ی قبل، بلکه جمله‌ی فعلیّه‌ی جدیدی است. «**لام**» ابتدای آیه، از باب قسم است و «**نون**» مشدّد در «**لَتَرَوُنَّ**» تأکید را می‌رساند. می‌فرماید غافلان از راه خدا، مطمئن باشند که عاقبت امر دوزخ را خواهند دید؛ چنانکه فرموده «**وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِين** = و دوزخ بر گمراهان نمودار می‌گردد» (شعراء/۹۱).

(۷) **ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ .**

« پس آن را به دیده‌ی یقین خواهید دید »،

خداوند از بندگان انتظار دارد که در همین دنیا، با استفاده از عقل و وجدان خداداد و هدایت‌های إلهی، نسبت به آخرت به یقین برسند و بر آن مبنا زندگی کنند. در آیه‌ی فوق خطاب به دنیاپرستانی که از درک و اعتقاد به آخرت طی عمر استنکاف ورزیدند، می‌فرماید مطمئن باشند که پس‌از مرگ، بی‌هیچ شکّی به وقوف کاملِ آن خواهند رسید.

(۸) **ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ .**

« آنگاه در آن روز، بی‌تردید از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد ».

یعنی مردمان درآخرت ازنعمت‌هایی که خدا در دنیا ارزانیشان داشت، بازخواست خواهند شد که دربرابر آن نعمت‌ها چه‌کردند؟ آیافقط به خود ولذّت‌هایشان پرداختند یا قدم خیری هم برداشتند ؟ هرچند ملاّحسین فیض کاشانی در تفسیر صافی آورده که امام صادق ع فرمود: واژه‌ی «**نَعِيم**» در آخرین آیه‌ی سوره‌ی تکاثر، به طیّبات نعمت‌های دنیا اشاره ندارد، بلکه به ما اهل بیت اشاره دارد. درصورتی‌که صریح قرآن است که خدا در آخرت مسرفین را درباره‌ی طیّباتی‌که در دنیا ارزانی‌شان شده بود مسئول می‌شمارد، چنانکه می‌خوانیم: «**وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ** = و روزی‌که کافران بر آتش عرضه شوند (به آنها خطاب می‌شود) نعمت‌های پاکیزه‌تان را در زندگی دنیایتان ازدست دادید و از آنها بهره گرفتید (بی‌آنکه شکر نعمت به جای آرید) پس امروز ـ به آن استکبارهای ناحق که در زمین ورزیدید و به خاطر گناهانتان ـ به عذاب خوارکننده جزا داده می‌شوید» (احقاف/۲۰).

سوره‌ی عصر
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و نام آن برگرفته از اوّلین کلمه‌ی سوره است. درآیات مختصر این سوره، پای سود و زیان به میان آمده و مفید و مختصر می‌گوید که زیانکاران و بهره‌مندان واقعی از زندگی دنیا، چه کسانی هستند. از این‌رو با توجّه به واقعیّت مهمّی که سوره بر آن انگشت نهاده، شیخ محمّد عَبْدُه از قول امام شافعی در تفسیرآورده که هرگاه فقط همین‌یک سوره بر پیامبراکرم[ص] نازل‌می‌شد، برای **اصلاح جوامع بشری** کافی می‌بود. درحقیقت این قاطعیّت کلامِ سوره که همه‌ی انسان‌ها زیانکارند مگر مؤمنان نیکوکاری که یکدیگر را به حقّ و شکیبایی توصیه می‌کنند، سخت هشدار دهنده است.

ساختار سوره متشکّل از سه آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَٱلۡعَصۡرِ** .

« سوگند به عصر »،

حرف «**واو**» ابتدای آیه برای قسم آمده است (زیرا کلمه‌ای پیش‌از آن نیامده که «واو» را عطف به آن بدانیم). امّا در اینکه مقصود از کلمه‌ی «**عَصْر**» در آیه‌ی شریفه چیست ؟ مفسّران در اینباره تفاسیر گوناگون آورده‌اند:

عدّه‌ای واژه‌ی «**عَصْر**» را به معنی مطلق زمان گرفته‌اند. ولی در قرآن واژه‌ی «**دَهْر**» برای زمان (روزگار) به کار برده شده است، چنانکه می‌خوانیم «**هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَذْكُورًا** = آیا (این نبود که) مدّت زمانی بر انسان گذشت که او چیزی درخور ذکر نبود؟» (انسان/۱) و «**وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ** = و گفتند جز زندگی این دنیا دیگر هیچ نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و فقط روزگار (زمان) ما را هلاک می‌کند» (جاثیه/۲٤).

برخی الف و لام بر سر «**عَصْر**» را الف و لام عهد گرفته و گفته‌اند که مراد از «عَصْر» زمان معیّنی است و به عصر نبوّت (یا زمان ظهور مهدی چنانکه در بعضی تفاسیرشیعی آمده) اشاره دارد. امّا هیچ قیدی که کلمه‌ی عصر را به زمان معیّنی محدود کند، در آیه‌ی شریفه دیده نمی‌شود.

قول اَصلَح از نظر ما این‌است که مقصود از «**عَصْر**» را در آیه‌ی شریفه، همان زمان نزدیک غروب آفتاب بدانیم، زیرا **اوّلاً** در قرآن در اطراف سوره‌ی عصر، به سوره‌های کوچکی برمی‌خوریم که به اوقات شبانه‌روز در آنها اشاره شده است مانند: «**وَ الْفَجْر** = قسم به سپیده دم»، «**وَ اللَّيْل** = قسم به شب»، « **وَ الضُّحَى** = قسم به آغاز روز». بدین‌ترتیب درمورد «**وَ الْعَصْر**» نیز ذهن آدمی به همان زمان قبل‌از غروب آفتاب معطوف می‌شود . **ثانياً** این زمان در برخی آیات قرآن مورد توجّه قرار گرفته است، چنانکه می‌خوانیم «**وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ** = قبل از برآمدن آفتاب و قبل از فروشدن(اش) خداوندگارت را با ستایش تقدیس کن» (ق/۳۹) و «**وَ أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ** . . . = دو طرف روز را نماز بگزار (که مقصود نماز صبح و عصر است)» (هود/۱۱٤). ازحسن بَصری وقَتاده نیز گزارش شده که مراد از «**عَصْر**» (در سوره‌ی **وَ الْعَصْر**) همان وقت آخر روز است زیرا از دلایل قدرت و وحدانیّت خداست که روز را به پایان برده و شب را آغاز می‌کند وشُکوه خورشید را پایان می‌دهد، چنانکه به «**ضُحیٰ**» سوگند خورده که آن قسمت اوّل روز است و در آن زمان طلوع خورشید و عظمت آن پرتو می افکند.

امّا در اینکه چرا خداوند به زمان **عصر** سوگند یاد کرده، شیخ محمّد عَبْدُه می‌گوید در نظام اقتصادی

قدیم، مردم از صبح تا عصر به کار و فعّالیّت پرداخته و چون عصر فرا می‌رسید، به رسیدگی بیلان روز و محاسبه‌ی سود و زیان خود می‌پرداختند. از این‌رو خداوند به زمان محاسبه‌ی سود و زیان انسان‌ها سوگند خورده که ورای آن حساب‌های سود و زیان دنیوی، همگان به یقین بدانند که سودی نبرده و زیانکارند، مگر با ایمان و عمل صالح طی عمر، توشه‌برداری کنند (آیات بعد).

(۲) **إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَفِى خُسْرٍ**.

« همانا انسان در زیان است »،

مراد از کلمه‌ی «**انسان**» در اینجا ـ برخلاف برخی موارد دیگر در قرآن ـ انسان کافر نیست، بلکه منظور همه‌ی انسان‌ها به‌طور کلّی است که متعاقباً (در آیه‌ی بعد) عدّه‌ای را استثناء کرده است. می‌فرماید همه‌ی انسان‌ها که سودهای موقّت و محدود دنیوی را به عاقبت خیر و ابدی (سود هنگفت) ترجیح می‌دهند، زیان کرده‌اند. فرصت عمر اساسی‌ترین و مهمترین سرمایه‌ای است که خداوند در اختیار انسان نهاده است. بدیهی‌است که از این سرمایه مرتّب کم می‌شود و زیانکار کسی است که به موازات از دست‌دادن سرمایه، هیچ توشه‌ی ماندنی (یعنی «**اَلْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ**» کهف/٤٦) برای خود نیاندوزد. موارد خسران آدمی در برخی آیات قرآن ذکرشده است، چنانکه می‌خوانیم «**قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَاء اللهِ** ... = به راستی آنها که لقاءِ خدا را دروغ شمردند (و در نتیجه در پی تحصیل سرمایه‌ی اُخروی برنیامدند) به زیان افتادند» (انعام/۳۱) و همین‌طور «**وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يِظْلِمُونَ** = آنها که برآورد اعمالشان سبک باشد، کسانی‌اند که با ستم نسبت به نشانه‌های ما، خود را به زیان افکندند» (اعراف/۹).

بدین‌ترتیب خداوند، با اینگونه کلام، به ذهن انسان وسعت می‌بخشد که موقّتی و محدود ـ و فقط در چارچوب این دنیا ـ فکر نکند، چنانکه فرموده «**بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** = بلکه (شما) زندگی دنیا را برمی‌گزینید در حالی‌که آخرت نیکوتر و پایدارتر است» (اعلی/ ١٦ و ١٧).

(۳) **إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوْاْ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْاْ بِٱلصَّبْرِ**.

« مگر آنها که ایمان آورده و به کارهای شایسته پرداختند و یکدیگر را به حق توصیه نمودند و به صبر سفارش کردند »،

واژه‌ی «**إِلّا**» در آیه‌ی شریفه استثناءِ متّصل است، یعنی مُسْتَثنیٰ از جنس خود مُسْتَثنیٰ مِنْه است (از خود انسان‌ها عدّه‌ای را استثناء فرموده است)[1].

«**ایمان**» از نظر لغوی به معنی «تصدیق و قبول» است، چنانکه برادران یوسف به پدرشان گفتند «**ماأَنْتَ**

---

(۱) ـ نمونه‌ای از استثناء «منقطع» در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی نساء مشاهده می‌شود که می‌فرماید «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِنكُمْ**» که در اینجا تجارت از جنس خوردن مالِ به باطل نیست.

بِمُؤْمِنٍ لَنا = تو پذیرنده‌ی (سخن) ما نیستی» (یوسف/۱۷). امّا در اینکه مراد از ایمان در دین قبول چه چیزهایی است، آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی نساء گویاست «**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلَی رَسُولِهِ وَ الْکِتَابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَ مَن یَکْفُرْ بِاللهِ وَ مَلاَئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلًا بَعِیدًا** = ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید به خدا و رسولش و کتابی‌که بر رسولش نازل ساخت و کتابی‌که قبلاً نازل نمود ایمان آورید، و هرکه به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های او و رسولانش و روز رستاخیز کفر ورزد، بسی گمراه شده است».

به دنبال ایمان، آخرین آیه‌ی شریفه در سوره‌ی عصر، شرط رستگاری انسان‌ها را «عمل صالح» ذکر کرده است (برخلاف مسیحیّتِ کنونی‌که فقط عشق و ایمان به مسیح را مایه‌ی نجات می‌داند) و از قرآن به دست می‌آید که هر قدمی‌که انسان در راه خدا بردارد، عمل صالح است (توبه/۱۲۰).

سپس آیه‌ی شریفه از توصیه‌ی به حق سخن می‌گوید (**تَوَاصَوْا بِالْحَقّ** = یکدیگر را به حق سفارش کنند) و حق همان است که ایمان به آنها سفارش شده است. می‌فرماید مؤمنان و نیکوکاران یکدیگر را به آن مبانی ایمانی‌که دارند تذکّر داده موجب ثبات و تقویت ایمانی یکدیگر می‌شوند.

البتّه توصیه‌ی به حق، نیمی از قضیّه است، زیرا بعداز شناخت حق و پذیرش آن، باید در راهش پایداری کرد؛ پایداری دربرابر وساوس نفسانی که انسان را به لذّات موقّت و بیراهه‌هایی فرا می‌خواند و پایداری در برابر دشمنان حق وآزارهایی‌که پیش می‌آورند. از این‌رو قرآن از کسانی تقدیرمی‌کند که «**قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** = گفتند صاحب اختیار ما خداست و آنگاه برآن پایداری ورزیدند» (فُصِّلت/۳۰).

در موضع دیگر، خداوند «مهربانی» را برتوصیه‌ی بر شکیبایی افزوده و می‌فرماید «**ثُمَّ کَانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَة** = علاوه براین (رستگار کسی است که) از کسانی باشد که ایمان آورده یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش کرده‌اند» (بلد/۱۷).

سوره‌ی هُمَزَه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده ونام آن «**هُمَزَه** = طعن‌زن» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. محور آیات سوره، در مقام سرزنش دو خصلت مذمومِ برخی انسان‌هاست (۱) **عیب‌جویی** و **طعنه‌زنی** به دیگران و (۲) **مال‌اندوزی**. خصوصاً آیات شریفه به کسانی اشاره دارد که دو صفت را توامان داشته و با تکیه به مال و ثروتشان، مدام در پی تحقیر دیگرانند. می‌فرماید اینان گمان می‌برند که مال و ثروتشان آنها را جاودانه خواهد ساخت، درحالی‌که چنین نیست و به زودی ـ پس‌از این زندگی موقّت ـ در عذابی خُرد کننده (همانگونه که شخصیّت دیگران را در دنیا خُرد می‌کردند) وارد خواهند شد و آتشی بر دلهایشان (که منشأ عیب‌جویی و آزار دیگران بوده است) نفوذ خواهد کرد.

بدین‌ترتیب اساس سوره کبرورزان و ثروت‌اندوزانِ دنیوی را ازعاقبت خطرناکی که در پیش دارند بیم می‌دهد و خاطرنشان می‌سازد که از آن مال و ثروت جُز شراره‌های عذاب، نصیبی نخواهند داشت.

ساختار سوره متشکّل از نُه آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ** .

« **وای بر هر طعن‌زنِ عیب‌جوی** »،

واژه‌ی «**وَیْل**» در ابتدای آیه برای اعلام خطر است، چنانکه فرموده «**وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِین** = وای بر کم‌فروشان».

کلمه‌ی «**هُمَزَة**» ـ از ماده‌ی «هَمْز» ـ به معنی «بسیار شکننده» است که به کسانی که با طعن‌زدن به افراد در پی تحقیر و خُرد کردن شخصیّت آنها هستند، اطلاق می‌شود. واژه‌ی مزبور به صورت صیغه‌ی مبالغه (**هَمّاز**) در سوره‌ی قلم (آیه‌ی ۱۱) آمده است (**هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيم** = همان بسیار طعنه زن که در رفت و آمد برای سخن‌چینی است).

واژه‌ی «**لُمَزَة**» از ماده‌ی «لَمْز» به معنی «عیب‌جویی» است. چنانکه فرموده «**لاتَلْمِزُوا أَنْفُسَكُم** = از یکدگر عیب مگیرید» (حُجُرات/۱۱).

درتفاوت میان دو واژه‌ی فوق در تفسیر مجمع البیان از قول ابن عبّاس آمده که «**هُمَزَه**» به معنی «طعّان» (طعن‌زن) و «**لُمَزَه**» به معنی «مُغْتاب = غیبت کننده» می‌باشد. بنابر این قول، آیه‌ی شریفه به کسی اعلام خطر می‌کند که در حضور مردم یکسره بر آنها طعن زده شخصیّتشان را تحقیر می‌کند و در غیبت آنها نیز دست از بدگویی افراد برنمی‌دارد و در نتیجه مردم، در آشکار و پنهان، از شرّ آزارهای وی مصون نیستند.

(۲) **ٱلَّذِى جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُۥ** .

« **همان‌که مالی گِرد آورد و به شمارش آن مشغول بود** »،

تکیه‌گاه «عیب‌جوی غیبت‌کننده» (آیه‌ی قبل) در تاخت و تاز به شخصیّت دیگران، چیست؟ شاید حقارت نفسانی است که او در خود احساس کرده و می‌خواهد با کوچک‌شماری دیگران، خود را بالا ببرد. ولی آیه‌ی شریفه «عیب‌جو و غیبت‌کننده»ای را مطرح ساخته که تکیه به مالش دارد و می‌خواهد کمبودهای درونی خویش را با اتّکاء به مال و بدگویی از دیگران، جبران نماید. این‌که از«جمع مال» و «شمارش پیاپی»آن سخن آورده، شدّت علاقه‌ی شخص را به مال و ثروت نشان می‌دهد که نفس مال را هدف گرفته و نمی‌فهمد که مال، وسیله‌ای بیش نیست ـ وسیله‌ای که باید برای تأمین حوائج خود و دیگران صرف شود ـ و ارزش ذاتی ندارد.

(۳) **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ** .

« **گمان دارد که مالش او را جاودان کرده است** »،

یعنی «عیب‌جوی غیبت‌کننده‌ی مال‌دوست» می‌پندارد که مال، مایه‌ی جاودانی اوست؛ با تکیه به مال مرگ را فراموش کرده و تصوّر دارد که اوضاع همیشه به همین نحو بر او خواهد گذشت! غافل از آنکه چه بسا حتّی در همین دنیا، شخص دچار شرایطی شود که به خود گوید «**مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ . هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ** = مالم مرا سودی نبخشید؛ قدرتم از کف برفت» (حاقّه/۲۹و۲۸)

(٤) **كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ .**

« **چنین نیست** (بلکه) **او به یقین در** (دوزخی) **خُرد کننده افکنده خواهد شد** »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید این‌گونه نیست که آن طاغی می‌پندارد و مسلّماً مال و منالش در آخرت، حلّ مسائل و رفع مشکلاتش را نخواهد کرد. واژه‌ی «**حُطَمَة**» به معنی «خُرد کننده» است که آیات بعد نشان می‌رساند مقصود، دوزخ می‌باشد. کاربرد صفت «خُردکننده» برای دوزخ در اینجا، در تطبیق با راه و روش «عیب‌جوی غیبت‌کننده» در دنیاست که در طول عمر مردمان را به لحاظ روحی خُرد و تحقیر می‌کرده و مطابقتاً در سرانجام اُخرَوی، به محیطی می‌رود که خُردش خواهد کرد.

(۵←۷) **وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ . نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ . الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ .**

« **و تو چه می‌دانی که آن** (دوزخ) **خُرد کننده چیست؟** » « **آتش افروخته‌ی خداست** » « **که بر دل‌ها طلوع کند** »،

یعنی آن محیط خُرد کننده، دوزخی است که عذابش به اَعماق دل می‌رسد. دل در اینجا به معنی آن مرکز احساس و وجدان آدمی است که همه‌ی آزارها یا نیکی‌های شخص از آنجا نشأت می‌یابد. عیب‌جویی و غیبتِ دیگران و مال‌دوستی، همه از درون شخص برمی‌خیزد و از این‌رو آیه‌ی شریفه سخن از عذابی به میان آورده که به درون شخص نفوذ می‌کند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که اساس اصلاح، از «قلب» شروع می‌شود و انسان‌ها ـ برای آنکه به سرانجام شومی نرسند ـ باید به «اصلاح قلب» بپردازند. وگرنه به آتشی وارد می‌شوند که تا قلبشان نفوذ می‌کند (**تَطَّلِعُ** = طلوع می‌کند، نفوذ می‌کند).

(۸) **إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ .**

« (آتشی) **که بر آنها بسته شده است** »،

در پی آیه‌ی قبل در توصیف «آن آتش» می‌فرماید گریز از آن ممکن نیست و از ایشان جدا نمی‌شود، چنانکه نیّات شوم و صفات زشت آنان در دنیا از آنها جدا نمی‌شد.

(۹) **فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ.**

« **در ستونهای** (بلند و) **کشیده شده** ».

احتمالاً آیات فوق با آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی کهف قابل تطبیق است که می‌فرماید «**إِنّا أَعْتَدْنَا لِلظّالِمِينَ نارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرادِقُهَا** = به راستی ما برای ستمگران آتشی فراهم آوردیم که سراپرده‌هایش ایشان را فرا می‌گیرد.».

سوره‌ی فیل
توضیحات کلّی در اطراف سوره

مفاد این سوره در اشاره به حادثه‌ای است که روح آن دفاع از خانه‌ی **کعبه** می‌باشد. زیرا هرچند در زمان آن‌رویداد (پیش‌از تولّد پیامبر اسلام^ص[(1)]) خانه‌ی کعبه مبدّل به بتخانه شده بود و از تعالیم یکتاپرستی دور می‌بود، ولی خانه‌ای منسوب به ابراهیم[ع] به شمار آمده و نزد عرب محترم بود و اراده‌ی إلهی بر بقاء و تطهیر آن تعلّق داشت و چنانکه می‌دانیم این امر با پیروزی اسلام در عربستان، توسّط نبیّ اکرم[ص] انجام گردید.

حادثه‌ی حمله به خانه‌ی کعبه به قدری بر عرب‌ها از سویی گران آمد و از سوی دیگر با دفع آن مهم جلوه کرد که تصمیم گرفتند تا آن سال را «**عام الفیل**» نام نهند که متعاقباً مبدأ تاریخ عرب قبل از اسلام قرار گرفت. بنابراین در این‌که چنان حادثه‌ای به وقوع پیوست، شکّی نیست و متنِ قرآن و قرائن مختلف آن را تأیید می کنند.

امّا در چگونگی آن‌حادثه دو قول آورده‌اند **یک** قول تکیه بر تاریخ دارد و قول **دیگر** را مفسّران و کتب سیره گزارش کرده‌اند. **قول تاریخی** را می‌توان در مقدّمه‌ی ترجمه‌ی قرآن مرحوم پاینده یافت که مختصر و مفید ارکانش را توضیح داده و **نگرش تفسیری** را غالب مفسّران همچون شیخ ابوالفتوح رازی ذیل سوره‌ی فیل آورده‌اند؛ هرچند به لحاظ نتیجه، محور اقوال همخوان‌اند.

گزارش مرحوم پاینده در حقیقت پاسخ به خاورشناسانی است که با طرح این سؤال‌که «برای خراب‌کردن خانه‌ی کعبه درشهر بلادفاع مکّه، نیازی به اعزام نیروی عظیمی از فیل‌سواران نبود»، در وقوع آن حادثه‌ی تاریخی شکّ کرده‌اند. در این زمینه مرحوم پاینده از «کلمان هوار» خاورشناس فرانسوی نقل می کندکه اساساً سپاه ابرهه (نایب‌السّلطنه‌ی حبشی یمن) بنا به خواست امپراطور روم، قصد حمله به ایران را داشت[(2)] و از آنجا که مسیحی بود، چون متوجّه بت‌پرستی افراد در مکّه شد،

---

(۱) ـ مورّخان اسلامی سال تولّد پیامبر اسلام[ص] را با تاریخ یورش سپاهیان ابرهه به مکّه (عام الفیل، ۵۴۲ میلادی) تطبیق داده‌اند. ولی به نظر می‌رسد که تولّد پیامبر اسلام[ص] حدود ربع قرن بعد از عام الفیل بوده است. زیرا با در نظرگرفتن سال هجرت پیامبر اکرم[ص] از مکّه به مدینه در سال ٦٢٢ میلادی که حضرت آن زمان حدوداً ۵۳ ساله بوده، تاریخ تولّد پیامبر[ص] سال ٥٦٩ میلادی به دست می‌آید که حدود ۲۷ سال بعد از عام‌الفیل بوده است (فرهنگ گزیده‌ی اعلام شرقی در منابع غربی، اثر صالح طباطبایی، انتشارات روزنه، ص۱۸ ـ اعلام قرآن، محمّد خزائلی، ص۱۵۹).

(۲) ـ مرحوم پاینده می‌نویسد «ابرهه سوی جنوب عربستان حرکت کرد، احتمالاً به این منظور که راه تجاری مکّه را طی کند و آنگاه از معبر طبیعی وادی الرّمه (درّه‌ی کم عمقی که از حدود خیبر آغاز و در ناحیه‌ی جنوب نزدیک مرز عراق پایان می‌پذیرد) به تصرّفات بابلی ایران برسد».

تصمیم گرفت مرکزشان (خانه‌ی کعبه) را خراب کند.(۱) مرحوم پاینده اضافه می کند که بنا به گزارش «کلمان هوار» از قول مورّخان یونان «ابرهه به زحمت حرکت آغاز کرده بود که ناگهان عقب‌نشینی کرد و ممکن است یک مرض وبایی قشون او را تار ومار کرده باشد». آن‌مرحوم این قول‌مورّخان یونان را مؤیّدآیات سوره‌ی فیل می‌داند.(۲)

مفسّران آورده‌اند که (پیش از میلاد پیامبر اسلام^(ص)) حبشیانی که در یمن حکومت می کردند قصد انهدام خانه‌ی کعبه کردند. ابرهه فرمانروای حبشی یمن، به رقابت با کعبه، در صنعای یمن صومعه‌ای به‌پا کرد و مراسمی مانند مراسم حج کعبه برگزار نمود و خیال داشت زیارتگاه حجّاج عرب را منسوخ کند. لیکن عرب‌های غیرعیسوی در عربستان زیر این بار نرفتند و نسبت به صومعه‌ی ساخت ابرهه اهانت‌ها نمودند (شبانه آن را آلوده ساختند) تا جایی که ابرهه قصد حمله به مکّه و تخریب خانه‌ی کعبه را نمود و در این لشکرکشی پیلانی بسیار به کار گرفت. امّا فیل‌ها از رفتن بدآن سوی خودداری کردند و خدای متعال مرغانی فرستاد که سنگ‌هایی را بر سر سپاه مهاجم ریختند. در نتیجه سپاه ابرهه هلاک شدند و خود وی به صنعا فرارکرد و در آنجا مُرد (تفسیرشیخ ابوالفتوح رازی و دیگر تفاسیر به اختصار).

بدین‌ترتیب ملاحظه می‌شود که هرچند در **اقوال تاریخی** سخنی از حمله‌ی مرغان به سپاه ابرهه و هلاکت آنها به این علّت مشاهده نمی‌شود، ولی در این‌که ابرهه از فیل سوارانی درآن حمله استفاده کرد و دست به حمله نزده و بی‌درنگ بازگشت (که در روایتی آورده‌اند به علّت وبای گسترده در سال ۵۴۳ میلادی که در منطقه بوده) همخوانی‌هایی با **متون تفسیری** مشاهده می‌شود.

از سویی خبر صریح قرآن مجید را چه به لحاظ وحیانی بودن و چه از جهت نزدیکی نزول سوره‌ی فیل به حادثه، نمی‌توان مورد تردید قرار داد به ویژه که مخالفان قرآن در روزگارِ نزولش نتوانستند آن را تکذیب کنند.

---

(۱) ـ چنانکه ذیل آیه‌ی ٤ سوره‌ی بُروج خاطرنشان گردید «ذونواس» پادشاه یهودی یمن، مسیحیان نجران را به آتش کشید. عیسویان یمن به امپراطور روم ـ حامی کلّ عیسویان مشرق زمین ـ توسّل جستند و امپراطور روم به نجاشی پادشاه عیسوی حبشه که عامل دولت روم بود دستور داد برای دفع «ذونواس» اقدام نماید. سپاه حبشه به سرداری ابرهه با چند زنجیر فیل به یمن حمله برده و «ذونواس» را مغلوب کرد و از آن‌تاریخ یمن ضمیمه‌ی حبشه شد وجزءِ مستعمرات رومی درآمد (تاریخ اقبال آشتیانی، ص١٦ و قصص قرآن، تألیف صدر بلاغی، ص٢٨٧).

(۲) ـ به علاوه به أعلام قرآن، تألیف دکتر محمّد خزائلی، صفحات ١٦٢←١٥٦ نگاه کنید.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ .

« آیا ندیدی که خداوندگارت با صاحبان فیل چه کرد؟ »،

واژه‌ی «**أَ لَمْ تَرَ** = آیا ندیدی» را در آیه‌ی شریفه باید به معنی «أَ لَمْ تَعْلَمْ = مگر ندانستی» گرفت؛ آن «دانستن» به قدری واضح بوده که به صورت «دیدن» بیان شده است. مسلّم است که هم پیامبر ص و هم سایر عرب‌ها از حادثه‌ی «فیل» اطلاع داشتند (به توضیحات کلّی دراطراف سوره نگاه کنید) و بیان موضوع در آیه‌ی شریفه از نظر عبرت‌آموزی و آگاهی آیندگان بوده است. همچنین درآیه‌ی شریفه طی خطاب به پیامبر ص، واژه‌ی «**رَبُّکَ** = خدای تو» به کار رفته؛ بدین‌معنی که ای پیامبر! همان خدایی که تو را برگزید (و بعدها به تطهیر خانه‌ی کعبه، مأموریّت داد) آن خانه را دربرابر خطری بزرگ حفظ کرد.

(۲) أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ .

« آیا نیرنگشان را در گمراهی قرار نداد؟ »،

واژه‌ی «**تَضْلِيل**» درآیه‌ی شریفه از مادّه‌ی«ضلالت» به معنی «گمراهی» است. کاربرد «**كَيْد** = نیرنگ» در آیه‌ی شریفه از آن جهت است که ابرهه ظاهراً به بهانه‌ی مبارزه با بت‌پرستی ولی در واقع به قصد انهدام خانه‌ی کعبه ـ در جهت موقعیّت‌بخشی به صومعه‌ی ساخته و پرداخته‌ی خود ـ آمده بود (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید). .

(۳) وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ .

« و بر آنها پرندگانی فوج فوج بفرستاد »،

برخی مفسّران واژه‌ی «**اَبابيل**» را دراینجا نوع پرنده (پرستو) دانسته‌اند. ولی طبری مقصود از «ابابیل» را جماعت پرندگان دانسته ومی‌گوید «هِيَ الَّتي تَتْبَعُ بَعْضُهَا بَعْضَهَا = گروهی از پرندگان که به دنبال گروه دیگر می‌رفتند».

(۴و۵) تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ . فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۭ .

« (که) **سنگهایی از گِل**(سخت) **بر آنان می‌افکندند** » « **پس آنهارا همانند کاهبرگ جویده شده** (در دهان حیوانات) **گردانید**».

واژه‌ی «**سِجّیل**» در آیه‌ی شریفه منشأ فارسی داشته و در اصل «سگیل» به معنی «سنگ و گِل» بوده است. چنانکه طبری از ابن عبّاس نقل می‌کند که «سِجّیل بِالفارسیّة: سنگ و گل، حَجَرٌ و طین». امّا در ماهیّت آن سنگ‌ها شیخ محمّد عَبْدُه در تفسیر می‌گوید که آن دستجات پرندگان سنگ‌هایی از کنار دریای سرخ با خود آورده بودند که حامل میکروب آبله بود و وقتی بر سر سپاه ابرهه ریخته شد، تمامی آنها را مبتلا به بیماری آبله کرد که با بدن سوراخ سوراخ و لهیده از دنیا رفتند. این قول را قدما نیز گفته‌اند چنانکه طبری از عکرمه نقل کرده که «فإذَا أصَابَ أحَدَهُمْ خَرَجَ بِهِ الجُدَرِیّ = زمانی که سنگ به یکی از آنها برمی‌خورد آبله ازاو بیرون می‌زد». شگفت آنکه پرندگان آن‌سنگ‌ها را بر سر مردم مکّه نریختند بلکه بر سر حمله‌کنندگان به کعبه فرو ریختند! و این نشانه‌ی حمایت خداوند از آن خانه‌ی مبارک بود که بعدها قبله‌ی مسلمانان گشت.

مرحوم دکتر ید الله سحابی ـ قرآن پژوه و زمین شناس برجسته ـ طی توضیحات مفصّل تفسیری خود درباره‌ی سوره‌ی فیل، بلایی را که سپاه فیلداران را از میان بُرد، ناشی از پرتاب گدازه‌های آتشفشانی می‌داند که سنگ‌های آن هنوز در منطقه باقی است. در این راستا واژه‌ی «**طَیْر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ناگهان و سریع» درنظر گرفته شده که گفته شده در کتب لغت نیز مضبوط است. امّا در قرآن هیچ کجا «**طَیْر**» بدآن معنی مشاهده نمی‌شود و همواره «**طَیْر**» به معنی «پرنده» به کار برده شده است. به علاوه تطبیق نظر مزبور با سیاق آیات در سوره‌ی فیل، مشکل است و هیچ مورّخی هم از آتشفشان کوه‌های منطقه در آن دوران، سخنی به میان نیاورده است.

سوره‌ی قُرَیْش
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و بر آثار خداشناسی در زندگی قُرَیْش (و با توسعه‌ی معنا، در زندگی انسان) دلالت می‌نماید و اینکه اعتقاد توحیدی می‌تواند مایه‌ی الفت و همبستگی بین افراد شود و جامعه را به امنیّت و رشد اقتصادی ببرد. به بیان دیگر آیات سوره قاعده‌ی کلّی را با رجوع به احوال قوم قریش بیان داشته و در واقع اعلام می‌دارد که هر قومی برای آنکه بتوانند به اُلفت و تعاون در امور برسند، باید دست از معبودهای باطل بردارند و صرفاً خدای کعبه را بندگی کنند. به عبارت دیگر آیات شریفه پیام می‌دهد که «**توحید عبادت**» ـ عبادت خالصانه‌ی خدایی‌که آفریننده‌ی هستی و روزی‌دهنده و ایمنی‌بخش است ـ موجب اُلفت و وحدت بین مردمان می‌شود وجامعه را رو به آسایش و شکوفایی می‌برد.

ساختار سوره متشکّل از چهار آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **لِإِيلَٰفِ قُرَيۡشٍ** .

« **برای اُلفت افکندن** (بین) **قریش** »،

در ابتدای آیه به اصطلاح اهل نحو، جارّ (حرف **لام**[۱]) و مجرور (**إیلافِ**) آمده و جارّ و مجرور همواره مُتَعَلَّقی می‌طلبد. برخی مفسّران آن‌متعلَّق را حادثه‌ی فیل دانسته و گفته‌اند که این سوره با سوره‌ی فیل پیوند موضوعی دارد. بر این پایه سوره‌ی قریش را بدین‌صورت تفسیر کرده‌اند که: «دفع حمله‌ی اصحاب فیل و تار و مار کردن آنها، برای الفت افکندن بین قریش (بود) الفتی که درکوچ زمستانی و تابستانی‌شان (مؤثّر) است». از این‌رو در بسیاری از ترجمه‌های قرآن، سرآغاز سوره‌ی قریش کم و بیش، به صورت مذکور ترجمه شده است.

امّا درقرآن سابقه دارد و معمولاً فعلِ متعلَّق به جار ومجرور، بعداز جار ومجرور در متن آیه (و یا سوره) آمده است. چنانکه مثلاً در سوره‌ی صافّات آیه‌ی ٦١، فعلِ «**فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُون**» بعداز جار و مجرور (**لِمِثْلِ هذا**) آمده (**لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلْ الْعَامِلُونَ**) و همچنین در سوره‌ی مدثّر آیه‌ی ۷، فعلِ «**فَاصْبِرْ**» بعداز جار و مجرور (**لِرَبِّكَ**) آمده است (**وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ**).

بنابراین از نظر ما أصلح آن‌است‌که سوره‌ی قریش‌را ـ که با «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم**» نیز شروع می‌شود ـ سوره‌ای مستقلّ بدانیم و نه سوره‌ای برای نتیجه‌گیری از سوره‌ی فیل. چنانکه طبری در تفسیر آورده که دو سوره‌ی فیل و قریش از هم جدا هستند. زمخشری نیز در مورد متعلّق «**لِإِيلاف**» در سوره‌ی قریش می‌گوید «**لِإِيلافِ مُتَعَلِّقٌ بِفِعْلِ فَلْيَعْبُدُوا، اَمَرَهُمْ أَن يَعْبُدُوهُ لِأَجْلِ إِيلافِهِمُ الرِّحْلَتَيْنِ** = لام در لِإیلاف به **فَلْيَعْبُدُوا** (در آیه‌ی ۳) تعلّق دارد، خداوند فرمان داده که او را بندگی کنند تا در سفرهای زمستانی و تابستانی مایه‌ی اُلفت آنها باشد». ازمفسّران قدیم شیخ طبرسی در«جوامع الجامع» و ازمفسّران جدید شیخ الإسلام ابن عاشور در «التّحرير و التّنوير» نیز همین قول را برگزیده‌اند. شایان توجّه این‌که هرچند به صورت مزبور ـ در سوره‌ی قریش ـ متعلَّق جار و مجرور در آیه‌ی۱ با فاصله در آیه‌ی۳ در نظر گرفته می‌شود، ولی با توجّه به همبستگی آیات ۱ تا ۳، این موضوع بلامانع و پذیرفتنی است.

با توجّه به موارد فوق، مفاد آیات ۱ تا ۳ سوره‌ی قریش را می‌توان چنین درنظرگرفت که می‌فرماید:

---

(۱) ـ «جارّ» در اصطلاح علم نحو به معنی «کسره دهنده و یا تنوینِ زیردهنده» است که کلمه‌ی بعداز خود را ـ که مجرور نامیده می‌شود ـ کسره یا تنوین زیر می‌دهد.

قوم قریش، برای رسیدن به الفت و وحدت در زندگانی ـ خصوصاً اُلفتی که در سفرهای بازرگانی آنها در زمستان و تابستان مؤثّر باشد ـ باید به وحدت در خداپرستی یعنی خداپرستیِ خالص روی آورند (که شرک و واسطه‌تراشی برای خدا، مایه‌ی رقابت و اختلاف و پراکندگی است).

به عبارت دیگر آیات شریفه می‌فرماید که خداپرستیِ خالصانه، حتّی در روابط مالی اثر می‌گذارد و مردم، خیرخواه یکدیگر می‌شوند، چنانکه فرموده «**وَ اَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا مَاأَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لکِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ** = (خدا) بین دلهاشان چنان الفتی افکند که (ای پیامبر!) هرگاه تمام‌ثروت زمین را هم خرج می‌کردی نمی‌توانستی (این‌چنین) دلهاشان را به هم پیوند دهی، ولی خدا میان دلهایشان الفت انداخت» (انفال/٦٣). همچنین درمورد مسلمین صدر اسلام ـ مهاجر و انصار ـ فرموده است «**وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا** = به یاد آورید آن زمانی که دشمنِ هم بودید و خدا در میان شما الفت افکند و به نعمت او برادران یکدگر شدید» (آل‌عمران/١٠٣).

نشان می‌دهد که اعتقادات اصیل توحیدی، بین مردم اُلفت می‌آورد؛ نسبت به هم انعطاف‌پذیر می‌شوند و مشکلات و اختلافاتشان رو به نقصان می‌رود.

(۲) إِیلَٰفِهِمۡ رِحۡلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّیۡفِ .

« همان اُلفتشان در کوچ زمستانی و تابستان »،

نام «**قُرَیْش**» برای نخستین بار و صرفاً در این سوره از قرآن آمده است. آورده‌اند که واژه‌ی «**قُرَیْش**» از مادّه‌ی «قَرْش» به معنی «کسب کردن» است. شهر مکّه که در درّه‌ای خشک و سوزان قرار دارد، هیچ‌گاه محلّ کشاورزی نبوده است. ازاین‌رو قریشیان از راه تجارت و داد و ستد زندگی می‌کردند. هرسال دو بار قافله‌های تجاری از مکّه به راه می‌افتاد یک بار در زمستان به سوی یمن و بار دگر در تابستان به سوی شام.

آیه‌ی شریفه از تأثیر خداشناسی در تعاون و امور تجاری یاد می‌کند که در ارتباطات، اعتماد متقابل پیش می‌آورد و موجب رونق کسب و کار می‌شود.

(۳) فَلۡیَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَیۡتِ .

« پس باید خداوندگار این خانه را بندگی کنند »،

منظور از «**هذَا الْبَیْت** = این خانه» در آیه‌ی شریفه خانه‌ی کعبه است که همه‌ی عربها به آن دلبستگی داشتند.

واژه‌ی «**رَبّ**» به معنی «مالک وصاحب اختیار» می‌باشد.

قریش در مکّه ساکن بودند و افتخار حفاظت خانه‌ی خدا (که مردم از هرسو به زیارت آن می‌آمدند) از میان همه‌ی قبایل و عشایر عرب، اختصاص به **قریش** داشت. آیه‌ی شریفه ـ در پی آیات قبل ـ می‌فرماید

اگر آنها می‌خواهند به اُلفت پایدار بین خود با سایرین برسند و زندگانی موفّقی را به لحاظ اجتماعی و اقتصادی طی کنند، باید انحصاراً همان خدای کعبه را (که آفریدگار جهان است) عبادت و بندگی کنند.

(٤) **ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۭ** .

« **همان که ایشان را در گرسنگی روزی داد و آنان را از ترس** (و ناامنی) **ایمن ساخت** »،

خانه‌ی کعبه به شهر مکّه امنیّت و رونق بازار تجاری بخشیده بود. چنانکه هیچ‌کس به پاس خانه‌ی کعبه به مکّه حمله نمی‌کرد و راهزنان به مکّه دستبرد نمی‌زدند. همانگونه که فرموده «**وَ هذَا الْبَلَدِ الأَمِين** = سوگند به این شهر أمن (مکّه)» (تین/۳). آیه‌ی شریفه قریشیان را ندا می‌دهد که فقط خدایی را عبادت کنید که به حرمت خانه‌ی او، به امنیّت و منافع تجاری رسیدید و از فقر و گرسنگی نجات یافتید.

سوره‌ی ماعون

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در **مکّه** نازل شده و به قولی مدنی است و به نام آخرین کلمه‌ای که در آن آمده، نام‌گذاری شده است. «**ماعون**» به معانی مختلف از «اسباب و اثاث مورد نیاز» تا «زکات» آمده است.

محتوای سوره شامل دو موضوع است : **(۱)** در رابطه با کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند؛ توضیح می‌دهد که اینان کردار دنیویشان چگونه بوده و سرانجام اُخرویشان به چه صورت خواهد بود **(۲)** در توصیف کسانی‌که دین‌دار می‌نمایند و نماز می‌گزارند، ولی چنان زندگی می‌کنند که شیوه‌ی بی‌دینان است و همان دنیاطلبی‌ها و ریاکاری‌ها بر رفتارشان حاکم است. می‌فرماید هر دو دسته سرانجام خطرناکی درپیش دارند.

آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۳) ؛ **منکران آخرت**

بخش دوّم (آیات ۴ تا ۷) ؛ **متدیّن نماها !**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(منکران آخرت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ .

« **آیا دیدی** (و توجّه کردی؟ مرا بازگو از) **آن‌کس که** (روز) **جزا را تکذیب می‌کند؟** »،

واژه‌ی «**أَ رَأَيْتَ**» در آیه‌ی شریفه به صورت تحت اللّفظی به معنی «آیا دیدی ؟» است ولی معنی اصطلاحی آن «**اَخْبِرْنِی** = مرا بازگو» می‌باشد (به سوره‌ی عَلَق توضیح آیه‌ی۹ نگاه کنید). واژه‌ی«**دین**» به دو معنی است: **(۱)** آئین و **(۲)** پاداش و کیفر. در آیه‌ی شریفه ـ به قرینه‌ی لفظ «**وَيْل** = وای» در آیه‌ی ٤ که بر سبیل تهدید است ـ معنی دوّم مراد است و اشاره به کسانی می‌نماید که آخرت را منکرند.

به صورت فوق، سوره با سؤالی بیدار کننده آغاز شده و تکذیب کنندگان دین یا روز جزا را با چند ویژگیِ عینی معرّفی می‌کند که در آیات بعد به آنها اشاره شده است.

(۲و۳) فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ . وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ .

« **و این همان کسی است که یتیم را** (از خود) **به خشونت می‌راند** » « **و بر إطعام مسکینان ترغیب نمی‌کند** »،

البتّه ممکن است بعضاً افراد بی‌دینی بنا به فطرت انسانی، گاهی رفتار محبّت‌آمیز و یاری‌دهنده‌ای نسبت به یتیمان و مسکینان داشته باشند؛ ولی آیات شریفه ظاهراً در اشاره به کسانی است که نه تنها تهی از اعتقادات دینی هستند، بلکه به سبب تکذیب آخرت و دلبستگی به نفسانیّات، عواطف انسانی آنها نیز ربوده شده است[۱]. آنها سراپا غرق در خودخواهی‌ها، به مسائل معنوی هم به کلّی بی‌توجّه بوده و در برابر یتیمان و محرومان جامعه احساس مسئولیّت نمی‌کنند که مصادیقش در صدر اسلام «ابولهب»ها بوده‌اند.

---

(۱) ـ بنا به قرآن انسان به لحاظ فطری از «حُسن و قُبح» عقلی برخوردار است (شمس/۸) و بنابراین حتّی اگر از دین تهی باشد، انتظار می‌رود که گاهی یک سلسله اصول انسانی را در توجّه به دیگران، رعایت کند. البته درمورد کسانی که انسانیّتشان با دیانت شکوفا شده و نیکوکاری‌هایشان در دنیا همواره با غنای درونی همراه بوده است، خداوند وعده‌ی بهشت داده (اسراء/۲۰و۱۹) ولی درمورد کسانی که صرفاً در پی زندگی دنیوی بوده‌اند، می‌فرماید در آخرت دستشان خالی است (شوری/۲۰) و هرچند ممکن است بنا به مشیّت إلهی ارفاق‌هایی در حقّشان بشود، ولی در رده‌ی بهشتیان نخواهند بود.

بخش دوّم

(متدیّن نماها!)

(٤) **فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ .**

« **پس وای بر نمازگزاران** »،

در پی آیات قبل، آیه‌ی فوق و آیات بعد، دسته‌ی دیگری از افراد را مدّ نظر قرار می‌دهد که به ظاهر مذهبی‌اند، ولی درواقع به مانند بی‌دینان زندگی می‌کنند. ما معمولاً عادت کرده‌ایم که دینداری را با مشتی از ذهنیّات و مجموعه‌ای از الفاظ و سلایق و به قول غربی‌ها «ژست»ها، در نظر بگیریم. حال آنکه آیات اخیر و آیات بعد از یک رشته «اعمال» در پیوند با دین خبر می‌دهد و بی‌اعتنایی به اقدامات نیکوکارانه‌ای چون نواختن یتیم و إطعامِ مساکین را از تجلّیات بی‌دینی می‌شمرد.

واژه‌ی «**وَیْل** = وای» لفظی بر سبیل تهدید است. به طور کلّی چه بسا کسانی که نماز می‌خوانند، ولی نمازشان فاقد «روح» بندگی است که عدّه‌ای معتقدند این، نتیجه‌ی بی‌مسئولیّتی و شُبَهات و ناباوری‌هایی در اساس دیانت است. آیات بعد خصوصیّات مشخّصی برای نمازگزاران مورد تهدید ذکر می‌کند.

(٥) **اَلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ .**

« **آنها که از نمازشان در غفلت‌اند** »،

ظاهراً منظور آنهایی نیستند که در حین نماز، احیاناً آن‌توجّه وتمرکز فکری لازم را به نحوی ازدست می‌دهند، چنانکه نفرموده «**فِی صَلاتِهِم ساهُون** = در نمازشان سهو می‌کنند»، بلکه فرموده «**عَن صَلَاتِهِم سَاهُونَ**» یعنی از اصل نماز (که باید شخصیّت‌ساز بوده، منجر به سلسله اعمال و اقداماتی در زندگی ـ نفیاً و اثباتاً ـ شود) غافلند.

(٦) **اَلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ .**

« **همآنان که ریا می‌ورزند** »،

در پی آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه خصوصیّتی «از همان نمازگزاران قالبی» را ذکر می‌کند که ازجمله خصائص منفی و در خور شماتت است؛ می‌فرماید نمازشان از سر ریا و خودنمایی و برای جلب توجّه و کسب شهرت است و عبادت خدایی را به خاطر اهل دنیا انجام می‌دهند!

(٧) **وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ .**

« **و زکات** (یا تأمین مایحتاج همسایگان) **را منع می‌کنند** ».

از شمول دیگر دینداری ظاهری، مال‌دوستی و خسّت است که شخص نه خود در تأمین مایحتاج عمومی قدم برمی‌دارد و نه این‌که دیگران را به آن ترغیب کرده، بلکه بازمی‌دارد.

هرچند واژه‌ی «**ماعون**» را در اینجا «امتناع از تأمین نیاز همسایگان» از لحاظ وسائل منزل (مانند ظروف و غیره) نیز معنا کرده‌اند، چنانکه طبری بر این قول رفته است (کسانی‌که از دادن شیئ‌ای به همسایه حتّی به عاریت هم دریغ دارند).

البتّه چنین کسی‌که نمازش از سر ریا بوده و مملوّ از خودخواهی و خودپرستی است ـ هرچند آراسته به ظواهرمذهبی باشد ـ در واقع به شیوه‌ی بی‌دینانِ دنیاپرست زندگی می‌کند و درپیشگاه خدا تفاوتی با مادّی‌گرای دنیاطلب ندارد. چه بسا کسانی که تظاهر به تدیّن می‌کنند ولی اعمالشان از دینداری خالصانه جدا و با خودخواهی‌ها، همراه است. غافل از آنکه رضای خدا و سعادت واقعی، فقط در پرتو پاک دینی و اخلاص و کمک به همسایگان و نزدیکان حاصل می‌شود.

سوره‌ی کَوْثَر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن به شمار می‌آید. مخاطب آیات پیامبر اکرم^ص^ است، ولی در عین حال مفاد سوره، تذکّری به عموم مسلمان‌هاست. در اوّلین آیه، سخن از **خیر کثیری** است که خداوند به پیامبر^ص^ ارزانی داشته و در آیه‌ی بعد از شکر نعمت سخن رفته است. آخرین آیه، سرنوشت دشمنان را مشخّص می‌سازد که ای پیامبر همه‌ی آنها که (در طول تاریخ) در برابر تو (و آئین راستینت) به دشمنی برخاسته و برمی‌خیزند، طرفی نمی‌بندند وبی‌نام و نشان خواهند شد (چنانکه از صدر اسلام تاکنون همه‌ی آنها که در برابر اسلام به مخالفت و ستیز برخاسته و این‌همه کتب ردّیّه و ناسزا علیه پیامبر خاتم^ص^ و آئین او نوشتند و حتّی فیلم‌ها در این زمینه ساخته و کاریکاتورها کشیدند، به جایی نرسیدند و اسلام ـ علَی رغم همه‌ی کجروی‌ها و انحرافات بسیاری از مسلمان‌ها ـ همچنان در حال رشد و فتح دل‌هاست).

ساختار سوره متشکّل از سه آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ.

« **همانا ما به تو** (ای پیامبر) **کوثر** (خیر بسیار) **عطا کردیم** »،

واژه‌ی «**کَوْثَر**» تنها در این سوره آمده و مفسّران درمورد آن، عمدتاً دو قول آورده‌اند :

عدّه‌ای بنا به حدیثی که از پیامبر اکرم^ص آورده‌اند، «**کوثَر**» را نهری در بهشت دانسته‌اند که آب گوارا و فراوان از آن جوشیده، نیکان را بهره‌مند می‌سازد.

برخی دیگر «**کَوْثَر**» را بر وزن «فَوْعَل» از مادّه‌ی «کثرت» دانسته‌اند[۱] که با توجّه به قرینه‌ی آیه‌ی بعد (دعوت به شکرگزاری) گفته‌اند مراد، «**خیر بسیار**[۲]» است که هم شامل نهر بهشتی و هم شامل نبوّت و قرآن و علم و حکمتی می‌شود که خداوند به پیامبرش ارزانی داشته و پیروان نیز ـ به تناسب ـ از آن بهره‌مندند؛ چنانکه فرموده «**وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** = و هرکس حکمت به او داده شود، به راستی خیر بسیار به او داده شده است» (بقره/۲۶۹). البتّه با بسط معنا، احتمالاً می‌توان «**کَوثَر**» را همچنین شامل فرهنگ وسیعی دانست که آئین محمّدی در دنیا ایجاد کرد.

(۲) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ.

« **پس برای خداوندت نماز گزار و شتر قربانی کن** »،

آیه‌ی شریفه ـ با «**فاءِ**» تعقیب در آغاز ـ در مقام تعیین تکلیف دربرابر آیه‌ی قبل است؛ یعنی ای پیامبر! در برابر خیر کثیری که خداوند به تو ارزانی داشته شاکر بوده برای او نماز گزار و شتر قربانی کن. حرف «**لام**» بر سر واژه‌ی «**لِرَبِّکَ**» درآیه‌ی شریفه، برای اختصاص است واجماع مسلمان‌هاست که برای غیرخدا نمی‌شود نماز خواند. از این‌رو واژه‌ی «**نَحْر**» نیز که عطف به «**صَلِّ لِرَبِّکَ**» می‌باشد، خاصّ خدای تعالی بوده و نمی‌توان برای غیرخدا (یا در تجلیل و تکریم و تبرّک‌یابی) قربانی کرد. چنانکه فرموده است: «**قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ** = بگو همانا نماز من و قربانی[۳] من و زندگی و مرگ من برای خداست» (انعام/۱۶۲)

---

(۱) ـ چنانکه عرب‌ها «غبار فراوان» را نیز به همین اعتبار، «کوثر» گفته‌اند.

(۲) ـ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید «**هِيَ الْخَيْرُ الْكَثيرُ فِي الدّارَيْنِ** = کوثر همان خیر بسیار در دنیا و آخرت است».

(۳) ـ واژه‌ی «**نُسُک**»، به طورعام شامل همه‌ی عبادات است و به طورخاصّ به قربانی اطلاق می‌شود. چنانکه فرموده «**وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ الله** ... = و برای هر امّتی راه و روشی قرار دادیم تا نام خدا را (بر دام‌هایی که روزی آنها گردانیده به هنگام قربانی) یاد کنند» (حج/۳۴).

و از امام علی[ع] گزارش شده که بنا به روایتی از پیامبر[ص] فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَیْرِ الله = خدا لعنت کند کسی را که برای غیرخدا قربانی کند.» البتّه درآیه‌ی شریفه واژه‌ی «**نَحْر**» به‌کار رفته که قربانیِ شتر است (دربرابر«ذبح» که قربانی گوسفند می‌باشد). به نظر می‌رسد که این تأکید ازآن‌روست که نزد عرب، شتر گرانقدر بود وآیه می‌فرماید که آن‌گرانقدر را باید در راه خدا قربانی کرد. نکته‌ی دیگر آنکه آیه‌ی شریفه نماز و سپاس برای خدای تعالی را با خیررسانی به مردم (که ازگوشت‌قربانی تغذیه می‌کنند) همراه ساخته است و إلاّ خداوند محتاج خونریزی و کشتار حیوانات نیست؛ چنانکه فرموده «**لَن یَنَالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِمَاؤُها وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ** = هرگز، گوشت وخون آن‌ها (قربانی) به خدا نمی‌رسد، ولیکن تقوای شما به او می‌رسد» (حج/۳۷).

(۳) **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ**.

« **همانا دشمنت خود بی‌دودمان خواهد بود** »،

مفسّران درباره‌ی این آیه نوشته‌اند که خداوند ـ در پاسخ به «عاص بن وائل» که پیامبر[ص]را چون پسر نداشت مقطوع النّسل می‌نامید ـ خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید دشمن تو بلاعقب (بی‌نسل) خواهد بود. درصورتی که «عاص بن وائل» بی‌نسل نماند وفرزند او «عَمْرو بن عاص» از مشاهیر شد وهمچنین نوه‌اش «عبدالله بن عمرو بن عاص». از نظر ما می‌توان کلّیّتی را از آیه برداشت نمود که احتمالاً منکران قریش وقتی مبارزه با پیامبر[ص] را سخت می‌دیدند، یکدیگر را چنین دلداری می‌دادند که رهایش سازید، به زودی او خواهد مُرد و چون پسری هم ندارد تا راهش را ادامه دهد، همه‌ی سخنانش هم با او به دل خاک می‌رود. خداوند درپاسخ به این نغمه‌سرایی واهی، از«**کوثر** = خیر بسیار» که به پیامبر[ص] ارزانی داشته سخن گفته‌است(آیه‌ی۱) ومی‌فرماید نه تنها این «خیر» با تو ای پیامبر از بین نمی‌رود، بلکه پیامت جهانگیر خواهد شد و در مقابل، آن دشمنان و ستیزه‌جویانِ این پیام‌اند که بی‌فرجام مانده و منقطَع الْخیر خواهند شد (صف/۸). شایان ذکر است که هرچند واژه‌ی «**شانِئَکَ** = دشمن تو» درآیه‌ی شریفه مفردآمده، ولی مفرد درحالت اضافی، گاهی معنی جمع می‌دهد. به علاوه واژه‌ی **أَبْتَر** را می‌توان به جای مقطوع النّسل به معنای مقطوع الخیر تفسیر نمود.

سوره‌ی کافرون

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و در شأن نزول آن گفته‌اند که عدّه‌ای از رؤسای قُرَیْش نزد پیامبر[ص] آمده گفتند: تو یک‌سال بُت‌های ما را عبادت کن و ما هم یک‌سال (خالصانه) خدای تو را می‌پرستیم تا اگر دین تو بهتراست، ما بی‌نصیب نباشیم و هرگاه دین ما بهتر بود، تو بی‌نصیب نمانی (تفسیر مجمع‌البیان، به اختصار).

درحقیقت بدین‌ترتیب، قریش پیامبر[ص] را که بر دیانت توحید بود و می‌فرمود «**قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ اَنْ أَعْبُدَ اللهَ وَ لَاأُشْرِکَ بِهِ** = بگو: جزاین نیست که من مأمورم خدا رابپرستم وبه او شرک نیاورم» (رعد/۳۶) و «**قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّینَ ... قُلِ اللهَ أَعبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِینِی** = بگو: من مأمورم خدا را ـ درحالی‌که دینم را برای او خالص گردانیده‌ام ـ بپرستم ...» (زُمَر/۱۴و۱۱) به آئین شرک می‌خواندندکه مشتمل بر عبادت بت‌ها درکنار پرستش خداوند بود؛ چنانکه می‌گفتند «**مانَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللهِ زُلْفَی** = ما ایشان (بت‌هایمان) را عبادت نمی‌کنیم، مگر برای آنکه ما را به خدا نزدیک کنند» (زمر/۳).

آیات سوره‌ی کافرون پاسخ نفی مطلق به پیشنهاد مشرکان می‌دهدکه قبلاً نیز به آن اشاره شده بود (**وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ** = دوست دارند که تو نرم آیی تا آنها نیز در کار خود سستی نشان دهند ـ قلم/۹). آیات سوره‌ی کافرون می‌فرماید هیچ‌وجه اشتراکی بین آئین یکتاپرستی (عبادت خالصانه‌ی خدا) و مذهب شرک (عبادت اشخاص و عواملی به‌عنوان شفیعان درگاه خدا در کنار پرستش خداوند) وجود ندارد و این دو آئین به کلّی از هم جداست.

شکّ نیست‌که با آن‌سخت‌گیری‌های قریش در دوران مکّه، پیامبراسلام[ص] اگر یک سیاستمدار (به معنای امروزی) می‌بود، شاید دربرابر درخواست آنان انعطاف نشان می‌داد تا مثلاً به تدریج، مشرکان را به توحید نزدیک گرداند. ولی آنجا که موضوع، انتخاب بین «درست» و «غلط» یا «حق» و «ناحق» است، اسلام هیچ انعطافی را نمی‌پذیرد، چنانکه صریحاً خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید «**... لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً إِذًا لَأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاتِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ** = ... نزدیک بود که اندکی به آنها متمایل شوی و اگرچنین می‌کردی، دو برابر در زندگی و دو برابر پس‌ازمرگ به تو (عذاب) می‌چشاندیم» (إسراء/۷۴و۷۵).

ساختار سوره متشکّل از شش آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ .

« بگو : ای کافران! »،

آیه‌ی شریفه تنها آیه‌ی قرآنی است که «کافران» را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد. امّا خطاب «**يَاأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لاتَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ** ... = ای کسانی‌که کفر ورزیدید، امروز عذرخواهی نکنید (که هیچ عذری از شما پذیرفته نیست) . . .» (تحریم/۷) در قرآن آمده که مربوط به آخرت است، نه دنیا!

(۲) لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ .

« من آنچه را که شما عبادت می‌کنید بندگی نمی‌کنم »،

واژه‌های «**لَاأَعْبُدُ**» و «**تَعْبُدُونَ**» در آیه‌ی شریفه هر دو، صیغه‌ی مضارع است . یعنی «من، در حال و آینده ـ هیچگاه ـ عبادتگر بت‌های شما نخواهم بود». تفسیرمجمع البیان می‌گوید پیامبر[ص] در پاسخ به پیشنهاد قریش مبنی بر کنارآمدن با بت‌های آنها (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید) به مسجد الحرام رفت و رو در روی بت‌ها، درحالی‌که همه‌ی اشراف و بزرگان قریش حاضر بودند، آیات فوق را خواند. امّا امروزه ما چه بسا آسان از این مطلب می‌گذریم! هرچند هرگاه آهنگ کار مشابهی کرده بخواهیم که به معبد و زیارتگاهی رفته مردمان را نسبت به عبادت غیر خدا هشدار دهیم، سنگینی کار را احساس نموده آنگاه متوجّه عظمت اقدام پیامبر[ص] خواهیم شد.

(۳) وَ لَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ .

« و شما نیز پرستنده‌ی (خالصانه‌ی) **آن‌که من عبادت می‌کنم نیستید »،**

واژه‌ی «**مَا**» در قرآن به معنی «چیز» و «کس» هر دو به کار رفته است (نساء/۷ و۲۲). در آیه‌ی فوق لفظ «**مَا**» برای خداوند ازباب مشاکله (همسان‌گویی، با توجّه به آیه‌ی قبل) به کار رفته است. خداوند از زبان پیامبر[ص] می‌فرماید دیانت توحیدی (پرستش خالصانه‌ی خدا) از مذهب شرک (عبادت غیرخدا در کنار خدا) حسابش جداست وآنهایی‌که پرستش خداوند را با عبادت غیرخدا می‌آمیزند، نمی‌توانند مدّعی مسلمانی (آئین توحیدی) باشند.

البتّه این تذکّرات در کسانی‌که همواره مصمّم به حفظ مأنوسات خود می‌باشند، تأثیری ندارد، چنانکه

فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَايُؤْمِنُونَ** = همانا کسانی را که کفر ورزیدند (معاندان) چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است ایمان نمی‌آورند» (بقره/٦).

(٤) وَ لَآ أَنَاْ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ .

« **و من عبادتگر آنچه شما عبادت کرده و می‌کنید نیستم** »،

واژه‌ی «**عَبَدْتُمْ**» در آیه‌ی شریفه فعل ماضی است، یعنی من (پیامبر) نه تنها آنچه را شما مشرکان، اکنون عبادت می‌کنید بندگی نمی‌کنم (آیه‌ی۲) بلکه عابد آنچه را هم که قبلاً می‌پرستیدید (بت‌های قدیمی)[1] نیستم. بدین‌ترتیب آیات ۲ و ٤ سوره به‌اتّفاق، موضع پیامبر[ص] را مشخّص می‌سازد که نه معبودان زمان و نه معبودان گذشته و آینده‌ی مشرکان، هیچ‌یک را، قبول ندارد و در برابرشان کرنش نمی‌کند.

(٥) وَ لَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ .

« **و شما هم پرستنده‌ی** (خالصانه‌ی) **آن‌که من عبادت می‌کنم نیستید** »،

درآیه‌ی فوق که تکرارآیه‌ی۳ است، حرف یکی است و تمایز مشرکان را با جبهه‌ی توحید مشخّص می‌سازد. معبود مشرکان، متعدّد و چه بسا متغیّر است ولی معبود موحّدان، ثابت و واحد است. چنانکه به پیامبر[ص] فرمود مشرکان را بگو من نه معبودهای قبلی شما را قبول دارم ونه فعلی‌ها را، معبود من ـ خدای یکتا ـ عوض نمی‌شود وتوسعه نمی‌پذیرد (آیات ۲ و ٤).

(٦) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ .

« **دین شما از آنِ شما و دین من از آنِ من است** ».

آیه‌ی شریفه نه سازگاری توحید با شرک، بلکه تمایز شرک از توحید را می‌رساند. مؤمن موحّد همواره حساب خود را از حساب مشرکان جدا می‌داند. به بیان دیگر مقصود آیه‌ی شریفه این نیست که ای مشرکان شما به دین خود باشید، اشکالی ندارد، من هم به دین خود خواهم بود! بلکه می‌فرماید آئین مشرکان از نظر منِ موحّد، مطرود است و شرک و توحید با یکدیگر سازگاری ندارند و ازهم جدایند.

---

(۱) ـ ظاهراً مشرکان عرب بت‌هایشان را ـ که در واقع مظاهر شخصیّت‌های گذشته‌شان بودند ـ گاه‌گاه مرمّت و نوسازی می‌کردند.

سوره‌ی نَصر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مدینه** و بنا به نظر برخی مفسّران بعد از صلح حدیبیه در سال ششم هجرت، نازل شده است. نام سوره «**نَصْر** = یاری» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که با محور سوره ـ نصرت إلهی در فتح مکّه ـ مرتبط می‌باشد. بدین‌ترتیب به اجماع مفسّران، موضوع آیات سوره، فتح مکّه است، هرچند نزول سوره پیش‌از فتح مکّه بوده است.

مورّخان آورده‌اند که فتح مکّه در ۲۰ رمضان سال هشتم هجرت (دو سال قبل‌از وفات پیامبر^ص^) پیش آمد و پیامبر^ص^ بعداز ۱۵ روز اقامت در مکّه به مدینه بازگشت. هنگامی که آن‌حضرت به خانه‌ی کعبه وارد شد، ایستاد واین‌جمله را به زبان آورد که «**لَاإِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَرِیکَ لَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الأَحْزابَ وَحْدَهُ** = هیچ معبودی جُز اَللّٰه نیست که بی‌شریک (و بی‌همتا)ست، در وعده‌ی خود راست گفت و بنده‌اش را یاری کرد و احزاب گوناگون را به تنهایی شکست داد.» سپس بنا به برخی گزارش‌ها، پیامبرِ اکرم^ص^ شروع به طواف کرد و در دور اوّل طواف بت‌های بزرگ «هُبَل»، «اِساف» و «نائله» را به زمین انداخت. متعاقباً علی (ع) و سایر اصحاب بقیّه‌ی بت‌ها را شکستند.

آنگاه پیامبر عظیم‌الشّأن رو به جمعیّت اهل مکّه کرد ـ همه‌ی آنها که از هیچ آزاری در حقِّ او و یارانش کوتاهی نکرده بودند؛ کسانی که در بدر و اُحُد به جنگشان آمده بودند و در خندق محاصره‌شان کردند؛ کسانی که اگر دستشان می‌رسید و می‌توانستند او را بکشند، لحظه‌ای درنگ نمی‌کردند ـ به ایشان فرمود: «ای اهل مکّه، فکر می‌کنید که با شما چه خواهم کرد؟ آنها گفتند : **خَیْراً، أَخٌ کَرِیمٌ و ابْنُ أَخٍ کَرِیم** = (تو با ما رفتار) نیک خواهی کرد که برادری بزرگ و برادرزاده‌ای بزرگوار هستی»[1]، پیامبر^ص^ فرمود: «**اِذْهَبُوا فَاَنْتُمُ الطُّلَقَاء** =

---

(۱) ـ به نظر می‌رسدکه این‌جمله به‌اعتبار بستگی پیامبر^ص^ به بزرگان قریش، عبدالمطلب و ابوطالب، بوده است.

بروید که همگی آزادید» و بدین‌ترتیب آن رسول بزرگوار ص، دشمنان جرّار گذشته‌اش، همه را عفو فرمود (به نقل از سیره‌ی ابن اسحاق، به اختصار).

باز آورده‌اندکه با نزول سوره، چون پیامبر ص آیات سوره‌ی نصر را خواند، برخی از صحابه (ابوبکر، عبّاس عموی پیامبر)گریستند؛ پیامبر ص روی به عبّاس کرده فرمود: ای عموجان چه چیز تورا به گریه افکند؟ و عبّاس پاسخ داد: این سوره خبر از مرگ تو می‌دهد[1]، وپیامبر ص تصدیق کرده گفت: آن‌چنان‌است که تو می‌گویی (تفسیر زمخشری، ذیل آیات شریفه).

---

(۱) ـ ظاهراً به این دلیل که آیات سوره، به نوعی إتمام مأموریّت پیامبر ص را نشان می‌دهد.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) « إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ .

« آنگاه که یاری خدا و پیروزی فرا رسد »،

واژه‌ی «**إِذَا**» بر سر فعل ماضیِ«**جاءَ**» معنای آن را تبدیل به مضارع می‌کند، شبیه آنکه فرمود «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**» و سایر آیات مشابه. از این‌رو زمخشری در تفسیر می‌گوید که این آیات مربوط به آینده است و اعلام رویداد پیش از وقوع، از نشانه‌های نبوّت پیامبر[ص] می‌باشد.

«**نَصْر**» به معنی «یاری‌کردن» است؛ امّا بنا به قولی، نوع‌خاصّی از یاری‌کردن را می‌رساند، برخلاف «**عَوْن**» که یاریِ عام از آن مدّ نظر است. «**نَصْر**» نوع خاصّی از یاری است که در دشواری‌ها فرا می‌رسد و آدمی را به یکباره از تنگنای ناامیدی‌ها به گشایش وپیروزی می‌رساند. بر این مبنا قرآن درارتباط با مؤمنانی‌که دچار مشکل و بلایی شده‌اند واژه‌ی «**نَصْر**» را به کار برده ومی‌فرماید «**وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** = ما عهده‌دار یاری مؤمنان هستیم» (روم/٤٧) و در مورد پیامبر اسلام[ص] فرموده‌است « **. . . فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ . . . فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا . . .** = ... پس خدا او را یاری نمود ... آنگاه خدا آرامش خویش بر او فرستاد و با سپاهیانی‌که رؤیتشان نکردید، تأیید کرد ...» (توبه/٤٠).

بدین ترتیب آیه‌ی شریفه به پیامبر[ص] و پیروان، بشارت می‌دهدکه روزی فرا خواهد رسید که خداوند نصرت و فتح نصیب شما خواهد کرد، فتح همان سرزمین که روزی موطن شما بود (فتح مکّه).

(۲) « وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا .

« و مردمان را ببینی که گروه گروه به دین خدا درآیند »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که فتح پیامبر[ص] درحقیقت، فتح قلوب بود و با تسخیر مکّه بدون خونریزی و سپس بخشش همگان، پیامبر اکرم[ص] قلوب مکّیان را نسبت به اسلام جلب کرد، و إلاّ با خشونت ومُجازات و انتقامجویی، کسی جلب به دین نمی‌شود، چنانکه فرموده: «**فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** = پس به نعمت خدا (ای پیامبر) بر ایشان نرمخوشده‌ای که اگرخشن وسخت‌دل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند.» (آل‌عمران/١٥٩ـ به توضیح آیه‌ی شریفه نگاه کنید).

(۳) « فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا .

« پس خداوندت را به پاکی بستای و سپاس گزار و از او آمرزش خواه که همانا او بس توبه‌پذیر است »،

در آیه‌ی شریفه «**تسبیح**» با «**حمد**» همراه شده است. یعنی در مقام سپاس، خدا را از اینکه خلف وعده کند منزّه شمار؛ سپاس خدایی را که خُلف وعده نمی‌کند. چنانکه حتّی درسوره‌های مکّی خداوند به پیامبر[ص] و مسلمانان وعده‌ی پیروزی داده بود: «**سَيُهْـزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّـونَ الدُّبُرَ** = به‌زودی این جمع در هم شکسته می‌گریزند» (قمر/٤٥) و «**إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُ** = همانا ما فرستادگان خود و اهل ایمان را در زندگی دنیا وروزی‌که گواهان برخیزند(قیامت) قطعاً یاری می‌کنیم» (مؤمن/٥١). امّا آیات شریفه نشان می‌دهد که با وجود همه‌ی این وعده‌های پیروزی و یاری‌خدا، پیامبر[ص] گاهی در برابر سختی‌ها ـ با توجّه به خصائص بشری ـ بی‌تاب شده وعلیرغم تذکّرات إلهی‌که می‌فرمود: «**فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ** = پس صبر کن که وعده‌ی خدا حق است» (روم/٦٠ ، مؤمن/٥٥ و٧٧) چه بسا در رسیدن به فتح شتاب می‌ورزید، چنانکه می‌خوانیم: «**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ** = آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال‌آنکه هنوز مانند آنچه بر پیشینیان شما گذشت بر شما نیامده است، آنان دچار سختی و زیان شدند و سخت تکان خوردند تا جایی که پیامبر(خدا) و کسانی که با او ایمان آورده‌اند بگویند : یاری خدا کی خواهد بود ؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است» (بقره/٢١٤).

از این‌رو در مقطع آخرین آیه‌ی سوره‌ی نصر خداوند پیامبرش را دعوت به آمرزش‌خواهی می‌کند. هرچند مفسّران غالباً وجه «**استغفار** = آمرزش‌خواهی» را در آیه‌ی شریفه درنیافته و عدّه‌ای گفته‌اند که از گناهان اُمّتت عذرخواهی کن ! امّا از نظر ما چنانکه در سوره‌ی فتح ذکر آن گذشت (به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید) غرض از آمرزش‌خواهی پیامبر[ص]، استغفار او به درگاه إلهی به‌خاطر شتاب‌زدگیِ وی در طلب فتح بوده است.

به علاوه ـ با بسط معنا ـ آیات شریفه مشعر بر دو نکته‌ی اساسی است:

اوّل آنکه خداونـد پیروزمند مغرور را دوست ندارد و در اوج قـدرت و فتـح، حتّی پیامبرش را به آمرزش‌خواهی توجّه می‌دهد. این درس برای همه‌ی کسـانی اسـت که به لطف وتوفیـق إلهی در دنیا به موفّقیّت‌هایی می‌رسند و خداوند می‌خواهد که درست در همان موقعیّت پیروزی، نه مست قدرت و شوکت خویش، بلکه متوجّه نقائص و کوتاهی‌های خود شده مسئولیّت‌هایشان را به یاد آورند.

دوّم آنکه آیات شریفه به وضوح غلبه‌ی گفتار خداوند وحاکمیّت «گوینده» را بر «شنونده» نشان می‌دهد که خود نمونه‌ای از اصالت وحی نبوی و ادای امانت ازجانب پیامبراکرم[ص] در رساندن بی‌کم و کاست وحی إلهی به مردمان می‌باشد، چنانکه حضرت در موارد دیگری نیز به استغفار وتوبه به درگاه خدا فراخوانده شده‌است که نظائر آن (موارد عتاب پیامبر ازسوی خداوند) در قرآن متعدّد دیده می‌شود (نساء/١٠٦، توبه/٤٣، محمّد/١٩).

سوره‌ی مَسَد

توضیحات کلّی در اطراف سوره

مفاد سوره ـ که ظاهراً در دوران مکّه نازل شده ـ نشان می‌دهد که قرآن وارد موضوعی شخصی شده و خداوند فردی را که به پیامبرش آزار می‌رسانده، مورد لعن قرار داده است. برخی مخالفان اسلام نیز که منکر منشأ إلهی قرآن هستند، گفته‌اند «(محمّد) که از تنعّمات زندگانی به دور افتاده بود خشم خود را بر متکبّران مغروری چون ابولهب فرومی‌ریزد.[1]» ! این گونه شبهات و اتّهامات ناروا، همه در نتیجه‌ی عدم درک پیام اصیل قرآن در معرّفی و دفاع از «**حق**» می‌باشد. زیرا **اوّلاً** پیامبر^ص^، هرچند از ابتدای تولّد بی‌پدر و در شش‌ماهگی بی‌مادر گشت، ولی تحت سرپرستی نیای خود عبدالمطّلب و متعاقباً عمویش ابوطالب قرارگرفت که از هیچ گونه محبّتی درحقّ نوه وبرادرزاده‌ی خود دریغ نداشتند.[2] **ثانیاً** پیامبر^ص^ درجوانی با زنی ثروتمند و مهربان یعنی خدیجه ازدواج کرد و سال‌ها در نعمت و راحت بسربرد. پس فردی با عُقده‌ی کمبودهای مادّی نبود تا بنا بر آن‌دیدگاه، بر مخالف مالدار خویش خشم آورد! **ثالثاً** با کمی دقّت می‌توان فهمیدکه سوره حاوی پیام بزرگ اخلاقی است که بدون ذکر نام «**ابولهب**» به شایستگی ادا نمی‌شد. در این ارتباط مشاهده می‌شودکه قرآن کریم منسوبین نزدیک عدّه‌ای از پیامبران چون پدر ابراهیم (انعام/۷۴)، پسر نوح (هود/۴۶) و زن لوط (هود/۸۱ و تحریم/۱۰) را مورد شماتت قرار داده و درمقابل، ازمنسوبین برخی از دشمنان انبیاء به مانند زن فرعون (تحریم/ ۱۱) به نیکی یاد کرده است. در این سوره‌ی مسد از عموی پیامبراسلام ابولهب (که چون پیامبر^ص^ پدری نداشت، عمو به منزله‌ی پدر او بوده) و همسر آن عمو اُمِّ جمیل (که همچون مادرِ پیامبر^ص^ به حساب می‌آمده) به عنوان انسان‌های کافر کیش یاد شده است. این شواهد همگی

---

(۱) ـ کتاب «بیست و سه سال» ص ۲۵ و ۲۴ .

(۲) ـ تاریخ العرب فی الاسلام (السّیرة النّبویّة)، تألیف دکترجوادعلی، چاپ بغداد، ص۱۰۴ و تاریخ الیعقوبی، چاپ بیروت، المجلّد الثّانی، ص۱۴ .

حاکی از آن است که در دین خدا ، خویشاوندی و قرابت با پیامبر، موجب رستگاری نمی‌شود، بلکه سعادت و نجات در سایه‌ی ایمان و عمل صالح قابل تحصیل است و اگر در سوره‌ی مَسَد ذکری از «ابولهب» نمی‌رفت (و مثلاً به تعبیر کُلّیِ «کفّار ستیزه‌جو» قناعت می‌شد) ممکن بود برخی ساده‌اندیشان تصوّر کنند که آن اصل کلّی درمورد پیامبراسلام و بستگان آن‌حضرت صدق نمی‌کند. امّا وعده‌ی صریح دوزخ به عمو و زن عموی کافرِ پیامبراسلام، نشان می‌دهد که اصل مزبور از ارکان دیانت بوده و در آیین إلهی نقض‌شدنی نیست. بنابراین اگر نزدیکترین کسان پیامبر، در مخالفت با حق حرکت کند، از رحمتِ خدا به دور مانده و مال وثروت او نیز تأثیری در شرایط اُخروی وی به بارنمی‌آورد. همچنین همسر آن عمو هم (که گویی مادر پیامبر شناخته می‌شود) به خاطر همراهی و همفکری با شوهر ملحدش و آتش‌افروزی‌هایی که می‌کرده، با وی محشور خواهد شد. آری، پیام و آموزش بزرگی‌که در این سوره‌ی کوچک به چشم می‌خورد، با پندار بسیاری از مسلمان‌ها که مثلاً احترامات خاص برای برخی از «سادات گنه‌کار و ستمگر» (به‌عنوان خویشان پیامبر ص) قائلند وانبیاء و اولیاء را شفیع فرزندان بدکارشان تصوّر کرده‌اند، سازش ندارد. بدین‌ترتیب دین با تعلیم وتربیت صحیح خود، از خویشاوندبازی و فامیلی برکنار است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ .

« دست‌های أبولَهَب زیان دید و خود زیان کرده است »،

«**اَبولَهَب**» یکی از عموهای پیامبر^ص^ بود که نام اصلی وی «**عَبْدُ الْعُزّیٰ**» = بنده‌ی (بت) عُزّیٰ» بوده است و گویا به علّت «سُرخ‌رویی» اش به «ابولهب» کُنیه (لقب) یافت و در قرآن از او به همین وصف، یاد گردیده تا «بندگی بُتِ عُزّیٰ» تأیید نشود.

آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**تَبَّتْ** = زیان دید» می‌فرماید «دو دست ابولهب زیان دید» که به قول طبری مراد از «دو دست» کنایه از «أعمال» او می‌تواند باشد. یعنی مجموعه‌ی اعمالی که از این شخص در مخالفت و ستیز با پیامبر^ص^ و دین خدا سرمی‌زند، او را در دنیا و آخرت به خسارت خواهد برد.[۱] «**تَبَّ** = خسران کرد»، یعنی هم خود زیان می‌بیند و هم اعمالش جملگی نابود خواهند شد (برعکس اشخاصی که ممکن است خود در دنیا به جایی نرسند ولی أعمالشان و اثرات آنها، ماندنی باشد.)

(۲) مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ .

« مال او و آنچه به دست آورد، بی‌نیازش نکرد »،

ابولهب (و ابولهب ها) به طورکلی به دو چیز متّکی‌اند: (۱) مال و ثروتی که دارند و (۲) فعّالیّت‌هایشان عَلَیْهِ دین حق. آنها مطمئن‌اند که با مالی که خرج می‌کنند و فعّالیّت‌هایی که دارند، می‌توانند از انتشار دین خدا جلوگیری کنند. خدا می‌فرماید نه آن فعّالیّت‌ها (ی وی) و نه مالی که صرف می‌کند، برایش جز زیان ثمری به بار نمی‌آورد. در همین ارتباط فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلادُهُم مِنَ اللهِ شَيئًا وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النَّار** = به راستی کسانی که انکار حق کردند هرگز اموال و اولاد آنان در برابر خدا کارسازشان نیست واینان خود آتشگیره‌ی آذر خواهند بود» (آل‌عمران/۱۰).

(۳) سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ .

« به زودی در آتشی شعله‌ور درآید »،

---

(۱) ـ در تاریخ است که ابولهب با شنیدن خبر فتح مسلمین در «بدر» دق کرد و مرد.

یعنی علی‌رغم آن غروری که ابولهب داشت، به زودی ـ با پایان عمر و فرارسیدن قیامت ـ به آتش سوزان و پرلهیب إلهی فروخواهد افتاد («**سَيَصْلَى** = به زودی درآید»؛ «**لَهَب** = شعله و زبانه‌ی آتش»).

(۴و۵) وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ . فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍۭ .

« **و همسرش** (نیز) **که بارکش هیزم** (خبرچین وآتش‌افروز) **است** » « **بر گردنش ریسمانی از لیف خرماست** ».

همسر ابولهب خواهر ابوسفیان بود و می‌گویند «**حَمّالَةَ الْحَطَب** = بارکش هیزم» اشاره به خار و هیزمی دارد که از باب آزار، در آستانه‌ی خانه‌ی پیامبر[ص] می‌ریخت. در عین‌حال عبارت مذکور، می‌تواند تعبیری مجازی از سخن‌چینی و دو به هم‌زنی باشد؛ اخباری آن زن از پیامبر[ص] و صحابه به مشرکان می‌رسانید و آنها را بر ضدِّ مسلمان‌ها تحریک می‌کرد. بدین‌ترتیب «**حَمّالَةَ الْحَطَب**» زمینه‌ی دوزخی شدن خود را فراهم می‌کند، چنانکه سعدی به زیبایی سروده:

میان دوکس، جنگ، چون آتش است

خبرچین بدبخت هیـزم‌کِش است**!**

آیه‌ی «**فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِن مَسَد** = بر گردنش ریسمانی از لیف خرماست»؛ گذشته از ظاهر عبارت، می‌تواند به قول برخی از مفسّران، تکمیل کننده‌ی «**حَمّالَةَ الْحَطَب**» باشد؛ یعنی مایه‌ی آتش‌افروزی (حَطَب) بر گردنش بسته شده و از او جدا نمی‌شود. زمخشری می‌گوید این تعبیر برای تحقیر زن ابولهب به کار رفته و هر صفت آدمی در این دنیا جلوه‌ی خاصّی در آخرت دارد. چنانکه زن ابولهب، در آخرت، با بارهیزم بر پشت و لیف خرما برگردن محشور شده و به او گفته می‌شود: این همان حالی است که در زندگی دنیا داشتی!

سوره‌ی اِخلاص
توضیحات کلّی در اطراف سوره

آیات این‌سوره به طور خلاصه، به منزله‌ی شناسنامه‌ی خداوند است. آن را «**اخلاص**» نامیده‌اند از این‌جهت که خدا را خالصانه و عاری از هر گونه تصوّرات نابجا، وصف می کند و همچنین سوره را «**توحید**» نامیده‌اند، به این دلیل که شرح یکتایی خداست.

در این که سوره مکّی یا مدنی است، بین مفسّران گفتگوست. ولی سبک آیات بیشتر شبیه آیات **مکّی** می‌باشد. آنهاکه سوره را **مکّی** دانسته‌اند، شأن نزول سوره را پاسخی به سؤال مشرکان مکّه می‌دانند که از پیامبر[ص] پرسیدند آن‌خدایی که تو به او دعوت می کنی چگونه است؟ و آیات سوره در پاسخ به این سؤال نازل شد. البتّه بنا به آیات قرآن، عرب‌ها خدا را به عنوان آفرید گار هستی، قبول داشتند (عنکبوت/۶۱ و۶۳ ، لقمان/۲۵، زُمَر/۳۸ ، مؤمنون/۸۵ و ۸۷، زخرف/۸۷ و غیره) ولی لزوماً اوصاف شایسته‌ی خدا را نمی‌دانستند. بلکه برعکس، اوصاف ناروایی ـ از قبیل آنکه فرشتگان دخترانِ خدا هستند (نحل/۷۵، طور/۳۹ و اسراء/۴۰) ـ برای خدای تعالی قائل بودند که آیات شریفه به آن پاسخ داده است. امّا مفسّرانی که قائل به **مدنی** بودن سوره بوده‌اند، شأن نزول دیگری برای آن نقل کرده و گفته‌اند که برخی یهودیان مدینه نزد پیامبر[ص] آمده و بر سبیل امتحان پرسیدند یا محمّد[ص] خدا را وصف کن، صفات خدا در تورات آمده وما می‌خواهیم بدانیم تو راست می گویی یا خیر. از امام صادق[ع] نیز روایت شده که سؤال کنند گانِ از پیامبر[ص] یهودیان بودند و آیات سوره در پاسخ سؤال آنان نازل شد.

البتّه شأن نزول دوّم نیز لزوماً مانع از مکّی بودن سوره نیست، زیرا ممکن‌است برخی یهودیان که خبر دعوت پیامبر[ص] را در مکّه شنیده بودند، از مدینه به مکّه آمده و سؤال خود را در مکّه مطرح کرده باشند و در نتیجه پاسخ خود را نیز با قرائت سوره‌ای که در مکّه آمده، گرفته‌اند.

به هرحال، ازاوّلین آیه‌ی سوره که می‌فرماید « **قُلْ هُوَ ...** = بگو او ... » فهمیده می‌شود که نزول سوره در پاسخ به سؤالی بوده است که آن پاسخ طی ۴ آیه (دو آیه‌ی **ایجابی** و دو آیه‌ی **سلبی**) ارائه شده است. بدین‌ترتیب ساختار سوره متشکّل از چهار آیه‌ی به هم پیوسته است.

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ .**

« بگو : او خدایی یکتاست »،

واژه‌ی «**قُلْ** = بگو» در آیات قرآن، گاهی به منظور اعلام مطلبی به مردم است؛ چنانکه مثلاً می‌فرماید «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ** = بگو: جزاین نیست که من بشری همچون شمایم که به من وحی می‌شود معبود شما، معبودی یگانه است» (کهف/۱۱۰و فُصِّلَت/٦) و گاهی واژه‌ی مزبور، به مانند اوّلین آیه‌ی سوره‌ی إخلاص، در موضع پاسخ به سؤالی است. می‌فرماید پاسخ سؤالی را که راجع به خدا کرده‌اند (رجوع به توضیحات کلّی در اطراف سوره) چنین بگو؛ و بدین‌ترتیب مرجع ضمیر «**هُوَ** = او» در آیه‌ی شریفه، یا ضمیر شأن است و یا به سؤال خارج از آیه برمی‌گردد که پرسیدند خدای تو از چیست؟ و متعاقباً پاسخ سؤال را آورده که آن خدایی که راجع به او پرسیده‌اند، «**خدایی یکتاست که ...** ».

درمورد مفهوم واژه‌ی «**اَللّٰه**» بین مفسّران گفتگوست. اکثر مفسّران و نحویّون «**اَللّٰه**» را در اصل «**إِلٰه**» به معنی «معبود» دانسته‌اند که از نظر تمایز با سایر معبودهای باطل زمان (بت‌های مشرکان همچون «لات» و «عُزّیٰ» و غیره) الف و لام بر آن نهاده‌اند (**اَلْإِلٰه**). آنگاه در اثر کثرت استفاده، همزه‌ی دوّم حذف و دو لام در یکدگر ادغام شده است (**اَللّٰه** = معبود به حق).

در قرآن واژه‌ی «**اَللّٰه**» گاهی به عنوان اسم به کار برده شده و گاهی به عنوان وصف. به عنوان مثال در آیه‌ی۱۱۰ سوره‌ی إسراء «**اَللّٰه**» به عنوان نام خداوند آمده است: «**قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَن أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى** = بگو: «**اَللّٰه**» را یا «**رَحْمَن**» هریک را که بخوانید، پس نام‌های نیکوتر از آنِ اوست». امّا از نظر وصف، واژه‌ی «**اَللّٰه**» در آیات قرآن به معنی «معبود به حق» مشاهده می‌شود، چنانکه می‌خوانیم «**ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ** = این از آنروست که خدا (معبود) حق است و آنچه (مشرکان) غیرخدا می‌خوانند باطل است» (حج/٦٢ و لقمان/۳۰). و در موارد متعدّد در قرآن ازجمله سوّمین آیه‌ی سوره‌ی فاطر، «**اَللّٰه**» با وصف آفریدگار هستی (و یکتا معبود به‌حق) و روزی‌رسان، آمده است: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللهِ يَرْزُقُكُم مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُون** = هان ای‌مردم! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ آیا جز**اَللّٰه** آفریدگاری هست که از آسمان و زمین روزیتان می‌دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس به کجا منحرف می‌شوید؟».

در مورد واژه‌ی «**اَحَد** = یکتا» درآیه‌ی شریفه، از **علی**ع گزارش شده که فرمود : «الأحَدُ بِلاتَأويلِ عَدَدٍ» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲) یعنی، خداوند احدیّتی است که قابل شمارش نیست، یعنی مثل ومانند ندارد.

باتوجّه به موارد فوق مفهوم «**هُوَ اللهُ أَحَدٌ**» درواقع چنین‌می‌شود که خداوند ـ آفریدگار هستی ـ آن ذات یگانه‌ای است که هیچ‌کس جز او در خور عبادت نیست.[(۱)]

(۲) اَللَّهُ ٱلصَّمَدُ .

« **خدایی که مقصودِ** (حاجتمندان) **است** »،

آیه‌ی فوق تنها آیه‌ی قرآنی است که از «صَمَدیّت» خدا در آن سخن رفته است. «**صَمَد**» گاهی، به معنی «شیءِ تو پُر» است. عرفا گفته‌اند که موجودات همه یک وجه خالی دارند و از این‌رو مستعدّ تکامل‌اند. خداوند ذات تو پُر است! بدین‌معنی که مقام استعداد در او نیست، هیچ کمالی نیست که نداشته باشد و بخواهد بیابد، بلکه سراسر فعلیّت و قدرت و عطا است. امّا معنی رایج بین عرب که معنی غالب بوده، «**صَمَد**» را مقامی بالاتر از هر مقام می‌داند که می‌توان در شداید و حوائج به او روی کرد. چنانکه از امام علیع روایت شده که «**اَللّٰه**» آن معبود یگانه‌ای است که مردم در شدائد به او پناه می‌برند (اَلَّذِی یُقْصَدُ إِلَیْهِ فِی الْحَوائِجِ ـ تفسیر مجمع البیان). آیه‌ی شریفه در برابر مردمانی که در گرفتاری‌ها و بلایا به غیرخدا پناه برده (و می‌برند) می‌فرماید «پناهگاه» فقط خداست.

(۳) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ .

« **نزاده و زاده نشده** »،

آیه‌ی شریفه پاسخ به همه‌ی کسانی‌است‌که می‌پرسند خدا ازکجا آمده و کی اورا آفریده است؟ آیات شریفه می‌فرمایند خدا یگانه معبود به حقّی‌است که ملجأ همگان است، نه از چیزی جدا(و زاده) شده و نه چیزی از او جدا (زائیده) می‌شود. بنابراین، اصل است نه فرع که آفریده‌ی دیگری باشد. آیه‌ی شریفه همچنین پاسخی به مشرکان عرب است که قرآن می‌فرماید «**وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ** = برای خدا از بندگانش جزئی قرار دادند، به راستی انسان بسی ناسپاس است» (زخرف/۱۵ـ به توضیح آیه نگاه کنید). همچنین در این زمینه فرموده «**وَ جَعَلُواْ لِلهِ شُرَكَاء الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ** = و برای خدا شریکانی از جنّیان قرار دادند، با این‌که خدا آنها را آفریده است! و برای او ـ بی‌هیچ دانشی ـ پسران و دختران تراشیدند! او منزّه (از این امور) و از آنچه وصف می‌کنند برتر است» (انعام/۱۰۰).

(٤) وَ لَمْ یَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ .

« **و هیچ‌کس همتا** (و همانند) **او نبوده** (و نیست) ».

واژه‌ی «**كُفْو**» در آیه‌ی شریفه به معنی «همتا و نظیر» است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند معبود به حق، مقصود حاجتمندان و اصل عالم بوده و زاده نشده و نزائیده و بی‌همتاست و هیچ‌کس مانند او نبوده و نیست.

---

(۱) ـ بدین‌ترتیب در مورد عبارت «**لاإِلهَ إِلَّا الله**» که شعار بزرگ اسلام بوده، باید آن را چنین معنا کرد که « هیچ معبودی جز آن معبود به حق (آفریدگار هستی) سزاوار بندگی نیست».

سوره‌های مُعَوِّذَتَیْن

توضیحات کلّی در اطراف سوره

سوره‌های **فَلَق** و **ناس** را که دو سوره‌ی آخر قرآن‌اند ـ از آنجا که هردو سوره پناه دهنده‌ی خواننده به خدا شمرده می‌شوند ـ آن‌دو را «**مُعَوِّذَتَیْن**» گفته‌اند[1]. در این که دو سوره‌ی مزبور **مکّی** یا **مدنی** است، بین مفسّران گفتگوست.

برخی می‌گویند باید سوره‌ها مدنی باشد چون پیامبر(ص) حسنین(ع) را با آیات دو سوره به خدا پناه می‌داد. ولی این‌مطلب ـ به فرض صحّت ـ دلیلی بر مدنی بودن سوره‌ها نمی‌شود، زیرا ممکن‌است دو سوره در دوران مکّه نازل شده و پیامبر^ص از آیاتش به نحو فوق، در مدینه استفاده می‌کرده است.

عدّه‌ای نیز بنا به شأن نزولی که آورده‌اند، سوره‌ها را مدنی قلمداد کرده‌اند. این که پیامبر^ص بر اثر سحر لَبِید بن أعصمِ یهودی، بیمار شد و جبرئیل آن‌حضرت را از جادوگری آن‌مردِ یهودی آگاه ساخت و آنگاه سوره‌های **مُعَوِّذَتَیْن** نازل شد؛ رشته‌های جادوگری یهودی فتنه‌گر را که در چاهی افکنده بود، یافتند که یازده گره خورده بوده و با هرآیه‌ای که پیامبر ازسوره‌های معوِّذَتَین می‌خواند، گرهی باز می‌شد و رسول‌خدا^ص احساس سبکی می‌کرد. شیخ طبرسی این روایت را به تفصیل در مجمع البیان آورده ولی خود متعاقباً می‌گوید که این روایت درست نیست زیرا جایز نبوده که پیامبر^ص سحر شود، به دلیل اینکه خداوند فرموده است: «**وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلاً مَسْحُورًا. أُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الأَمْثَالَ فَضَلُّوا** =و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جُز مردی سحرشده را پیروی نمی‌کنید! بنگر که چگونه برای تو اوصافی‌آوردند (که از حقیقت به دوراست) و گمراه شدند»(فرقان/۹و۸). به علاوه از نظر امامیّه و بیشتر راویان اهل سنّت، روایت مزبور مردود است و طبری باآنکه همه گونه اقوال را با سند در تفسیر خود آورده، این روایت را ذکر نکرده است.

---

(۱) ـ «**مُعَوِّذَة** = در پناه قرار دهنده» از مصدر «**تَعویذ**» به معنی «در پناه درآوردن» (فرهنگ عمید).

از نظر ما با توجّه به وزن آیات و اختصار سوره‌ها، بیشتر به نظر می‌رسد که دو سوره‌ی مُعَوِّذَتَیْن، **مکّی** باشند. آیات شریفه آدمی را در برابر شروری که به اَنحاءِ گوناگون ـ اعمّ از بیرونی و درونی ـ ایمان و امنیّت او را تهدید می‌کند، به پناه‌جویی از خداوند فرامی‌خواند؛ و به راستی اگر ما مفهوم «**استعاذه**» را چنانکه در این دو سوره آمده به درستی دریابیم، بسیاری از اضطراب‌های انسانی در عصرحاضر مرتفع خواهد شد. بی‌شکّ همواره مردم در دنیا، در معرض تهاجم شرور گوناگون بسرمی‌برند و از این‌رو پناه‌جویی به خداوند، نیازی همیشگی است.

نکته‌ی دیگر آنکه تأمّل در آیات دو سوره نکته‌ی لطیفی را نشان می‌دهد، همانگونه که فخرالدّین رازی بدآن عطف توجّه داشته است. در سوره‌ی فَلَق انسان را از شرّ «شرور خارجی» به خدا پناه می‌دهد و در این ارتباط فقط یکبار ازخداوند به لفظِ «**رَبِّ الْفَلَق** = خداوندگارِ سپیده‌دم» یاد می‌کند. امّا در سوره‌ی ناس درموضع حفاظت آدمی از شرّ «وسوسه‌های درون»، پناه‌جویی به خداوند را با صفات «**ربوبیّت**»، «**پادشاهی مطلق بر مردمان**» و «**یگانه معبودِ به حق**»، تصریح می‌کند. نشان می‌دهد که شرور درونی قوی‌تر و مهم‌تر از شرور خارجی برای انسان است.

سوره‌ی فلق

ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ .

« بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دَم »،

توضیحات زیر درمورد کلمات آیه شایان توجّه است:

- واژه‌ی «**قُلْ** = بگو» در اینجا ـ برخلاف سوره‌ی إخلاص که درمقام پاسخگویی به سؤال است ـ در موضع دعاست. «**أَعُوذُ** = پناه می‌برم» (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید).
- «**رَبّ**» نه به معنی «پروردگار» چنانکه در اکثر ترجمه‌های قرآن آمده است؛ بلکه به معنی «مالک، صاحب» یا «خداوندگار» می‌باشد. چنانکه عرب به صاحب خانه «**رَبُّ البَيْت**» می‌گوید و به همین اعتبار خداوند خود را در سوره‌ی قریش «**رَبَّ هذَا الْبَيْت**» خوانده است.[1] آری، «پروراندن» از لوازم مالکیّت است ولی عین مفهوم مالکیّت نیست.
- «**فَلَق**» در اصل، به معنی «شکافته شدن» است و به سپیده‌ی صبح نیز که از شکاف دل شب سرمی‌زند، «فَلَق» می‌گویند.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید تو ای رسول (و دیگر مردمان) در پریشانی‌ها و هراس‌های ناشی از مخلوقات، به خدا پناه ببرید و برای رهایی (در عین تلاش‌ها) دستِ دعا به درگاه او بردارید؛ همان خدایی‌که از دل شبِ تاریک (که معمولاً زمان حمله‌ی دزدان وجانوران وحشی به انسان است) سپیده‌دمِ امید وروشناییِ نجات، برون می‌آورَد.

در آیات بعد (ظاهراً در موضع ذکر خاص بعد از عام) به پاره‌ای از شرور که انسان‌ها در برابرشان بی‌تاب و سردرگم شده چه بسا سراغ اموری چون پناه‌جویی از ارواح بزرگان و حتّی جادوگری و درخواست کمک

---

(۱) ـ از نظر تاریخی، آورده‌اند که وقتی ابرهه قصد تخریب خانه‌ی کعبه را کرد، عبدالمطّلب (نیای پیامبر[ص]) نزد وی شکایت برد که سربازان تو شتران مرا غصب کرده‌اند، بگو آنها را به من پس دهند. ابرهه پاسخ داد که من گمان کردم آمده‌ای خانه‌ی عبادت خود را نجات دهی ولی اکنون می‌بینم مقصودت پس گرفتن شترهاست. عبدالمطلب گفت : «أَنَا رَبُّ الإِبِلِ وَ إِنّ لِلْبَيْتِ رَبًّا» یعنی من مالک شتران هستم و خانه‌ی کعبه را نیز مالکی است (که خود او آن را حفظ می‌کند» (سیره‌ی ابن هشام ـ «اعلام القرآن»، اثر دکتر محمّد خزائلی، ص۱۵۷).

از موجودات پنهان (جنّیان) می‌روند، اشاره داشته ـ عطف به «**أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**» ـ پناه به خدا و درخواستِ امداد از او را رهنمود می‌دهد.

(۲) مِن شَرِّ مَا خَلَقَ .

« از شرّ آنچه آفریده است »،

می‌گویند تعبیر آیه‌ی فوق به این معنی نیست که خداوند شرّ می‌آفریند؛ بلکه آفرینش إلهی خیر محض است و شرور، از نسبت‌ها برمی‌خیزد؛ به عبارت دیگر شرور، متعلّقِ آفرینش نیستند، بلکه مخلوقِ بالعرض‌اند. به قول مولوی:

پس بدِ مطلـق نباشـد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

زهر مـار آن مار را باشد حیات نسبتش با آدمـی باشـد ممات

آری، مثلاً نیش مار و زنبور شرّ محض نیست، بلکه فوائدی هم در دفع برخی امراض بشری دارد و این انسان‌ها هستند که باید خود را از جنبه‌ی شرّ آن حفظ کنند. همین‌طور میکروب‌ها و ویروس‌ها، که از جهاتی منشأ خیرند (جهاز هاضمه‌ی اغلب موجودات ـ ازجمله انسان ـ بی‌حضور برخی از آنها درمی‌ماند) و حدّ اقل این است که مایه‌ی کسب تجارب و اطّلاعات و دانش بشر می‌شوند (و از آن علم و اطّلاعات هم در برخورد با میکروب‌های موذی استفاده می‌شود). امّا شکّ نیست که شرور بسیار از انسان‌ها نسبت به خودشان و یکدیگر سرمی‌زند که این زاییده‌ی «اختیار» آنهاست. انسان با فطرت متمایل به خوبی و مشمئز از بدی‌ها، عقل، وجدان و بهره‌مندی از هدایت خارجی خداوند توسّط انبیاء، آفریده شده است و انتظار می‌رود که با استفاده از این تسلیحات، سوی سازندگی در دنیا و کمال خود رود؛ ولی ممکن است بنا به «اختیار» پیرو وساوس شیطان شده و با رَهایی عقل و روی آوری مطلق به غرایز، عامل و ناشرِ شرور در محیط خود گردد. هم از این‌رو برخی مفسّران، اصولاً منظور از «**مَا خَلَقَ** = آنچه آفرید» را در آیه‌ی فوق «شیطان» دانسته‌اند.(۱)

آیه‌ی شریفه می‌فرماید انسان‌ها از بیم «شرور» به خدا پناه ببرند و با استفاده از تعالیم و هدایت‌های إلهی، در برابر شروری که تهدیدشان می‌کند، مجهّز شوند. آیات بعد سه نوع شرّ را معرّفی می‌کند که همه شرور خارجی هستند (نه شروری برخاسته از درون آدمی که موضوع سوره‌ی ناس است).

(۳) وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ .

« و از شرّ شب تاریک چون درآید »،

شب تاریک چه خطراتی پیش می‌آورد که خداوند دستور می‌دهد از شرّ آن به او پناه ببرند؟ ازجمله خصوصیّات

---

(۱) ـ در آئین زرتشتی شرّ به اهریمن نسبت داده شده تا نسبتی از بدی به اهورامزدا نداده باشند. غافل از آنکه اهورامزدا اجازه داد تا اهریمن بتواند در مُلک او شرّ بیافریند. بنا به عقاید اسلامی، خیر و شرّ امری نسبی است‌که بنا بر مصالحی، هر دو در عالَم جریان دارند و مبدأ هر دو نیز یکی است.

شب این‌است که بسیاری از افراد کارهایی را که در شب انجام می‌دهند، به هنگام روز جرأت انجامشان را ندارند. بدکاران یا حیوانات درنده و امثال آنها، بیشتر در تاریکی‌ها اقدام به شرور می‌کنند. تاریکی در ذات خود خیر است ولی اهل شرّ از آن سوء استفاده می‌کنند. از این‌رو می‌فرماید در وحشت شب تاریک، مردم به خدا پناه ببرند. «**غَاسِق** = شب بس تاریک»؛ «**إِذَا** = هنگامی‌که» ظرف زمان که معنای فعل ماضی را به مضارع تبدیل می‌کند؛ «**إِذا وَقَبَ** = هنگامی که وارد شود و همه جا را فروپوشد»، از مصدر «وُقوب» به معنی «وارد شدن به خانه یا جایی و به همه‌ی زوایای آن نفوذ کردن» که کنایه از سیطره‌ی کامل تاریکی است.

(٤) وَ مِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ .

« و از شرّ دمندگان در گره‌ها »،

مفهوم آیه‌ی شریفه این است که باید از شرّ جادوگرانی که با «دمیدن در گره‌ها» در جامعه فتنه‌انگیزی می‌کنند ـ و با وسوسه‌هایی که پیش می‌آورند بستگی بین زن و شوهر را به هم زده ازدواج آنها را ناکام می‌سازند ـ به خدا پناه برد.

البتّه اکثر مفسّران لفظ «الف و تاء» را در «**نَفَّاثَات** = بس دمندگان»، برای تأنیث گرفته و گفته‌اند که مقصود، «زنانِ جادوگر» می‌باشند. ولی تای مزبور از باب تأنیث نیست، بلکه تای مبالغه است، مانند «علاّمة» و این با واقعیّت درست‌تر می‌نماید، زیرا جادوگری اختصاص به جنس خاصّی ندارد و شامل مرد یا زن هردو می‌تواند باشد، چنانکه محمّد عَبدُه در تفسیر «جُزءِ عَمَّ» بر این قول رفته و همچنین محمّد امین مختار در تفسیر «اضواء البیان» گفته است منظور از «**نَفَّاثَات**» (در آیه‌ی فوق) قطعاً «ساحران» است، اعمّ از زن و مرد، تفسیرهای المراغی (احمد مصطفی مراغی) و «الواضع» (محمّد محمود حجازی) نیز گفته‌اند که منظور از «**نَفَّاثَات**» نمّامین می‌باشد (به طور کلّی سخن‌چینان اعمّ از زن و مرد). در قرآن نیز در موارد مختلفی که به جادو و جادوگر اشاره شده، سخن از مردان بوده است (به عنوان مثال اعراف/۱۱۳).

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، از روی آوری به همه‌ی قوای مرموزی‌که مردمان طی قرون، به آنها توسّل می‌جسته به خیال خود مؤثّرشان می‌شمرده‌اند، بازداشته و بشر سرگشته در برابر مشکلات و به هم ریختگی‌هایش را به پناه‌جویی از خداوند دعوت می‌کند.

(٥) وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ .

« و از شرّ حسود چون حسادت ورزد ».

قید «**إِذَا حَسَدَ** = چون حسد ورزد» در مقطع آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که حسود ممکن است در دل به کسی رشک[1]

---

(۱) ـ حسد عبارت از آن است که کسی امتیازی در شخصی ملاحظه کند و بخواهد که آن امتیاز از آن‌شخص برداشته شده و نصیب وی شود. امّا اگر آن‌کس آرزو کند که نظیر آن امتیاز به وی نیز برسد، چنین صفتی را «**غِبطه**» گویند که مذموم نیست.

برد ولی به کاری بر ضدِّ او برنخیزد. امّا چون حسود حسادت را آشکار کرد، باید از شرّ او به خدا پناه برد. چنانکه در حدیث آمده «اَلْحَسَدُ يَأكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأكُلُ النّارُ الْحَطَبَ = حسادت نیکی‌ها را فرو می‌خورد همچنانکه آتش هیزم را».

بدین‌ترتیب آیات سوره رهنمود می‌دهد که پناه انسان از جمیع شروری‌که خود را از آنها در خطر احساس می‌کند، فقط خداست. به نگرش دیگر یکتاپرستی (آئین توحیدی) نعمتی است که آدمی را از در بدری‌های روحی و درآویختن به دامان مدّعیان ارتباط با قُوای مرموزه، می‌رهاند و در این راستا مفاد سوره را می‌توان نوعی «موضع‌گیری» در برابر جنّ‌پرستی و فرشته‌پرستی که عرب جاهلی به آن پای‌بند بود ـ و انسان امروز نیز از این رده گرفتاری‌ها مبرّا نیست ـ درنظر گرفت.

سوره‌ی ناس
ترجمه و توضیح آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ .

« بگو: پناه می‌برم به خداوندگار مردم »،

در مورد کلمات این آیه (**أَعُوذُ** و **رَبّ**) ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی فَلَق توضیح داده‌ایم.

در قرآن از خداوند با تعبیر «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ** = هیچ چیز به مانند او نیست» (شوریٰ/۱۱) و «**هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ** = اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و او به هرچیزی داناست» (حدید/۳) یاد شده و بنابراین می‌توان برای خدا علم و قدرت و حکمت و تدبیر بی‌نهایتی درنظر گرفت که هستی را فرا گرفته و در عین‌حال به جزئیّات نفوذ دارد و حتّی قلب (مرکز احساس) آدمی در دست اوست (انفال/۲٤ ، آل‌عمران/۸ ، فتح/٤ و دیگر آیات). آیه‌ی شریفه به پناه و دعا به درگاه چنین خدایی دعوت می‌کند که به شرط بندگی خالصانه، انسان را از وحشت‌ها و تردیدها می‌رهاند و به سوی آرامش و اطمینان‌خاطر می‌برد، چنانکه فرموده «**أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** = آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد» (رعد/۲۸).

(۲) مَلِكِ ٱلنَّاسِ .

« پادشاه مردم »،

پادشاهی خداوند همچون شاهان دنیا، سلطنت اعتباری (و قابل سلب) نیست، بلکه فرمانروایی تکوینی است و سرانجامْ آدمی در پیشگاه او محاسبه می‌شود (**الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** ـ حج/٥٦). پس پناه به خدایی باید برد که زمامدار واقعی است و سلطنت او را هیچ رقیب و زوالی نیست.

(۳) **إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ .**

« **معبود** (به حق) **مردم** »،

پناه بـه خدایی کـه تنها او شایستـه‌ی عبودیّت می‌باشـد، هرچند جاهلان درنیابنـد و خود را در برابر انواع قدرت‌های زمینی و یا ارواح پنداری، بشکنند! بدین‌ترتیب اعتقادِ توحیدی آدمی را از ذلّت بندگی در برابر غیر خدا می‌رهاند و به او شخصیّت و اعتماد به نفس می‌بخشد. پناه به آفریدگار هستی که خداوندگار و پادشاه واقعی و معبود به حق مردم است، از چه عامل و مخاطره‌ای؟ آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد:

(٤و٥) **مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ . ٱلَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ ٱلنَّاسِ .**

« از شرِّ وسوسه‌گر نهان » « آن‌که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند »،

واژه‌ی «**وسواس**» در آیه‌ی شریفه اسم فاعل است و به معنی «وسوسه‌گر» می‌آید. مقصود از «**وسوسه‌گر نهان**» شیطان نفسانی است که در نفس آدمی نفوذ می‌کند. به طور کلّی عکس‌العمل‌های انسان نسبت به گفته‌ها و در مواضع گوناگونی‌که قرار می‌گیرد، بنا به خواسته‌ها و مأنوسات و سلایق اوست و در همان مسیر است که اگر خدا را درنظر نگیرد، شکار شیطان می‌شود و شیطان چنان تمایلات و دوست‌داشتنی‌ها را در نظر او می‌آراید که صرفاً بر آن‌مبنا حرکت کرده به نتایج نامطلوب می‌رسد. رجوع به خدا و رضای او در موقعیّت‌ها، بازدارنده‌ای است که پیروی از خواسته‌ها و احیاناً عصبیّت‌ها را در انسان کنترل می‌کند و آدمی را از انحصار تأثیرپذیری از دوست‌داشتنی‌های زیانبار، نجات بخشیده به مصالح و عاقبت‌اندیشی توجّه می‌دهد. از این‌رو آیات شریفه، خطرِ بزرگ وسوسه‌های نفسانی و غفلت از یاد خدا را در تهدید سلامت روح و وجدان انسان نشان می‌دهد.

ظاهراً شروری که از نفس انسان برمی‌خیزد مخاطره‌انگیزتر از شرور خارجی است (به‌توضیحات کلّی دراطراف سوره‌های مُعَوِّذَتَیْن نگاه کنید). به عبارت دیگر فهمیده می‌شود که اگر آدمی درون خود را اداره کرده وسوسه‌ها را از آن براند، شرور بیرونی در برابر آرامش درون، چندان اهمّیّتی ندارد. باید به خدا پناه برد تا آدمی را از شرّ وسوسه‌های درون که اورا به انواع زشتکاری‌ها می‌کشاند، حفظ کند. چنانکه فرموده «**وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِين** = بگو : خداوندا از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم» (مؤمنون/ ٩٧).

(٦) **مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ .**

« از موجوداتِ پنهان و آدمیان ».

واژه‌ی «**جِنَّة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «موجود پنهان» است که مقصود همان «**الْوَسْواسِ الخَنَّاس** = وسوسه‌گر درون» در آیه‌ی ٤ می‌باشد. امّا «انسان‌های وسوسه‌گر» پنهان نیستند و از این‌رو مرحوم استاد میرزا یوسف شعار به حقّ گفته است که کلمه‌ی «**النّاس**» در پایان سوره، لفظ «**مِنْ**»را در تقدیر دارد زیرا انسان، وسوسه‌گرِ نهانی نیست، بلکه این وصف فقط درخور «**الْجِنَّة**» یعنی شیطان درونی است.

قرآن مدوّن با سوره‌ی فاتحه آغاز گردیده است که به منزله‌ی مناجات به درگاه خداست و طی آن بندگان، «**هدایت به راه راست**» را از خدای خویش می‌طلبند. در سوره‌ی پایانی، همگان فراخوانده شده‌اند که به خدا پناه ببرند تا شکار شیاطین جنّ و انس نشده از راه راست منحرف نگردند و بدین‌ترتیب آغاز و پایان پیام قرآن بر یک محور ملاحظه می‌شود.